



آوای خرد

در دفاع از گفتمان فرهنگی دولت نهم و دهم
بهمن شریف‌زاده





سرشناسه : شریف‌زاده، بهمن، ۱۳۴۵
عنوان و نام پدید آور: آوای خرد: در دفاع از گفتمان فرهنگی دولت
نهم و دهم/ بهمن شریف‌زاده.
مشخصات ناشر : تهران: روزنامه ایران، موسسه انتشاراتی، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری: ۴۴۸ ص:، ۱۴/۵×۲۱/۵ س م
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۳۴۷-۴۱-۸
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
عنوان دیگر: در دفاع از گفتمان فرهنگی دولت نهم و دهم
موضوع: بران -- سیاست و حکومت -- ۱۳۸۴
موضوع: احمدی‌نژاد، محمود، ۱۳۳۵ -- دفاعیه‌ها و رديه‌ها
موضوع: رحیم‌مثنایی، اسفندیار، ۱۳۳۹ --
دفاعیه‌ها و رديه‌ها
موضوع: احمدی‌نژاد، محمود، ۱۳۳۵ -- نظریه‌های
سیاسی و اجتماعی
موضوع: ایران. ریاست جمهوری، دوره دهم
موضوع: ایران. ریاست جمهوری، دوره نهم
شناسه افزوده: انتشارات موسسه ایران
رده کنگره: ۱۳۹۲ / ۴۱۸ / ۱۷۳۰ / DSR
رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۴۴
شماره کتابشناسی ملی: ۳۱۲۱۲۹۴

آوای خرد

در دفاع از گفتمان فرهنگی دولت نهم و دهم

نوبت چاپ: اول . بهار ۱۳۹۲

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

مرکز پخش: ۸۸۹۴۸۰۹۳

کلیده حقوق برای انتشارات ایران محفوظ است.

تهران. صندوق پستی: ۵۳۸۸-۱۵۸۷۵

info@iranpublisher.com

فهرست

- ۷ دیباچه
- ۹ از امام آموختیم
- ۱۹ نقد بر نقد
- ۳۷ صدای عدالت، نغمه ولایت
- ۴۵ کرامت انسان یا اومانیسم
- ۵۱ حب الوطن یا ناسیونالیسم ایرانی
- ۵۷ مظلومیت یا مدیریت
- ۶۱ شیوه اعتدالی یا سکولاریسم
- ۶۷ معاضدت یا معارضا
- ۷۱ معیار یا تکلیف؟
- ۷۵ ولایتمداری یا ولایت‌مآبی؟
- ۸۳ در مسائل فرهنگی باید به مکتب امام بازگردیم
- ۹۷ از پندار تا واقعیت (۱)
- ۱۰۱ از پندار تا واقعیت (۲)
- ۱۰۵ از پندار تا واقعیت (۳)
- ۱۱۱ از پندار تا واقعیت (۴)
- ۱۱۵ آزاداندیشی؛ پایگاه و پناهگاه خاتون
- ۱۲۱ جُرْمش این بود که اَسرار هویدا می‌کرد. قسمت اول
- ۱۲۵ جُرْمش این بود که اَسرار هویدا می‌کرد. قسمت دوم
- ۱۲۹ جُرْمش این بود که اَسرار هویدا می‌کرد. قسمت سوم
- ۱۳۳ طرحی نو در اندازیم (بخش اول)
- ۱۳۵ طرحی نو در اندازیم (بخش دوم)

- ۱۳۷ جهان را فقط با عرفان می‌توان مدیریت کرد
- ۱۴۷ جزای لطیفه
- ۱۴۹ آنچه‌می‌دانیم... آنچه‌می‌دانیم...
- ۱۵۳ مناظره با سید عباس نبوی درباره رویکرد فرهنگی دولت
- ۱۶۱ خدامحوری، اساس جامعه دینی
- ۱۶۵ مبانی فلسفی عرفانی انسان‌شناسی احمدی‌نژاد
- ۱۷۳ چرا از قدرت نرم انقلاب غافلید!
- ۱۷۷ مصاحبه شرق
- ۲۱۹ برداشت‌های سطحی از دین و دینداری
- ۲۲۳ پاسخ استاد شریف‌زاده به روزنامه «ملت ما»
- ۲۳۱ پاسخ استاد شریف‌زاده به روزنامه «ملت ما» (۲)
- ۲۳۵ عرضه صحیح دین و راهکارهای آن
- ۲۴۵ نگاه عمیق استاد و سطحی‌نگری استادزاده
- ۲۵۵ آینده روشن
- ۲۵۹ هنگامهٔ آزمون
مصاحبه با خبرنگار «پایگاه اطلاع‌رسانی سفر رئیس‌جمهور»
- ۲۶۳ درباره سفر رئیس‌جمهور به سازمان ملل
- ۲۶۷ بلندنظری در افق اندیشه‌های جهانی
- ۲۷۱ سفسطه‌های ناشیانه، ستم به جوانفکر و رئیس‌جمهور
- ۲۷۵ حوزه‌های علمیه به سیاست و اجتماع توجه کنند
- ۲۷۹ پرهیز از تنگ‌نظری در عرضه دین
- ۲۸۷ گفت‌وگو با شبکه ایران
- ۲۹۹ بزرگ‌ترین خطر تاریخ اسلام، انقلاب را تهدید می‌کند
- ۳۰۹ پاسخ شریف‌زاده به شبهات علیه دولت
- ۳۱۹ اسلام را چگونه به دنیا عرضه کنیم
- ۳۲۵ دورهٔ کدام اسلامگرایی به پایان رسیده است؟
- ۳۲۹ رمزگشایی شریف‌زاده از حکم متفاوت رئیس‌جمهور برای مهندس مشایی نویدمهر جهانی
- ۳۳۳ ختم کلام در تحلیل عبارت پایان اسلامگرایی
- ۳۴۹ یهدی به الامم
- ۳۵۳ هرگز از زبان مشایی نخواهید شنید که من می‌آیم
- ۳۵۹ همشهری ماه
- ۳۷۳ نسیم بیداری
- ۳۸۷ سخنرانی دانشگاه شیراز
- ۴۱۷ کارنامه درخشان آینده روشن

دییاجه^۱

مدیریت در عرصه‌های جهانی، به گونه‌شناسی انواع مخاطب و مواجهه با مردم جهان و تلاش در انتخاب و اجرای بهترین آن نیاز دارد. مواجهه مدیران دین‌باور و دین‌مدار نظام اسلامی ایران با مردم جهان را می‌توان به سه گونه تقسیم کرد: نخست: مواجهه کسانی است که با تکیه و تأکید بر مبانی دینی خویش و بدون تعدی و تخلف از آن، نگاهی سلبی به دیگر باورها داشته و زبان به نقد و نفی دیگران می‌گشایند. این دسته اغلب از دیگران فاصله گرفته و از پذیرش ایشان خودداری می‌کنند. آنها تنها راه پذیرش دیگران را در پذیرش مبانی خویش می‌دانند و آستانه تحملشان به مواجهه با هم‌باوران خویش محدود است. از این رو در انزوای خویش می‌مانند و توفیق ورود شایسته به عرصه‌های جهانی را نمی‌یابند. دوم: مواجهه گروهی است که ضمن پایبندی به مبانی دینی خویش به علت احترام و ارزشی که برای آحاد انسان‌ها قائل‌اند، می‌کوشند راهی برای پیوند با ایشان بیابند و ارتباط برقرار کنند؛ از این رو پیوستن به مردم جهان از مهم‌ترین برنامه‌های ایشان است که برای انجام آن حاضر به چشم پوشیدن از برخی موازین و حتی مبانی خویش می‌شوند و به این ترتیب، گاه از مواضع خویش عدول و تجاوز کرده و به سمت و سوی دیگر گام برمی‌دارند.

سوم: معدود افرادی هستند که به مبانی و موازین فکری-دینی خویش سخت متعهد و پایبندند و به هیچ قیمتی از آن تجاوز نمی‌کنند. اینان مواضع خویش را ترک نکرده و از باورهای خود دست نمی‌کشند، ولی با این همه، آغوش بر همگان

می‌گشایند و مردمان را با باورهای گوناگون پذیرا می‌شوند؛ زیرا ایشان را واجد فطرتی حقیقت‌جو و کمال‌طلب می‌دانند که خواهش درستی و راستی دارند؛ برای همین می‌توان دستشان را گرفت و آنها را از خطا و لغزش بازداشت.

گروه نخست را «متحجرانی» می‌دانم که با کشیدن حصار بر گرد خویش، به انزوا رفته و رو به محو و نابودی خواهند گذارد و گروه دوم را متجددانی می‌دانم که در مدیریت دیگران هضم و حل شده و توفیق مدیریت دینی نخواهند یافت و اما گروه سوم آنها هستند که با شعار و شعور دین به قلب جهان راه یافته و دیگران را متأثر می‌کنند. ایشان دل‌ها را مجذوب فرهنگ متعالی دین کرده و در مدیریت دینی جهانی توفیق می‌یابند.

دقت و تأمل در رویکرد فرهنگی و مدیریتی دولت عدالت‌محور دکتر احمدی‌نژاد به خوبی حکایت از آن دارد که این دولت و بویژه شخص رئیس محترم جمهوری و برخی نزدیکان ایشان، واجد شاخصه‌های گروه سوم هستند. آنها با تأکید بر باورهای سیاسی-اجتماعی برخاسته از دین، آغوش بر مردم جهان گشوده و آنها را به عشق و راستی و عدالت و درستی فرا خوانده و ایشان را با عقیده به فطرت پاک، مخاطب قرار داده‌اند. این گروه هرگز از مردم جهان روی برنگردانده و آنها را گرامی می‌دارند. مایه‌های این نگاه ویژه را می‌توان در عرفان اسلامی با گویش رهبر کبیر انقلاب اسلامی، امام خمینی بزرگ (قدس سره)، به خوبی مشاهده کرد. مجموعه حاضر، مقالاتی است که اینجانب در تبیین و دفاع از این گونه مواجهه به رشته تحریر درآورده‌ام.



نوع نگاه به انسان و تعریف خاص فلسفی و عرفانی از او، مبنای بسیاری از نگرش‌های سیاسی-اجتماعی دکتر احمدی‌نژاد و مهندس مشایی است. استاد شریف‌زاده این مبنا را در اندیشه‌ها و نوشته‌های رهبر کبیر انقلاب، امام خمینی (قدس سره) ردیابی کرده است و با تکیه بر همین مبنا، به اشکالات گوناگونی که به رویکردهای آقایان احمدی‌نژاد و مشایی گرفته‌اند، پاسخ داده است.

از امام آموختیم^۱

در آستانه سالگرد رحلت بزرگ مردی قرار گرفتیم که بی‌اغراق می‌توان او را اعجوبه قرن نامید؛ اگرچه در قرون پیشین هم نمی‌توان نظیری برای او یافت. امام خمینی (قدس سره) انسانی متعالی بود که همه قابلیت‌ها و ظرفیت‌های فطری خویش را تا مرتبه‌ای بس رفیع به فعلیت رساند و تالی تلو حضرات معصوم علیهم‌السلام شد. او کمال آدمی را وابسته به پرورش متناسب همه ابعاد وجودی‌اش دانسته و انسان را دارای سه بعد وجودی، یعنی دل و عقل و جسم می‌دانست. امام بر این باور بود که مریبان معصوم بشر، برای پرورش هر سه بعد وجودی او، خوراک لازم را تدارک دیده‌اند. به گونه‌ای که معارف اخلاقی و عرفانی برای دل، معارف برهانی و استدلالی برای عقل و معارف عملی و فقهی برای جسم انسان تدارک دیده شده است و او خود، فقیه، فیلسوف و عارف بود. پرورش متناسب و قابل توجه همه ابعاد وجودی پیش گفته در امام (ره)، ویژگی منحصر به فردی را برای او به‌وجود آورده بود که در رهبری و مدیریت کلان ایشان بارز و مشهود بود.

او همچون یک فقیه محض نبود که مخاطبان میلیونی خویش را فقط ملزم و مکلف به واجبات و محرمات سازد و با الزام و توظیف، رهبری کند. همانند یک فیلسوف محض هم نبود که فقط به تبیین و تشریح حقایق و واقعیت‌ها بپردازد و با تفسیر و تحلیل، مدیریت کند. امام، همانند یک عارف محض نیز نبود که فقط احساس و شور بیافریند و از این راه، راهنمایی کند. او همه اینها بود و هیچ یک به تنهایی نبود. او عقل مخاطبانش را نسبت به آنچه از آموزه‌های الهی بیان فرمود قانع کرد، احساس و شور در قلب آنها می‌آفرید و آنگاه به شریعت، مکلفشان می‌کرد تا با جان و دل پذیرای اوامر و نواهی دین باشند و از آن نگریزند. این درسی است که امام به ما تعلیم فرمود و ما باید نیک بیاموزیم و فراموش نکنیم که مدیریت فرهنگی، با تلفیقی صحیح از اقتناع عقل، احساس قلب و الزام به عمل، توفیق خواهد یافت و بدون آن، نه فقط مثمر ثمر نبوده که بی‌رغبتی، گریز و حتی ستیز با دین را در پی خواهد آورد. پس بر ما فرض است که به پیروی از امام، راه ایجاد احساس، اقتناع عقل و الزام به عمل را نیک بیاموزیم تا رغبت و اشتیاق به دین برانگیزیم و از گریز و ستیز با دین ممانعت کنیم. ما راه ملزم کردن را به خوبی می‌شناسیم، اما از دو راه دیگر چه می‌دانیم؟ از اقتناع و تبیین هم تا اندازه‌ای باخبریم؛ اگرچه با راهکارهای اجرایی آن چندان آشنا نیستیم تا بتوانیم عقل و خرد آحاد جامعه را در برابر مضامین دینی خویش قانع سازیم. راه ایجاد احساس، راه ظریف و دقیقی است که باید توجه ویژه‌ای به آن مبذول داشت و آن را به نیکی آموخت؛ زیرا بدون ایجاد عشق و علاقه نسبت به سفارش‌های دین و نفرت و انزجار از بازداشته‌های آن، راه به جایی نخواهیم برد و نه فقط جاذبه‌ای برای مردم جهان نخواهیم داشت و فرصت مدیریت جهانی را به دشمن واگذار می‌کنیم که توان مدیریت جوانان و فرزندان خاک و بوم خود را هم از دست خواهیم داد. امام خمینی به ما آموخت که چگونه شور بیافرینیم و دل‌ها را از عشق و محبت لبریز کنیم، اما به راستی چگونه؟! البته آنچه امام آموخت، فقط یک ترفند و استراتژی برای جذب هوادار نبود، بلکه یک باور و اعتقاد بود. او همچون داعیه‌داران قدرت نرم در جهان غرب که به اقتناع و ایجاد احساس در مخاطبان شرقی بذل توجه کرده‌اند، در پی شیوه‌ای برای رسیدن به حاکمیت نبود؛ بلکه راه او مبتنی بر عمیق‌ترین و دقیق‌ترین مبانی معرفتی و عرفانی بود. از این رو کلامش روح داشت و احیاگر بود. امام (قدس سره) همچون قاطبه عارفان بزرگ، همه آحاد بشر را واجد گرایش‌های

یکسان به کمال می‌دید و اختلافی در خواهش‌ها و گرایش‌های ایشان نمی‌دید؛ بلکه هر تفاوتی در گرایش‌ها را انکار می‌کرد. او بر این باور بود که هر انسانی با هر مرام و مسلکی و با هر خصلت و صفتی در پی کمالات بیکران است. از این رو همه را خداجو و کمالخواه می‌دید؛ چنان که خود فرمود:

«همه جان‌ها و دل‌ها به سوی اویند و جز او نجویند و نخواهند جست و ثناخوان اویند و ثنای دیگری نتوانند کرد. ثنای هر چیز، ثنای او است؛ اگرچه ثناگو تا در حجاب است، گمان کند ثنای دیگری می‌گوید.»^۱

امام، اختلاف‌های بسیار بشر را در بینش‌های آنها معرفی می‌کرد، نه در خواهش‌ها و گرایش‌های ایشان. همچون تشنگان آب که برخی راه به آب یابند و بسیاری به خواهش آب، پا در بیراهه سراب می‌گذارند و این نه برای آن است که آنها آب نمی‌خواهند؛ بلکه آنها هم مثل آب‌یافتگان، آب می‌خواهند، ولی به توهم گرفتار آمده و آب را در سراب می‌جویند:

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بَقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا...»^۲

کز پی ذوق است سیران سبل	پس حقیقت حق بود معبود کل
گرچه سر اصل است سرگم کرده‌اند	لیک بعضی رو سوی دم کرده‌اند
می‌دهد داد سری از راه دم	لیک آن سر پیش این ضالان گم
قوم دیگر پا و سر کردند گم ^۳	آن ز سر می‌یابد آن داد این ز دم

از اینجا است که در مرام تربیتی امام، شیوه‌ای قابل توجه به چشم می‌خورد که برای مدیریت فرهنگ دینی در جامعه جهانی، لازم و ضروری به نظر می‌رسد و آن شیوه این است که وقتی مردم را با همه تفاوت‌ها و اختلاف‌هایی که در دیدن حقیقت دارند، از گرایش‌ها و خواهش‌های یکسان برخوردار ببینیم، هر نوع مواجهه و برخورد با ایشان را برای انتقال مضامین دینی، صحیح و بجا نخواهیم دانست. یکسان بودن خواهش‌ها و گرایش‌های مردم، مواجهه خاصی را اقتضا دارد که بی‌توجهی به آن، سبب بی‌ثمر شدن تلاش مدیران فرهنگی خواهد شد. در این مواجهه خاص، گرایش‌های یکسان مردم، پایه و زمینه تلاش و مورد تأکید مدیر

۱ . ره عشق، ص ۲۳-۲۴، تفسیر سوره حمد، ص ۱۵ .

۲ . نور، ۳۹ .

۳ . مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم.

و مربی قرار می‌گیرد. مدیر، بدون سرکوب مخاطب برای بینش نادرستی که دارد، به خواهش او، که خواهش کمال است، توجه داشته و با او همراه و هم‌سخن می‌شود. مخاطب هم، چون خواسته‌های خودش را از زبان مربی می‌شنود و او را خواهان همان چیزی می‌بیند که خود خواهان او است، به او گرایش پیدا می‌کند و با او همراه می‌شود؛ همچنان که مربی نیز به موجب بینش خاص خویش به انسان، همراهی او را پذیرا است. در این همراهی است که با آشکار شدن ضعف‌ها و کاستی‌های نگاه مخاطب، توهم او از بین رفته و حقیقت را به درستی درمی‌یابد. مخاطب تشنه‌ای که به سوی سراب می‌رود، می‌بیند که گوینده نیز همانند او خواهان آب است؛ پس با او همراه می‌شود. گوینده هم از همراهی با مخاطب، استنکاف نمی‌کند؛ زیرا خواهش او و خود را یکسان می‌بیند؛ لکن در این همراهی، او را با ضعف و کاستی نگاهش روبه‌رو می‌کند تا درست ببیند. این، همان حرکتی است که قرآن کریم از مواجهه حضرت ابراهیم(ع) با ستاره‌پرستان و ماه‌پرستان و خورشیدپرستان حکایت می‌کند که ابراهیم(ع) از گرایش یکسان خویش با گمراهان سخن گفت و در بزنگاه افول، کاستی خدایان دروغین را به آنها یادآور شد. این همان حقیقتی است که ابن عربی در فص هارونیه از (فصوص‌الحکم) بر آن تأکید دارد که موسی(ع) شکاف بین بنی اسرائیل و خدا دیدن گوساله را ناشی از قصور هارون در ارشاد می‌دید و قصور هارون را نیز ناشی از اینکه هارون، بنی اسرائیل را گوساله‌پرست دید؛ پس نتوانست به درستی آنها را ارشاد کند. زیرا دیگر وجه مشترکی بین خود و گوساله‌پرستان نمی‌دید تا بر آن تکیه کند و قوم را از گمراهی برهاند. او باید بنی اسرائیل را خداپرستانی می‌دید که به توهم گرفتار شده‌اند و گوساله‌سامری را خدا می‌پندارند. پس با تکیه بر وجه مشترک، بنی اسرائیل را تا نشان دادن ضعف و کاستی گوساله‌همراهی می‌کرد و آنها را به حال خود وانمی‌گذاشت؛ همان‌طور که ابراهیم خلیل چنین کرد.

این همان شیوه‌ای است که عارف قیصری در شرح کلام ابن عربی بر آن تصریح کرده و می‌گوید: نهی و منع پیامبران در پرستش بت‌ها و دل باختن به دنیا برای رهانیدن آدمی از تنگنای نظر به مظهري خاص و کوتاهی نگرش به کمال، قرین کاستی‌ها است و صد البته که نهی ایشان، با معرفت به سرشت خداجوی بشر صورت گرفت و با نهی و انکار محجوبان از این حقیقت و ناآشنایان با آن، بسیار متفاوت بوده است؛ چراکه پیامبران خدا را با همه چیز می‌دیدند.^۱

۱. قیصری، شرح فصوص‌الحکم، فص هارونیه، ص ۱۰۹۶.

اکنون می‌توان به شیوه مدیریت امام در القای حقایق واقف شد؛ او همه مردم جهان را خداجو و خداخواه می‌دید و بین معتقدان به سایر مکاتب و ادیان در این باره تفاوتی نمی‌دید. او مردم ایران را با هر باور و مرام و مسلکی، خداجو و خداخواه، کمال‌جو و کمال‌خواه می‌دید و بین ایشان در این باره فرقی نمی‌گذاشت. از این رو با تکیه بر این خواهش مشترک، همه مردم دنیا، مخاطب سخنش می‌شدند و گوش به گفتارش می‌سپردند؛ چراکه از کمالاتی سخن می‌گفت که همه آحاد بشریت خواهان آن بودند و سرگشته به دنبال آن می‌گشتند. آنها سراب‌های حقیقت را آزموده بودند و در پی آب روان می‌شدند و آنگاه که امام عزیز با زبان فطرتشان با آنها سخن گفت، همه دریافتند و گوش سپردند و ارادت ورزیدند. اکنون ما مکلفیم راه او را پی گیریم و از او بیاموزیم و همانند او گام برداریم تا جان تشنه مردم جهان را از معارف ناب الهی سیراب کنیم. به این منظور باید از خواهش‌های یکسان و گرایش‌های فطری با مردم جهان سخن بگوییم تا با ما همراه شوند و از اغوای فریبکارانی که با دایعه حقوق بشر بر ستمکاری‌های خویش در سراسر جهان پرده افکنده‌اند، برهند و بر حقایق ناب دین خدا بینا شوند. مقولاتی همچون عشق به انسان‌ها، عدالت برای همه انسان‌ها، کرامت انسانی، مقولاتی است که امروز قاطبه مردم دنیا تشنه آن هستند و ما باید با طرح و تکیه بر همین خواهش‌های فطری، به عرصه جهانی گام گذاریم و نقش خویش را در ارشاد جهانی ایفا کنیم. پس آنگاه که ملت‌ها با ما همراه شدند، ضعف‌ها و کاستی‌های بینش ایشان، فرو ریخته و از بین خواهد رفت و حقیقت اسلام بر آنها آشکار خواهد شد. ما باید بر حقایقی که بشر به حکم فطرت، خواهان آن است و ادیان آسمانی برای تحقق آن آمده‌اند، تکیه کنیم و با همراه کردن ملت‌ها، به تدبیر و مدیریت جهانی — که البته با مدیریت فرهنگی جهان آغاز می‌شود — دست یابیم. آیا ضرورتی دارد که با رویکرد سلبی با دنیا روبه‌رو شویم و از آغاز به باطل بودن همه باورها، بینش‌ها، مرام‌ها و مسلک‌ها حکم کنیم؟ آیا این همان خطایی نیست که از نگاه عارفان باعث شکاف قوم موسی شد؟ آیا این همان شیوه ناصوابی نیست که بر اساس حکایت واقعی یا افسانه‌ای مثنوی، موسی (ع) به خاطر آن، مورد توبیخ خداوند قرار گرفت:

وحی آمد سوی موسی از خدا بنده ما را ز ما کردی جدا
توبرای وصل کردن آمدی نی برای فصل کردن آمدی^۱

آنچه باعث توبیخ موسی (ع) شد، بازگو کردن حق به شبان نبود؛ بلکه کیفیت بازگو

کردن آن بود. موسی با لحنی تند و سرکوبگرانه، شبان بیچاره را که با خدای خود از سر صدق و خلوص سخن می‌گفت، به کفر متهم کرد و از نزد خود راند. گفت موسی، های خیره‌سرسز شدی / خود مسلمان ناشده کافر شدی / این چه ژاژ است و چه کفر است و فشار / پنبه‌ای اندر دهان خود فشار / گند کفر تو جهان را گنده کرد کفر / تو دیبای دین را ژنده کرد / گر نبندی زین سخن تو حلق را / آتشی آید بسوزد خلق را^۱

این حرکتی است که به تربیت مخاطب نمی‌انجامد و چه بسا او را از پذیرش حقیقت دور سازد. شیوه عارفان در مواجهه با انسان‌ها، شیوه ابراهیم خلیل (ع) است و این غیر از آن است که برخی به خطا پلورالیسم نامیده‌اند. مسلک عارفان، پلورالیسم دینی نیست. پلورالیسم با یکسان دیدن خواهش‌ها، بر همه بینش‌ها صحنه می‌گذارد و همه را درست و غیرقابل ابطال می‌داند؛ در حالی که عارفان با وجود اعتقاد راسخ به یکسان بودن خواهش‌ها، همه بینش‌ها را صحیح نمی‌دانند و معتقد به بینایی و نابینایی مردمان هستند؛ چنان که عارف قیصری می‌گوید:

«سعادت‌مند، حقیقت را می‌بیند و آن کس که حقایق را نمی‌بیند، از آسایش عظیم و پاداش نیکو دور است؛ پس اهل شقاوت است و شقاوتش به نادانی و عدم معرفتش است.»^۲

چشم بینا بهتر از سیصد عصا / چشم بشناسد گهر را از حصا^۳
ولی عارفان برای رفع غلط، شیوه سرکوبگری پیش نمی‌گیرند؛ بلکه با تکیه و تأکید بر خواهش‌های یکسان، مخاطبان را همراه کرده و به رفع توهم و روشنگری می‌پردازند.

این به معنای پلورالیسم نیست که در دنیا طرح عشق و عدالت و کرامت انسانی در اندازیم و داعیه‌دار این معانی باشیم و به جای سلب و نفی دیگران، که آن را شیوه نقد منفعل می‌دانم، جانب ایجاب و اثبات مقولات انسانی را بگیریم و سلب‌ها را در سایه اثبات‌ها نظاره‌گر باشیم که آن را شیوه «نقد فعال» می‌نامم. تا چه وقت و چه اندازه باید در میادینی که مدیران ستم‌پیشه غرب برای ما طراحی می‌کنند، بازی نقد و نقادی کنیم؟ آیا این به معنای بازی دادن و سرگرم کردن ما

۱. همان

۲. مهندس مشایی، همایش نوآوری و شکوفایی در صنعت گردشگری، ۱۳۸۷/۵/۲۸.

۳. مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم

نیست؟ اگرچه به ظاهر از میادین گفت‌وگو پیروزمندانه هم بیرون بیاییم، باز میدان دیگری می‌گشایند و ما را سرگرم بازی در آن می‌کنند. ما باید خود میدان‌ساز و میدان‌آفرین باشیم. ما باید حقایق فطری دین خود را بر جهان عرضه کنیم و برای پیروزی در این آشفته‌بازار، از سلب دیگران به اثبات خویش روی آوریم تا کالای ما خریدار جهانی پیدا کند؛ نه کالای آنها که با فریبکاری، داعیه مردماری و حقوق بشر دارند و این، معنای سخن برخی از مدیران فرهنگی کشور است که گفته‌اند: «هیچ دینی نمی‌تواند آینده را از آن خود بداند؛ مگر آنکه منطقی را ارائه دهد که در سایه آن منطقی، جهانیان جایی برای ایستادن داشته باشند. انسان از هر قوم و قبیله و نژاد، جایی برای ایستادن داشته باشد. هر انسان صرف‌نظر از همه مشخصاتی که مربوط به او است، باید یکسان دیده شود. جامعه آینده بشری متعلق به همگان است. هر مشرب فکری، هر مذهب فکری، هر مسلکی، هر منطقی، هر دینی، هر چه در دنیا وجود دارد و دارای صبغه فکری است، آرم و نشان فکری دارد و پیام فکری دارد، تنها در صورتی که بتواند جامعه جهانی را با هم ببیند و همه انسان‌ها را محترم بشمارد، این آینده از آن او است.»^۱

سخن این مدیر فرهنگی این است که امروز، روزگاری نیست که بخواهیم دینی را در جهان با شیوه نفی دین‌های دیگر توسعه دهیم. امروز باید سخن خود را بگوییم، بدون آنکه زبان ما زبان نفی دیگران باشد؛ زیرا فقط در این صورت جاذبه خواهیم داشت و در غیر این صورت، گوش بر سخن ما خواهند بست. آنها که در پی توسعه باشند، شکست می‌خورند و معنای این سخن، پلورالیسم دینی نیست؛ بلکه استراتژی مدیریت جهانی در جهت القای کارآمد فرهنگ دینی است. همان طور که امروز، دیگر روز کشورگشایی نیست و هیچ خاکی را نمی‌توان به خاک خود ملحق کرد. امروز روز دین‌گشایی هم نیست؛ بلکه باید به عنوان یک مسلمان از عشق و عدالت و دیگر مضامین فطری سخن گفت تا گرایش به سوی ما جهت گیرد. باید برای مردم جهان پدری کرد و ایجابی از اسلام سخن گفت نه سلبی. استادی داشتم از شاگردان نیک امام که با تحزب روحانیت موافق نبود و علت آن را این می‌دانست که تحزب، روحانیت را محدود و محصور کرده و از مردم جدا می‌کند؛ درحالی‌که روحانیت باید برای مردم پدری کند؛ نه آنکه خود را از آنها جدا بداند. البته مقصود استاد این نبود که روحانی ادای پدر را درآورد؛ بلکه واقعاً باید

پدری کند. در اینجا هم اسلام نمی‌خواهد ادای پدر را در آورد؛ بلکه واقعاً می‌خواهد پدری کند و البته کسی پدری می‌کند که حساب دیگر ادیان را از خود جدا نکند؛ یعنی همه مردم را در پی حقیقت ببیند. پس با ایشان از حقیقت سخن گوید؛ بدون آنکه بخواهد از آغاز، پتک نفی بر سر آنها بکوبد. بلکه همچون پدری مهربان آنها را با عشق فراخواند و البته در ضمن این فراخوان در انتظار رفع ضعف‌ها و کاستی‌های فرزندان باشد. کسی که در تریبونی عمومی، نود درصد از جوانان این کشور را گمراه و منحرف بنامد، چگونه می‌تواند برای آنها پدری کند؟! او چگونه می‌تواند به جهانی کردن مضامین بلند اسلام بیندیشد؟! آخر با این زبان تلخ که شبان موسی هم می‌گریزد؛ چه رسد به جوان امروز.

گفت ای موسی، دهانم دوختی
و ز پشیمانی تو جانم سوختی
جامه را بدرید و آهی کرد تفت
سر نهاد اندر بیابانی و رفت^۱

«اسلام اگر افتخار دارد _ که دارد _ که دین آخر است و قرار است که همه جهان را رهبری کند، این مشروط به این است که اندیشه‌های انسانی و الهی خودش را به دنیا عرضه کند. امروز در دنیا مدعیان راهبری اسلامی متعددند؛ یکی از آنها ایران است. ما در جوامع اسلامی، ادعای راهبری فکری را برای بسیاری از مدعیان نمی‌پذیریم؛ چون منطقشان، منطق درستی نیست. منطقی که خشونت و زور را ترویج می‌کند، این مورد پذیرش نیست. اینها اصحاب شیطان‌اند؛ کجا اصحاب خدا هستند؟ همان طور که امروز جمهوری اسلامی ایران، داعیه ارائه اندیشه‌های ناب به جهانیان را دارد، باید خودش را مجهز کند. در این سرزمین هم همه افکار یک‌جور نیستند. همه افکار پسندیده نیست. بدون واهمه می‌گوییم، جهان آینده متعلق به همه انسان‌ها است. هر منطقی که بین انسان‌ها فرق بگذارد، محکوم به شکست است. هر منطقی که به خط‌کشی بین انسان _ جمله استراتژیک است _ بینجامد، منطقی است که در آینده خریدار ندارد.»^۲

آری خط‌کشی بین انسان‌ها همان خطی است که سبب شکاف می‌شود و مردم جهان را از شنیدن حقایق ناب اسلام محروم می‌کند. با کمال تأسف، گروهی این سخنان را «پلورالیسم دینی» معرفی کرده و همان خط و خطایی را مرتکب شده‌اند که سال‌ها پیش آقای دکتر عبدالکریم سروش در برداشت از کلام عارفان

۱. مهندس مشایی، همایش نوآوری و شکوفایی در صنعت گردشگری، ۱۳۸۷/۵/۲۸

۲. مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم

مرتکب شد و پلورالیسم دینی را به ساحت عرفان اسلامی و عارفان مسلمان نسبت داد و در گفتار (صراط‌های مستقیم) خود با اشعار ابن عربی آغاز کرد و در مقاله (صورت و بی‌صورتی)^۱ به صراحت گفت: نزاع موسی و شبان چه معنا دارد؟ چرا باید موسایی به شبانی بگوید تصویر خود را از خدا تصحیح کن؟ چرا باید به او بگوید تو غلط می‌فهمی؟ تو کج دیدی و تیره دیدی؛ پس دیدت را روشن و تفسیرت را تصحیح کن؟ آیا یکی از نقش‌ها و رسالت‌های انبیا این است که تفسیرهای ما را از تجربه‌های درونی‌مان تصحیح کنند یا باید هر کس را به حال خود و با آنچه یافته است، واگذارند؟ ظاهر کلام مولانا بر این وجه اخیر دلالت دارد.

آقایانی که با انتقاد، سخنان مدیر پیش گفته را پلورالیسم دینی می‌خوانند، تفاوتشان با جناب دکتر سروش فقط در این است که ایشان از پلورالیسم دینی گریزانند و دکتر سروش به آن گرایش داشت؛ و گرنه در اینکه هر دو به داوری نادرست از گفتار عارفان مبتلا شده‌اند، تفاوتی نیست.

در پایان باید گفت آنچه می‌تواند مخاطبان جوان کشور خود ما را از بی‌رغبتی، گریز و ستیز با دین باز دارد، روی آوردن به مواجهه صحیح دینی با ایشان است و آنچه جامعه بشری را متوجه ما می‌کند و از مدیریت توهمی ارباب قدرت در غرب نجات می‌دهد، همین مواجهه است. ارباب اغواگر جهان غرب می‌کوشند با ساختن چهره‌های خشن و سرکوبگر از اسلام، راه جهانی شدن را بر اسلام ببندند و آن قدر بین مردم جهان و اسلام و مسلمانان شکاف ایجاد کنند که اهانت به رسول خدا(ص) و قرآن سوزی امری عادی شود. اینک بر ما است که با عرضه خواهش‌های برخاسته از سرشت الهی بشر از پایگاه ایران اسلامی، وارد حوزه‌های جهانی شویم.

«دعای راهبری فکری، دادن ایده و آرمان به جهانیان، بدون ارتباط جهانی میسر نیست. کسانی که شجاعت مواجهه با فرهنگ جهانی را ندارند، نباید اسم خود را مسلمان متعهد یا شیعه متعهد بگذارند. کسانی که از مواجهه و تماس با فرهنگ‌های دیگر هراسانند، در اندیشه و دین و آیینشان تجدید نظر کنند. این جسارت است به این مکتب که خداوند دینی را فرستاده است کامل‌تر از همه ادیان و ما به عنوان پیروان، از مواجهه با اندیشه‌های جهانی در هراس باشیم. این نگاهی که امروز جمهوری اسلامی ایران دارد، نگاه جهانی است.»^۲

۱. سروش، عبدالکریم، صورت و بی‌صورتی، یازتاب اندیشه، مرداد ۱۳۸۰، شماره ۱۷.





چندی پیش سایت برهان که به‌طور معمول می‌کوشد با رویکردی تحلیلی به مسائل جاری بنگرد، نگارش مقاله‌ای دربارهٔ اندیشهٔ فرهنگی دولت دهم را از استاد شریف‌زاده خواستار شد. اما پس از انتشار این یادداشت، تحریریه برهان، طی یادداشتی با عنوان «استدلال تراشی برای توجیه و تطهیر گفتمان فراماسونری» ادعاهایی در نقد مباحث مطرح شده از سوی استاد شریف‌زاده را از خروجی سایت خود منتشر کرد. حجت الاسلام شریف‌زاده در پاسخ به این متن منتشر شده، بار دیگر از راهکار عرضهٔ مناسب دین سخن گفت و به مغالطه‌های موجود در نقد برهان پاسخ داد.

نقد بر نقد^۱

خوانندگان بصیر! مقاله^۲ مرا خواندید؟ نقد سایت برهان^۳ را نیز خواندید؟ به نظر شما نقد یک مقاله نباید ناظر به رویکرد و ادله نگارنده باشد؟ به حتم پاسخ شما مثبت است. آیا نقد پیش‌گفته را ناظر به رویکرد و ادله بنده می‌دانید؟ بنده از نگاه عارفان سخن گفتم یا نه؟ از مبانی انسان‌شناسانه آنها گفتم یا نه؟ از ابن عربی، مولوی، قیصری و گفتارهای عرفانی امام خمینی (ره) آوردم یا نه؟ اصلاً رویکرد و ادله بنده در مدعای مقاله، چیزی به غیر از عرفان اسلامی و مبانی آن بود؟ ولی ناقد محترم به تنها چیزی که اشاره هم نکرده، همین‌ها بوده است. ایشان در سراسر نقدش، حتی نامی از عرفان و عارفان نبرده است تا

۱. شبکه ایران، ۱۳۹۰/۳/۲۲.

۲. «از امام آموختیم»، روزنامه‌ی ایران، ۱۳۹۰/۳/۱۳.

۳. سایت برهان، ۱۳۹۰/۳/۱۸، کد مطلب: ۱۲۱۱.

چه رسد به اینکه به تحلیل مبانی آنها بپردازد؛ پس ناقد بنده، مقاله بنده را نقد نکرده است؛ چون به بررسی هیچ یک از ادله مقاله نپرداخته و با رویکرد مقاله ناآشنا است. ایشان اگر می‌خواست نقد بنویسد، باید به ادله و رویکرد بنده توجه می‌کرد و در فضای مقاله به نقد آن می‌پرداخت؛ برای مثال می‌گفت: «در نقل کلام عارفان پیش گفته، رعایت امانت نکردی» و آنگاه با نقل صحیح، بنده را نقد می‌کرد یا می‌گفت: «برداشت صحیحی از گفته‌های عارفان نداشتی» و خود برداشت صحیحی ارائه می‌کرد و نقاط مغالطه را در برداشت بنده نشان می‌داد یا حداکثر می‌گفت: «من اصلاً باورهای عارفان در این زمینه را قبول ندارم» و با ادله خویش، عارفان و عارفان را نقد می‌کرد. اما ناقد محترم به هر علتی (که حدس می‌زنم عصبانیت باشد) الفبای نقد را فراموش کرده است و هرچه بنده گفتم قند شیرین است، او گفته نه، نمک شور است. البته مطالب ایشان می‌تواند یک مقاله مستقل باشد؛ اما نقدی بر مقاله بنده، هرگز. ایشان می‌توانست یک مقاله با موضوع، مدعا و ادله مورد نظر خودش بنویسد؛ نه آنکه نام نقد بر آن بگذارد. اگر سایت برهان بخواند، بنده می‌توانم این کار را انجام دهم تا تفاوت بین مقاله و نقد مقاله دانسته شود.

با این حال مردد بودم که به نوشتن در این سایت، ادامه بدهم یا نه؟ به‌ویژه آنکه ناقد پیش‌گفته در گفتارش از لفظ رکیک خیانتکار استفاده کرده است. سوگند به مقدمات که به بنده گفته بودند سایت برهان، سایتی علمی است! و با این توصیف از من خواستند که برای سایت مقاله بنویسم؛ اگرچه در تیتیر مقاله این جانب به گونه‌ای وانمود شده است که من متقاضی نوشتن بوده‌ام. در کدام محیط علمی از یک گوینده یا نگارنده می‌خواهند که بگوید یا بنویسد و سپس به جرم نگارش همان چیزی که از او خواستند، به او اهانت می‌کنند؛ آن هم چنین اهانتی برای یک باور علمی که بیست و چند سال است باور او است، نه آنکه برای مهندس مشایی به وجود آمده باشد. بنده همین مطالب را هفت سال پیش برای فصلنامه مهمی مثل «کتاب نقد» که جلودار مبارزه با انحراف‌های فکری بود، نوشتم^۱ و ارزیابانی که در شمار اساتید جناب ناقد هستند، پسندیدند و چاپ کردند. آن روز که نه سخنی از احمدی‌نژاد بود و نه مهندس مشایی. این نحوه مواجهه نه با برهان سازگار است، نه با وجدان. ظاهراً این سایت هم، فراتر

از یک سایت ژورنالیستی نیست که زود به خروش می‌آید و در جوش و خروش، گرفتار آفات گوناگون زبان می‌شود. اکنون که ناقد نه فقط مقاله بنده را نقد نکرده، بلکه به عصبیت و ناسزاگویی هم مبتلا شده است و دست‌اندرکاران سایت هم، مطلب را نخوانده، درج کرده‌اند، عقل چه حکم می‌کند؟ ادامه ندهم، اما ما بی‌ترمزها را با حکم عقل چه کار؟

آزمودم عقل دوراندیش را بعد از این دیوانه سازم خویش را

سخن از شیوه انتقال مضامین دینی به مردم جهان و مدیریت فرهنگی جهانی است. ادعای بنده هم این است که آنچه در مقاله پیشین گفتم، مقتضای بینش عرفانی به انسان است. عارفان، همه مردم را در گرایش به همه کمالات (بی‌نیازی، عزت، عظمت، قدرت، محبت، رأفت، زیبایی و ...) یکسان می‌بینند و اختلاف در مرام و مسلک را ناشی از راه یافتن توهم و پندار به بینش و دیدگاه آنان می‌دانند؛ بدون آنکه در خواهش و گرایش آنها تبدیل و تغییری رخ دهد؛ یعنی همه مردم با هر مرام و مسلکی که دارند، درست می‌خواهند؛ ولی بسیاری از آنها خطا می‌بینند؛ پس با خواهش آب، به سوی سراب می‌روند. عارفان با این نگاه، به شیوه خاصی در تربیت گرایش دارند که می‌توان آن را مماشات و همراهی با متریبان، در خواهش برای رفع خطا از بینش دانست. تکیه و تأکید بر خواهش می‌کنند تا پس از توجه مخاطب بتوانند بینش او را تصحیح کنند. اگر فرزند شما گرفتار بیراهه‌ای شود، با توبیخ و تخطئه او را سرکوب می‌کنید یا با همراهی حساب‌شده، او را متوجه خطایش کرده و چشمش را بر حقیقت می‌گشاید؟ پاسخ برای هر کس که کار تربیتی انجام داده، روشن است. معمولاً توبیخ و سرزنش نه تنها کاری از پیش نمی‌برد، بلکه ادامه دادن آن، کار را به مخالفت و گریز از دین هم می‌کشاند. برای توفیق یافتن در ارشاد، لازم است با او همدل باشیم و آنگاه که او همدلی ما با خود را احساس کرد، چشم او را بر خطایش بگشاییم. تاکنون نشنیده‌اید سخن بسیاری از جوانان امروز را که می‌گویند: پدر و مادرم، مرا درک نمی‌کنند. اکنون با این مقدمه می‌توان اشکالات ناقد محترم را بررسی کرد و پاسخ گفت.

پاسخ‌ها

یکم: عمده اشکال ناقد بر شیوه پیش‌گفته آن است که این شیوه مقتضی تحیف شدن دین و کاهش مضامین آن است؛ ولی آیا آغاز کردن دعوت یا تربیت با خواهش‌ها و گرایش‌های فطری یکسان، چنین مقتضایی دارد؟ تکیه بر خواهش‌های فطری، برای رفع توهم و تصحیح بینش متربی نسبت به مضامین دین انجام می‌شود و مربی برای گشودن گوش و چشم متربی به قصد دیدن و شنیدن حقیقت چنین می‌کند؛ درست همانند کسی که با تکیه بر مسلمات مخاطب به گفت‌وگو با او می‌پردازد. آیا شما گرامیان با دانش منطقی آشنا هستید؟ می‌دانید که یکی از صنایع پنج‌گانه استدلال، صنعت جدل است که در آن با تکیه بر مسلمات فرد، می‌کوشند او را قانع کنند و به مطلوب رسانند. شیوه عارفان در تربیت مخاطبان و تصحیح بینش آنها، شباهتی بسیار به جدل دارد؛ با این تفاوت که اهل جدل، با عقل مخاطب کار دارند تا قانع شود؛ ولی عارفان به قلب مخاطب نظر دارند تا بینا شود و البته که این، کاری به مراتب دشوارتر از کار اهل جدل است. تفاوت دیگر آنکه اهل جدل، از مسلمات مخاطب، هرچند غلط باشد، استفاده می‌کنند تا او را روشن کرده و به مطلوب رسانند (البته این کار با آن گفته که هدف، وسیله را توجیه می‌کند، متفاوت است) درحالی‌که عارفان در شیوه پیش‌گفته بر اموری تکیه می‌کنند که فطری بوده و غلط در آنها راه نمی‌یابد. یکی از مهم‌ترین احتمالاتی که اغلب مفسران قرآن کریم درباره شیوه حضرت خلیل‌الله(ع) در برخورد با ستاره‌پرستان و ماه‌پرستان و خورشیدپرستان داده‌اند، شیوه جدل است؛ آنجا که حضرت به هر سه گروه فرمود: «هَذَا رَبِّي». آنها می‌گویند اگر این جمله خبری باشد، به قطع باطل است؛ ولی دروغ حرامی برای حضرت شمرده نمی‌شود؛ زیرا حضرتش برای روشنگری از آن بهره گرفت. علامه طباطبایی(ره) مثل بسیاری از مفسران بزرگ، همین تفسیر را می‌پسندد و می‌گوید: «هَذَا رَبِّي» در حقیقت از باب تسلیم بوده و سخن گفتن به زبان دشمن است. وی در ظاهر خود را یکی از آنان شمرده و عقاید خرافی آنان را صحیح فرض کرده و آنگاه با بیانی مستدل، فساد آن را ثابت کرده است؛ این نحوه از احتجاج، بهترین راهی است که می‌تواند انصاف دشمن را جلب کرده و از طغیان و تعصب او جلوگیری نماید و او را برای شنیدن سخن

حق آماده کند.^۱

مفسران بزرگ قرآن، نمونه‌های دیگری از مجادلات انبیا در قرآن را که در آنها بر مسلمات باطل دشمن تکیه شده است، بیان کرده‌اند که در این مختصر نمی‌گنجد.

جناب ناقد، وقتی پیامبران بزرگ (علیهم‌السلام) تکیه بر مسلمات باطل دشمن را برای روشنگری، روا دانسته و از آن بهره می‌گیرند، شما به چه جرأت، شیوه عارفان را در تکیه بر گرایش‌های فطری ناروا دانسته و آن را سبب نحیف شدن دین معرفی می‌کنید؟! عارفان نمی‌گویند دین و حقایق آن را فقط به مشترکاتش محدود کنید؛ بلکه می‌گویند از مشترکات آغاز کنید. نمی‌گویند ابطال‌ها و نفی‌ها را از اسلام حذف کنید؛ بلکه می‌گویند با آنها آغاز نکنید. اگر چنین نکنی که به قول علامه طباطبایی نمی‌توانی انصاف خصم را برانگیزی و از طغیان و تعصب او جلوگیری کنی. اگر تکیه بر مشترکات فطری، سبب نحیف شدن دین شود که تکیه بر مسلمات باطل دشمن، موجب نابودی آن می‌شود! شما گمان می‌کنی اگر به دنیا اعلام کنی همه باطلید و تنها ما حق هستیم، دیگر کسی به ادله شما گوش خواهد سپرد؟ از همان آغاز نه فقط همه را از خود می‌رانی و فرصت رشد را از همه می‌گیری، که آنها را برای انواع مقابله با اسلام، مهیا و آماده می‌کنی؛ یعنی همان بلایی را بر سر اسلام می‌آوری که ارباب استکبار با ساخت و پرداخت القاعده و بن لادن بر سر اسلام آوردند. گناه القاعده فقط این نیست که با مذهب تشیع مخالف است، گناهِش این است که با خواندن آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ»^۲ سر هر غیر وهابی را از پیکر جدا می‌کند و با افتخار تصویر آن را در دنیا منتشر می‌کند.

ناقد محترم، چه ایرادی دارد که به جای آنکه از آغاز پتک نفی به دست بگیریم و به مسیحیان دنیا بگوییم که شما کافر هستید و بسیاری از باورهایتان تحریف شده و باطل است، با آنها از عدالت، عشق، صلح، حقوق انسان‌ها و کرامت انسانی سخن بگوییم و از پایگاه یک کشور اسلامی که زعامتش را برترین مقام علمی و دینی برعهده دارد، آنها را به امور پیش گفته فراخوانیم

۱. تفسیر المیزان، ج ۷، صفحه ۱۷۷.

۲. توبه، ۱۳۳.

تا به اغوای مدیران مستکبر غربی گرفتار نشوند و آن‌ها را مدافع حقوق بشر نپندارند. همچنین داد عدالت سردهیم و از آنها بخواهیم به‌پا خیزند و از شرافت عیسی و ملت عیسوی دفاع کنند و اجازه ندهند دشمنان تعالیم الهی، ملت مسیح را به مستضعفان جهان، بد معرفی کنند؛ مگر در انجیل متی چنین نیامده است:

«خوشا به حال آنان که گرسنه و تشنه عدالتند، از آن رو که سیر نخواهند شد. خوشا به حال آنان که از بهر عدالت زحمت می‌کشند، به سبب آنکه مملکت آسمانی از آنهاست.»

این دو آیه از انجیل، مستند امام خمینی بزرگ در پیام به مسیحیان جهان بود و او است که به جای شیوه جناب ناقد، با کافران مسیحی این‌گونه سخن می‌گوید:

«خوشا به حال آنان که گرسنه و تشنه عدالت‌اند و از بهر عدالت زحمت می‌کشند و وای به حال آنان که برخلاف دستور عیسی مسیح و برخلاف دستور همه پیامبران، به نفع ظالمان و جاسوسان و پایمال‌کنندگان حقوق ملت‌ها زحمت می‌کشند. و ای ملت مسیح و پیروان عیسی روح‌الله، به‌پا خیزید و از شرافت عیسی مسیح و ملت عیسوی دفاع کنید و اجازه ندهید دشمنان تعلیمات آسمانی و مخالفان دستورات الهی، ملت مسیح و روحانیت عیسی را به خلق‌های مستضعف جهان، بد معرفی کنند... هان ای پدران کلیسا! به‌پا خیزید و عیسی مسیح را از چنگال این دژخیمان نجات دهید که آن پیامبر بزرگ از ستمگری که دین را وسیله ظلم، و دعا را وسیله رسیدن به مسند ستمگری به بندگان خدا قرار می‌دهد بیزار است، که دستورهای آسمانی همه برای نجات مظلومان، از ملکوت نازل شده است. و ای مستضعفان جهان! برخیزید و هم‌پیمان شوید و ستمگران را از صحنه برانید که زمین از خدا است و وارث آن مستضعفان‌اند.»^۱

امام (ره) دامنه فراخوان خود را از ادیان ابراهیمی فراتر برده و همه مستضعفان جهان را با هر مرام، از هر فرقه، مسلک و مذهبی که باشند، به عدالت و مقابله با ستم دعوت کرده و می‌فرماید:

«من امیدوارم که یک حزب به اسم حزب مستضعفین در تمام دنیا به وجود

آید و همه مستضعفین با هم در این حزب شرکت کنند و مشکلاتی را که سر راه مستضعفین است، از میان بردارند و قیام در مقابل مستکبرین و چپاولگران شرق و غرب کنند و دیگر اجازه ندهند که مستکبرین بر مستضعفین عالم ظلم کنند و ندای اسلام را، وعده اسلام را که حکومت مستضعفین بر مستکبرین است و وراثت ارض برای مستضعفین است، محقق کنند. تا کنون مستضعفین متفرق بودند و با تفرقه کاری انجام نمی‌گیرد. اکنون که نمونه‌ای از پیوند مستضعفین در بلاد مسلمین تحقق پیدا کرد، این نمونه باید به یک سطح وسیع‌تری در تمام قشرهای انسان‌های تاریخ تحقق پیدا کند و به اسم حزب مستضعفین که همان حزب‌الله است و موافق اراده خدای تبارک و تعالی است که مستضعفین وارث ارض باید بشوند. ما از جمیع مستضعفین عالم دعوت می‌کنیم که با هم در حزب مستضعفین وارد شوند و مشکلات خودشان را با دست جمع و اراده مصمم عمومی رفع کنند و هر مسئله‌ای که در هر جا و در هر ملتی پیش می‌آید، به وسیله حزب مستضعفین رفع شود.^۱

دوم: ناقد محترم با تکیه بر برداشت خود از شیوه پیش گفته، آن را مقتضی تفکیک ارزش‌ها به دو قسم دینی و فرادینی دانسته است. به نظر شما یکسان بودن آحاد بشر در گرایش به کمالات گوناگون، مقتضی فرادینی بودن آنها است یا نشان‌دهنده فطری بودن دین است؟ یعنی اگر معتقد باشیم که همه مردم دنیا به صورت یکسان، خواهان کمالات هستند و به آنها گرایش دارند، پس لازم می‌آید که گرایش‌های آنها را فرادینی بدانیم یا آنکه می‌توان دین خدا را فطری دانست؟ بنده معتقد به پاسخ دوم هستم؛ چنان که در مقاله‌ام که واقعاً از سوی نقاد محترم نقد نشده‌است، به صراحت گفته‌ام:

«ما باید حقایق فطری دین خود را بر جهان عرضه کنیم و برای پیروزی در این آشفته‌بازار، از سلب دیگران به اثبات خویش روی آوریم.»^۲

جناب مشایی هم همین را گفته است:

«اسلام اگر افتخار دارد که دارد که دین آخر است و قرار است که همه جهان را رهبری کند، این مشروط به این است که اندیشه‌های انسانی و الهی

۱. صحیفه امام، ج ۹، ص ۱۲۸۰، ۱۲۷/۵، ۱۱۳۸۱.

۲. شریف‌زاده، بهمن، سرنوشت ادیان در مدیریت جهانی، سایت برهان، کد مطلب: ۱۲۱۰، تاریخ: ۱۳۹۰/۲/۱۸.

خودش را به دنیا عرضه کند.»^۱

من نمی‌دانم امروز چگونه برخی به نقد چیزی مشغول می‌شوند که آن را نخوانده‌اند؟! یا شاید همان گونه که حدس زدم، چنان عصبانی بوده‌اند که فراموش کرده‌اند. جناب ناقد! آخر به کدامین مستند، بنده را به تفکیک ارزش‌های انسانی از ارزش‌های اسلامی متهم ساختی و اشکال نخست خویش را بر اساس آن سامان دادی؟ جالب آن که نخست به سلیقه خود جدا می‌کنی و با عتاب می‌گویی:

«در مقام مدیریت فرهنگی در عرصه جهانی نمی‌توان به بهانه «جذب»، به جای ارزش‌های «دینی» و «اسلامی»، از ارزش‌های «عام»، «انسانی»، «فطری» و «فراذینی» سخن گفت.»

سپس در اشکال دوم خود می‌گویی:

«آیا برای آنکه «فطرت» مردم جهان را مخاطب قرار دهیم و بر ارزش‌های انسانی و وجدانی آنها تکیه کنیم، می‌باید «فراذینی» سخن بگوییم؟ مگر ما بر مبنای تفکر اسلامی، قائل به تطابق «اسلام» و «فطرت» انسان نیستیم؟!... در واقع، پیش‌فرض نگارنده این بوده که حقایق و آموزه‌ها بر دو دسته‌اند: اول: حقایق و آموزه‌های دینی که خاص هستند و اقبال به سوی آنها مستلزم پذیرش اصل دین است. دوم: حقایق و آموزه‌های فراذینی و عام که از «فطرت» انسان و «وجدان» او سخن می‌گویند. حال آنکه چنین نیست.» یعنی خودت در جمله نخست به صورت ضمنی و بلکه صریح، جدا می‌کنی و جدا می‌دانی و در جمله دوم، می‌گویی چرا جدا می‌دانی؟ چرا برای خودت می‌بری و برای خودت می‌دوزی؟! چرا این قدر عصبانیت در شما تأثیر گذارده است؟! »

سوم: ناقد محترم، شیوه عارفان را مقتضی دست کشیدن از سلب و نفی دانسته است که در شماره یکم، ضمن نفی کاهش مضامین دینی، از آن سخن گفتم. جناب ناقد! کسی نگفته است که سلب را از دین خدا بزدایم؛ بلکه

۱. مشایب، همایش نوآوری و شکوفایی در صنعت گردشگری، ۱۳۸۷/۵/۲۸.

«اسلام اگر افتخار دارد... که دارد... که دین آخر است و قرار است که همه جهان را راهبری کند، این مشروط به این است که اندیشه‌های انسانی و الهی خودش را به دنیا عرضه کند. امروز در دنیا مدعیان راهبری اسلامی متعدّدند. یکی از آنها ایران است. همچنان که ما در جوامع اسلامی، ادعای راهبری فکری را برای بسیاری از مدعیان نمی‌پذیریم؛ چون منطقشان منطق درستی نیست. منطقی که خشونت و زور را ترویج می‌کند این مورد پذیرش نیست. اینها اصحاب شیطان‌اند. کجا اصحاب خدا هستند؟»

می‌گوییم با سلب و ابطال آغاز نکنید و در ضمن دعوت ایجابی به ارزش‌های فطری، کاستی‌ها و ضعف‌ها را نشان دهید تا از پندار برهند؛ یعنی سلب‌ها را در سایه ایجاب قرار دهید؛ چنان‌که در مقاله گفته‌ام:

«این به معنای پلورالیسم نیست که در دنیا، طرح عشق و عدالت و کرامت انسانی دراندازیم و داعیه‌دار این معانی باشیم و به جای سلب و نفی دیگران، که آن را شیوه نقد منفعل می‌دانیم، جانب ایجاب و اثبات مقولات انسانی را داشته باشیم و سلب‌ها را در سایه اثبات‌ها نظاره‌گر باشیم، که آن را شیوه نقد فعال می‌نامیم.» البته ناقد محترم به این حقیقت توجه کند که منظور از سلب‌هایی که باید در سایه ایجاب‌ها قرار گیرند، آن دسته از سلب‌ها نیستند که همچون گرایش‌های فطری، همگان می‌یابند و احساسش می‌کنند. از نگاه عارفان، مردم همان‌گونه که در گرایش‌ها یکسان‌اند، در گریزها نیز یکسان‌اند؛ همه آنها از نقص و کاستی متنفر و گریزان‌اند. همه آحاد بشر از کاستی‌ها (فقر، ظلم، نفرت، خشونت، ذلت و...) متنفر و گریزان‌اند و در این نفرت و گریز، بین آنها تفاوتی نیست. البته این نفرت و گریز، ملازم و تابع همان محبت و گرایش به کمالات مقابل آنها است و عشق به کمال است که اصل است. اکنون در این شیوه، وقتی فریاد عدالت سر می‌دهیم، نفرت از ستم را هم فریاد می‌کنیم؛ وقتی از عشق می‌گوییم، تنفر از نفرت را هم زمزمه می‌کنیم و...؛ چنان‌که در مقاله نقد نشده، نفرت از استکبار و اغواگری‌های آن پیوسته گوشزد می‌شد. مهندس مشایی هم تصریح بر همین داشته و می‌گوید:

«قداره‌بندترین، ناجوانمردانه‌ترین و قسی‌القلب‌ترین دشمنی‌ها در مورد ملت ایران اعمال می‌شود، آن هم از سوی قسی‌القلب‌ها، ناجوانمردان، دروغ‌پردازان، خودخواهان و خودکامگان. اینها بخش اندکی در دنیا هستند که قدرت را به دست دارند، اینها ملت نیستند.»^۱

۱. مشایی، همان.

«دشمنی با ما از ناحیه چه کسانی است؟ هیچ ملتی در دنیا دشمن ما نیست. این هم افتخار است. هیچ ملتی در دنیا دشمن هیچ ملتی نیست. ما دشمن داریم. قداره‌بندترین، ناجوانمردانه‌ترین، قسی‌القلب‌ترین دشمنی‌ها، در مورد ملت ایران از سوی قسی‌القلب‌ها، ناجوانمردان، دروغ‌پردازان، خودخواهان، خودکامگان اعمال می‌شود. اینها یک بخش اندکی در دنیا هستند که قدرت دستشان است؛ اینها ملت نیستند. ما اتفاقاً مردم امریکا را از جهت ارتباطات و از جهت فهم بسیاری از موارد، یکی از برترین ملت‌های دنیا می‌دانیم. می‌گوییم حیف است که جامعه جهانی از عمق اندیشه‌های فرهنگی این سرزمین «ایران» برخوردار نباشد.»

در جای دیگر نیز ضمن نقد رفتارهای رئیس‌جمهور استکبار می‌گوید:
 «آن زمان گفت امریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند؛ الآن هیچ غلطکی هم
 نمی‌تواند بکند.»^۱

چهارم: ناقد محترم به علت همان تفکیک خودساخته، به آسانی و صراحت
 تمام، نسبتی به بنده می‌دهد که با تمام تصریحات من مخالف است. او در اشکال
 ششم می‌گوید:

«نگارنده اصرار می‌کند که با مردم جهان با رویکرد دینی مواجه نشویم...؟!»
 بله، کسی که پیش از خواندن دقیق مقاله آن را نقد کند، به سرنوشتی جز
 مهمل‌بافی و افترای حرام مبتلا نمی‌شود. مقاله را بخوان و ببین که آیا گفته‌ام
 مواجهه دینی نکنید یا گفته‌ام مواجهه صحیح دینی کنید و صحیح از نظر من آن
 است که عارفان می‌گویند. بنده که در جا به جای مقاله آورده‌ام که اسلام باید حرف
 خود را بزند و برای مردم دنیا پدری کند. آخر چرا برخی می‌پندارند که تنها شیوه
 پیشنهادی ایشان، رویکرد دینی است و هرچه غیر از آن باشد، رویکرد غیردینی
 است. بله، اگر فردی بی‌نشان، فقط از عدالت و عشق و صلح و دیگر گرایش‌های
 انسان‌دم‌بزند، کسی نخواهد فهمید که او معتقد به کدام دین است و یا اصلاً از
 پایگاه دین سخن می‌گوید یا خیر؟ اما اگر جمهوری اسلامی ایران با زعامت فقیه
 و عالم دینی، آیات قرآن بخواند و کلمات امیرمؤمنان علی(ع) را در عدالت و عشق
 و صلح و... از تریبون‌های جهانی بر مردم دنیا بخواند، رویکرد غیردینی دارد؟! آن

۱. اختتامیه همایش بزرگ ایرانی‌ها خارج از کشور، مرداد ۱۳۸۹.

«امریکا در عراق و افغانستان اصلاً نمی‌داند با چه کسی باید مسئله را حل کند. اما از نظر مدیریتی، حل مسئله با ایران
 راحت‌تر است. بدون حل کردن مسئله با ایران، مسئله افغانستان، عراق، فلسطین حل‌شدنی است؟ غیر از اینکه حل
 مسئله با ایران ساده‌تر است، اجتناب‌ناپذیر نیز است. امام فرمودند: «راه قدس از کربلا می‌گذرد». هرکاری خواهد انجام
 دهد، باید از ایران رد شود و این قدرت ملی ایران است. پس به دلایل مختلف اگر او مرد تغییر و مرد حل مسئله است،
 نخست باید مسئله‌اش را با ایران حل کند. آقای اوپاما توانست با منطق اصلاح و تغییر با ایران کنار بیاید. این تنها
 راه است. امام در آن زمان فرمودند امریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند؛ الآن هیچ غلطکی هم نمی‌تواند بکند. اینکه راه
 نیست، تو گفتی تغییر و نه جنگ؛ پس در مسیر تو مشکل به وجود می‌آید. کسی که گفت‌وگو می‌کند، تحریم نمی‌کند.
 پس راه گفت‌وگو را هم از بین برده است. قطعنامه که صادر می‌شود، یعنی مردم جهان و شورای امنیت، بدانند که ما
 راه مذاکره و گفت‌وگو نداریم و در این راه شکست خورده‌ایم. تحریم برای تسلیم کردن ایران است. با صدور قطعنامه،
 آقای اوپاما به دنیا گفته است که از من کاری ساخته نیست. یک سال مانده به انتخابات، همه به دنبال نقد مدیریت
 آقای اوپاما هستند. اگر آقای اوپاما راه را برای حل مسئله با ایران بسته باشد، حتی اگر چهار سال هم بر قدرت بنشیند،
 آیا راه بازگشت به سیاست‌های بوش باقی می‌ماند؟ به نظر من امکان ندارد.»

هم فقط به جرم آنکه نگفته است که ای مردم دنیا! همه شما غیر از شیعیان ایران، کافر، باطل و گمراهید.

پنجم: ناقد محترم در چهارمین شماره از نقد خویش می‌پذیرد که شیوه عارفان، پلورالیسم دینی نیست. جای شکرش باقی است که پذیرفت و همچون دکتر سروش، پلورالیسم را به ساحت عرفان و عارفان مسلمان نسبت نداد. امید که باور خود را به برخی از آقایان که با صراحت، جناب مشایی را به پلورالیسم متهم کرده‌اند، منتقل کند؛ ولی ایشان پس از رفع اتهام پلورالیسم از بنده، اتهام دیگری را وارد می‌کند که نتیجه‌ای مثل پلورالیسم دینی دارد، او درباره شیوه بنده می‌گوید: «ایشان اگرچه از دامنه پلورالیسم دینی— که یک نوع انحراف فکری است— رهایی می‌یابد، در ورطه دیگری گرفتار می‌شود و آن، «عدول از اصول و ارزش‌ها» است. پیامد عینی و عملی پلورالیسم دینی و مدعای ایشان، هر دو یک چیز است و آن، کنار زدن اصول و ارزش‌های دینی است؛ حال یکی به بهانه نسبی‌گرایی و یکی به بهانه جذب حداکثری.»

جناب ناقد! کدام اصول و کدام ارزش‌ها؟ کمالاتی که همگان به آن گرایش داشته و کاستی‌هایی که همگان از آن گریزان‌اند، پایه و مبنای این شیوه مدیریت است که با تکیه بر آنها، جذب انجام می‌شود. رفع اوهام و پندارها در بینش مردم هم که هدف و غایت این جذب است که در ضمن آن باید برطرف شود؛ پس اصول و ارزش‌های باقی‌مانده کدام‌اند که از آنها عدول می‌شود. شما تصور کردی ما شعاع عدالت سر می‌دهیم و از ستم، بی‌زاری می‌جوئیم، ولی پرده‌های اوهام را از برابر دیدگان مردم دنیا کنار نمی‌زنیم تا ماهیت ستمکار استکبار را ببینند و آنگاه شیفته عدالت اسلامی و اسلام‌پذیر شوند. ما اگر داد عشق در سازمان ملل سر می‌دهیم، برای آن است که مردم دنیا عشق حقیقی را نزد اسلام ببینند و باور کنند. مردم تشنه خواهش‌هایی هستند که با پانصد سال مدرنیسم به آن نرسیده‌اند. هر کس در دانش‌ساز باشد و مرهم و دارو عرضه کند، پیروز می‌شود و اسلام است که باید بر زخم‌ها مرهم نهد و دردها را دوا کند. بنده این قبیل اشکالات را ناشی از آن می‌دانم که ناقد محترم تا کنون کار تربیتی نکرده است. اگر به اندازه یک معلم امور تربیتی، فعالیت تربیتی برای ارشاد جوانان کرده بود و با مشکلات معلم تربیتی در مسیر تربیت جوانان روبه‌رو می‌شد، شیوه عارفان را می‌بوسید و بر روی چشم می‌گذاشت. بنده سال‌ها پیش، با تجمیع برادران بسیجی و طلبه، و آموزش این

مفاد و شیوه‌های کاربردی و عملیاتی آن به ایشان، بارها این شیوه را در سخت‌ترین محیط‌های شمال شهر تهران آزمودیم و نتایج خوبی در مسجدهای ساختن، بسجی کردن و حتی طلبه کردن برخی از آنها گرفتیم؛ بدون آنکه از اصول و ارزش‌ها عدول کرده باشیم. یادش به خیر.

ششم: جناب ناقد در هفتمین شماره از نقد خود، سخنی می‌گوید که هم وحشتناک است و هم از فهم بسیار نادرست ایشان از برخی مقولات خبر می‌دهد. او در نقد این جمله از جناب مشایی که گفته است: «هر مشرب فکری [...] تنها در صورتی که بتواند جامعه جهانی را با هم ببیند و همه انسان‌ها را محترم بشمارد، آینده از آن اوست»، می‌گوید: «کوچک‌ترین تردیدی در میان نیست که این عبارت، آشکارا دلالت بر «اومانیسزم» دارد. مگر «اومانیسزم» به جز این است که انسان اصالتاً و ذاتاً ارزش و منزلت دارد و ارزش و منزلت او وابسته به «عقیده» او نیست؟!» جناب ناقد! مگر شما عقیده نداری که انسان ذاتاً ارزش و منزلت دارد؛ چون در احسن تقویم آفریده شده است؛ خداوند او را با سرشت الهی آفریده و با دمیدن روح خود در او، به او ظرفیت جانشینی خود را داده است. اینها مفاد آیات قرآن است. عرفا هم با توجه به همین معارف و حیانی است که گفته‌اند:

«انسان، طبق برنامه‌های جامع و شامل بر تمام صفات خداوندی آفریده شده است.»^۱ و «قابلیت و استعداد ظهور تمام اسمای الهی را دارا است»،^۲ زیرا «در حقیقت مظهر اسم‌الله است»^۳ و «حقیقت انسان که مظهر این اسم است، البته که باید شامل جمیع مراتب عالم باشد و تمامت حقایق عالم، مظهر حقیقت انسان باشند؛ چه هر مرتبه و هر تعینی، مظهر یکی از اسمای الهیه است و جمیع اسما در تحت اسم‌الله که جامع جمیع اسما و صفات است مندرج‌اند؛ پس حقایق تمامی مراتب و تعینات در تحت حقیقت انسانی که مظهر آن اسم جامع است، مندرج خواهد بود... و به سبب این جامعیت، مستحق خلافت شده است؛ زیرا خلیفه باید به صورت مستخلف باشد و این است معنای خلق الله تعالی آدم علی صورت‌ته»^۴ بله، سقوط او پس از این داده‌های ذاتی، آن هم به موجب کرده‌های خودش

۱. ابن عربی، فصوص‌الحکم، فص موسویه.

۲. همان، فص آدمیه.

۳. خوارزمی، شرح فصوص‌الحکم، فص آدمیه.

۴. لاهیجی، شرح گلشن راز، ص ۱۱۲.

رقم می خورد؛ یعنی سقوط، امری عارضی است و ارزش، امری ذاتی است. شما قدر انسان را پایین آوردی و قیمتش را شکستی. مگر نمی دانید که خسارت یعنی زیانی با از دست دادن سرمایه؟ و اگر انسان سرمایه ای نداشت که «لفی خسر» بر او صدق نمی کرد و صد البته که یکی از بزرگ ترین سرمایه های اختصاصی او، همین ظرفیت خلافت الهی او است.

از این بگذریم که بسیار روشن است؛ آنچه جای بحث دارد، این است که منظور از احترام به انسان چیست؟ و اومانیسیم به چه معنا است؟ اما درباره پرسش نخست باید گفت وقتی انسان با عشق به کمال مطلق پا به جهان می گذارد و با خواهش همه خوبی ها سرشته می شود، پس پتانسیل بسیار ارزشمندی است که باید با احتیاط و دقت با آن مواجه شد و برای هدایتش از هیچ کار ممکن دریغ نکرد. برایش اشک ریخت، حرص زد، وقت گذارد و جانفشانی کرد تا هدایت شود و حقیقت را ببیند؛ نه آنکه با کوچک ترین سرکشی، رهایش کرد و به کنارش افکند. کمی درباره ابتلای حضرت یونس (ع) به آن بلای هراسناک و سخت، مطالعه کنید تا منظور از احترام به انسان را بهتر متوجه شوید. آن حضرت سال های بسیاری مردم را به سوی خداپرستی دعوت کرد؛ ولی از این میان، تنها دو نفر به او ایمان آوردند: یکی شخصی عابد و دیگری انسانی عالم. وقتی وضع بدین صورت ادامه یافت، عابد به یونس (ع) پیشنهاد نفرین کرد و حضرت که از سرسختی و لجاجت آنان به ستوه آمده بود، به این کار اقدام کرد و به محض پیدا شدن آثار بلا، بدون کسب اجازه از محضر خداوند، با خشم و غضب از منطقه خارج شد؛ به این گمان که دیگر از دست آنان راحت شده است؛ اما نمی دانست که خداوند به خاطر این کار، زندگی را بر او سخت خواهد کرد. ولی آن دیگری که حکیمی دانا بود، با دیدن نفرین پیامبر و رفتنش از آن منطقه، بر بلندی رفت و با فریاد به مردم هشدار داد. مردم متأثر شدند و با راهنمایی او از شهر بیرون رفتند و میان خود و فرزندانشان فاصله انداختند و به درگاه خدا ناله و توبه کردند تا بخشوده شدند. یونس (ع) چون برگشت، دید که آن قوم هلاک نشده اند، سبب را پرسید، ماجرا را برایش شرح دادند. اکنون نمی توان به حکم شیعه نبودن مردم دنیا، حرمتشان نهاد و به ایشان پشت کرد.

و اما منظور از اومانیسیم، عقیده به ارزشمندی ذاتی انسان نیست؛ بلکه محور ساختن او در زندگانی است که از نوعی ارزش گذاری نادرست سرچشمه می گیرد.

توضیح آنکه در باور ادیان ابراهیمی، تولیت و سرپرستی انسان با خداوند است؛ خداوند واضع قوانین و ضوابط زندگی انسان شناخته می‌شود و انسان، مکلف به اطاعت از او است. محوریت خدا در زندگی انسان به معنای سرپرستی خدا بر او است. آنگاه که انسان، تولیت خدا را در عرصه‌های گوناگون زندگی خود بپذیرد، او را محور زندگی خویش قرار داده و بر مدار آن محور، چرخه زندگی خود را به گردش درمی‌آورد. اما وقتی از پذیرش سرپرستی خدا سر باز زند، خدا را از محوریت زندگی خویش خارج کرده و دیگری را جانشین کرده است. آنچه پانصد سال پیش در دنیای غرب با عنوان نهضت روشنگری اتفاق افتاد، کنار زدن خدا از تولیت زندگی بشر و قراردادن بشر به جای خدا بود؛ به گونه‌ای که خدا از محوریت زندگی بشر غربی، عزل و به مرور از زندگی او حذف شد انسان، جایگزین خدا و محور زندگی خود شد و به این صورت، انسان محوری یا اومانیسیم پدید آمد. البته باید به این نکته توجه داشت که عزل خدا از محوریت زندگی، ملازم با انکار وجود خدا نبود؛ چنان که برخی از سردمداران اومانیسیت از کشیشان مسیحی بودند؛ اما خدایی که پیروان نهضت اومانیسیتی باور داشتند، هیچ نقشی در گردش جامعه برعهده نداشت و همه چیز را به بشر واگذار کرده بود. جناب ناقد! احترام گذاردن به بشر، ملازم محور دانستن او در همه چیز است؟! که سخن جناب مشایی را گویای تفکر اومانیسیتی او معرفی کردی؟ این خبط را برخی آقایان دیگر نیز که برای سایت برهان می‌نویسند مرتکب شده‌اند و از همین رو لازم است مطالعات و دقتشان در این باب بیفزایند.

هفتم: جناب ناقد! اشکال پنجم شما مقتضای کدام و کجای سخنان بنده است؟! آیا یکسان دیدن گرایش‌های مردم، مقتضی یکسان دیدن آنها در تشریح است یا احترام به انسان‌ها چنین اقتضایی دارد؟ جناب عالی که حتی نسبت چنین نتیجه‌گیری‌ای را به بنده داده‌ای، آنجا که می‌گویی: «اینکه انسان‌ها همگی ذاتاً و فطرتاً خدانشناس و خداجو هستند، سخن صحیحی است؛ اما نمی‌توان از این مقدمه نتیجه گرفت که پس تفاوتی در مقام فقهی و تشریحی میان انسان‌ها وجود ندارد. مقدمه استدلال در فضای «تکوین» تنفس می‌کند و نتیجه آن در فضای «تشریح» و در واقع، میان این دو مقام، خلط شده است؛ چنین نتیجه‌ای در کجای مقاله بنده گرفته شده که شما را بر آن داشته است که رفع خلط فرمایی و حقیقت امر را تبیین و تشریح کنی؟! آیا حضرت عالی توجه به تکوین بشر را برای تربیت

او لازم نمی‌بینی؟ آیا توجه به قابلیت‌های تکوینی بشر در مقام تربیت او، الفبای تربیت نیست؟ اصلاً تربیت هر موجودی با آگاهی و توجه به حقایق تکوینی وجود او ممکن و میسر است و بدون آن، امکان تربیت وجود ندارد.

جناب ناقد! آنچه در مقاله به آن پرداختیم، مربوط به دعوت و تربیت و مدیریت فرهنگی جهانی است و به آنچه شما گفتی ارتباط ندارد. نمی‌دانم در ذهن شما چه گذشته که چنین اشکالی گرفتی؛ اما این را می‌دانم که انتساب این نتیجه به بنده، خلاف واقع و از مصادیق افترای حرام است. شاید این طور تصور کردی که وقتی بنده، گرایش همه مردم را یکسان می‌دانم و به احترام گذاردن به آنها سفارش می‌کنم، پس حتماً معتقدم آنها از نظر فقهی یکسان‌اند و تفاوتی بین آنها نیست؟ انصافاً این نتیجه آن دو مقدمه است که نیاز به نقد داشته باشد. از نظر بنده نتیجه آن دو مقدمه همان شیوه تربیتی است که بارها به آن تصریح کردم و مقاله را برای آن نوشتم، نه یکسان بودن در تشریح. به ظاهر، همین توهم و بی‌دقتی سبب شده که نفی خط کشی بین مردم در گفته جناب مشایی را سبب ارتداد ایشان بدانی، آنجا که گفتی:

«این عبارت، انکار صریح بسیاری از احکام مندرج در «فقه اسلامی» و مستلزم «ارتداد» گوینده است؛ در این جمله، به راحتی و شفافیت، بسیاری از «ضروریات اسلام» انکار شده است! آیا در فقه اسلامی، تفاوتی در حقوق اجتماعی میان «مؤمن» و «کافر» وجود ندارد؟ آیا «اهل کتاب» از حقوق اجتماعی برابر با «مسلمانان» برخوردارند؟! آیا در فقه اسلامی، حقوق «زن» و «مرد» با یکدیگر برابر است؟! این تفاوت‌ها و اختلاف‌های تشریحی و حقوقی، به معنای وجود مرزها و خط‌کشی‌هایی میان انسان‌ها نیست.»

فراخواندن مردم جهان به حقایق فطری و همه را در این معنا یکسان دیدن، چه ارتباطی به احکام فقهی آنها دارد؟ این مقام، مقام تربیت است، مقام دعوت است، مقام جلب و جذب آنها به دین خدا است.

هشتم: ناقد محترم، به مقامات و قرائن و لواحق سخن توجه ندارد و به نظر حقیر، فاقد قدرت جمع بین ادله است و برای همین از آیات قرآن بدون داشتن قدرت فقهت، برداشت می‌کند و شیوه مدیریت و مواجهه را ترسیم می‌کند. امام صادق (ع) در مذمت چنین برداشت‌کنندگانی فرمود:

«آنها بخشی از قرآن را به بخشی می‌زنند و به منسوخ استدلال می‌کنند؛

درحالی که نمی‌دانند ناسخ است و به خاص استدلال می‌کنند و آن را عام فرض کرده‌اند؛ آنها به آغاز آیه احتجاج می‌کنند و سنتی را که در تأویلش آمده، ترک می‌کنند؛ به آنچه کلام با آن آغاز شده و به آنچه با آن پایان یافته توجه نمی‌کنند و موارد و مصادر کلام را نشناخته‌اند؛ چون آن را از اهلش نگرفته‌اند، پس گمراه می‌شوند و گمراه می‌کنند.»^۱

ممکن است به ذهن خواننده محترم خطور کند که بنده هم در بحث، به آیات قرآن تمسک کرده‌ام؛ ولی بنده از تفسیر قاطبه مفسران سخن گفتم نه از نزد خود؛ همچنین رأی عارفان را گفتم، با آنکه درس و بحث قریب به سی سال بنده، فقه و اصول است و قدرت برداشت و استنباط دارم.

جناب ناقد به همین خطب در برداشت از سخنان و مرام امام خمینی(ره) مبتلا شده‌اند که در اشکال یازدهم، بنده را خیانتکار نامیده است؛ آنجا که گفته است:

«این خیانتی آشکار به بنیان‌گذار جمهوری اسلامی است که این چنین بی‌پروا، تفکر ایشان را تحریف کنیم و به یک جریان انحرافی نسبت دهیم.»

آیا گمراه و گمراه‌کننده آن کسی نیست که تفاوت سخنی را که با دشمن زده می‌شود، با سخنی که به مردم دنیا زده می‌شود، نمی‌داند و به تفسیر می‌پردازد؟ ملاحظه کردید که همان امامی که بر سر دشمنان داخلی و خارجی فریاد می‌کشید، با مردم دنیا از هر مرام و مسلکی که داشتند، چگونه با ملاحظت و صمیمیت سخن گفت؟ ناقد هتاک نمی‌خواهد به کلام امام صادق(ع) در تفاوت بین موارد و مصادر توجه کند؟!

نهم: جناب ناقد، تبعیت از ولی فقیه را منافی بحث و گفت‌وگو درباره مدیریت فرهنگی جهانی می‌داند و ولایتمداری را مقتضی سکوت و نیندیشیدن در این زمینه قلمداد می‌کند. آقای ناقد! متعلق تبعیت چیست؟ حکم و فرمان است؛ یعنی ما مکلف به تبعیت از فرامین ولی فقیه هستیم؟ آیا ولی فقیه به ما دستور داده است که در این باره نیندیشیم؟! یا منظور شما این است که ما حق اندیشیدن درباره امور مربوط به ایشان را نداریم؟ حضرتش(دام‌الله)، که پیوسته به اندیشیدن درباره اساسی‌ترین اموری سفارش می‌کند که مربوط به زعیم است. آیا اندیشیدن و پژوهیدن درباره عدالت و برپایی آن، که اساسی‌ترین وظیفه انبیا، اوصیا و فقهای عظام است، سفارش ایشان نیست؟ به یاد دارید که ایشان چندی پیش، اندیشمندان

را به پژوهش درباره عدالت فراخواند و دستور تأسیس رشته عدالت‌پژوهی صادر فرمود. اصلاً اندیشیدن و پژوهیدن درباره وظایف ولی فقیه، که از موضوعات فقه است و مانند هر موضوع فقهی، مورد بحث و بررسی فقهی قرار گرفته و می‌گیرد. این طور به نظر می‌رسد که شما فقه نخواندی؛ و گرنه با بحث ولایت و حوزه اختیارات آن در کتاب البیع مکاسب آشنا بودی. اما من نفهمیدم که بحث علمی درباره چگونگی مدیریت، چه منافاتی با خود مدیریت دارد؟ ولایتمداری، مقتضی اطاعت از ولی فقیه به هنگام اعمال مدیریت است. متأسفانه ناقد محترم به خلط‌های عجیب و غریبی بین امور مبتلا می‌شود و این، حکایت از عدم تعمق ایشان به مفاهیم دارد. فارغ از آنچه گفته شد، می‌توانیم به نحوه نگاه رهبر بزرگوار انقلاب به نوع مواجهه با مسیحیان و یهودیان جهان از پیام زیبایش پی ببریم؛ آنجا که فرمود:

«اکنون در زمستان سرد و در روز و شب‌هایی ولادت مسیح نجات‌بخش، در اروپا و خاورمیانه، صرب‌ها و صهیونیست‌ها که منسوب به دو مذهب‌اند، با پیروی از مذهب زور و ظلم و استکبار، دست به فاجعه‌سازی گشوده‌اند و جای آن است که همه پیروان راستین ادیان توحیدی، همه مسلمانان و مسیحیان و یهودیان دلسوز به هر کاری مناسب و ممکن برای مقابله با این جنایت‌ها دست زنند. این است نشان پیروی از پیامبران و سپاس حقیقی میلاد مسعود حضرت مسیح.»^۱

دهم: اما درباره آن جمله که شما مرجع ضمیرش را آیت‌الله مصباح دانستی، نخست باید بگویم بنده نامی از گوینده نبردم و چنین نسبتی به ایشان ندادم؛ شما هم نباید از کسی نام می‌بردی که نامی از او برده نشده است؛ آن هم وقتی نمی‌دانی مقصود نگارنده کیست. دوم آنکه شما به جمله بنده به میل خود کلماتی افزودی؛ آنجا که گفتی: چگونه می‌تواند [به عنوان یک روحانی] برای آنها پدری کند؟! کلمه به‌عنوان یک روحانی را از کجا آورده‌اید؟ از کجا می‌دانید گوینده سخن، روحانی است؟ فارغ از آن جمله که بنده در مقاله آوردم؛ شما جملات قابل توجهی از آیت‌الله مصباح نقل کرده‌ای که از جهاتی قابل توجه است: اول آنکه در این جملات از ۹۹ درصد از تحصیل کرده‌های ما به‌ویژه در دانشگاه‌های خارجی خبر داده شده است، نه از تحصیل کرده‌های خارج از کشور. شما با آنکه خودت مخبر کلام آقای مصباح هستی، خودت آن را تغییر می‌دهی؛ اما چرا؟ آیا برای اینکه افراد

زیادی را شامل نشود؟! آیا تحصیل کرده‌های ما، همه استادان و دانشجویان سطوح عالی ما را شامل نمی‌شود؟ آیا توصیف تحصیل کرده‌های این مرز و بوم با صفات ضعف ایمان، شخصیت و هویت، آنها را از روحانیت و نظام گریزان نمی‌کند و احیاناً آنها را به سوی ستیز با روحانیت و نظام سوق نمی‌دهد؟

یازدهم: در آخر از ناقد محترم می‌پرسم چرا از اعلام نام خود پرهیز دارید؟ آیا واهمه‌ای از تخریب شخصیت خود دارید؟ اگر این است، پس چرا تخریب شخصیت می‌کنید؟ از شما می‌خواهم ضوابط آزاداندیشی را رعایت کنید و به اهانت نگراییید.





پس از حضور نیافتن چند روزه دکتر احمدی نژاد در هیئت دولت، عده‌ای تحت تأثیر رسانه‌های منتقد، در ولایت‌پذیری دولت تشکیک کرده و در مقام سرزنش برآمدند. برخی با نفی تلازم بین دو مقوله عدالت و ولایت، کوشیدند با تکیه بر مقوله ولایت، از ارزش روحیه عدالت‌محور دکتر احمدی نژاد بکاهند. استاد شریف‌زاده در یادداشتی، تلازم و رابطه این دو گزاره را بررسی می‌کند.

صدای عدالت، نغمه ولایت^۱

عدالت، گوهری گران سنگ و حقیقتی عالی قدر است که مفهومش بلند و واژه‌اش دلنشین است. به گونه‌ای که توجه همگان را به خود معطوف و دل‌ها را به خود مشغول کرده است؛ تا آنجا که در جایگاه برترین آرزوی بشر قرار گرفته است؛ آرزویی که به وعده پیامبران و جانشینان ایشان، فقط با ظهور بقیه‌الله _ آخرین ذخیره خدا _ و به دست پرتوان او تحقق می‌یابد و بر سراسر کره خاک نورافشانی خواهد کرد:

«الْقَائِمُ الْمُنْتَقِظُ الَّذِي يَمْلَأُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا»^۲

از این رو حضرات انبیا و اوصیا علیهم السلام، آرزو داشتند در کنار ایشان بودند؛ زیرا برترین وعده خدا در زندگانی دنیا را فقط با دستار مبارک او قابل تحقق میدیدند؛ همان وعده که مایه شادی و امیدواری ستم‌دیدگان است:

«وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^۳

۱ . روزنامه ایران، ۱۳۹۰/۳/۲۸.

۲ . کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ج ۱، ص ۲۸۸.

۳ . قصص، ۵.

عدالت، کمال فردی و اجتماعی آدمی است. کمالی که عشق و گرایش به آن، همچون عشق به دیگر کمالات با سرشت بشر عجین شده است و نمی‌توان از دل، بیرونش راند: «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ»^۱. از این رو است که حسن آن، مطلق بوده و به هیچ قیدی مقید و به هیچ زمان و مکانی محدود نمی‌شود. پس هیچ‌گاه و به هیچ بهانه نمی‌توان پشت بر آن کرد و نادیده‌اش گرفت. عدالت را نه فقط می‌توان کمالی دانست که هر کس به اقتضای سرشت خویش در پی دست یافتن به آن است، که می‌توان آن را عالی‌ترین غایت برای جامعه بشری دانست؛ زیرا بندگی که غایت آفرینش بشر است «و جن و انسان را نیافریدم جز برای آنکه بندگی کنند»^۲ به پیدایی و پایایی عدالت در جامعه بستگی دارد و بدون آن، آحاد بشر به بندگی نخواهند رسید؛ اگرچه شمار اندکی به آن نایل شوند. خداوند تعالی عدالت را غایت ارسال پیامبران و فرستادن کتاب‌های آسمانی معرفی کرده و می‌فرماید:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»^۳

ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب «آسمانی» و میزان «شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه» نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند و آهن را نازل کردیم که در آن نیروی شدید و منافی برای مردم است تا خداوند بداند چه کسی او و رسولانش را یاری می‌کند؛ بی‌آنکه او را ببینند. خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است!

معرفی عدالت به عنوان غرض و هدف از ارسال رسولان و نازل کردن کتب، حکایت از آن دارد که هدایت و سعادت جامعه بشری در گرو برپایی عدالت در بین آنها است؛ زیرا پیام‌آوران الهی برانگیخته شدند تا بشر را برای رسیدن به سعادت هدایت کنند؛ همچنین آیه، حکایت از وابستگی تحقق این آرمان بزرگ به وجود فرمانروایان و پیشوایانی همانند انبیا دارد. همان‌ها که به قوانین الهی و موازین عدالت آگاه‌اند و از ابتلا به خواهش‌های نفس، پاکیزه هستند. از این رو است که تحقق عدالت در جامعه بشری را در سایه فرمانبرداری از پیشوایی آگاه و عادل،

۱. روم، ۳۰.

۲. «و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون»؛ ذاریات، ۵۶.

۳. حدیث، ۲۵.

ممکن دانسته‌اند. پیشوایی که آگاه به موازین حق و متعهد بر انجام آن است، گرفتار هوا و هوس نیست تا از انجام دادن آنچه می‌داند، بازش دارد و بر جان خویش بیمناک نیست تا به طلب عافیت از اجرای حقیقت بازماند. عدالت را از آن رو در پیشوا لازم دانسته‌اند که از او اجرای عدالت خواسته شده و بدیهی است که به قول فیلسوفان، فاقد شیء نمی‌تواند معطی آن باشد؛ زیرا آن را ندارد تا بتواند عطا کند. حاکمی که در باطن خود از عدالت دور باشد، نمی‌تواند به عدالت حکم راند و فرمان دهد؛ از این رو عهد زعامت و امامت به او نمی‌رسد؛ چنان که خداوند فرمود:

«و هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود و او به خوبی از عهده این آزمایشها برآمد، به او فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم. ابراهیم عرض کرد: از دودمان من (نیز امامانی قرار بده!) خداوند فرمود: پیمان من، به ستمکاران نمی‌رسد! (و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند، شایسته این مقامند).»^۱

وجود پیشوای آگاه و عادل، مردم را مکلف به پیروی از او برای برپایی عدالت می‌کند و حمایت مردم، پیشوا را مکلف به زمامداری می‌کند؛ چنان که امیرمؤمنان علی(ع)، زمامداری را تکلیفی الهی بر دوش عالمان برای تحقق عدالت به شمار آورده و می‌فرماید:

«أَمَّا وَ الَّذِي فَلَيْقَ الْحَبَّةِ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحِجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يُقَارُوا عَلَى كِظَّةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَعْبَ مَظْلُومٍ لِأَلْفَيْتِ حَبَلُهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَفَيْتِ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِهَا وَ لَا لَفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَزْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عَنَزٍ»^۲

سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور فراوان بیعت‌کنندگان نبود و یاران، حجت را بر من تمام نمی‌کردند و اگر خداوند از علما عهد و پیمان نگرفته بود که در برابر شکمبارگی ستمگران و گرسنگی مظلومان، سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته، رهایش می‌ساختم و آخر خلافت را به کاسه اول آن سیراب می‌کردم. آنگاه می‌دیدید که دنیای شما نزد من از آب بینی بزغالهای بی‌ارزش تر است.

اکنون می‌توان دریافت که عدالت، قله‌ای رفیع است که عالمان عادل مأمور

۱. بقره، ۱۲۴.

۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۳ (شششنبه).

شده‌اند تا قافله بشریت را به سوی آن رهبری کنند. اهل قافله هم سفارش شده‌اند که برای رسیدن به آن، گوش به فرمان امیر قافله بسپارند و نافرمانی نکنند؛ چنان که حضرت (رضاع) در بیان علل قرار دادن ولی امر برای مردم فرمود:

«علت آن است که برای مردم حدودی در نظر گرفته شده و دستور داده شده که از آن حدود تجاوز نکنند که به تباهی کشیده می‌شوند و این قوانین جز با وجود فردی امین که مانع از تعدی شود، برپا نمی‌شود؛ زیرا هیچ کس از لذت خویش برای رعایت حق دیگران، چشم نمی‌پوشد. پس سرپرستی برای مردم قرار داده شد تا از تباهی بازماند و حدود و احکام را برپا دارد.»^۱

امام باقر(ع) از این دو مأموریت با عنوان دو حق - حق مردم و حق رهبر - یاد می‌کند. امام در پاسخ به یکی از یارانش که از او پرسید حق امام بر مردم چیست، فرمود:

«حَقُّهُ عَلَيْهِمْ أَنْ يَسْمَعُوا لَهُ وَ يُطِيعُوا»

(حقی این است که سخنش را بشنوند و فرمانش برند).

و در پاسخ به اینکه حق مردم بر امام چیست؟ فرمود:

«يُقَسِّمُ بَيْنَهُمُ بِالسَّوْبَةِ وَ يَعْدِلُ فِي الرِّعْيَةِ»

اینکه (بیت‌المال را) بین آنها برابر تقسیم کند و با رعیت به عدالت رفتار کند.

بدیهی است که فرمانبرداری از امام به منظور تحقق آرمان‌های بلند دین از جمله عدالت است؛ زیرا امام، خود برای تحقق این آرمان‌ها مکلف به زعامت شده است که اگر این هدف نبود، اثری از ولایت و ولایتمداری در دین نبود. امام خمینی(ره) در این باره می‌گوید:

«عهده‌دار شدن حکومت فی حد ذاته، شأن و مقامی نیست؛ بلکه وسیله انجام وظیفه برای اجرای احکام و برقراری نظام عادلانه اسلام است. حضرت امیر(ع) درباره نفس حکومت و فرماندهی به ابن عباس فرمود: این کفش چقدر می‌ارزد؟ گفت: هیچ. فرمود: فرماندهی بر شما نزد من از این هم کم‌ارزش‌تر است؛ مگر اینکه به وسیله فرماندهی و حکومت بر شما بتوانم حق (یعنی قانون و نظام اسلام) را برقرار سازم و باطل (یعنی قانون و نظامات ناروا و ظالمانه) را از میان بردارم.»^۲

بنابراین نفس حاکم شدن و فرمانروایی، وسیله‌ای بیش نیست و برای مردان

۱. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضاع(ع)، ج ۲، ص ۹۴.

۲. حکومت اسلامی و ولایت فقیه در اندیشه امام خمینی، ص ۱۰۷.

خدا اگر این وسیله به کار خیر و تحقق هدف‌های عالی نیاید، هیچ ارزشی ندارد؛ از این رو در خطبه نهج‌البلاغه می‌فرماید:

«اگر حجت بر من تمام نشده و ملزم به این کار نشده بودم، آن را (یعنی فرماندهی و حکومت) را رها می‌کردم...»^۱

اُمه و فقهای عادل موظفند که از نظام و تشکیلات حکومتی برای اجرای احکام الهی و برقراری نظام عادلانه اسلام و خدمت به مردم استفاده کنند. صرف حکومت برای آنان جز رنج و زحمت چیزی ندارد. منتها چه بکنند؟ مأمورند انجام وظیفه کنند. موضوع ولایت فقیه، مأموریت و انجام‌وظیفه است. حضرت علی(ع) درباره اینکه چرا حاکم و فرمانده، عهده‌دار کار حکومت شده است، این‌گونه تصریح می‌کند که برای هدف‌های عالی و برای اینکه حق را برقرار کند و باطل را از میان برد، چنین مسئولیتی را پذیرفته است. فرمایش امام این است که خدایا! تو می‌دانی ما برای به دست آوردن منصب و حکومت قیام نکرده‌ایم؛ بلکه مقصود ما نجات مظلومان از دست ستمکاران است. آنچه مرا وادار کرد که فرماندهی و حکومت بر مردم را قبول کنم این بود که «خدای تبارک و تعالی از علما تعهد گرفته و آنان را موظف کرده است که در برابر پرخوری و بهره‌مندی ظالمانه ستمگران و گرسنگی جانکاه ستم‌بیدگان سکوت نکنند».^۲

از مجموعه گفتارهای پیش معلوم می‌شود که آرمان‌های دین، که عدالت یکی از موارد مهم و بلکه مهم‌ترین آنها است، علت وضع و انشای دو تکلیف فرمانروایی و فرمانبرداری یا ولایت و ولایتمداری است که یکی وظیفه مردم و دیگری، تکلیف فقیهان عادل است که اگر این آرمان‌ها نبود، چنین تکالیفی برای مردم و فقیهان قرار داده نمی‌شد؛ از این رو عدالت، در مرتبتی مقدم و تکالیف یاد شده در مرتبه‌ای مؤخر قرار می‌گیرد؛ زیرا یکی علت و دیگری معلول است. عدالت، علت وضع این دو تکلیف است و آن دو، معلول‌اند. البته وقتی به شرایط زامدار و تکلیف مردم در فرمانبرداری از او توجه کنیم، به خوبی در خواهیم یافت که تحقق عدالت در گرو اطاعت و فرمانبرداری از زعیم عادل است و بدون ولایتمداری، کسی رنگ عدالت را نخواهد دید. پس ولایتمداری مردم، علت است و عدالت، معلول آن می‌شود. به عبارت دیگر عدالت، علت غایی برای ولایت زعیم و ولایتمداری مردم است و

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۳.

۲. ولایت فقیه، امام خمینی، موسسه تنظیم و نشر آثار امام، ص ۲۸

ولایت زعیب، علت فاعلی برای تحقق عدالت است. ولایتمداری مردم هم، زمینه را برای عدالت‌گستری زعیب فراهم می‌کند. پس به قول فیلسوفان، «معد علت فاعلی» است. کم‌توجهی به این واقعیت، برخی را به این پندار واداشته که در برخی موارد به تفکیک عدالت از ولایت حکم کنند و در پی آن، راه را برای ترجیح یکی در برابر دیگری بگشایند. درحالی که عدالت، خواهش فطری بشر است و ولایت، تنها راه رسیدن به آن است. پس این دو ملازم یکدیگرند و هرگز از هم جدا نمی‌شوند. عالمان به شرط عدالت، ولایت می‌یابند و هرگز از مرزهای عدالت پافراتر نمی‌گذارند؛ چراکه مکلف به برقراری عدالت‌اند و این مهم جز با تعهد به عدالت، تحقق نمی‌یابد. رهبر جامعه را در هیچ حال نخواهی یافت جز آنکه درد عدالت به دل دارد و برای برقراری آن، روز را شب و شب را به روز می‌رساند. عدالت را هم در بساط هیچ کس جز آنکه درد حقیقت دارد، نخواهی یافت.

ستمگران و فاسقان، درد حقیقت ندارند تا آنها را عدالت‌خواه بدانیم و بنامیم. آنها اگر از عدالت دم زنند، عوام‌فریبی می‌کنند و اغواگرند. معاویه بن ابی سفیان هم همچون مدعیان مستکبر امروز دنیا بوده که فریاد حقوق بشرشان، گوش عالم را کر کرده است و در همین حال، حلقوم عدالت‌خواهان را زیر پا می‌فشارند. خوارج نهروان به خواهش عدالت، تیغ بر فرق عدالت نکوفتند؛ بلکه هوای نفس و قرارهای تقسیم مقامات حکومتی و کشش‌های نفسانی بود که آنها را در برابر مجسمه عدالت قرار داد که «قتل علی بن ابی‌طالب فی محراب العبادة لشدة عدله؛ علی به سبب شدت عدالتش در محراب عبادت کشته شد».

این گفته یک دانشمند مسیحی است که نهج‌البلاغه علی(ع) و تاریخ زندگانی او را بارها با عشق مرور کرده و به این باور رسیده است که علی بن ابی‌طالب را «صوت العدالة الانسانیة» بنامد و علی را در این معنا چنان در رفعت ببیند که بگوید: «ای کاش مادر روزگار بار دیگر تمام قوای خویش را جمع کند تا فرزندی همچون فرزند ابی‌طالب بزاید؛ ولی افسوس که مادر روزگار از زایش فرزندی همچون علی، دیگر عقیم است.»^۱

اکنون که ملت ما با زعامت خلف صالح علی و وجود یاوران ولایت‌باور ولایتمداری همچون جناب رئیس‌جمهور، مسیر عدالت را پیش گرفته‌اند، بر همه اندیشمندان دینمدار است که به فرمان زعیب امت، به پژوهش در

۱. جورج جرداق، الامام علی صوت العدالة الانسانیة.

حوزه عدالت پردازند و عدالت محوران را یاری کنند تا زمینه برای ظهور عدالت گستر جهان فراهم شود.





انسان محوری، باور اساسی اندیشه اومانیسیم غربی به شمار می‌آید. اما آنچه در این مکتب محل اشکال است، انقطاع از خدا و گرفتار آمدن در تنگنای مادی‌گرایی به جای توجه به کرامت انسانی و عزت بخشیدن به اصالت انسان است، که مهم‌ترین ضعف این اندیشه به شمار می‌آید؛ چنان‌که انسان را جدا از خدا، و موجودی رها شده در عالم خلقت توصیف می‌کند. در اندیشه اسلامی، شناخت انسان به مثابه شناخت خدا انگاشته شده است و از این رو تعریف انسان باید محور همه برنامه‌ریزی‌ها قرار گیرد. اما عده‌ای به غلط، تعریف و تبیین دولت و به‌ویژه مهندس‌مشاری از انسان و کرامت انسانی را انحراف در عقیده و مساوی با اومانیسیم قلمداد می‌کنند. یادداشت «کرامت انسان یا اومانیسیم» استاد شریف‌زاده با توجه به همین موضوع منتشر شده است.

کرامت انسان یا اومانیسیم^۱

آیا انسان از آن جهت که انسان است، ارزشمند است؟ آیا ارزشمندی انسان، احترامی برای او در پی خواهد آورد؟ آیا خداوند نقشی در زندگی انسان دارد؟ آیا خداوند، محور زندگی انسان است؟ از نظر عارفان، انسان _ اصالتاً و ذاتاً _ ارزش و منزلت دارد؛ چون در احسن تقویم آفریده شده است. خداوند او را با سرشت الهی آفریده و با دمیدن روح خود در او، ظرفیت جانشینی خود را به او داده است. این‌ها مفاد آیات قرآن است. عرفا هم با توجه به همین معارف وحیانی است که گفته‌اند:

«انسان، طبق برنامه‌ای جامع و شامل، بر تمام صفات خداوندی آفریده

شده است»^۱ و «قابلیت و استعداد ظهور تمام اسمای الهی را دارا است»^۲؛ «زیرا در حقیقت، مظهر اسم الله است»^۳ و «حقیقت انسان که مظهر این اسم است، باید شامل جمیع مراتب عالم باشد و تمام حقایق عالم، مظهر حقیقت انسان باشند؛ چه هر مرتبه و تعینی، مظهر یکی از اسمای الهیه است و جمیع اسما در تحت اسم الله _ که جامع جمیع اسما و صفات است _ مندرجند؛ پس حقایق تمامی مراتب و تعینات در تحت حقیقت انسانی که مظهر آن اسم جامع است، مندرج خواهد بود... و به سبب این جامعیت، مستحق خلافت شده است؛ زیرا خلیفه باید به صورت مستخلف باشد و این است معنای «خلق الله تعالی آدم علی صورته»^۴.

بله، سقوط او پس از این داده‌های ذاتی، آن هم به موجب ندیدن حقیقت خویش رقم می‌خورد؛ یعنی سقوط، امری عارضی است و ارزش، امری ذاتی است. خسارت، یعنی زبانی با از دست دادن سرمایه، و اگر انسان سرمایه‌ای نداشت که «لفی خسر» بر او صدق نمی‌کرد. البته یکی از بزرگ‌ترین سرمایه‌های اختصاصی او، همین ظرفیت خلافت الهی است که از نگاه عارفان، او را محترم می‌سازد؛ اما منظور از احترام به انسان چیست؟ آیا با فرض سقوط، حرمتی برای او باقی می‌ماند؟

در این باره می‌توان گفت وقتی انسان با عشق به کمال مطلق پا به جهان می‌گذارد و با خواهش همه خوبی‌ها سرشته می‌شود، پس پتانسیل بسیار ارزشمندی دارد که باید با احتیاط و دقت با آن روبه‌رو شد و برای هدایتش از هیچ کار ممکن‌تری دریغ نکرد. برایش اشک ریخت، حرص زد، وقت گذارد و جانفشانی کرد تا هدایت شود و حقیقت را ببیند؛ نه آنکه با کوچک‌ترین سرکشی، رهایش کرد و به کنارش افکند. با دقت در ماجرای ابتلای حضرت یونس (ع) به آن بلای هراسناک و سخت، منظور از احترام به انسان را بهتر متوجه می‌شویم.

آن حضرت سال‌های بسیار، مردم را به سوی خداپرستی دعوت کرد؛ ولی

۱. ابن عربی، فصوص الحکم، فص موسویه.

۲. همان، فص آدمیه.

۳. خوارزمی، شرح فصوص الحکم، فص آدمیه.

۴. لاهیجی، شرح گلشن راز، ص ۱۱۲.

از بین آنها فقط دو نفر به او ایمان آوردند: یکی شخصی عابد و دیگری انسانی عالم. وقتی وضع بدین صورت ادامه یافت، عابد به یونس (ع) پیشنهاد نفرین کرد و حضرت که از سرسختی و لجاجت قوم خود به ستوه آمده بود، به این کار اقدام کرد و به محض پیدا شدن آثار بلا، بدون کسب اجازه از محضر خداوند، با خشم و غضب از منطقه خارج شد؛ به این گمان که دیگر از دست آنان راحت شده است؛ اما نمی‌دانست که خداوند به خاطر این کار، زندگی را بر او سخت خواهد کرد. آن دیگری که حکیمی دانا بود، با دیدن نفرین پیامبر و رفتنش از آن منطقه، بر بلندی رفت و با فریاد به مردم هشدار داد. مردم متأثر شده و با راهنمایی او از شهر بیرون رفتند و میان خود و فرزندانشان فاصله انداختند و به درگاه خدا ناله و توبه کردند تا اینکه بخشوده شدند. یونس (ع) چون برگشت، دید که آن قوم هلاک نشده‌اند؛ سبب را پرسید و ماجرا را برایش شرح دادند.

اما اعتقاد به ارزشمندی ذاتی انسان و محترم شمردن او، مساوی با اومانیسزم غربی نیست. اندیشمندان غرب با انگیزه بها دادن به انسان و گرامیداشت او، نهضت اومانیسزم را پدید آوردند؛ ولی با فاصله گرفتن از معنویت و گرایش شدید به مادیت، از شناخت ظرفیت فراخ انسان بازماندند و انسان را با تعریف «لذتجوی مادی»، محور قرار دادند و از حقیقت دور شدند. درحالی‌که با رسیدن به شناخت واقعی از انسان و ظرفیت خارق‌العاده او، خدا است که محور زندگی انسان می‌شود و انسان برای فعلیت بخشیدن به قابلیت‌های خویش، بر مدار آن محور خواهد چرخید.

توضیح آنکه در باور ادیان ابراهیمی، تولیت و سرپرستی انسان با خداوند است و منظور از محوریت خدا در زندگی انسان، پذیرش همین سرپرستی است. آنگاه که انسان ظرفیت خود را بشناسد، تولیت خدا را در عرصه‌های گوناگون زندگی می‌پذیرد؛ بنابراین او را محور زندگی خویش قرار داده و بر مدار او می‌چرخد تا به جانشینی او نایل شود، اما وقتی خود را نشناخت، از پذیرش سرپرستی خدا سر باز می‌زند و خدا را از محوریت زندگی خویش خارج می‌کند.

آنچه پانصد سال پیش در دنیای غرب با عنوان نهضت روشنگری اتفاق افتاد، کنار زدن خدا از تولیت زندگی بشر بود و این به سبب نشناختن حقیقت

انسان بود. البته باید به این نکته توجه داشت که عزل خدا از محوریت زندگی، ملازم با انکار وجود خدا نبود؛ چنان که برخی از سردمداران اومانیست، از کشیشان مسیحی بودند. ولی خدایی که پیروان نهضت اومانیستی باور داشتند، هیچ نقشی در گردش جامعه برعهده نداشت و همه چیز را به بشر واگذارده بود. اکنون می‌توان گفت که احترام گذاردن به بشر، ملازم با اومانیسم غربی نیست تا بتوان سخن از کرامت انسان و احترام گذاردن به انسان را گویای تفکر اومانیستی کسی دانست.

جملاتی از قبیل: (هر مشرب فکری ... تنها در صورتی که بتواند جامعه جهانی را با هم ببیند و همه انسان‌ها را محترم بشمارد، آینده از آن او است)^۱ و «جهان در حال هم‌افزایی و همایش انسان‌ها است؛ این اجتناب‌ناپذیر است»^۲ و «عظمت خدا وقتی قابل شناسایی است که عظمت انسان شناخته شده باشد»^۳، با هیچ تفسیری، گویای تفکر اومانیستی گوینده نیست؛ بلکه از اعتقاد گوینده به کرامت انسان خبر می‌دهد؛ به‌ویژه آنگاه که به صراحت می‌گوید:

«چالش ما با اومانیسم غربی در این است که تعریفی که آنها از انسان ارائه می‌دهند، نمی‌تواند بگوید که انسان چه کسی است. آنها از انسان، یک موجود کوچک، منفصل، پرتاب‌شده، متحیر و سرگشته ارائه می‌دهند که اول و پایان او مشخص نیست. انسان در اومانیسم غربی، مبدأ و مقصد ندارد؛

۱. مشایبی، همایش نوآوری در صنعت گردشگری، ۱۳۸۷/۵/۲۸.

«هر انسانی صرف نظر از همه مشخصاتی که مربوط به او است، باید یکسان دیده شود. جامعه آینده بشری متعلق به همگان است. هر مشرب فکری، هر منهب فکری، هر مسلکی، هر منطقی، هر دینی، هرچه در دنیا وجود دارد و دارای صبغه فکری است و آرم و نشان فکری و پیام فکری دارد، تنها در صورتی که بتواند جامعه جهانی را با هم ببیند و همه انسان‌ها را محترم بشمارد، این آینده از آن او است. در این آینده (چون آینده از آن مردم است) هیچ جامعه‌ای و هیچ کس برتر از دیگران نیست. در آینده، کشور معنا ندارد، نژاد معنا ندارد و آینده، آینده آنها است.»

۲. همان.

۳. همان.

«بعد از آنکه انسان‌ها گرد هم آمدند، خدا معنا پیدا می‌کند. ظرفیت انسانی باید شکل بگیرد تا ما از خدا سخن بگوییم. اگر انسان شناخته نشده باشد، چگونه خدا قابل شناسایی است؟! عظمت خدا وقتی قابل شناسایی است که عظمت انسان شناخته شده باشد. می‌خواهید بدانید که خدا کیست و چیست؟ باید بدانیم که جهان چیست؟ مخلوق را شناسی، خالق را چگونه می‌شناسی؟ اگر می‌خواهیم جهان را بشناسیم، مگر می‌شود جز از طریق شناخت انسان، آن را شناخت و چطور جهان را می‌شناسیم، وقتی انسان را نمی‌شناسیم؟ انسان را اگر بخواهیم بشناسیم، باید همه ابعاد وجود او را بشناسیم.»

بنابراین مسیر ندارد.»^۱ و سرانجام این عبارت: «این سه با هم هستند: جهان/ انسان/خدا... هر منطقی بتواند در آینده نزدیک، ادبیاتی داشته باشد که این سه عنصر را با هم ترکیب، مناسباتشان را تنظیم کند و تعریف روشن تری ارائه دهد، از نظر اندیشه و مرام و مکتب، آینده از آن او است»^۲، گویای نقش خدا در سعادت بشر از نگاه او است که با اعتقاد هیچ اومانیستی، قرابت و نزدیکی ندارد؛ چه رسد به تطابق و عینیت.

۱. مشایبی، مراسم اختتامیه سومین جشنواره بین‌المللی فارابی، ۱/۱۳۸۹.

«یک بعد اومانیسیم این است که می‌گوید انسان، محور است. در واقع موضوع، انسان است و این کاملاً درست است. چالش ما با اومانیسیم بر سر این نیست، اومانیسیم درباره کیستی انسان نمی‌تواند صحبت کند. ممکن است به ظاهر، انسان نشان داده شده در تابلوی اومانیسیم یک موجود کوچک، پرتاب‌شده و منفک و منفصل و متحیر نباشد، ولی واقعیتش را که مطالعه می‌کنید همین است. انسان اومانیستی، انسان متحیر و سرگشته‌ای است که پدرش معلوم نیست؛ یعنی آفریدگارش معلوم نیست؛ همچنین پایش معلوم نیست. کسی که اول و انتهایش معلوم نیست، مبدأ و مقصد ندارد. کی مسیر دارد؟! بالطبع مسیر هم ندارد و نمی‌تواند داشته باشد. انسان غربی، این انسان است. ما با این مخالفیم، اما اینکه انسان، نفر اول، شاگرد اول، عنصر اول در عالم باشد این عین اسلام و حقیقت است. ما با این مخالف نیستیم؛ ما برتر از انسان در عالم نداریم. انسان اشرف مخلوقات است؛ یعنی نسبت به جمیع مخلوقات مشرف است و باید مشرف را بفهمیم. انسان مشرف است، ولی نسبت به خدا مشرف نیست؛ بلکه نسبت به همه مخلوقات دیگر مشرف است. اشرف بودن هم معنایش این است و همین فضل می‌آورد. آن علم که حجاب است چه علمی است؟ علمی که انسان را بزرگ کند، حجاب نیست؛ بلکه علمی که انسان را کوچک می‌کند حجاب است. حالا کسی بگوید علم چگونه انسان را کوچک می‌کند؟ خیلی خوب، خیلی فنی، انسان را کوچک می‌کند. مشکل اومانیسیم غربی این است؛ مشکلی که انسان‌گرایی نیست. آن ادعای زیبایی است که دارد، اما انسان‌گرا نیست، بلکه یک چیز دیگری را تعریف کرده و انسان را در آنجا بند کرده است.»

۲. مشایبی، همایش نوآوری در صنعت گردشگری، ۲۸/۵/۱۳۸۷.

«این سه با هم هستند: جهان/انسان/خدا... هر منطقی که بتواند در آینده نزدیک، ادبیاتی داشته باشد که این سه عنصر را با هم ترکیب و مناسباتشان را تنظیم کند و از نظر اندیشه و مرام و مکتب، تعریف روشن تری ارائه دهد، آینده از آن او است. هیچ دینی نمی‌تواند آینده را از آن خود بداند؛ مگر آنکه منطقی را ارائه دهد که در سایه آن منطق، جهان‌بینی جایی برای ایستادن داشته باشند. انسان از هر قوم و قبیله و نژاد، جایی برای ایستادن داشته باشد.»





جدا کردن ملیت ایرانی از اسلام و قراردادن این دو در برابر یکدیگر از نقشه‌های استکبار برای نابودی انقلاب اسلامی ایران بوده و هست. تعظیم وطن در سایه اسلام و تکریم ملت ایران در پاسداری از معارف الهی که با هدف تقویت روحیه عزت ملی و مقابله با این ترفند دشمن از سوی مهندس مشایی قرار گرفت، دستمایه تخریب دولت دهم و توهین به آن شد. رسانه‌های مخالف دولت از نفوذ تفکرات ناسیونالیستی به گفتمان دولت نگران شدند و همین موضوع ابزاری برای اثبات انگاره جدایی دولت از اندیشه اسلامی شد. استاد شریف‌زاده در یادداشتی در روزنامه ایران، گزاره تقابل ملیت با دیانت را باطل دانسته و تعریفی نو و روشن از وطن‌دوستی در اندیشه اسلامی ارائه داده است.

حب‌الوطن یا ناسیونالیسم ایرانی^۱

وطن، خانه آدمی است که در آن زاده می‌شود، رشد می‌کند و می‌میرد؛ از این رو است که دوستش می‌دارد، از آن پاسداری می‌کند و برایش جان می‌دهد که «حب‌الوطن من الایمان»^۲ و چون غاصبان اشغالش کنند، حق شوریدن بر آنها پیدا می‌کند.

«أَدْنِ لِلَّذِينَ يَقْتُلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ. الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن ديارِهِم بِغَيْرِ حَقٍّ»^۳ و برای پیکارش سرزنش نمی‌شود «ما لنا ألا نقاتل فی

۱. روزنامه ایران، ۱۳۹۰/۴/۱۱

۲. مستدرک سفینه البحار، ج ۱۰، ص ۳۷۵.

۳. حج، ۳۹ و ۴۰.

سَبِيلِ اللَّهِ وَ قَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَ آبَائِنَا^۱

سرزمین، قومیت، نژاد و زبان، همچون امور بسیار دیگر، از واقعیت‌هایی هستند که اشتراک در آنها سبب پیوستگی، محبت و همدلی می‌شود؛ هر انسانی در دیار غربت با دیدن هموطن، همشهری و هم زبان خویش، شاد شده و احساس انس و الفت با او می‌کند؛ ولی اینها همه، وطن را محور و معیار ارزشمندی نمی‌سازد و سبب امتیاز قومی بر دیگر اقوام نمی‌شود. آنگاه که وطن، نژاد، زبان و به عبارتی قومیت، محور ارزش و عامل امتیاز دانسته شود، پراکندگی نمایان شده و بدر شوم بددلی و دشمنی جوانه می‌زند؛ چرا که گوناگونی اقوام بشر از یک سو و محور شدن قومیت از سوی دیگر، به خود برترینی هر قوم انجامیده و نزاع در پی می‌آورد. روزگاری عشق به زادگاه، زبان و قومیت، سبب رهایی اقوام گوناگون از سیطره امپراتوری بزرگ و ستمگر روم شد؛ ولی پس از چندی محور دیدن این امور، دستمایه برتری جویی‌ها و لشکرکشی‌های پادشاهان اروپا و سرانجام ابزار تعظیم ملت تحقیر شده آلمان شد و با عنوان ناسیونالیسم ظهور کرد و در مکتب نازیسم تبلور یافت.

ملی‌گرایی با ستم دیدن ناسازگار است ولی با ستمگری بر ملل دیگر ناسازگار نخواهد بود. آنها که سربلندی ملت خویش را با محور قرار دادن قومیت و زبان ملت دنبال می‌کنند، به عجب ملی و حقیر دیدن دیگر ملل مبتلا می‌شوند و آنها که آرزوی سربلندی و عدالت دارند، باید در مسیری گام بگذارند که با سرشت انسانیت سازگار باشد و به ستم بر دیگر انسان‌ها نینجامد. ادیان الهی با توجه به تیره‌های گوناگون بشر و عنایت به سرشت عدالتجوی او، قومیت را از محوریت ارزش ساقط کرده و نظر همه اقوام را به گرایش‌های والای انسانی- الهی معطوف کرده‌اند. از حضرت مسیح(ع) درباره برترین مردم پرسیدند، دو مشت خاک برداشت و فرمود: کدام برتر است؟ عرضه داشتند: هیچ کدام؛ پس فرمود: مردم از خاک آفریده شده‌اند و برترین آنها، پرهیزکارترین آنها است. رسول خدا(ص) بالیدن بر عربیت را که منشأ خودخواهی و فخرفروشی قوم عرب شده بود، به زیر کشید و این ندای آسمانی را به گوش جان مردم رساند که:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ^۱

همچنین فرمود:

«همانا پروردگارتان یکی است و پدرتان یکی است. همه از آدم هستید و آدم از خاک. برترین شما نزد خدا، پرهیزکارترین شماست و هیچ عربی بر عجم و عجمی بر عرب برتری ندارد.»

وطن با آنکه دوست‌داشتنی بوده است و سبب پیدایش محبت بین هموطنان می‌شود، ولی معیار و ملاک ارزشمندی نیست؛ از این رو عشق به وطن نباید سبب حقیر دیدن دیگر ملت‌ها شود؛ همچنین معیار ندانستن وطن در ارزش‌گذاری، نباید به دوری جستن از حب وطن و تقبیح وطن‌دوستان بینجامد. خلط بین «وطن دوستی» با «وطن پرستی» «وطن را معیار ارزش پنداشتن یا ملی‌گرایی» برخی وطن‌دوستان را بر آن داشته که با بی‌علاقه پنداشتن دینداران به وطن، از ایشان و دین ایشان فاصله بگیرند و برخی دینداران را نیز به اینجا رسانده که وطن‌دوستان را بی‌علاقه به دین بپندارند و از وطن‌دوستی و وطن‌دوستان دور سازند. مخالفان اسلام و دشمنان این مرز و بوم هم با تقویت این پندار، مصمم بر ایجاد شکاف بین مردم هستند. آنها می‌خواهند ایران را از اسلام و اسلام را از ایران جدا سازند تا از این راه، هر دو را نابود کنند. با کمال تأسف، امروز گروهی تحت تأثیر تبلیغات دشمن، اسلام عزیز را در تعارضی جدی با وطن و وطن‌دوستی دیده و از دین برائت می‌جویند و پنهان و آشکار به مقدسات ما اهانت می‌کنند؛ زیرا دین را نابودکننده ارزش‌های ملی خویش می‌پندارند. گروهی از دینداران هم در برابر اهانت‌ها تاب نیاورده و هرگونه وطن‌دوستی را وطن‌پرستی و ملی‌گرایی معرفی می‌کنند. خنثا کردن این ترفند شوم و برطرف کردن پندار پیش‌گفته، با تبیین درستی از پیوند وطن‌دوستی و دین‌گرایی ممکن است؛ تبیینی که در آن، موضع هر کدام از وطن و دین به درستی بیان شود.

سخن گفتن از عشق به وطن در عرصه باورهای ایمانی و توحیدی، معرفی ایران به عنوان بهترین تبیین‌گر دین خدا، توصیف قرائت ایرانی‌ها از اسلام با وصف زیباترین و درست‌ترین قرائت از دین، پایان ایرانیسم و ناسیونالیست ایرانی نیست. آن که می‌گوید: «ایران، ذکر است؛ زیرا ایران مظهر ایمان است و تاریخ ایران، آکنده از

ایمان است»^۱ یا می‌گوید: «دریافت ناب از حقیقت ایمان و حقیقت توحید و حقیقت اسلام، مکتب ایران است»^۲، ترفند دشمن را خنثی می‌کند. او معیار ارزش‌گذاری را ایمان و توحید و اسلام می‌داند؛ اما فهم عالمان ایران از حقایق دین را بهترین و نزدیک‌ترین دریافت از حقیقت دین می‌داند. خودباوری ارزنده مردم ایران را خودباوری دینی می‌خواند و می‌گوید:

«خودباوری ملی ایرانی، همان خودباوری دینی است؛ زیرا حقیقت ملیت ایرانی، حقیقت دین است.»^۳

یکی دانستن این دو حقیقت، از عمق باور دینی او در نگاه به ملیت ایرانی حکایت دارد؛ آن‌هم وحدتی که از ذوب ملیت ایرانی در باورهای توحیدی و ایمانی پدید آمده است و این همان حقیقتی است که از آن با عنوان معیار دانستن دین حکایت شد که با ماهیت ملی‌گرایی ناسیونالیستی، در تعارضی جدی است. کسی که در برابر این شبهه که مگر خاک با خاک فرق می‌کند، می‌گوید: «در دین، خاک

۱. مشایی، اختتامیه همایش بزرگ ایرانی‌ها خارج کشور، ۱۳۸۹/۵/۱۴.

«باور دارم که واژه ایران ذکر است؛ چرا ذکر است؟ شما در ذکر به دنبال چه هستید؟ ذکر واژه‌ای است مرتبط به روح مؤمن و به جهان درون معتقد به ارزش‌های متعالی، ذاکران از ذکر چه می‌جویند؟ همان را بجویند از ایران، ایران ذکر است؛ زیرا ایران مظهر ایمان است. تاریخ ایران آکنده از ایمان است. سرزمین ایران همیشه مظهر ایمان بوده است. چرا؟ چون مظهر علم بوده است؛ مظهر فهم بوده است. مگر می‌شود ایمان را در جایی جست و جو کنی که علم و معرفت در آنجا نباشد. هر جا که علم نیست، ایمان هم نیست. هر جا که معرفت نیست، ایمان هم نیست. خیال ممکن است باشد، توهم ممکن است باشد. اما حقیقت ایمان منوط به معرفت و علم است. این حرف قرآن است "انما یخشی الله من عباده العلماء"، ربط دارد. ایران مظهر حقیقت ناب و سرزمین باورهای عمیق و پاک و صاف است.»

۲. همان.

«ما از اینکه سرزمینی را به زیر سلطه خود آورده باشیم، احساس عزت نمی‌کنیم. جنس عزت ایرانی مقوله دیگری است. باید فرصت ایجاد کنیم که نسل‌های نو ایرانی با درک عالمانه این عزت، فلسفه ایران، مکتب ایران را بفهمند. من اصرار دارم بر مکتب ایران. از مکتب اسلام دریافت‌های متنوعی وجود دارد. دریافت ناب از حقیقت ایمان و حقیقت توحید از آن مکتب ایران است. باید از این به بعد مکتب ایران را به دنیا معرفی کنیم.»

۳. همان.

«امروز خودباوری ملی ایرانی که همان خودباوری دینی است، از دید من یکی است؛ زیرا حقیقت ملیت ایرانی، حقیقت دین است. امروز این عزت احساس می‌شود؛ زیرا جنس عزت، عالمانه است و بر علم استوار است. چون عزت به دلیل ایرانی بودن است. آن علم و معرفت با این مکتب مرتبط است و شرط رسیدن به قله‌های بلند است. باید باور داشته باشی که می‌توانی به نوک قله برسی. پس قبل از قله باید خودت را درک کرده باشی. شرط دوم آن است که وقتی شرط اول را شناختی، بلندی و باور کنی که کار ما رسیدن به قله‌ها است و اگر این را فهم نکنی، رفتن به سوی قله‌ها

با خاک فرق می‌کند؛ در منطق دینی، محل دفن ظالمان با مشهد شهیدان فرق می‌کند^۱، نه فقط ناسیونالیست نیست که دیندار و دینمداری است که هم از ارزش و کارآیی حب الوطن آگاه است و هم با ترفندهای دشمنان دین و وطن آشنا است. بالاتر از این، آن که او فهم برتر ایرانی‌ها از دین خدا را، سبب پیدایش تکلیفی برای ایران و ایرانی می‌داند که باید در انجام آن کوشا باشد.

۱. مشایبی، همان.

«عدمای می‌گویند خاک، خاک است و چه فرقی می‌کند درحالی‌که فرق می‌کند. قصد ندارم برای شما روایت بخوانم و بحث دینی بیان کنم. اگرچه همه این حقیقت اساس دین است. ولی در دین، خاک با خاک فرق می‌کند. در منطق دینی محل دفن ظالمان با مشهد شهیدان فرق می‌کند. ویژگی‌های ایران، گوناگون و متنوع است. اگر مکتب ایران را شناختی، شناخت جلوه‌ها و مصادیق آسان است. ایران محل تلاقی ارزش‌های آسمان و زمین است. خدا و انسان هر دو در ایران تعظیم شده است. اگر یافتی جایی را که خدا تعظیم شد و انسان تکریم نشده، بدان که آن خدا همان خدا نیست؛ یقین بدان و تردید نکن، و اگر دیدی جایی که انسان تکریم شده است، خدا پیدا نیست، یقین بدان که آنچه تکریم شده است، انسان نیست، وقتی من سخن از انسان به میان می‌آورم، برخی می‌گویند که مشایبی "اومانیزست" است. ای کاش اندکی مطالعه کرده بودند و اومانیزست را هم می‌شناختند. می‌گویند من همانند فلان کس هستم و اندیشه‌هایم همانند اوست و این در حالی است که متأسفانه نه اندیشه مرا فهمیده‌اند و نه اندیشه‌های او را. و این بدان علت است که زحمت خواندن به خود نمی‌دهند.

انسان، محور است. آفرینش با انسان معنا پیدا می‌کند. اگر کسی قدر آسمان را می‌شناسد، باید در زمین قدرشناس باشد. باید قدر انسان را بشناسد که اگر قدرت انسان شناخته نشود، چطور قدر خدا شناخته می‌شود؟ چگونه؟ من که پیدا نکردم و نمی‌فهمم. اگر می‌خواهی خدا را معرفی کنی، باید انسان را معرفی کنی. اگر می‌خواهی بگویی خدا بزرگ است، باید نشان دهی انسان بزرگ است. راه دیگری وجود ندارد. اگر وجود دارد، کسی بلند شود و بگوید که وجود دارد. ایران چرا مهم است؟ چون انسان را مهم دانسته است. چالش ما با غرب کجا است؟ آیا آنجا است که غرب، انسان را محور قرار داده است؟ خیر. هر چقدر غرب در مقایسه با شرق امروز برای انسان اهمیت بیشتری قائل شده است - که شده است - در عمل باید از او بی‌نیزیم. اگر جامعه‌ای منضبط است، این جامعه منضبط به دلیل اهمیتی است که به انسان داده است. در غیر این صورت مگر نظم مفهوم دیگری هم دارد. اگر کار یک انسان را ساده‌تر و سهولتر و وسیع‌تر انجام دهی، یعنی آن انسان را مهم‌تر دانسته‌ای؛ ولی اگر در کار انسان‌ها مانع ایجاد کنی و هیچ مشکلی را حل نکنی و بلکه بر مشکلات هم بیفزایی، آشکار است که قیمتی برای انسان‌ها قائل نیستی. پس اگر کشورهایی وجود دارند که از نظر اجتماعی برای انسان‌ها اهمیت بیشتری قائل‌اند... باید چشمان و گوش‌هایمان را ببندیم و نبینیم و نشنومیم؛ چرا؟ این همان گوهر ایران است. اگر چشم‌ها را آنجا بستنی و حقیقت را ندیدی، در واقع چشم بر ایران بستنی؛ بر حقیقت ایران بستنی؛ بر قلب ایران بستنی. ما باید از عشق در هر جای ایران دفاع کنیم. مهر پربانی و محبت در هر جای دنیا که باشد، این حقیقت ایران است. چالش ما با غرب کجا است؟»





سخنان مهندس مشایی درباره نسبی بودن توفیق انبیای الهی در امر مدیریت کامل جوامع، باب نقد را علیه وی و دولت گشود و توضیحات مکمل ایشان نیز نتوانست از سوء برداشت‌های منتقدان جلوگیری کند. استاد شریف‌زاده در یادداشتی با عنوان «مظلومیت یا مدیریت» به بررسی تاریخی زندگی انبیا و ائمه اطهار علیهم‌السلام پرداخته و با یادآوری اینکه اگر مردم قدر و منزلت والیان خود را به درستی نشناسند، تدبیر و مدیریت اولیای الهی تباه خواهد شد، بیان کرده است که این توفیق نیافتن در بخش‌هایی از مدیریت، به معنای مظلومیت ایشان است نه ناتوانی آنها در برقراری عدالت.

مظلومیت یا مدیریت^۱

هنوز طنین صدای امیرمؤمنان(ع) از اعماق تاریخ به گوش جان می‌رسد که «ای مردم، از من بپرسید پیش از آنکه مرا از دست بدهید؛ زیرا در سینه من، دانش بسیاری وجود دارد.»^۲ و سخن جهالت‌بار سعد بن ابی‌وقاص هم در تاریخ ثبت است که از ایشان درباره شماره موه‌های سر و صورتش پرسید. به راستی علی(ع) برای چنین رعیتی که بسیاری از عاقلانش همچون سعد بودند، چه کار می‌توانست انجام دهد؟ تا آنجا آزارش دادند و نافرمانی‌اش کردند که با تندی لب به نفرین گشود و فرمود:

«ای مردنمایانی که اثری از مردانگی در شما نیست! با شما هستیم، شما که اندیشه‌های مشوّستان، به کوتاهی اندیشه و آرمان کودکی می‌ماند که نیازمند به دایه

۱. روزنامه ایران، ۱۳۹۰/۴/۱۵.

۲. شیخ صدوق، امالی، ص ۱۱۳.

است و همچون پرده‌نشینان و عروسان تازه به حجله رفته که برای هر چیز منتظر کمک هستند! به خدا سوگند! با سربچی و نافرمانی‌هایتان، فکر و نقشه‌ام را تباه ساختید و دل خونینم را با رفتار ناهنجارتان از جوش و خشم مالمال کردید. تا اینکه کار به جایی رسید که مقام سربازی مرا لکه‌دار کردید و مردم، مرا مسئول خودسری‌های شما دانسته و کاردانی مرا زیر سؤال بردند؛ تا آنجا که قریش گفتند: پسر ابوطالب دلاور است، ولی به درستی با تاکتیک‌های جنگی آشنایی ندارد و خام است. خدا خیرشان دهد! در میدان کارزار، چه کسی فنون نظامی را بهتر از من می‌داند یا استوارتر و چیره‌دست‌تر از من است؟! به خدا سوگند! هنوز به سن بیست سالگی نرسیده بودم که در میدان جنگ، قد برافراشتم و گام‌های پولادینم، زمین سخت آنجا را لرزاند و اکنون سن من از شصت گذشته و هیچ راهی و تدبیری باقی نمانده است»^۱

وقتی مولا علی(ع) این را بگوید، دیگر حضرت یونس بن متی چه بگوید که پس از سی و دو سال دعوت، فقط دو نفر به او ایمان آوردند؛ نوح چه بگوید که پس از نهصد و پنجاه سال ارشاد، فقط گروه کوچکی به او ایمان آوردند که باید لب به نفرین می‌گشود و می‌گفت:

«پروردگارا! هیچ یک از کافران را بر روی زمین باقی مگذار.»^۲

موسی چطور؟! که از دست قوم خویش، الواح آسمانی را به کنار افکند و موسی صورت برادرش هارون را به خشم گرفت! و عیسی چه؟! که خداوند وعده‌اش داد: «من تو را برمی‌گیرم و به سوی خود بالا می‌برم و تو را از کسانی که کافر شدند، پاک می‌کنم.»^۳

به راستی وقتی سرور موحدان عالم، علی(ع)، تدبیر خویش را با وجود رعیتی همچون کوفیان، تباه می‌بیند، چطور می‌توان این مدیریت را بهترین هنر علی(ع) در کشورداری پنداشت و آن را، همه دانش و توان او در حاکمیت انگاشت؟! البته با وجود چنین رعیتی، بهتر از آنچه حضرتش کرد، شدنی نبود؛ ولی این، بهترین کاری که حضرت می‌دانست و می‌توانست، نبود. او که علم اولین و آخرین داشت، توان ایجاد بهشتی بی‌نظیر بر کره خاکی داشت که چشم‌ها را مبهوت و عقل‌ها را مدهوش کند؛ ولی چون بر گروهی نادان و قدرناشناس امیر بود، مدیریتش را

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

۲. نوح ۲۶.

۳. آل عمران، ۵۵.

تباه کردند و به جای زلال معرفت، شماره موی سر و صورت از او پرسیدند؛ آه از نهادش درآوردند و چاه را محرم اسرار گران بهایش ساختند.

آری، این ناله علی(ع) است که از دست جهالت کوفیان، هیچ راه و تدبیری برایش باقی نمانده است. آخر تمام ظرفیت تدبیر یک مدیر، آنگاه به فعلیت می‌رسد و تبلور می‌یابد که زیرمجموعه‌ای آگاه و مطیع داشته باشد و نیز کسانی که او را درک کنند و فرمانش برند. نادانی و نافرمانی زیردستان، از قدرت و فعلیت مدیریت یک مدیر به شدت می‌کاهد؛ تا آنجا که ابوموسای ساده‌لوح را به جبر، نماینده‌اش قرار دهند و در محراب عبادت، فرقی بشکافند و جهانی را برای همیشه از وجودش محروم کنند. حضرت امیر(ع) مظلوم بود؛ زیرا قدر وجود بی‌مثال و دانش بی‌اندازه‌اش را ندانستند؛ فرمان بی‌خطایش را اطاعت نکردند و تدبیر بینظیرش را تباه کردند؛ تا آنجا که سفیهان نیز او را خام و بیتدبیر خواندند. البته اگر تدبیر امور این نامردمان به غیر علی(ع) سپرده می‌شد و همان اندازه از چشمه زلالش نمی‌نوشتند، چنان در گمراهی فرومی‌رفتند که روی ابلیس را سفید می‌کردند؛ چنان که پس از علی(ع)، با زعامت معاویه و والیان، چنان تاریک شدند که سر حسین(ع) را به ارمغان نزد شیاطین بردند و لکن این روا نبود که علی(ع) و تدبیر علی(ع) را تا به این اندازه تنزل بخشند که در ردیف معاویه از او یاد کنند و معاویه را در سیاست و تدبیر، زیرک‌تر از علی(ع) به شمار آورند.

اکنون اگر کسی از عدم توفیق پیام‌آوران الهی در مدیریت جامع سخن بگوید، خطا نکرده است. اگر او می‌گوید: «بروید زندگی نوح را بررسی کنید؛ خواهید دید که او مدیریت نکرده است. نهصد و پنجاه سال بوده، اما مدیریت جامع نکرده است؛ یعنی نتوانسته است عدالت را برقرار کند»^۱، نلغزیده و به پیامبر خدا خرده نگرفته است تا وی را منکر ضروری دین (عصمت انبیا) بنامند. او، عدم توفیق اولیای خدا در مدیریت جامع برای تحقق عدالت در جامعه را، معلول ضعف ایشان نمی‌داند؛ بلکه معلول تضعیف ایشان می‌داند. آنها انسان‌های کاملی بودند که تضعیف شدند؛ چنان که هارون می‌گفت:

«همانا قوم «بنی اسرائیل» مرا ضعیف کردند و نزدیک بود که به قتل رسانند.»^۲

۱. مشایی، پانزدهمین جشنواره تحقیقاتی علوم پزشکی رازی، ۲۰/۱۰/۱۳۸۸.

۲. اعراف، ۱۵۰.

«یابن ام ان التوم استضعفونی و کادوا یقتلونی»

او از امام خمینی(ره) آموخت که فرمود:

«هریک از انبیا که مبعوث شدند، برای اجرای عدالت آمدند و مقصدشان هم این بود که در همه عالم، اجرای عدالت کنند؛ ولی موفق نشدند. حتی رسول خاتم (ص) که برای اصلاح بشر و اجرای عدالت و تربیت بشر آمده بود، باز در زمان خودش موفق نشد به این معنا.»^۱

او عدم توفیق انبیا را معلول ناشایستگی مردم زمانشان می‌داند نه ناتوانی ایشان؛ از این رو می‌گوید:

«اگر سیصد سال مدیریت جامع حضرت عیسی(ع) برقرار بود، اصلاً تاریخ عوض می‌شد و ممکن بود حتی زمان آمدن پیامبر اسلام(ص) نیز تغییر می‌کرد.»^۲
آری، به گفته قرآن کریم، انبیا فرستاده شدند تا مردم برای عدالت به پا خیزند؛ ولی اغلب مردم تبعیت نکرده و انبیا را مظلومانه رها کردند:

«تاریخ، محروم است از اتفاقات میمون و مبارک فراوانی که خدا برای بشر می‌خواست؛ ولی بشر نخواست و نشد.»^۳

وقتی مخاطبان نوح، انگشت در گوش می‌کردند تا صدای او را هم نشنوند و بنی اسرائیل روزانه بیست پیامبر می‌کشتند و بر کردار پلید خویش می‌بالیدند، دیگر جایی برای مدیریت جامع انبیا باقی نمی‌گذاشتند تا توقع برپا کردن عدالت از آنها برود.
«اگر حضرت عیسی(ع) سی سال پیامبر است و سرانجام او این است که مسیحیان می‌گویند او را به صلیب کشیدند و ما بنابر قرآن می‌گوییم فرد دیگری به صلیب کشیده شد، در هر حال مدیریتش منتفی شد.»

و این همان است که امام بزرگ (قدس سره) فرمود:

«همه انبیا آرزو داشتند، لکن موانع سبب شد که نتوانند اجرا کنند، و همه اولیا آرزو داشتند و موفق نشدند که اجرا کنند.»^۴

۱. پیام امام خمینی(ره) به مناسبت نیمه شعبان، ۱۳۵۹/۴/۷.

۲. مشایی، یازدهمین جشنواره تحقیقاتی علوم پزشکی رازی.

۳. همان.

۴. پیام امام خمینی(ره) به مناسبت نیمه شعبان، ۱۳۵۹/۴/۷.



با واکاوی سیر مدیریت فرهنگی در سالیان پس از انقلاب و وجود برخی نقصان‌های جاری، یافتن علل این فقدان‌ها و ناکامی‌ها در برخی عرصه‌ها ضروری می‌نماید. استاد شریف‌زاده با بررسی مواجهات دینی و شیوه‌های به‌کاررفته برای تربیت دینی، انواع مواجهه دینی را تبیین کرده است. در یادداشت «شیوه اعتدالی یا سکولاریسم؟» این مواجهات بررسی و تحلیل گردیده و اتهام سکولار بودن از رویکرد فرهنگی دولت در عرصه مضامین دینی برطرف شده است.

شیوه اعتدالی یا سکولاریسم؟^۱

در این نوشتار برآنم تا از چگونگی برخورد با مخاطبان در نظام تربیت دینی سخن بگویم؛ همان موضوعی که از آن با عنوان «مدیریت فرهنگی» یاد می‌شود؛ مدیریتی که رشد جامعه در گرو انجام صحیح آن است. مدیریت فرهنگی، مبتنی بر مواجهه با مخاطبان است و زمانی ثمربخش است که مواجهه، درست و براساس قاعده باشد. هرگونه کاستی و اشکال در برخورد و مواجهه، تأثیری ناهنجار بر پذیرش آموزه‌ها خواهد گذارد و گاه به کندی روند پذیرش یا گریز یا حتی ستیز مخاطب خواهد انجامید. آموزه‌های دینی هر اندازه صحیح، منطقی و ارزنده هم که باشند، با القای ضعیف یا نادرست از مقبولیت خواهند افتاد. پس باید درباره چگونگی القای حقایق ارزشمند دین اندیشید و نحوه مواجهه صحیح را به دست آورد. بی‌توجهی به این موضوع نه فقط بسیاری از فرصت‌های دینداری را از

جامعه می‌گیرد که بسیاری از آنها را به تهدیدی جدی مبدل خواهد کرد؛ پیدایش و گسترش ناهنجاری‌های گوناگون اخلاقی در جامعه دینی نوپای ما فقط معلول تهاجمات بی‌وقفه دنیای غرب نیست؛ بلکه به چگونگی مواجهه ما هم مربوط می‌شود. تربیت دینی، تربیتی ناظر به همه ابعاد وجود بشر است و بی‌توجهی به هر کدام از این ابعاد، فاصله گرفتن از دین و کاهش رغبت به آموزه‌های آن را در پی خواهد داشت؛ از این رو در مواجهات دینی باید به همه ابعاد انسان توجه شود. مواجهه با مخاطبان را به چهارگونه کلی می‌توان تقسیم کرد که نگارنده آنها را با نام‌های ذیل معرفی می‌کند:

الف. مواجهه الزامی _ تکلیفی

ب. مواجهه اقتاعی _ تبیینی

ج. مواجهه احساسی _ تهییجی

د. مواجهه اعتدالی _ تلفیقی

در مواجهه الزامی، زبان القای مضامین، زبان توظیف و تکلیف است و تربیت افراد از محیط خانه تا شهر و کشور، تربیتی دستوری است. کودک، نوجوان و جوان پیوسته در معرض گفتار «باید انجام دهی» و «نباید انجام دهی» قرار دارد و خود را مجبور به انجام فرامین دین احساس می‌کند. مخاطب متخلف هم با برخورد تلخ دستوردهندگان و ناظران روبه‌رو می‌شود. تحکم، تبکیت، انکار و تهدید از اوصاف و عوارض این مواجهه است. زبان گوینده در این مواجهه، پیوسته تحکمی است و برای همین، موجب پدید آمدن فشار بر مخاطبان است. مراعات مراتب امر به معروف و نهی از منکر از کلام نرم و لطیف هم تغییری در سرنوشت این نوع تربیت پدید نمی‌آورد؛ زیرا روح حاکم بر این مواجهه، روح الزام و تکلیف است. فشار الزامات پیوسته و احساس تکلیف همیشگی که ملازم با عمل به دستورات است، نخست بی‌رغبتی به انجام تکالیف پدید می‌آورد و در پی آن، تخلف روزافزون و گریزها و فاصله گرفتن از دین را موجب می‌شود و چه بسا به ستیز با دین نیز بینجامد.

اما مواجهه اقتاعی _ تبیینی، شفاف کردن واقعیت و تبیین حقیقت برای عقل مخاطب است. گوینده می‌کوشد تا عقل مخاطب را قانع کند؛ نه آنکه او را ملزم به پذیرش مضمون القا شده کند. بدیهی است که الزام، نقشی مستقیم در شناخت واقعیت ندارد و برای شناخت واقعیت باید ذهنی جوینده داشت و با تلاشی عقلانی به کشف واقعیت پرداخت. پس صفت گوینده در این مواجهه، جویندگی است؛

گویی متکلم با مخاطب قرار دادن عقل مخاطب، او را با خود برای کشف واقعیت همراه می‌کند و تا وقتی مخاطب، واقعیت را نیافته است، به پذیرش آن وادارش نمی‌کند؛ چراکه در صورت وادار کردن، دیگر عقل او را مخاطب نساخته و از عرصه مواجهه عقلی خارج شده است؛ بنابراین در مواجهه عقلی، القای مضامین دینی، اقناعی است؛ یعنی روشن کردن واقعیت برای مخاطب به اندازه‌ای که قانع شود و در صورت قانع نشدن، این تلاش باید ادامه یابد و سطح اقناعی مطلب ارتقا یابد؛ نه آنکه الزام و تحکم پیشه شود.

اما در مواجهه احساسی، قلب مخاطب، مورد توجه گوینده است. او با زبان احساس سخن می‌گوید و می‌کوشد احساس مخاطب را به مضامین دینی برانگیزد و عواطف او را در زمینه خوبی‌ها و ترک بدی‌ها تهییج کند و از آنجا که محبت و نفرت، اصلی‌ترین احساسات و حالات قلب انسان است، پس مورد توجه گوینده قرار می‌گیرد. او می‌کوشد در زمینه حقایق نیک و بد، محبت و نفرت برانگیزد. برانگیختن محبت به باورها، خصلت‌ها و رفتارهای شایسته و نفرت از ناشایستگی‌ها، مقصد این مواجهه است. بدیهی است که این شیوه، گریز و ستیزی را نسبت به آموزه‌های دین پدید نمی‌آورد؛ زیرا زبان آن، الزام نیست تا تقابلی را در پی آورد؛ ولی با وجود امیال نفسانی، از توان آن کاسته می‌شود.

نگارنده بر این باور است که تربیت دینی باید تلفیقی از تربیت احساسی، اقناعی و الزامی باشد و شیوه‌های الزام، تبیین و تهییج به شکلی مناسب با یکدیگر آمیخته و به کار بسته شود تا نه گریزی پدید آید و نه فریبی رخ دهد. الزام مخاطب در این شیوه، فشار چندانی بر او وارد نمی‌کند تا او را نسبت به دین، بی‌رغبت و گریزان کند؛ زیرا عقلش باور کرده و قلبش ایمان آورده است. از سویی الزام، قدرتی به مخاطب می‌بخشد که در برابر امیال نفسانی تاب آورده و از غلتیدن در پندار مصون بماند.

اکنون با توجه به مطالب گفته‌شده می‌توان به نقاط ضعف مدیریت فرهنگی جامعه پی برد؛ نقاطی که نقش قابل توجهی در بی‌رغبتی، بی‌اعتنایی و گریز جوانان از دین دارد. آنگاه که تنها شیوه یا شیوه غالب به کاررفته در جامعه، شیوه الزامی باشد، گریز و فاصله گرفتن از دین، امری غیرمنتظره نیست و این خطری است که جامعه جوان کشور را ما تهدید می‌کند؛ از این رو باید در پی راه‌حلی برای رفع این معضل بود و تنها راه‌حل مناسب، تلفیق شیوه‌های تربیتی الزامی، اقناعی و احساسی با یکدیگر است. مدیریت فرهنگی در جامعه دینی ما آن زمان از آسیب

دین‌گریزی مصون می‌ماند و گرایش غالبی به دین را اقتضا می‌کند که تلفیقی صحیح از اقناع، احساس و الزام در آن صورت گیرد؛ به این معنا که مدیران و مسئولان فرهنگی، فضای جامعه را از اقناع و احساس در زمینه آنچه باید الزام شود، اشباع کنند. برای این منظور لازم است با دقت، به بررسی و تحلیل هر یک از شیوه‌های سه‌گانه یادشده پرداخت و سپس درباره تلفیق مناسب آنها اندیشید تا بهترین شیوه را در مدیریت فرهنگ دینی جامعه به کار بست.

از آنجا که خاستگاه حرکت‌های ارادی انسان، محبت و علاقه او به کسی یا چیزی است و بدون آن حرکتی پدید نمی‌آید، پس برای ایجاد و اشاعه رفتارهای دینی یا منطبق کردن رفتارها بر طبق دین، باید درباره آن رفتارها، محبت و علاقه پدید آورد و احساس خوشایند برانگیخت؛ البته برای ایجاد احساس به هر چیز، نخست باید تصویر و تصدیقی از آن پدید آورد که این دو، همان آگاهی و گواهی است و موضع آن، عقل مخاطب است. اقناع عقلی، همان ایجاد تصدیق و گواهی نسبت به گزاره‌ها است. تعلیم و اقناع عقلی، مقدمه‌ای برای پیدایی احساس در قلب است و بدون آن، رسیدن به احساس بسیار دشوار یا نشدنی است؛ از این رو برای اشاعه مضامین دینی همچون حجاب، نخست باید عقل مردم را مخاطب قرار داد و با عرضه دلایل کافی و روشن، در راه اقناع ایشان کوشید.

جامعه دینی باید پیوسته از اقناع عقلی اشباع شود تا همیشه عقل آحاد مردم در زمینه مضامین دینی قانع باشد. تلاش برای اقناع مردم درباره مضامین پیش‌گفته، افزون بر آنکه مقدمه‌ای برای پیدایش احساس قلبی در آنها است، موجب نهادینه شدن خردورزی در جامعه می‌شود. آنگاه که اقناع عقلی استمرار یابد، مهارت جست‌وجوی دلیل و کاوش عقلی در آحاد مردم پدید می‌آید و جامعه‌ای که اهل اندیشه باشد، از ابتلا به خرافات و کژی‌ها مصونیت می‌یابد و احساساتش در برابر هر کالای فرهنگی که در آن عرضه شود، تحریک نمی‌شود.

پس از اقناع عقلی، نوبت به ایجاد احساس می‌رسد که دشوارترین بخش تربیت و مدیریت فرهنگی به شمار می‌رود؛ زیرا در این بخش، قلب انسان‌ها مخاطب است و دست یافتن به این عرصه، بسیار دشوارتر از دست یافتن به عرصه عقل است. برای این کار می‌توان از ابزار هنر بهره‌های بسیار برد؛ زیرا هنر، تبیین زیبایی مفاهیم واقعی یا خیالی است و هنرمند، کسی است که به زیبایی، مفاهیم ذهن خویش را تبیین می‌کند. او با آفرینش زیبای آرمان‌ها و آرزوهای خویش در

قالب‌های دیداری یا شنیداری، ذهن و دل مخاطبان را به فضای آرزوهای خود برده و به سیر و سیاحت در آن وامی‌دارد. او احساس آنها را برانگیخته و علاقه‌مندشان می‌کند. گاه چشم بینندگان را ساعت‌ها به نقش آفرینی‌های خویش خیره کرده و گاه مبهوت از شنیدن نغمات موزون خود می‌سازد؛ از این رو است که هنرمند را رساترین زبان برای انتقال آرمان‌ها دانسته و هنر را از برجسته‌ترین مخلوقات الهی و ارزشمندترین صنع پروردگار دانسته‌اند که باید آن را ارج گذاشت. آنگاه که مضامین ارزنده دینی به شکل هنرمندانه القا شود، احساسات را تهییج کرده و شیفتگی پدید می‌آورد.

با اشباع جامعه از عقلانیت و احساس به مضامین دینی، کشش و پذیرش لازم و کافی برای هر تکلیفی فراهم می‌شود و مخاطبان بدون هیچ گونه احساس منفی، با جان و دل به تکالیف و وظایف روی می‌آورند.

آنچه جامعه دینی ما به آن نیاز دارد، توجه کافی به عقل و دل مخاطبان است. کم‌توجهی به اقناع و احساس، آسیبی جبران‌ناپذیر در پی خواهد داشت. جامعه ما با موضوعات گوناگون دینی مثل حجاب، حیا و خصلت‌های گوناگون اخلاقی روبه‌رو است که برای تثبیت آنها باید تلاش پیوسته برای اقناع و ایجاد احساس انجام گیرد و این در حالی است که شاهد خالی بودن فضای جامعه از دو عنصر اقناع و احساس در زمینه بسیاری از موضوعات دینی از جمله حجاب و عفاف هستیم. پوشش مناسب از جمله موضوعات مهمی است که بهداشت روانی و سلامت روحی جامعه، بستگی جدی به آن دارد و آنچه تا کنون درباره آن انجام شده است، فقط مواجهات الزامی_ تکلیفی مراکز گوناگون بوده است که یا از وجوب رعایت و حرمت و مجازات ترک آن نوشته و گفته‌اند یا مجریان نظم برای رعایت آن، از توان انتظامی خود بهره برده‌اند و آنچه از آن خبر درخوری نبوده و نیست، تلاش برای اقناع و ایجاد احساس است؛ از این رو پیوسته از استحکامش کاسته شده و گریز از آن فزونی می‌گیرد. کجا دیده یا شنیده‌اید که نسبت به زشتی آفات ویرانگری همچون رشوه‌خواری، رباخواری، دروغ و غیبت، اقناعی عقلی انجام شود؛ چه رسد به آنکه در دل‌ها احساس نفرت ایجاد شود؛ فقط آنچه گاه دیده یا شنیده می‌شود، سخن از حرمت آنها و عقابی است که برای مرتکبان آن در نظر گرفته شده است که این مواجهه از سنخ مواجهات الزامی_ تکلیفی است.

شش سال پیش بود که برخی به کنایه و از سر بغض، گفتند اگر احمدی‌نژاد

به مقام ریاست جمهوری برسد، پیاده‌روها هم زنانه و مردانه می‌شود؛ اما آن شد و این نشد. یک سال و اندی پیش بود که ناگهان همه نگاه‌ها را به مسئله حجاب متمایل کردند و بسیار از آن گفتند و با اصرار از جناب رئیس، توقع برخورد و قلع و قمع کردند و اکنون چند ماهی است که از قرار دادن او در معرض پرسش مجلس برای طرح عفاف و... خبرها می‌رسد و به تازگی از تفکیک جنسیتی در دانشگاه‌ها شنیدیم و مخالفت او را شاهد بودیم! چرا؟! برخی گفتند و بی‌پروا می‌گویند که او مسحور رفیقی شده که سکولار است و به الزامات دینی اهتمام ندارد؟ چرا فشار نمی‌آورد، الزام نمی‌کند، سخت نمی‌گیرد؟! همان خرده‌گیران گفتند که رفیق رئیس، نمازهای سه‌ساعته می‌خواند، پیوسته روزه می‌گیرد، از بیت‌المال، چای هم نمی‌خورد؛ ولی دین ندارد! به این نتیجه رسیدیم که رئیس ما و رفیقش، نه فقط سکولار نیستند که بسیار هم مقید و دیندارند؛ نه فقط دیندارند که درد دین دارند؛ اما شیوه تربیت دینی را آن نمی‌دانند که برخی به آن سفارش می‌کنند. این شیوه، بی‌رغبتی و گریز از دین را شتاب می‌بخشد؛ چنان‌که تا کنون جز این نبوده است. آنها می‌گویند باید معروفات و منکرات را به خرد و عقل مردم شناساند و احساس خوشایند و بدآیند را در قلبشان نشانند و در مرتبه‌ای متأخر، ملزمان کرد و سرانجام، متخلفان معاند را مجازات ساخت.

اکنون می‌توان گفت که این، کوچک‌ترین تقاربی با سکولاریسم ندارد؛ زیرا سکولاریسم، مضامین دینی را به انزوا می‌راند و در شیپور اباحیگری می‌دمد؛ ولی این راه، گرایش به دین و اشاعه دینداری را ترسیم می‌کند و از راه‌های نادرست بازمی‌دارد.



اگر دین با تمام توانش به صحنه وارد نشود و فقط بخشی از علوم آن برای ترویج مکتب اسلام به جامعه عرضه شود، نتیجه‌ای جز مهجور ماندن بسیاری از معارف و بی‌اعتنایی به برخی از آموزه‌های مهم دینی حاصل نخواهد شد. برای ترویج مناسب گزاره‌های اثرگذار دینی نباید فقط به فقه تکیه کرد؛ زیرا این دانش به تنهایی کافی نیست. دین و عرضه کامل همه معارف دینی بدون کمک گرفتن از دانش حوزه‌های دیگر از عهده افتناع افکار به طور شایسته بر نمی‌آید. رئیس‌جمهور با درک این نکته، بر عرضه دین به کمک تمامی ابعاد معارف دینی به‌ویژه دو بعد عرفان و فلسفه برای شکوفایی قلب و عقل، تأکید کرده است؛ به همین دلیل، عده‌ای وی را به ضدیت با فقه متهم کرده‌اند. به دنبال این اتهامات، استاد شریف‌زاده در یادداشتی با عنوان «معاضدت یا معارضت» به این اشکال پاسخ داده است.

معاضدت یا معارضت^۱

دین یا همان برنامه سعادت بشر، از بخش‌هایی تشکیل شده است که همچون تار و پود قالی درهم تنیده و تعاملی تنگاتنگ با یکدیگر دارند. بخش‌های گوناگون دین، متناسب با ابعاد و مراتب وجودی بشر طراحی شده است؛ از این رو سعادت و کمال بشر در گرو به کار بستن همه آنها است. به کارگیری بخشی از دین با بی‌توجهی به دیگر بخش‌ها، راهگشای آدمی به سوی سعادت نخواهد بود. بی‌اعتنایی به بخشی از دین، افزون بر محروم کردن انسان از سعادت، او را از کمال بخش مورد توجه نیز بازمی‌دارد؛ از این رو بخش‌های دین، معاضد و یاور

یکدیگر هستند. معارف عقلی، قلبی و رفتاری دین، متناسب با عقل و قلب و جسم انسان پی‌ریزی شده است و هر کدام با دو بخش دیگر، انسان را به سعادت و کمال می‌رساند. پیام‌آوران الهی افزون بر موظف شدن به ابلاغ احکام شریعت، مأمور به تربیت عقل و دل بشر با معارف عقلی بودند. آنها مکلف بودند با توجه به ظرفیت عقلی افراد با آنها سخن بگویند که این از اعتنای ایشان به عقل بشر حکایت داشت. همچنین به کار بستن خوی و خلق رحمانی در ارشاد و راهنمایی مردم، از مهم‌ترین سفارش‌های الهی به ایشان بود. خداوند مهربان به پیامبر مهربانش فرمود:

«به (برکت) رحمت الهی، در برابر آنان [مردم] نرم (و مهربان) شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو پراکنده می‌شدند.»^۱

پیامبر رحمت، فاتح قلب‌ها بود و با فتح دل‌ها، بساط فرمانروایی به وسیله تکالیف الهی را می‌گستراند و مردم را به فرمانبرداری نزدیک می‌کرد. اگر نبود آن خلق عظیم و رحمت بی‌پایان، گره از هیچ کاری گشوده و قفل هیچ دلی باز نمی‌شد؛ همچنین دستورات خداوند بر زمین می‌ماند و هرگز برپا نمی‌شد. او مظهر تام رحمت خداوند بود که شایسته رسالت شد؛ زیرا رسالت، بیرحمت به ثمر نمی‌نشست. او حبیب خدا بود و رسم عاشقی می‌دانست که با عشقی سرشار برای نجات بندگان خدا از گمراهی، حرص میزد و احساسی مقدس در قلبشان برمی‌انگیخت. او طیبی دلسوز بود که با کمال رأفت، به درمان روح و جان بیمارانش اشتغال داشت. او عقل کل بود و کلامش، مقبول عقل‌ها بود. خردمند می‌ساخت و به خردمندی ترغیب می‌کرد؛ زیرا تربیت شده خداوندی بود که در جابه‌جای کتابش به تفکر فراخواند و صاحبان خرد را تکریم و تجلیل کرد. خداوند او را بهترین سرمشق نامید که دین گستری با خردورزی و مهرورزی ممکن می‌شود و بدون گشودن دفتر عقل و نمایش آیت عشق، چیزی جز گریز و ستیز، نصیب دین نمی‌شود.

اکنون آنها که درد دین دارند و در آرزوی گسترش دین هستند، باید از او بیاموزند تا به عقلی توانا و قلبی سرشار از عشق و رحمت دست یابند و خردورزی و مهربانی پیشه کنند و با بندگان خدای رحمان، مهربان باشند تا خداوند، بندگی شده و پلیدی و تاریکی نابود شود. آنها که احکام و معارف رفتاری را تنها به میدان ارشاد

۱. «فَمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَئِن لَّمْ يَكُنْ اللَّهُ لَفِطْرًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَا تُفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِنَّا عَزَمْتُ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» آل عمران، ۱۵۹.

مردم وارد می‌کنند، نه فقط توفیق ارشاد آفریدگان خدا را نمی‌یابند، بلکه دین را از معرض گرایش ایشان دور می‌کنند. توفیق ارشاد مردم و خدمت به دین خدا نصیب کسانی می‌شود که دین را با همه ابعادش به عرصه زندگی بشر وارد می‌کنند تا شور آفریند و شوق برانگیزد.

معارف سه‌گانه دین، یاور یکدیگرند و بی‌اعتنایی به هریک از آنها، تضعیف قدرت مرشدان جامعه را در پی خواهد داشت.

خداوند که آفریدگار انسان و عطاکننده دین است، حقیقتی را به انسان عطا کرده که بر همه خواهش‌های فطرت او منطبق و پاسخی لازم و کافی برای نیازهای او است. او از پاسخ به هیچ خواسته‌ای فروگذار نکرده و هیچ بُعدی را نادیده نگرفته است. اکنون اگر کسی تنها از اینکه معارف رفتاری و فقه به عرصه جامعه وارد شود، ابراز ناخشنودی کند، نباید به او انگ ضد فقه زد و مخالف فقهش خواند؛ بلکه او دلسوز فقه است و از مهجور شدن فقه ناخشنود است. آن کسی که درد و درک دین دارد، دین را با تمام قوا به میادین گوناگون وارد می‌کند تا معجزه پیروزی دین را بر همگان بنمایاند. او از ضعیف و نحیف شدن احکام دین در جامعه ناخشنود است و نیک می‌داند که بخش بایدها و نبایدهای دین آنگاه که به تنهایی در عرصه فرهنگ اجتماعی عرضه شود، ظفر نخواهد یافت. فقه دین با حکمت و عرفان دین شیرین و لذت‌بخش خواهد بود و بدون آن، فتح قلوب نخواهد کرد. معارف رفتاری دین، فقط در تلفیقی وحدت‌گونه با معارف عقلی و قلبی دین، مورد استقبال عمومی قرار خواهند گرفت و بدون آن، با بی‌مهری روبه‌رو خواهند شد. دین با معارف عقلی و قلبی خویش، احکام و معارف رفتاریش را معاضدت و یاری می‌کند تا مورد استقبال عقل و دل مخاطبانش قرار گیرد. معارف سه‌گانه دین، جدا و ازهم‌گسسته نیستند تا فقط پاره‌ای از آن آموخته شده و بر مردم عرضه شود. عرضه کامل و صحیح دین، وابسته به آموختن معارف سه‌گانه آن و تلفیق مناسب آنها با یکدیگر است.

سیطره انحصاری فقه بر مراکز آموزش علوم دینی و انزوای معارف عقلی و قلبی در این مراکز، از مهم‌ترین عوامل عرضه تک‌بُعدی دین در جامعه است. آن کس که از علوم و معارف دین، فقط معارف فقهی بیاموزد و تنها با این دسته از معارف پرورش یابد، چیزی جز باید و نباید برای عرضه ندارد و راه تکمیل عقل و تربیت نفوس را نمی‌داند. تأکید رهبر بزرگوار انقلاب بر آموزش و رواج معارف عقلی

و معنوی دین در حوزه، سخنی تفننی برای افزودن چند عنوان به عناوین موجود نبود؛ بلکه تأکیدی بر آموختن ابعاد گوناگون دین برای توانمندی بر عرضه مناسب دین بود. نامیدن معارف عقلی دین با عنوان «فقه اکبر»^۱ در عرض «فقه مصطلح»، تأکیدی دیگر از سوی معظم‌له بر حقیقت پیش گفته بود.

رئیس‌جمهور و همفکران صدیقش وقتی از غلبه انحصاری فقه و معارف رفتاری در جامعه و مراکز علوم دینی انتقاد کردند، سخنی غیر از آنچه بزرگان فرهیخته‌ای همچون رهبر معظم انقلاب فرمودند، بر زبان نیاورده‌اند. پس روا نیست که به جرم سخنی صائب و تشخیصی دقیق، آنها را متهم به بی‌ارادتی به فقه کرد و بر این افترا تأکید ورزید و تا آنجا پیش رفت که معارضت با فقه را به ایشان نسبت داد. آنچه مدیران بصیری همچون جناب احمدی‌نژاد گفته‌اند و بر پایه آن تدبیرهای اجتماعی داشته‌اند، نه فقط معارضت با فقه نیست که معاضدت و یاری فقه است.

۱. سخنان رهبر در دیپلار جمعی از نخبگان حوزوی، ۱۳۸۹/۱۰/۲۹.

«فلسفه اسلامی _ همان‌طور که شما فرمودید و درست هم گفتید _ فقه اکبر است؛ پایه دین است؛ مبنای همه معارف دینی در ذهن و عمل خارجی انسان است. بنابراین، این باید گسترش و استحکام یابد و بروید و این به کار و تلاش احتیاج دارد.»

در پی طرح مفهوم «مکتب ایرانی» از سوی جناب مهندس مشایی، منتقدان، دولت را به ترویج اندیشه‌های ناسیونالیستی متهم و این گونه وانمود کردند که دولت قصد دارد با پررنگ کردن گرایش‌های ملی‌گرایانه، از ارزش و اعتبار دینی و اسلامی بکاهد. از این رو استاد شریف‌زاده در یادداشتی با عنوان «معیار یا تکلیف؟» در صدد رمزگشایی از این موضوع برآمده و از تعظیم ایران و ملیت ایرانی، به عنوان تکریم توحید یاد کرده است.

معیار یا تکلیف؟^۱

تجلیل از هر واقعیتی گویای باور به ارزشمندی آن نزد تجلیل‌کننده است و ارزشمندی هر واقعیت، گاه به سرشت آن مربوط می‌شود که در این صورت آن واقعیت، عین ارزش بوده و معیار ارزشمندی است و گاه به حقیقتی مربوط است که در آن واقعیت، تحقق و تشخیص یافته است که در این صورت ارزشمندی، صفت حقیقی آن حقیقت ارزشمند است. تجلیل از ایران و ایرانی در اندیشه مکتب ایرانی به موجب حقیقت ارزنده‌ای است که در ایران و ایرانی تحقق و تشخیص یافته است؛ از این رو همه تمجیدها به تمجید از آن حقیقت ارزشمند باز می‌گردد. اگر از ایرانی به سبب اندیشه توحیدی تجلیل شود، در واقع از توحید تجلیل شده است و اگر بر مکتب ایرانی به خاطر داشتن بهترین برداشت از اسلام تأکید می‌شود، در واقع تأکیدی بر ارزشمندی اسلام است.

مکتب ایرانی به معنای باورهای ایرانی‌ها پیش از اسلام نیست تا آن را شامل باورهای نادرستی مانند موروثی بودن مشاغل و طبقات اجتماعی معرفی کرده و دلیلی

غیرجامع برای هدفی نیک مثل هویت بخشیدن به جوان ایرانی تلقی کنیم و تصور کنیم با آنکه نیت و انگیزه از طرح این واژه، هویت بخشیدن به جوانان است، ولی طرح آن، روشی غیرجامع و اختلاف‌برانگیز است. مکتب ایرانی حکایتی از برداشت ایرانی‌ها از اسلام است که به عقیده جناب مشایی، بهترین برداشت از اسلام است و این به معنای معیار ساختن ملیت و قومیت ایرانی نیست؛ اگرچه بزرگداشت ایران بوده و افتخاری برای مردم این سرزمین به شمار می‌آید. آنچه مبدأ و منشأ ارزش است، اسلام است و ایران به سبب توفیق یافتن در بهترین برداشت از اسلام است که ستودنی است. ذهن ایرانی، محل دریافت بهترین و ارزنده‌ترین مضامین الهی یعنی اسلام شده است و ظرفی مناسب برای برترین حقایق به شمار می‌رود. پس ایرانی‌ها حق دارند که به خود ببالند که عالمانشان در طول تاریخ، برترین و بهترین استنباط از دین خدا را داشته‌اند. تجلیل از سوابق بزرگ‌منشی و عدالت‌خواهی ایرانی‌ها در دوران پیش از اسلام هم، بزرگداشتی از ایرانی‌ها به موجب داشتن صفات حمیده اخلاقی و خصال انسانی است که علت استقبال شایان این ملت از اسلام و عشق به خاندان رسول اعظم(ص) شد؛ چنان که او می‌گوید:

«برخی گمان کرده‌اند با نفی تاریخ بزرگ ایران، برای اسلام آبرو می‌خرند؛ درحالی که اسلام خود آبرو دارد و نیازی به تلاش‌های ما نیست. اگر ما به دنبال آبروی اسلام هستیم، باید بگوییم که ملت با فرهنگ و متمدن ایران، چگونه عاشقانه و نه با شمشیر، حقیقت اسلام را پذیرفتند.»^۱

مکتب ایرانی نه به معنای باورهای پیش از اسلام ایرانی‌ها است و نه بدان معنا است که امکان فهم صحیح از اسلام، به ایرانی‌ها منحصر است؛ چنان که برخی به خطا، از آن این گونه برداشت کرده و این گونه نسبت داده‌اند که تنها، فهمی از اسلام مورد پذیرش است که متعلق به فهم ایرانی باشد؛ گویا دیگران اسلام را نمی‌فهمند و این، سخن غلطی است. یعنی فهم را تابعی از ملیت می‌دانند. این سخن، اصلاً مخالف آیه «... کافه للناس بشیرا و نذیرا»^۲ است. خداوند پیغمبر را فرستاده است تا بشیر و نذیر همه مردم باشد. اگر قرار باشد فقط ایرانی‌ها پیغمبر، قرآن و دین پیغمبر اسلام را بفهمند، این آیه لغو می‌شود و تحقق پیدا نمی‌کند. همه انسان‌ها بر اساس فطرت و قدرتی که خداوند به آنها داده است، می‌توانند

۱. سخنرانی مهندس مشایی، همایش بزرگداشت سالروز انقلاب مشروطه، ۱۱/۹/۵/۱۲۵.

۲. «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» سبأ، ۲۸.

قرآن و دین را بفهمند؛ همان طور که ما در روزگاران مختلف کسانی داشته‌ایم که اسلام را فهمیده‌اند و درست هم فهمیده‌اند. هم‌اکنون جبهه‌های مسلمانی در امریکا، اروپا و شبه‌قاره و آفریقا وجود دارند که اسلام را به درستی و جامع می‌فهمند و هیچ ارتباطی هم با آداب، رسوم و فرهنگ ایرانی ندارند.^۱

جناب مشایی در اندیشه مکتب ایرانی از امکان فهم صحیح سخن نگفته، بلکه از وقوع فهم صحیح در مقیاس ملتها در ظرف تاریخ اسلام و مسلمانی سخن گفته است. ایشان نگفته که هیچ‌کس جز ایرانیان، توان و امکان فهم صحیح از اسلام را نداشته و ندارند و نخواهند داشت تا از سخنش این گونه برداشت کنیم که فهم از اسلام، تابعی از ملیت ایرانی است؛ بلکه او از رخدادهای گوناگون فهم از اسلام در اقوام مختلف خبر داده و گفته است:

«از بین فهم‌های گوناگون از اسلام، این فهم عالمان ایرانی است که صحیح بوده است.»^۲

و این به خوبی معلوم است که تفاوت بین امکان و وقوع، از زمین تا آسمان است. امکان فهم صحیح برای همگان وجود داشته است؛ ولی این ایرانی‌ها بوده‌اند که به علل گوناگون، به فهم بهتر و برتری از اسلام دست یافته‌اند و این واقعیت به هر علتی که باشد، امکان فهم صحیح را از دیگران سلب نمی‌کند و ایرانی بودن را معیار ارزش قرار نمی‌دهد.

نگارنده تصور می‌کند واژه مکتب ایرانی، برداشت‌ها و موضع‌گیری‌های گوناگونی را در پی داشته است که اغلب به سبب دریافت نادرست از مقصود واژه‌پرداز است. برخی آن را به معنای باورهای ایرانی‌ها دانسته‌اند و با اذعان به نیت خیراندیشانه جناب مشایی، آن را دلیلی غیرجامع برای دستیابی به نیت خیر ایشان دانسته‌اند. برخی با همین تعریف، مشایی را ناسیونالیست و فاقد نیت خیرخواهانه خوانده‌اند و او را به تلاش برای جایگزینی ایران به جای اسلام، متهم کرده‌اند. برخی مکتب ایرانی را بنابر تصریحات جناب مشایی، برداشت ایرانی‌ها از اسلام دانسته، ولی دخالت ایرانی بودن در امکان فهم صحیح از اسلام را به او نسبت داده و در نتیجه او را ملی‌گرا دانسته‌اند. برخی نیز با همین برداشت، این سخنان را مغلل و نه مدلل دانسته و انگیزه‌های سیاسی را علت بیان چنین سخنانی دانسته‌اند. دقت

۱. پایگاه تحلیلی-تبیینی برهان، کد مطلب-۱۱۰۴، ۱۳۹۰/۴/۲۸.

۲. مشایی، سخنرانی در جمع ایرانی‌ها خارج از کشور، ۱۳۸۹/۵/۲۴.

در سخنانی که جناب مشایی درباره واژه مکتب ایرانی گفته است، به خوبی نشان می‌دهد که مکتب ایرانی عبارت است از حقیقتی که همه عالمان جهان تشیع به آن معتقدند و آن، انتساب بهترین و برترین برداشت از دین مبین اسلام به عالمان ایران زمین است که بر این اساس، تکلیفی بزرگ بر دوش ایرانی‌ها در شناساندن اسلام به مردم دنیا سنگینی خواهد کرد؛ چنان که در برخی اخبار وارد شده است که رسول خدا(ص) با اشاره به سلمان فارسی، خطاب به اصحابش فرمود:

«امروز شما می‌کوشید قوم او را مسلمان کنید؛ ولی روزی خواهد آمد که آنها می‌کوشند شما را مسلمان کنند.»^۱

منتقدان دولت دکتر احمدی‌نژاد در مخالفت خود با سیاست‌های کلی دولت، سرانجام موفق شدند برخی از علما و دینداران را با خود همراه کنند و با خلق واژه «جریان انحرافی»^۱ به مبارزه با جریان عدالت دست زنند. این عده اکنون در پی توجیه سکوت رهبر معظم انقلاب در برابر این جنگ سیاسی مخالفان دولت برآمده‌اند. تا جایی که نص صریح فرمایش ایشان را نیز قابل اجتهاد می‌دانند. آنها می‌کوشند با القائات نادرست خود، این‌گونه به جامعه القا کنند که رهبر انقلاب نیز در باطن به وجود جریانی با عنوان جریان انحراف اعتقاد دارد؛ ولی به دلیل برخی مصالح، هنوز به افشاگری دست نزده‌اند. حجت‌الاسلام شریف‌زاده در یادداشتی با عنوان «ولایت‌مداری یا ولایت‌مآبی؟» خط جریان ولایت‌مآبان را بررسی کرده است.

ولایت‌مداری یا ولایت‌مآبی؟^۲

رضوان خداوند به روح بزرگمردی که با تبیین و ترویج اصل درخشان ولایت فقیه، اسلام را پس از قرن‌ها مهجوریت، از انزوا بیرون آورد و به عرصه‌های اجتماعی بازگرداند که اسلام به فرموده شیخ طریقت و استاد معرفتش _ آیت‌الله شاه‌آبادی _ دین اجتماعی است نه انفرادی. و هم او بود که پشتیبانی از این اصل اصیل و رکن رکن را رمز مصونیت از آسیب‌ها نامید، که مضامین دین، بدون فعلیت ولایت، رو به فرسودگی و نابودی می‌گذارد و آسیب‌ها یکی پس از

۱. این کلیدواژه برای اولین بار از سوی سایت شخصی آقای هاشمی رفسنجانی به واژگان سیاسی کشور عرضه شد و مورد استقبال منتقدان دولت قرار گرفت.

۲. روزنامه ایران، ۱۹/۶/۱۳۹۰.

دیگری رخ می‌نماید. از این رو تحکیم رأی و اندیشه مصلحان بزرگ در ذهن و حافظه مردم جامعه به دقت و توجه بسیار و مرور و تکرار پیوسته نیاز دارد؛ به‌ویژه وقتی که آن اندیشه، فراگیر بوده و بر زندگی همگان تأثیر بسزا داشته باشد. اکنون پرسش این است که رکن ولایت تا چه اندازه در باور مردم جامعه ما تحکیم شده و در رفتارشان ظهور و بروز پیدا کرده است؟ اگر ولایت فقیه به سرپرستی فقیهی گفته می‌شود که واجد شرایط زعامت بر امت اسلامی است و حفظ نظام یک جامعه فقط با رهبری و زعامت واحد و نه بسیار، ممکن است، پس فقط زعامتی واحد بر جامعه، ولایت بالفعل خواهد یافت؛ اگرچه برای دیگر فقیهان، استعداد و قوه ولایت مفروض باشد. مدیریت جامعه برعهده او و در اختیار او است و هیچ کس جز او، مجاز به اعمال ولایت نیست. همه مدیران و گردانندگان جامعه نیز به شکل مستقیم یا غیرمستقیم، زیرمجموعه او بوده و بازوی او به شمار می‌روند و مشروعیتشان از او است و برای همین، فقط مجاز به تلاش در چارچوب تعیین شده از سوی او بوده و حق تخلف ندارند. آنها نباید مغلوب الزام هیچ فرد یا گروه دیگری شوند که این همانند به حرکت درآمدن بازو به دستور غیر صاحبش است. در نظام ولایستی، فقط ولی امر فرمان می‌راند و ولایتمداری در گرو انحصار فرمانبرداری از فرامین او است؛ از این رو اوامر و الزامات هر فرد یا گروه یا نهادی به مدیران قوای نظام، آنگاه که بیرون از حوزه اختیارشان (اختیار آن فرد یا نهاد) باشد، پیشی گرفتن از ولی بوده و با حرکت بر مدار ولایت منافات دارد. مدیران قوا هم آنگاه بر مدار ولایت در گردش اند که جز فرمان ولی امر از کسی اطاعت نکنند و به الزام کسی تن در ندهند. گردش بر مدار ولایت به شناختی عمیق و دقیق از حقیقت ولایت و گونه‌های انحراف از آن بستگی دارد. ترسیم سه گروه «ناکثین»، «قاسطین» و «مارقین» از سوی امیرمؤمنان (علی ع)، تصویری از گونه‌های انحراف از راه ولایت و مخالفت با مقام ولایت و زعامت در جامعه دینی است. امیرمؤمنان که آینه علم بیکران خداوندی است، در تصویر و ترسیم آنچه از معلم و مربی بزرگ بشر، پیامبر اعظم (ص) آموخته، چنان زیبا، کامل و دقیق سخن رانده است که آموختن از او، در کی بی‌نقص از حقیقت ولایتمداری را نصیب انسان می‌کند. روایت شده است

که رسول خدا (ص) خود به امیرمؤمنان (علی ع) فرمود:

«سُنَّتَاتِ النَّكَثِيْنَ وَالْقَاسِطِيْنَ وَالْمَارِقِيْنَ»^۱

به زودی با پیمان شکنان و بیدادگران و بیرون‌شدگان از دین، مقاتله خواهی کرد. از این رو بر دوستداران ولایت لازم است از حضرتش بیاموزند تا در آشفته‌بازار آرا و انظار رنگارنگ به بیراهه متمایل نشده و از مدار ولایت، خارج نشوند. همچنین با گذری از ماه مبارک شعبان و نظری بر ادعیهٔ ارزندهٔ آن، با درودنامهٔ حضرت زین‌العابدین(ع) بر پیامبر و خاندان پاکش رو به رو می‌شویم که خود درسنامه‌ای در باب ولایت است. از گفتار ارزنده حضرت علیه‌السلام، توصیفی از حرکت بر مدار ولایت می‌آموزیم که راهگشا است؛ آنجا که می‌فرماید:

«الْمُتَّقِدُّمُ لَهُمْ مَارِقٌ وَ الْمَتَّخِرُ عَنْهُمْ زَاهِقٌ وَاللَّازِمُ لَهُمْ لَاحِقٌ»^۱

آنها که از زعیم، پیشی گیرند، مارق و آنها که از او عقب بمانند، زاهق هستند و آنها که همراهش باشند، به او ملحق شده و نشان افتخار «مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ» می‌گیرند. آنها که خود را چندان دیندار می‌پندارند که جلوتر از زعیم گام برمی‌دارند و پیش از او تصمیم می‌گیرند و بر اعمال تصمیمشان چنان پافشاری می‌کنند که زعیم را برای حفظ مصلحت، مجبور به پذیرش رأی خویش می‌کنند، مارق شده و از جماعت مارقان شمرده می‌شوند. آنها بر برداشت‌های سطحی و ناصواب خویش از دین تعصب می‌ورزند و همیشه داعیهٔ قداست و حقانیت دارند. پیوسته بر دیگران خرده می‌گیرند و به زعم خویش، نهی از منکر می‌کنند و به گفتهٔ امیرمؤمنان علی(ع)، «جُفَاءُ طَعَامٌ»^۲ هستند؛ یعنی مردمی خشن که فاقد اندیشهٔ عالی و احساسات لطیف هستند. تنگ‌نظری مذهبی از ویژگی‌های آنها است؛ چنان که شهید مطهری(ره) می‌فرماید:

«جز خود و عده‌ای بسیار معدود مانند خود، همهٔ مردم جهان را با دید کفر و الحاد می‌نگرند و دایرهٔ اسلام و مسلمانی را بسیار محدود خیال می‌کنند.»^۳
جاذبه و دافعهٔ علی(ع)، این نغمهٔ حزین و برآمده از قلب متألم و حلقوم گرفتهٔ ایشان است که به مارقین زمانش میگفت:

«اگر می‌پندارید من خطا کرده و گمراه شدم، پس چرا همهٔ امت محمد(ص) را به گمراهی من گمراه می‌دانید؟ و خطای مرا به حساب آنان می‌گذارید؟ و آنان را

۱. شیخ عباس قمی، مفاتیح‌الجنان، صلوات شعبانیه.

۲. واقعه صفین، ص ۱۳۴، ادعیه علی(ع) یوم صفین.

۳. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۳۲۵.

برای خطای من کافر می‌شمارید؟»

آری این تنگ‌نظری و کوتاه‌بینی آنها بود که به گفته‌ی استاد مطهری (ره) سبب شد که «همه را بی‌دین و لامذهب می‌خواندند» و «مسلمانی را در چهاردیواری اندیشه‌های محدود خود محصور کرده بودند. مانند همه‌ی کوتاه‌نظران دیگر، مدعی بودند که همه بد می‌فهمند یا اصلاً نمی‌فهمند و همگان راه خطا می‌روند و همه جهنمی هستند... رحمت خدا را محدود می‌کنند، خداوند را همواره بر کرسی غضب می‌نشانند و منتظر این است که از بندهاش لغزشی پیدا شود و به عذاب ابد کشیده شود. علت پیش افتادن آنها از ولی و زعیم جامعه نیز همین بود. آنها بی‌بصیرت و سطحی‌نگر بودند؛ از این رو بر برداشت‌های ناصواب خویش پافشاری می‌کردند و گوش بر منطق حضرت امیر(ع) می‌بستند. دریافت‌های خود را بی‌نقص می‌پنداشتند و چون خود را این‌گونه باور کردند، به جای فرمانبری از علی، فرمانبردار هوای خویش شدند و بر مدار رأی خود گردیدند؛ تا آنجا که نه فقط فرمان امام خویش نبردند که به او فرمان هم دادند و چون فرمانشان نبرد، تکفیرش کردند؛ «تنگ بر آنها که چه بد مردمانی بودند.»^۱ از دقت و درنگ در سخنان حضرت امیر(ع) درباره‌ی خوارج، با گونه‌ی مهمی از انحراف آشنا می‌شویم که تهدیدی جدی برای تفکر ولایی به شمار می‌رود؛ تهدیدی که سرانجام، حضرت امیر(ع) را به میدان نبرد کشاند و به مقاتله واداشت. بزرگی و پیچیدگی این تهدید برای این بود که تهدیدکنندگان، دیندارانی بودند که بصیرت دینی و عملی نداشتند؛ ولی به ظواهر دین، سخت پایبند بودند. قداست و تقوای ظاهری آنها به گونه‌ای بود که هر مؤمنی را به تردید انداخته و فضایی پر از شک و دودلی به وجود می‌آورد؛ چنان که حضرت فرمودند:

«لَمْ يَكُنْ لِيَجْتَرِيَّ عَلَيْهَا أَحَدٌ غَيْرِي»^۲

هیچ‌کس جز من، جرأت بر چنین کاری (جنگ و نبرد با خوارج) نداشت.

اما حضرت که از بزرگی تهدید مارقین و پیچیدگی فتنه آنها به نیکی آگاه بود، پس از روشنگری‌های پیوسته، ذوالفقار از نیام کشید و همه را به هلاکت رساند تا آتش فتنه خاموش شده و جمود و تحجر ناپود شود؛ چنان که فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنِّي قَقَاتُ عَيْنِ الْفِتْنَةِ»^۳

۱. مطهری، مرتضی، جاذبه و نافع، ص ۱۴۱.

۲. صبحی صالح، نهج البلاغه، ص ۱۸۴، خطبه ۱۱۷.

۳. همان، ص ۱۱۷، خطبه ۹۳.

ای مردم! همانا من چشم فتنه را در آوردم.

اصحاب تحجر در زمان ما، به اخلاق و رفتاری همچون مارقین زمان علی(ع) نزدیک می‌شوند. آنها مردمانی تنگ‌نظرند که مسلمانی را در چهاردیواری اندیشه‌های محدود خود محصور کرده‌اند و اغلب مردمان را دوزخی می‌بینند و حکم به انحراف و کفرشان می‌کنند. اگر هم کسی میلیاردها مردم کره زمین را انسان بنامد و قابل احترام بداند، گمراهش می‌دانند، انگ پلورالیست و اومانیست و سکولاریست به او می‌زنند و در عقیده، ببیند و بارش می‌خوانند! چه زیبا و ارزنده است سخن استاد شهید مطهری(ره) که فرمودند:

«خوارچ، شعارشان از بین رفته و مرده است؛ اما روح مذهبشان کم و بیش در میان بعضی افراد و طبقات همچنان زنده و باقی است.»^۱

تعصب بدون بصیرت، آهسته ایشان را از تعبد به ولایت دور کرده و بر دریافتهای خویش متکی می‌کند؛ تا آنجا که پذیرش و تعبد فرمان ولی و زعیم فقیه، فرع باورهای خودشان می‌شود؛ پس در سراسیمی سقوط به جایی می‌رسند که نخست افکار و احکام خود را باور می‌کنند و آنگاه مطیع فرامین رهبر می‌شوند؛ از این رو تا آنجا با ولی همراه هستند که او را همفکر خویش ببینند و با بروز کوچک‌ترین زاویه‌ای بین باورهایشان با منویات ولی فقیه، راه خود را پیش می‌گیرند و به سخنان رهبر بی‌توجه می‌شوند و این گونه از چله کمان رهاشده و مارق می‌شوند و از رهبر پیشی می‌گیرند و به حدس و تخمین مبتلا می‌شوند. گاه خود را فریب می‌دهند و می‌پندارند که از مواضع ناگفته رهبر باخبرند و گاه در مسیر توهم و پندار، چنان پیش می‌روند که علت‌ها و حکمت‌هایی را هم برای ناگفته‌هایی که رأی و نظر رهبر می‌پندارند، تخمین زده و به رهبر منتسب می‌کنند؛ چنان که در یکی از سایت‌های مخالف جبهه فرهنگی دولت می‌خوانیم:

«یک پرسش شایع این است که چرا مقام معظم رهبری درباره جریان انحرافی، دست به افشاگری و روشنگری نمی‌زنند؟! پاسخ این است که چون مفاسد مترتب بر روشنگری مقام معظم رهبری، بیشتر از مصالح آن است. این مفاسد مسلم، به شرح زیر است: سوء استفاده گسترده رسانه‌های بیگانه با توجه به سرمایه‌گذاری نظام اسلامی بر روی احمدی‌نژاد، تضعیف شدن روحیه توده‌های مردم بر اثر مشاهده اختلاف در سطوح عالی کشور، جسارت یافتن بیشتر جریان انحرافی

در ساختارشکنی و عبور از خطوط قرمز نظام، خارج شدن جامعه و دولت از مسیر جهاد اقتصادی و افکنده شدن به ورطه آشوب سیاسی، صدمه خوردن انقلاب‌های کشورهای اسلامی که از انقلاب اسلامی ایران الگو گرفته‌اند، روشن نشدن ماهیت حقیقی جریان انحرافی بر همگان و وجود برخی پندارهای مثبت درباره آنها، مسدود نکردن پل‌های پشت سر احمدی‌نژاد با توجه به وجود احتمال بازگشت وی. از این رو ایشان روشنگری از جانب خودشان را مطابق مصالح کلی و اساسی کشور نمی‌دانند و در این باره به بیان معیارها و اصول انقلاب و نظام بسنده می‌کنند.^۱

تخمین‌های پیش‌گفته که به عنوان علل عدم افشاگری رهبر بزرگوار انقلاب درباره جریان پنداری انحراف مطرح شد، پندار در پندار و انتساب باورهای خویش به زعیم و سرپرست جامعه است که مصداق آشکار پیش‌افتادن از ولی امر است؛ به‌ویژه آنگاه که بدانیم رهبری جامعه تصریح بر این داشته است که برداشتی متفاوت با برداشت مخالفان از گفته‌های رهبر این جریان دارد که در اینجا اگر نگوییم علت‌سازان مخالف، به ولی جامعه افترا زده‌اند، حداقل اجتهاد در برابر نص کرده‌اند؛ زیرا در برابر سخن صریح، برداشتی متفاوت ارائه کرده‌اند و آنچه مخالف تصریح رهبر است، به او نسبت داده‌اند و این به قطع، پیش‌افتادن از ولی امر است. همچنین تهمت زدن و چسباندن مارک انحراف بر تفکری که به اشاره شفاف رهبر در فرخنده سالروز میلاد امام حسین(ع)، در برابر نظام قرار نگرفته، بلکه برداشتی متفاوت با برداشت دیگران است، طفره رفتن از پذیرش فرمایش ولی امر است؛ به‌ویژه آنگاه که حضرتش بر تبیین منطقی افکار و عقاید سفارش کرده‌اند. آنها که با وجود تصریحات ولی فقیه، از اتهام و بهتان دست نمی‌کشند، آیا طبق خواسته رهبر از گفته‌های او تخلف می‌کنند یا به خواست و رأی خویش چنین می‌کنند؟ آیا تخطی مارقین از فرامین صریح علی(ع) در صفین را مستند به خواست خود مولا می‌دانند یا به پندارهای نادرست خودشان؟ بالاتر از این پیشتازی‌ها، اعمال ولایت از سوی مارقین در عرض مقام ولایت و زعامت جامعه است که در الزام امیرمؤمنان به «توقف جنگ و قبول حکمیت» و «نصب ابوموسی اشعری» به عنوان حکم دیده می‌شود. آیا فشار آوردن بر بازوان رهبری برای عزل و نصب‌ها را اعمال ولایت نمی‌دانند؟ در نظام سیاسی یک جامعه، فرامینی از قبیل: «باید فلانی را عزل کنی و نباید فلانی را نصب کنی» چه معنایی جز اعمال ولایت و سرپرستی دارد؟ اعمال

ولایت یعنی آنچه ولی امر مسلمین از آن با عنوان حاکمیت دوگانه یاد کرده و دولت دکتر احمدی‌نژاد را منحصرآ از آن مبرا دانسته است؛ آنجا که می‌فرماید: «بنده از همه دولت‌ها حمایت کرده‌ام؛ ولی این دولت با دولت‌های گذشته تفاوت دارد و فرق اساسی در این است که تلاش نمی‌کند حاکمیت دوگانه درست کند... در شرایط کنونی، اختلاف نظر وجود دارد و من هم برخی مسائل را قبول ندارم؛ اما الان اگر رهبری چیزی بگوید، رئیس‌جمهور می‌پذیرد و به آن عمل می‌کند.»^۱

منحصر دانستن دولت احمدی‌نژاد در دوری از تلاش برای حاکمیت دوگانه، نشان‌دهنده درک عمیق او از اندیشهٔ تابناک امام خمینی(ره) و اعتقاد راسخ او به ولایت فقیه است. همچنین مقاومت او در برابر تحکم و الزام دیگران به عزل و نصب‌ها و دیگر تصمیمات، حکایتی دیگر از ولایت‌مداری او است که برای عافیت خویش، زیر بار اعمال ولایت دیگران نمی‌رود و به آنچه درست تشخیص می‌دهد، عمل می‌کند؛ مگر آنکه تشخیص او با رهبر متفاوت شود که در این صورت به تصریح رهبری، او می‌پذیرد و عمل می‌کند و این برخلاف برداشت سطحی کسانی است که خود در موارد متعدد بر رهبر پیشی گرفته اند و احمدی‌نژاد را به خاطر عدم پذیرش اعمال ولایت دیگران، به خودرأیی متهم می‌کنند. آیا آنان که با وجود رهبری در جامعه، احمدی‌نژاد را مکلف به رفتارهای گوناگون از قبیل عزل و نصب‌ها می‌کنند، بر مدار ولایت سخن می‌رانند، یا احمدی‌نژاد که به اعمال ولایت ایشان اعتنا نمی‌کند؟ چرا در جامعهٔ ما برخی خارج از حوزهٔ اختیاراتشان، احکام اجتماعی صادر کرده و مقامات گوناگون را مکلف می‌کنند؟! مگر کسی جز مقام زعامت و ولایت جامعه حق الزام رئیس‌جمهور را دارد؟ اگر حق ارشاد، نصیحت و انتقاد برای آحاد مردم وجود دارد، که دارد، حق الزام و تکلیف برای هیچ‌کس جز ولی فقیه و آن کس که ایشان به او اختیار دهد، وجود ندارد؛ از این رو اگر رویه‌ای در دولت، مورد پسند فردی و الامقام یا نهادی انقلابی قرار نگرفت، تحکم و الزام از سوی ایشان روا نیست و اعمال ولایتی در عرض ولایت ولی جامعه شمرده می‌شود که خود ستمی بر ولی جامعه است؛ زیرا سبب تضعیف رهبری جامعه می‌شود؛ به‌ویژه آنگاه که الزامات به حدی گسترش یابد که رهبری را به خاطر حفظ مصلحت، مجبور کند تا به خواستهٔ ایشان تن

۱. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در جمع جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و نمایندگان خبرگان، ۱۸/۱۱/۱۳۸۹.

دهد. درود بر زبان حق‌گوی سید حسن نصرالله که پرده از واقعیتی تلخ برداشت و گفت که امام خامنه‌ای در ایران هم مظلوم است. چه مظلومیتی بالاتر از اینکه در حوزه ولایت زعیم جامعه، شاهد اعمال ولایت از سوی برخی عالمان، سازمان‌ها و صاحب‌منصبان هستیم؟ اکنون وقتی سخن از تحکیم و تثبیت اندیشه ولایت فقیه به میان می‌آید، باید در جهت ترک اعمال ولایت از طرف هر نهاد و گروه، و حتی هر فقیه‌ی جز ولی فقیه کوشید؛ باید با مصادیق حاکمیت دوگانه که از سوی برخی افراد یا سازمان‌ها و نهادها ایجاد می‌شود، مقابله کرد؛ زیرا فقط در این صورت، اندیشه تابناک امام خمینی(ره) نهادینه می‌شود و ما ملتزم و پایبند به ولایت فقیه می‌مانیم و از ولی فقیه پیشی نمی‌گیریم. با پذیرش اصل ولایت فقیه، هیچ‌کس مجاز به اعمال ولایت نیست و از آنجا که الزام ارکان قوا از شئون ولی امر و زعیم جامعه است، پس هیچ‌کس را نباید و نباید که ارکان قوا را ملزم به عزل یا نصبی سازد که این، اعمال ولایت در برابر ولی فقیه است. البته خیرخواهی و نصیحت هر کس در هر رتبه و منزلتی مجاز و بی‌ایراد است؛ ولی تفاوتی آشکار و فاصله‌ای بسیار بین الزام و نصیحت وجود دارد.



«در مسائل فرهنگی باید به مکتب امام بازگردیم»^۱

در پی مخالفت رئیس‌جمهور با طرح تفکیک جنسیتی، شرح و تبیین علل این دیدگاه در رویکردهای فرهنگی و اجتماعی دولت ضروری می‌نماید. در این زمینه، استاد بهمن شریف‌زاده در گفت‌وگویی با روزنامه ایران، ضمن معیار قرار دادن اصول بنیادین در اندیشه‌های بنیان‌گذار انقلاب اسلامی و اشاره به لزوم بازشناسی آنها، نگرش‌های فرهنگی دکتر احمدی‌نژاد را بررسی کرده است.
متن کامل این گفت‌وگو تقدیم خوانندگان فرهیخته می‌شود:

• برای شروع بحث لطفاً بفرمایید که مباحث عمیق اعتقادی و فرهنگی را چگونه باید در روح و جان عموم افراد یک جامعه نشانند؟

به نظر بنده، تثبیت و تحکیم مضامین دینی در یک جامعه و به طور مشخص در جامعه ما، باید با شیوه‌ای دقیق و حساب‌شده انجام گیرد. عدم دقت یا کم‌دقتی در شیوه عرضه مضامین دینی مثل حجاب و عفاف و بسیاری از مضامین اخلاقی دیگر، کمرغبته، بی‌رغبته و چه بسا دین‌گریزی و دین‌ستیزی را به دنبال می‌آورد؛ از این رو لازم است در جامعه از شیوه مناسبی برای عرضه مضامین دینی استفاده شود و معتقدم برای رسیدن به این شیوه باید تلاش علمی و فکری جدی صورت گیرد. تشکیل اتاق‌های فکر متشکل از کارشناسان گوناگون در زمینه‌های مذهبی، اجتماعی، روانشناسی، هنری و... از ضروریات این امر مهم به شمار می‌رود. اما به

۱. روزنامه ایران، ۱۳۹۰/۵/۲۵ و شبکه ایران، ۱۳۹۰/۵/۱۶.

طور مشخص می‌خواهم نظر شما را به شیوه‌ای در عرضه مضامین دینی معطوف و به نقایص و ضعف‌ها و کاستی‌هایی که در شیوه‌های موجود دیده می‌شود، اشاره کنم. به این منظور دقت شما را به این نکته جلب می‌کنم که مخاطب شیوه‌های ما در عرضه مضامین دینی، که انسان می‌باشد، دارای ابعاد گوناگون از نظر وجودی است و از آنجا که انسان دارای ابعاد گوناگون است، باید در انتقال مضامین فرهنگی و دینی، به همه ابعاد او توجه شود. کم‌توجهی یا بی‌توجهی به یک یا برخی از ابعاد وجودی انسان، کار انتقال مضامین دینی را با خلل روبه‌رو می‌کند و نتیجه مطلوب را به دنبال نخواهد داشت. اگر ما انسان را به طور کامل با همه کشش‌ها و عکس‌العمل‌هایش مورد توجه قرار دهیم و با توجه به این کشش‌ها و عکس‌العمل‌ها، شیوه انتقال مضامین دینی را طراحی کنیم، در این صورت می‌توانیم انتظار داشته باشیم که مخاطبان به مضامین دینی و فرهنگی گرایش نشان دهند؛ در غیر این صورت، انتظار و توقع ما بیجا خواهد بود. بنده مثل همه معتقدم که انسان عقل و دل دارد. عقل نیروی درک و فهم و یکی از ابعاد مهم وجود انسان است. نمی‌خواهم به تفصیل از عقل و ویژگی‌های عقل سخن بگویم؛ ولی همین اندازه بگویم که به عقل باید اعتنا شود. بی‌اعتنایی به عقل، شکست حتمی و قطعی را در هر گونه عرضه دینی و فرهنگی به دنبال خواهد داشت؛ به‌ویژه در دنیای امروز که بشر بسیار بیشتر از صدها سال پیش، اهل اندیشه شده و به عقل بها می‌دهد.

• تفاوت بشر امروز با نوع بشر در دوران‌های گذشته چیست؟

امروز درهای پرسش بر بشر باز شده و بسیار کنجکاوتر از گذشته شده است. این دانش رشد یافته، این تکنولوژی پیشرفته و این صنایع محیرالعقول، همه محصول بالندگی نیروی اندیشه بشر است. حال اگر ما در انتقال مضامین دینی به عقل مخاطبان خود اعتنایی نکنیم، آیا می‌توانیم انتظار داشته باشیم که مضامین دینی نزد آنها تثبیت و تحکیم شود؟ آیا می‌توانیم توقع پذیرش داشته باشیم؟

• اندکی درباره ویژگی‌های ابعاد دیگر انسان مانند قلب و احساسات سخن بگویید؟

بُعد دیگر وجود انسان بُعد قلب است. قلب مرکز احساسات انسان و مرکز دوست داشتن و نفرت ورزیدن است. آیا می‌توان در انتقال مضامین دینی، به بُعد

قلب بی توجه بود؟ آیا با بی توجهی به بُعد قلب و با بی توجهی به محبت‌ها و نفرت‌ها، می‌توان به نتیجه مطلوب رسید؟ یا در رسیدن به نتیجه، خللی جدی به بار می‌آید؟ امروز شاهدیم که مردم دنیا خیزشی به سمت معنویت کرده‌اند. مدیریت قدرت در جهان غرب، برای جهت دادن به این خیزش و گرایش تلاشی جدی انجام می‌دهد تا سمت و سوی آن را از معنویت دینی منحرف و به سوی دیگری هدایت کند؛ ولی این خیزش جدی، حکایت از توجه جدی بشر به احساسات باطنی و قلبی دارد. البته حرکت انسان، همیشه در احساسات و تمایلات او ریشه داشته است؛ زیرا اگر از چیزی متنفر بوده، پشت به آن کرده و اگر دوستدار چیزی بوده، رو به آن کرده است؛ بنابراین امروز توجه ویژه‌ای به این بُعد از وجود خویش دارد. بی‌توجهی به این بُعد، توفیق تثبیت و تحکیم مضامین دینی در جامعه را از انسان سلب می‌کند. با توجه به این مقدمه، روشی که برای حل معضلات دینی، تثبیت مضامین دینی و ترویج مضامین دینی مثل حجاب و عفاف در جامعه باید به کار بسته شود، باید همه جوانب وجود انسان را مورد توجه قرار دهد؛ وگرنه نه تنها توفیق تثبیت و تحکیم مضامین دینی حاصل نمی‌شود، که گریز، نفرت و ستیز با مضامین دینی شیوع می‌یابد. با توجه به این معنا، اگر بخواهیم مقوله‌ای مثل حجاب یا ده‌ها مقوله دینی دیگر را به آحاد جامعه منتقل کنیم و گرایش در جوانان پدید آوریم و جامعه را به سوی دینداری ببریم، باید به عقل و قلب مردم جامعه اعتنا کنیم. بی‌اعتنایی به خرد و قلب جوانان، راه را بر انتقال مضامین دینی می‌بندد و چهره دین را نزد آنان مخدوش و بی‌رغبتی به دین به وجود می‌آورد و بنده این را ستم به دین خدا می‌دانم.

• اعتنا به قلب و عقل مردم به‌ویژه جوانان چگونه باید اتفاق افتد؟

آنها که درد دین دارند، آنها که اهل ایمان هستند، از گریز و بی‌رغبتی حتی یک جوان نسبت به دین آزرده می‌شوند. حال اگر بخشی از این آزرده‌گی و نفرت، معلول شیوه انتقال ما باشد، مقصریم. ما می‌خواهیم جوانان، اعم از پسران و دختران، به پوشش مناسب اهمیت بدهند و نیز به آرایش و پیرایش مناسب توجه کنند و ما برای این منظور، باید به عقل و قلب آنها توجه کنیم. منظور از توجه این است که باید بکوشیم آنها را قانع و در آنها احساس خوشایند به مضامین دینی را ایجاد کنیم. اهل فکر برای قانع کردن جوانان در زمینه پوشش باید کار کنند و راه‌های گوناگون، مقدمات گوناگون و دلایل گوناگون به فراخور سطوح متفاوت و متنوع

مردم باید تولید و عرضه شود؛ برای مثال یکی را با برهان، یکی را با جدل و یکی را با خطابه قانع کنیم. حال اینها شیوه‌های منطقی است. از دلایل روانشناسی و جامعه‌شناسی و نیز دلایل عقلی محض هم می‌توان کمک گرفت. خلاصه تا آنجا باید دلایل عقل در سطوح گوناگون، برای مخاطبان مختلف تدارک شود و سپس از سوی مراکز فرهنگی و رسانه‌ها با بهترین شکل عرضه شود که جامعه به یک اشباع نسبی از دلایل عقلی در زمینه حجاب برسد. در مرحله بعد نوبت به ایجاد احساس می‌رسد. استفاده از هنر برای ایجاد احساس بسیار موثر است. ما می‌توانیم از هنر استفاده فراوان ببریم تا میل، رغبت، شوق و محبت به مقولات دینی ایجاد کنیم. باید شیوه‌هایی را که بتواند احساس ایجاد کند، به کار بندیم تا جامعه به یک اشباع نسبی از احساس برسد. وقتی جامعه از نظر اقناع عقلی و احساس قلبی به حد اشباع نسبی رسید، الزام مردم به همان مضامین دینی، عکس‌العمل منفی به وجود نمی‌آورد.

• آیا این عوامل در جامعه اسلامی ایران مورد توجه نبوده است؟

مشکل جامعه و مشکل مسئولان فرهنگی جامعه ما این است که کمتر به عقل و قلب مخاطبان توجه می‌کنند؛ برای همین سطح دلایل عقلی و احساسات قلبی نسبت به مضامین دینی به شدت پایین است. بنده در جمع‌های بسیاری از جوانان مذهبی و بانوان باحجاب صحبت کرده‌ام، وقتی به آنها گفتم یک دلیل عقلی برای حجاب بیاورید که مخاطب را قانع کند، نتوانستند دلیل عقلی بیاورند؛ چه رسد به جوانانی که اهل حجاب نیستند و از دین فاصله گرفته‌اند.

• این کمبود چه مشکلاتی را برای ما ایجاد می‌کند؟

این نشان می‌دهد که جامعه ما درباره مسئله حجاب، خالی از دلیل عقلی است. دلیل عقلی در فضای جامعه ما وجود ندارد و کسی کار جدی برای قانع کردن عقل مردم انجام نداده است؛ تا چه رسد به ایجاد احساس در قلب مردم. کدام کار هنری انجام شده است تا احساس خوشایند در جوانان ما ایجاد کند؟ ما برای ارائه و عرضه مضامین دینی فقط از الزام استفاده کردیم و فقط افراد را مکلف و موظف کردیم. شاید عده‌ای فکر کنند که بیان تکلیف، یعنی کار فرهنگی کردن.

- همان گونه که فرمودید، بسیاری از افراد، بیان نکات فقهی و انتقال صحیح آن به جامعه را به عنوان کار فرهنگی قلمداد می‌کنند؛ به زعم شما کار فرهنگی چه تعریفی دارد؟

عده‌ای تعریف درستی از کار فرهنگی ندارند. از نظر آنها همین که گفته می‌شود حجاب واجب است و ترک آن حرام است و نیز بیان مجازات‌هایی (از مجازات‌های قیامتی تا دنیایی) که گاه برای نادیده گرفتن حجاب وارد شده، نامش کار فرهنگی است؛ درحالی‌که بیان تکلیف در حقیقت همان شیوه الزام است؛ یعنی وقتی می‌گوییم این کار حرام یا واجب است، بخشی از الزام را انجام می‌دهیم. کار فرهنگی یعنی کاری که فرهنگ‌ساز باشد و بدون توجه به عقل و قلب مخاطب نمی‌توان فرهنگ‌سازی کرد. آنچه را عقل باور نکند و دل نپذیرد، نمی‌توان نام فرهنگ بر آن نهاد. عقل باید باور کند و دل باید بپذیرد تا یک مقوله‌ای، فرهنگ بشود.

- با شیوه کنونی به چه مشکلاتی برمی‌خوریم؟

نزدیک به سی و دو سال از انقلاب می‌گذرد، ولی ما پیوسته در مسئله حجاب و عفاف عقب‌نشینی کردیم. وقتی انسان ملزم به کاری شود، بدون آنکه عقلش اقناع شده و قلبش ایمان آورده و به احساس رسیده باشد، یا از آن کار فرار می‌کند یا اگر تسلیم شود، در معرض ریاکاری یا عقده‌های روانی قرار می‌گیرد؛ یعنی فرد در خلوت خودش به گونه دیگری است؛ اما در برابر چشم دیگران رفتار دینی از خودش نشان می‌دهد. او در پنهان، گریز و تخلف از رفتار دینی دارد؛ ولی در برابر چشم دیگران کاملاً متعبد به رفتار دینی است. ما اگر به عقل و دل مخاطبان توجه نکنیم و نسبت به مضامین دینی، باور و عشق و محبت به وجود نیاوریم، بلکه آنها را فقط ملزم کنیم، آرام‌آرام تنها خواهیم شد و از شمار دینداران خواهیم کاست؛ به ویژه وقتی دشمنان اسلام در برابر ما، دلایل به ظاهر عقلی بیاورند و با شگردهای فریبکارانه خویش، به قلب جوانان راه یافته و احساس به وجود آورند. جوانان مسلمانی را دیدم که مسیحی شده بودند و از رأفت حضرت مسیح(ع) و خشونت اسلام و پیامبر اعظم(ص) داد سخن برآورده بودند!

- با این توضیحات، این گونه برداشت می‌شود که شما مخالف هرگونه ایجاد الزام در رعایت شئون اسلامی هستید و این در حالی است که

شرع مقدس در مواردی، این الزام و حتی تعزیر ناشی از تخلف از آن را پیش‌بینی کرده است.

اشتباه نشود، بنده مخالف الزام نیستیم؛ بلکه مخالف بی‌توجهی به عقل و دل مخاطبان هستیم. بنده می‌گویم شیوه تربیت دین، ناقص نیست؛ پس ما ناقصش نکنیم. من می‌گویم وقتی جوانان، فقط الزام به دین شوند و به اقتناع و احساس آنها توجهی نشود، نتیجه غالب، بی‌رغبتی و گریز و فاصله گرفتن از دین می‌شود. چرا ما تا آنجا ضعیف شدیم و احساس ضعف می‌کنیم که ناچاریم در مراکز دانشگاهی مان نیز دختر و پسر را از هم جدا کنیم؟! به خاطر دارم که اوایل انقلاب، مسئله اختلاط دختر و پسر در دبیرستان‌ها مورد بحث بود. آن زمان گفته می‌شد که در سنین دبیرستان هنوز نوجوانان ما به بلوغ عقلی کافی نرسیدند و باید از هم جدا شوند؛ اما در دانشگاه، بلوغ عقلی آن قدر زیاد است که نیازی به تفکیک نیست. اکنون پس از ۳۲ سال عقبگرد کردیم و به این نتیجه رسیدیم که حتی باید دختران و پسران را در مقطع دانشگاه از همدیگر جدا کنیم. البته این مشکل فقط معلول نحوه مواجهات ما نیست؛ ولی یکی از علل مهمش، همین موضوع است.

• بحث را به گونه دیگری ادامه می‌دهیم. توجه دارید که ما در خلأ بحث نمی‌کنیم. دنیای غرب هم اکنون عقلانیتی را تولید و معنویت کاذب ایجاد کرده است که در حال تبدیل به سبک زندگی حتی در جوامع شرقی است. اسلام به خودی خود، عقلانیت و معنویت مستقل و واقعی دارد؛ چرا ما نتوانستیم با باز تولید عقلانیت و معنویت خودمان، شکل و مدلی برتر از سبک زندگی به جوانانمان ارائه کنیم؟

به نکته خوبی اشاره کردید. من هم می‌خواستم به همین جا برسم، اما پیش از اینکه پاسخ اصلی را عرض کنم، باید بگویم که امروز با برخی از نویسندگان غربی روبه‌رو می‌شویم که در تألیفاتشان از قدرت نرم یاد می‌کنند و به این نکته اذعان دارند که ما قدرت نرم را از آیت‌الله خمینی (ره) آموختیم. رهبر بزرگوار انقلاب (حفظه الله تعالی) هم در مقابل، اصطلاح جنگ نرم را مطرح فرمودند. غربی‌ها می‌گویند قدرت نرم یعنی قدرت عقل و احساس. آنها می‌گویند لازم نیست برای سلطه بر کشوری، قشون کشی کنید؛ بلکه عقل مردم یک کشور و احساس آنها را بدزدید؛ اگر عقل و احساسشان را در اختیار گرفتید، می‌توانید انقلاب نرم انجام دهید. بنده می‌خواهم بر

پرسش شما تأکید کنم. آنها امروز آنچه را دارند، از ما آموختند و می‌کوشند علیه ما به کار گیرند؛ ولی ما از آنچه امام به کار بست، بهره نمی‌گیریم. امام چه کار کرد که آنها نامش را قدرت نرم گذاشتند؟ امام (ره) چنگ در قلب مردم ایران انداخت؛ یعنی قلب آنها را تسخیر و عقل آنها را قانع کرد؛ بنابراین وقتی دستور می‌داد و الزام می‌فرمود، مردم با جان و دل، تکالیف و الزامات او را می‌پذیرفتند. این بسیار مهم است. بنده می‌خواستم همین را عرض کنم. اگر ما سطح جامعه را از اقلان و احساس اشباع کنیم، تکلیف با جان و دل پذیرفته می‌شود. امروز وقتی شعار «ای رهبر آزاده، آماده‌ایم آماده» را می‌شنوید، حکایت از همین معنا دارد. اگر ما احساسات جوانانمان را در زمینه مضامین دینی برانگیزیم و عقل آنها را قانع کنیم، آنها به سراغ ما می‌آیند و می‌گویند تکالیف خدا چیست؟ بگوئید تا به عشق خدا انجام دهیم! می‌دانید در این حال، الزام فقط برای چه گروهی خواهد بود؟ گروه معاند؛ گروهی که با آنکه فضای جامعه از اقلان و احساس مملو شده است، باز هم می‌خواهند «نه» بگویند و دهن کجی کنند.

• چندی پیش رئیس‌جمهور در همین زمینه مطرح کردند که معروف باید در جامعه به عنوان معروف شناخته شود تا بشود به آن امر کرد و منکر هم باید منکر شناخته شود تا بشود از آن نهی کرد، بعضی افراد از این سخن ایشان ایراد گرفتند؛ علت چه بود؟

در تعریف معروف در کتاب‌های فقهی، بحث محبوبیت هم مطرح است. اگر معروف، محبوب جامعه باشد، آنگاه اگر کسی عمل نکند، به معنای دهن کجی است. وقتی می‌گویند معروف باید معروف باشد، یعنی معروف باید مطلوب و محبوب باشد و منکر باید منفور جامعه باشد تا جامعه همراهی کند و عموم مردم از منکر بدشان آید. حال برسیم به پرسش شما که چرا آنچه را داریم، نمی‌بینیم و به کار نمی‌بندیم. چرا از میان شیوه‌های عقلانی و احساسی که در ذخایر و منابع و در نزد عالمان ما موجود است بهره نمی‌گیریم؟ چرا فقط به الزام روی آوردیم؟ چرا فقط الزام کردن را می‌شناسیم؟ الزامی که اگر به تنهایی به کار بسته شود، بی‌ربطی و گریز از دین را سبب می‌شود و عکس‌العمل منفی به وجود می‌آورد؟ بنده نمی‌خواهم الزام را نفی کنم؛ بلکه می‌گویم الزام، بعد از اقلان و احساس است؛ همان طور که عمل صالح، رتبه‌ای متأخر از ایمان دارد؛ انسان نخست باید ایمان

آورد و سپس عمل صالح انجام دهد و ایمان همان حقیقتی است که به عقل و دل انسان مربوط می‌شود. رتبه احساس و اقناع پیش از الزام است.

• ولی اکنون این گونه نیست. ما جوانان را به سکوت فرامی‌خوانیم و هیچ جایی برای اقناع وجود ندارد. وقتی رهبر بزرگوار انقلاب به نهادینه کردن خردورزی در جامعه سفارش می‌کنند، ظاهراً به همین موضوع توجه دارند. به نظر شما خردورزی چه زمانی و با چه علل و عواملی در جامعه نهادینه می‌شود؟

نهادینه شدن خردورزی یعنی مردم باید فکر کنند و جوانان باید عقلشان را به کار اندازند. اگر خردورزی نهادینه شد، خرافه در جامعه جایی نخواهد داشت؛ اصلاً راه پیدا نمی‌کند.

• خردورزی چگونه نهادینه می‌شود؟

وقتی زمینه برای پرسش باز شد، یعنی زمینه برای اقناع ایجاد شده است. وقتی جلوی پرسش و مناظره را بگیریم، وقتی بایکوت کنیم و اجازه ندهیم سخنی گفته شود و نیز انگ انحراف و ارتداد بچسبانیم، دیگر جوان ما نمی‌پرسد. زمانی بنده از سوی نهاد مقام معظم رهبری در دانشگاه امیرکبیر برای بحثی دعوت شدم. جمعیت زیادی در محل بحث حضور نداشت. مسئولان نهاد برای توجیه بنده گفتند که معضل کم‌جمعیتی مربوط به هر سخنرانی است؛ چه سخنران موافق و چه مخالف. حتی سخنرانی مخالفان ولایت هم خلوت است. دانشگاهی که چند سال پیش وقتی مخالفی صحبت می‌کرد، جمعیت بسیاری اجتماع می‌کردند، امروز با سردی و بی‌توجهی روبه‌رو است؛ فضایی که دیگر پرسش در آن مطرح نمی‌شود، رو به افسردگی است. آیا ما آن گونه که مقتدایمان سفارش فرمود، به سمت نهادینه شدن خردورزی پیش می‌رویم؟! وقتی جلوی پرسش را بگیریم، رغبتی به پرسیدن باقی نمی‌ماند و در نتیجه خرد و عقلی تحریک نمی‌شود؛ پس خردورزی هم نهادینه نمی‌شود.

بنده اشکالی را مطرح می‌کنم و آن این است که ما صدها سال است که برخی از دانش‌های مهم را در مراکز علوم دینی به انزوا رانده‌ایم؛ دانش‌هایی که اقناع عقلی و احساس قلبی با رونق یافتن آنها تضمین می‌شود. بنده می‌خواهم از علوم عقلی و معرفتی یاد کنم؛ از فلسفه، کلام، اخلاق و عرفان نام ببرم؛ فلسفه

که دانش تبیین برهانی است، کلام که دانش دفاع عقلانی از دین است و اخلاق و عرفان که به اعماق دل و جان مخاطب راه می‌یابد. فیلسوف و متکلم است که هم و غم تبیین عقلانی و اقناع عقول دارد و عارف است که به حس باطن و قلب مخاطب چشم دوخته و در اندیشهٔ بیداری آن است. آنچه بر فضای علوم دینی ما سایه انداخته و سیطره دارد، فقط دانش تکالیف و الزامات شرعی یعنی فقه است. این نکته ممکن است چالش برانگیز باشد؛ اما معتقدم عالمان بزرگ ما مطلب بنده را درمی‌یابند. فقه، دانش بسیار شریفی است. دانش شریعت الهی و دانش احکام دینی است و بنده افتخار می‌کنم که سال‌ها در سطوح بالا، مدرس فقه و اصول هستم. اشکال بنده، افتادن سایه فقه بر سر حوزه‌های علمیه نیست؛ بلکه نبودن سایه علوم عقلی و قلبی بر سر حوزه‌ها است. اشکال من، ضعف مفرد حوزه‌ها در فلسفه، کلام، عرفان و اخلاق است. البته مقصود من از فلسفه و عرفان، مکتب خاصی از فلسفه و عرفان نیست. امروز در حوزه، مخالفت‌هایی در برابر آرای عرفانی یا فلسفی خاصی مثل برخی آرای ابن عربی و صدرالمتألهین وجود دارد.

بنده اگر از عرفان و فلسفه یاد می‌کنم، مقصودم مکتب خاصی نیست؛ بلکه مقصودم از عرفان آن دانشی است که به حوزه باطنی انسان نظر دارد و مقصودم از فلسفه آن دانشی است که به تبیین عقلانی و برهانی می‌پردازد. ما بیش از هر چیز، دانش الزام و تکلیف را آموختیم؛ از این رو در انتقال مضامین دینی هم فقط راه و شیوه الزام را به کار خواهیم بست؛ چون راه دیگری بلد نیستیم. در مراتب امر به معروف و نهی از منکر، از امر سخن می‌گوییم و امر یعنی الزام؛ اما اول با لطافت الزام می‌کنیم؛ ولی باید الزام کنیم نه تبیین. الزام با تبیین و ایجاد احساس متفاوت است. نکته مهم اینجا است که ما شیوه الزام را به خوبی می‌شناسیم، اما شیوه اقناع و احساس را خوب نمی‌شناسیم. با اینکه همه به دنبال دین و دیانت هستیم و همه درد دین داریم، اما این ضعف وجود دارد.

آنچه امروز مؤلفان غربی از آن به عنوان قدرت نرم یاد می‌کنند و می‌گویند از امام آموختیم، از کدام بُعد امام آموختند؟ امام یک فقیه، فیلسوف و عارف بود. او در سه مکتب فقه و فلسفه و عرفان پرورش یافته بود؛ ایشان می‌دانست چگونه اقناع کند و چگونه در دل‌ها شور و احساس بیافریند. اکنون آنها باور دارند که با ایجاد شور و احساس می‌توانند بر جوامع غلبه کنند. ما هم باید از امام بیاموزیم. ما باید بتوانیم عقل و دل جوانان جامعه را مخاطب قرار دهیم و آنگاه الزامشان کنیم و بعد

شاهد باشیم که الزام ما را با عقل و دل خریدارند.

عالمان بزرگ ما که واقعاً درد دین دارند، با عقل کار کرده‌اند؛ برای نمونه حضرت آیت‌الله مکارم شیرازی همان شخصیتی است که سال‌ها پیش، کتاب «فیلسوف‌نماها» را می‌نویسد؛ یعنی به عقل مخاطب توجه ویژه دارد. ولی ما امروز کسانی را که به کار فرهنگی توصیه می‌کنند و از الزام محض برحذر می‌دارند، به مخالفت با فقه متهم می‌کنیم! آیا بین کسانی که با راه یافتن احکام دین به جامعه و قانون شدن آن مخالفاند و کسانی که الزام محض را سبب گریز جوانان از دین و دینداران می‌دانند، فرقی نمی‌گذاریم؟! بگذارید درباره مضامین اخلاقی دیگر هم نکته‌ای بگوییم؛ می‌خواهم از دینداران پرسیم— البته دینداران ناراحت نشوند— شما که مسائل اخلاقی را رعایت می‌کنید و می‌کوشید مثلاً غیبت نکنید یا دروغ نگویند، چقدر از دینداران ما نسبت به بدی‌هایی که ترک می‌کنند، احساس نفرت دارند؟ آیا به سبب نفرت است که یک عمل را ترک می‌کنند یا خودشان را ملزم به ترک می‌دانند؟ آیا دینداران ما، خود را ملزم می‌کنند که غیبت نکنند یا واقعاً از غیبت کردن متنفرند؟ این دو با هم فرق دارد. دینداران جامعه، معمولاً خود را به ترک محرّمات و انجام واجبات ملزم می‌کنند. ولی آیا مانند حضرت سیدالشهدا(ع) می‌توانیم بگوییم: «انی احب الصلاه؛ من عاشق نمازم»؛ آیا می‌توانیم مثل امام(ره) وقتی غیبت می‌شنویم، حالت تهوع به ما دست دهد؟ منظورم این است که در جامعه باید به عشق و نفرت در زمینه خوبی‌ها و بدی‌ها برسیم.

• چرا بعد از انقلاب اسلامی، این موضوع در جامعه نهادینه نشد؟

برخی در آن زمان گفتند حال که قدرت در دست ما است، پس می‌توانیم سریع و به آسانی دین را در جامعه تثبیت کنیم؛ ولی از یک چیز که همان اقعاع و احساس بود غفلت کردند؛ گویی خود را بی‌نیاز دیدیم؛ چون دیگر نیرو و قدرت در دست ما بود. ما بعد از انقلاب نیرو داشتیم، پس با هدف خیر، تلاش برای تثبیت را آغاز کردیم؛ ولی اگر تثبیت اسلام در جامعه فقط بر نیرو و قدرت مبتنی شود، یعنی اگر فقط بر الزام مبتنی شود، بازگشت به عقب آغاز می‌شود یا بهتر است بگوییم بی‌رغبتی جوانه می‌زند، گریز پدید می‌آید و خدای نخواست به ستیز خواهد رسید. اگر مرحوم شهید مطهری پیش از انقلاب، کتاب «حجاب» و «نظام حقوق زن» را برای دفاع

عقلانی از احکام اسلام درباره بانوان نوشت، متأسفانه بعد از انقلاب به همان بسنده کردیم؛ گویی دیگر به اقناع درباره حجاب نیاز نداریم. کار استدلالی و هنری هم بسیار کم انجام دادیم.

• آیا بحث‌هایی که امروز با عنوان تفکیک جنسیتی در دانشگاه‌ها یا

مواردی از این دست مطرح می‌شود، در همین کم‌کاری‌ها ریشه دارد؟

بله. تا آنجا در جذب و جلب قلوب ضعیف شده‌ایم که امروز ناچار می‌شویم طرح تفکیک جنسیتی را برای دانشگاه طراحی کنیم. اگر جوانان ما به سطحی قابل توجه از باور و احساسات دینی رسیده بودند، هیچ‌گاه ذهنیت بزرگان جامعه ما و آنهایی که درد دین دارند، به این سمت نمی‌آمد که بخواهند از سر ناچاری، طرح تفکیک جنسیتی را طراحی کنند و اگر این سیر نزولی ادامه یابد، فردا طرح تفکیک جنسیتی در خیابان‌ها و همه وسایل نقلیه را هم شاهد خواهیم بود؛ یعنی همان اتهامی که شش سال پیش به آقای احمدی‌نژاد زدند و گفتند اگر ایشان رئیس‌جمهور شود، خیابان‌ها و پیاده‌روها را مردانه و زنانه می‌کند! می‌خواهم بگویم که سرانجام این فکر به اینجا هم خواهد رسید. ایراد بنده هم همین است که ما الان بار دیگر می‌کوشیم فکر، ذهن و بودجه را صرف کاری کنیم که نتیجه‌ای برای دینداری جوانان نخواهد داشت. به جای اینکه مانند برخی مراکز بر اجرای سریع این طرح اصرار ورزیم، این اصرار و تأکید و فشار و هزینه را برای طرح‌های اقناعی و احساسی در زمینه دین صرف کنیم. چرا تا به حال یک فیلم هنری درباره حجاب نداشتیم که ایجاد احساس کند؟! اجازه دهید به صراحت سخن بگویم؛ برای مثال مراکز مسئول درباره کلاه و کمر بند ایمنی تبلیغات می‌کنند؛ به گونه‌ای که احساسات را برمی‌انگیزد. ما که بلدیم ایجاد احساس کنیم، چرا تا به حال در زمینه هیچ‌یک از مضامین دینی، احساس ایجاد نکردیم؟ چرا درباره حجاب، احساس ایجاد نکردیم؟ حیف نیست به جای اینکه وقت خود را صرف کار فرهنگی درست کنیم، به عقب برگردیم و وقت و هزینه را در راه طرح‌های الزامی محض مصرف کنیم؟ نهادهای بزرگی که می‌توانند فرهنگسازی کنند، چرا اتاق فکر تشکیل نمی‌دهند؟ چرا درباره اینکه چگونه فیلم بسازیم، بحث نمی‌کنند؟

بنده اصلاً به صحت و سقم طرح تفکیک جنسیتی کار ندارم؛ ولی بحث بر سر این است که چرا به این سمت برویم؛ آیا اضطرار، ما را به این سمت

می‌کشد؟ یا اصلاً هیچ اضطرابی در کار نیست و فقط تشخیص داده‌ایم که این طرح خوب است؟ یا چه عواملی موجب شده است که به اضطراب برسیم که اکنون وقتی می‌خواهیم کار کنیم، دوباره بر طبل الزام می‌کوبیم.

بنده رئیس‌جمهور را مدیری با ذهن روشن و نیز بعضی از همکاران ایشان را با دید و ذهن منور می‌بینم. مشاهده می‌کنم که اینها درد دین و دغدغه دین دارند؛ اما معتقدند که دین با الزام‌های محض از دست می‌رود. مگر تا کنون گرایش به دین، مورد رضایت نهادها بوده است؟

بنده عمرم را در این انقلاب سپری کرده‌ام. در کمیته بودم، در حوزه بودم و با جوان کار کرده‌ام؛ از این رو می‌دانم جذب چیست و چگونه ممکن است. انواع برخوردها و مواجهات را دیده‌ام و آنچه می‌گویم، عرض امروز بنده نیست. بنده سال‌ها درس چگونگی برخورد کردن داشتم؛ کارگاه می‌گذاشتم و طلبه‌ها را به آنجا می‌بردم تا کار تربیتی کنند و نحوه جذب را بیاموزند. اگر آقای احمدی‌نژاد و بعضی از همفکرانش با الزام محض مخالفت می‌کنند؛ اگر ایشان می‌گویند که این طرح، سطحی و غیرعالمانه است، چرا کسی خطاب به ایشان می‌گوید که با این کار با حکم اسلام مخالفت می‌کنید؟! در حالی که ایشان با حکم اسلام مخالف نیست؛ بلکه با شیوه‌ای که جوان را از اسلام دور کند مخالف است. سخن ایشان این است که شیوه باحجاب کردن جوانان جامعه ما، طریق الزام نیست. از شیوه الزام چقدر نتیجه گرفتید؟ کجا مراجع و فقهای ما با شیوه الزام صرف موافق بودند؟! هیچ‌گاه چنین موافقتی نداشتند.

نکته مهم این است که پیش از امر به معروف و نهی از منکر، مضمونی در فقه به نام «ارشاد» وجود دارد. ارشاد با امر و نهی متفاوت است. آقایانی که می‌گویند سخن آقای احمدی‌نژاد مطابق حکم اسلام نیست، بدانند که به طور دقیق مطابق اسلام است. ایشان از ارشاد یعنی از رشد دادن سخن می‌گویند. متأسفانه در حال حاضر در ذهن بسیاری از اقشار جامعه ما، ارشاد مساوی امر و نهی است؛ در حالی که در فقه این گونه نیست؛ بلکه ارشاد یعنی رشد دادن و رشد دادن جز با توجه به عقل و قلب حاصل نمی‌شود. رهبر بزرگوار انقلاب «دام‌الله‌العالی» وقتی به حوزه علمیه قم می‌روند، بر فلسفه، اخلاق و عرفان تأکید می‌کنند. این نشان می‌دهد که عرفان و فلسفه به‌انزوارفته و وقتی عرفان و فلسفه به‌انزوا برود، شیوه‌های اقناع و احساس کمرنگ می‌شود و ما با معضل روبه‌رو می‌شویم. وقتی ایشان بر

فلسفه و عرفان و اخلاق تأکید می‌کند، به دنبال آن است که اساس را درست کند؟ حوزه‌های علوم دینی ما باید به سمتی پیش برود که در آنها، هم به برهان و تبیین عقلانی توجه شود و هم به تعبد و تکلیف و هم به احساس قلبی و اشراق باطنی. ایشان نخواستند که از روی تفنن، دو عنوان به عناوین درس‌های حوزه بیفزایند. ایشان به ریشه نگاه می‌کنند؛ آن ریشه‌ای که بعدها دینداری را در جامعه ترویج کند، یعنی باید دید طلبه‌ای که از حوزه خارج می‌شود، قادر است عقل مخاطبان خود را قانع کند؛ آیا می‌داند به چه شکل باید مخاطبان را به دین دعوت کند، یا فقط می‌گوید واجب است این کار انجام شود و انجام آن کار هم حرام است. اگر مردم فقط از روحانی این سخن را بشنوند، بدان معنا است که عقل و قلب آنها از نگاه روحانی دور بوده است.

رهبر بزرگوار انقلاب می‌کوشند این گونه نشود. ایشان می‌خواهد طلبه‌ای که از حوزه خارج می‌شود، به همه ابعاد وجود مخاطب توجه داشته باشد و با عقل و قلب او سخن بگوید و آنگاه تکلیف الهی را بر او بخواند. نام این، مخالفت با فقه نیست. چگونه به معترضان بگوییم که نام این، معاضدت و همراهی فقه با عقل و قلب است و به فقه کمک می‌کند.

• در این بین به غیر از حوزه علمیه، سایر دستگاه‌های فرهنگی کشور چه وظیفه‌ای دارند؟

جا دارد در اینجا انتقاد کنم به بعضی از دستگاه‌هایی که فرهنگ کشور را دست دارند. پیشنهاد می‌دهم که شورای انقلاب فرهنگی، برنامه‌هایی برای اقناع عقل و احساس قلبی در زمینه مضامین دینی طراحی کند. بنده نمی‌دانم بحث تفکیک جنسیتی، در کجا تدبیر و اندیشیده شده است؛ اما در هر جا اندیشیده شده، بیشتر از آنکه طراحان آن به فکر تدابیر الزامی و بازدارنده باشند، باید در فکر تدابیر عقلانی و احساسی باشند. به صدا و سیما که در کار فرهنگ‌سازی است، سفارش می‌کنم که برنامه‌های فرهنگی بسازند. متأسفانه برخی از این مراکز فرهنگی در حال حاضر به جای آنکه کار فرهنگی انجام دهند، به رئیس‌جمهور تحکم می‌کنند که باید روش الزام را در پیش بگیرد. آنها وظیفه خود را که اقناع و ایجاد احساس است، به دست فراموشی سپرده‌اند و بر طبل الزام می‌کوبند و می‌کوشند آن مدیر روشنی را که واقعیت را می‌بیند، به سمت شیوه غلط و نادرست بکشانند.

به همان نهادهایی که بر رئیس‌جمهور تحکم کردند، پیشنهاد می‌کنم که ای عزیزان! رئیس‌جمهور را کمک کنید و به جای تحکم، کار فرهنگی انجام دهید. بکوشید جامعه را از دلایل عقلی پر کنید و شیوه‌های برانگیختن احساس در زمینه مضامین دینی را به کار بندید. این کاری است که می‌توانید برای گرایش جوانان به سمت مضامین دینی انجام دهید و این کار نتیجه می‌دهد. امروز دوباره وقت خود را صرف کارهای بازدارنده نکنید که فردا ناچار شوید به کارهای بازدارنده دیگر متوسل شوید و در نهایت ببینید که جامعه بیش از پیش از مضامین دینی فاصله می‌گیرد و ندانیم که از کجا ضربه خورده‌ایم و جالب این است که بعد بگوییم اگر الزام شدیدتر و پیوسته بود، درست می‌شد!



تبین دو گزاره «لباس‌نمایی» و «بدن‌نمایی» در دو فرهنگ شرق و غرب، موضوع بحث مهدی کلهر، مشاور سابق ریاست محترم جمهوری، در گفت‌وگو با نشریه «خاتون» بود. اما آنچه اصل موضوع گفت‌وگو را به حاشیه راند، بحث فرعی مطرح شده در این مصاحبه بود. برداشتهای نادرست رسانه‌های معرض از مطالب آقای کلهر و القای آنها به جامعه باعث شد که برخی از دینداران در زمینه مخدوش شدن اصل حجاب احساس نگرانی کنند و از سوی دیگر، عده‌ای که تا پیش از انتشار خاتون، اتهام مبارزه با ارزش‌های دینی را به مسئولان فرهنگی دولت نسبت داده بودند، با دیدن این مصاحبه پنداشتند که سندی برای ادعای نادرست خود یافتند. حجت‌الاسلام شریف‌زاده در سلسله یادداشت‌هایی با عنوان «از پندار تا واقعیت» و «آزاداندیشی، پایگاه و پناهگاه خاتون» اتهام ناروای مبارزه با حجاب در نشریه خاتون را بررسی کرده و به اشکالات گوناگون برخی از شخصیت‌ها پاسخ مستدل داده است.

۱۲

از پندار تا واقعیت (۱)^۱

با انتشار ویژه‌نامه «خاتون»، موجی از حملات سایت‌های مخالف جبهه فرهنگی دولت بالا گرفت و مغالطات بسیاری از سوی مدعیان فضل و برهان رقم خورد که مرا بر آن داشت پرده از آنها بردارم تا غبار اتهام از پیشانی دولت محبوب بزدايد و مانع از پیدایش پندار در جماعت گرامی دینداران شود. بهتر آن دیدم که رأی خود را در این موضوع، پس از کشف مغالطات پیش گفته اعلام کنم تا در فضایی منزله از نادرستی درباره آن داوری شود و درباره مغالطات هم، یک به یک کشف مغالطه کنم تا فرصت ابهام‌زایی و مبهم‌سازی را از مغالطه‌گر بگیرم. باشد که خداوند علیم، ان‌شاءالله مسیر علم بر همگان بگشاید و راه راست به همه بنماید. ۱. یکی از سایت‌های پیش گفته در مصاحبه با دکتر قدیری ایبانه می‌گوید: به

تازگی شاهد انتشار ویژه‌نامه روزنامه ایران با عنوان «خاتون» بودیم که در آن به طور آشکار عنوان شده بود حجاب یا چادر، چهره زن را قاب می‌گیرد و بیشتر باعث جلب توجه می‌شود...^۱

کشف مغالطه: فقط با انداختن یک کلمه «مشکی» پس از چادر، ذهن خواننده را به این سو میبرد که کلهر با حجاب مخالف است؛ درحالی که کلهر گفته است:

«چادر مشکی... چهره زن را قاب می‌کند.»

پس از این جمله هم با تأکید بر حجاب می‌گوید:

«در حجاب مناطق مختلف ما... محال است تا فاصله بیست متری، یک زن هفتاد ساله و یک دختر هفده ساله... را بتوانید تشخیص دهید. این نشان می‌دهد که علمای اسلام به این امر توجه داشتند و لباس‌نمایی را اصل گرفتند. آن قدر چشم‌های شما را گلهای روی لباس... به خودش جلب می‌کند که مرد بر چهره متمرکز نمی‌شود.»^۲

داوری: از دو گزینه «جلب شدن توجه به چهره» و «جلب شدن توجه به رنگ لباس» کدام را به عفاف نزدیک‌تر می‌دانید؟ البته گزینه سوم و چهارمی هم هست و آن «پوشیه زن» و «بیرون نیامدن بانوان از خانه» است که ظاهراً هیچ کدام قابلیت توصیه عمومی را ندارد. البته هر چهار گزینه با فرض جلب شدن توجه مردان به زنان است. اگرچه شرع مقدس، مردان را به برداشتن نگاه از زنان سفارش کرده است، با این حال فقط به این سفارش بسنده نکرده و ضوابط پوشش را برای تحقق آن، تدارک دیده است.

نکته‌ای دیگر: برای نقد هر ادعایی باید دلایل آن را نقد کرد و یکی از دلایل کلهر، جلب شدن توجه به چهره بانوان در چادر مشکی بود؛ زیرا از آنجا که رنگ مشکی، چیزی برای جلب توجه ندارد، پس نگاه از پوشش به چهره مصروف می‌شود. اکنون پرسش آن است که چرا منتقدان، دلیل کلهر را نقد نمی‌کنند؟ آیا رنگ مشکی را امری جذاب برای دیدن می‌دانند یا توان نقد دلیل کلهر را ندارند؟ اگر در پوشش مشکی، نگاه به چهره مصروف می‌شود، آیا منتقدان به آن رضایت می‌دهند یا آنها هم می‌خواهند نگاه را از چهره برگردانند؟ اکنون کلهر، درست یا غلط، می‌گوید با استفاده از پوشش رنگین می‌توان نگاه را از چهره به رنگ پارچه

۱. پایگاه تبیینی-تحلیلی برهان، کند: ۱۶۷۳، ۱۶۶۰/۵/۱۱۹۰.

۲. نشریه خاتون(۱)، مردادماه ۱۳۹۰، ص ۳۰.

برگرداند. اگر ادعای او را نمی‌پذیرید، دلیلش را نقد کنید؛ نه آنکه او را به مخالفت با حجاب متهم کنید. او در این ادعا اگر خطا هم کرده باشد، گناه نکرده است؛ ولی شما در مخالفت با عقیده او، اگر خطا هم نکرده باشید، مرتکب گناه بزرگ افترا شده‌اید.

گفت‌وگوی علمی: یکی از پایگاه‌های اطلاع‌رسانی منتقد، جملاتی را از کتاب دانشمند محترم جناب حجت‌الاسلام منذر نقل کرده است که در آن رنگ مشکی چادر بر دیگر رنگها از این جهت ترجیح داده شده است که جذابیت بصری نداشته و چشم‌ها را به خود متوجه نمی‌کند؛ درحالی که رنگ‌های دیگر (روشن) جالب نظر بوده و دیده را به خود مشغول می‌کند؛ از این رو زنان باید از پوشش‌های رنگین در اجتماع پرهیز کنند تا مردان را متوجه خویش نکنند. او می‌گوید:

«رنگ تیره موجب استتار و اختفای اشیا و مانع دیده شدن آن است. چشم در تاریکی، جایی را نمی‌بیند و پارچه یا پرده سیاه، مایهٔ احتجاب‌اشیایی است که در پس آنها قرار دارد؛ از این رو است که بانوان عقیف و هوشمند مسلمان—خاصه در کشورمان—رنگ لباس‌های رو را، از چادر و مانتو و روسری گرفته تا پیچه و چشم‌آویز و مقنعه، رنگ‌های تیره (سیاه یا سرمه‌ای سیر) برمی‌گزینند و از رنگ‌های روشن و جذاب و چشم‌نواز دوری می‌جویند تا اندامشان از چشم نامحرم‌ان پوشیده‌تر و در نتیجه گوهر عفافشان در درج عصمت محفوظ‌تر باشد. در معنی، هرگونه دلبری و مجلس‌آرایی را به خلوت خانه وامی‌گذارند تا پهنهٔ اجتماع—که محیط کار و فعالیت است، نه بزم و عسرت—از فساد و تباهی پاک و به همان میزان، کانون خانواده گرم و تابناک باقی بماند.»

جذابیت رنگ‌های روشن، حقیقتی است که کلهر با تکیه بر همان، موضوع لباس‌نمایی پوشش در خاورمیانه را در برابر بدن‌نمایی پوشش در غرب مطرح کرده و نیز همان را علت انصراف نگاه از چهره به لباس دانسته و متوجه آن بوده است. ولی دوراهی کلهر با دوراهی منذر متفاوت است؛ جناب منذر بانوان را بر دوراهی «جلب شدن» یا «جلب نشدن» نگاه دیگران دیده است و به پوشش مشکی سفارش کرده است تا توجه کسی به ایشان جلب نشود؛ ولی جناب کلهر بانوان را بر دوراهی «جلب شدن نگاه به چهره» یا «جلب شدن نگاه به لباس» دیده است و به پوشش رنگین سفارش کرده است. اکنون پرسش آن است در

جوامع امروزی که حضور بانوان در اجتماعات گوناگون، کمتر از حضور مردان نیست و این دو گروه پیوسته با یکدیگر مواجه می‌شوند، کدام دوراهی به واقع بر سر راه بانوان وجود دارد و کدام سفارش، دقیق‌تر بوده و عفاف را بهتر تضمین می‌کند؟

این پرسش فراروی اهالی اندیشه است تا مسئله حجاب را حل شده تلقی نکنیم و درباره راه‌های ترویج و تحکیم آن بیشتر بیندیشیم؛ به‌ویژه آن‌گاه که برای خود رسالتی در مدیریت دینی جهان قائل باشیم. امید که فضای اندیشه را با تعصب‌های غیردینی و افترای حرام آلوده نکنیم.



از پندار تا واقعیت (۲)^۱

۲. یکی از خبرگزاری‌های منتقد دولت گفته است:

«مشاور معزول احمدی‌نژاد (کلهر) در حالی خود را در مقام افتا دیده و فتوا می‌دهد که رنگ مشکی چادر مکروه است که اتفاقاً براساس فتاوی‌ی مراجع عظام، رنگ مشکی در چادر و عبا و عمامه به هیچ وجه کراهت نداشته و بلکه در مورد چادر، استحباب دارد.»^۲

جناب حجت‌الاسلام غریب‌رضا هم می‌گوید:

«هیچ فقیه مسلمانی رنگ سیاه برای حجاب را واجب ندانسته است؛ ولی این رنگ را رنگ برتر دانسته‌اند. شگفتی از این است که عده‌ای می‌کوشند این رنگ را بدعت نشان دهند؛ گویی که می‌خواهند تحولی دینی را در فتوای وجوب آن ایجاد کنند.»^۳

کشف مغالطه: آیا نقل گفتار رسول خدا(ص) فتوا دادن است؟ آیا نقل سیره پیامبر اعظم(ص) قرار گرفتن در مقام افتا است؟ اگر پاسخ خبرگزاری پیش گفته مثبت است، پس همگان بر کرسی افتا نشسته‌اند؛ زیرا هر مؤمنی در عمر خویش، کلماتی از رسول خدا(ص) و دیگر معصومان(ع) را حکایت کرده است که از جمله می‌توان به همین پایگاه که ناقل کلمات بسیاری از حضرات معصوم(ع) بوده است، اشاره کرد. آقای کلهر در یک جا گفته است: «از حضرت رسول(ص) داریم که لباس

۱. روزنامه ایران، ۹۰/۵/۳۰.

۲. پایگاه اطلاع‌رسانی رجا نیوز، کد مطلب: ۹۸۱۶۴، ۱۳۹۰/۵/۲۲.

۳. پایگاه تبیینی-تحلیلی برهان، کد مطلب: ۱۶۶۶، ۱۳۹۰/۵/۲۴.

تیره پوشیدن، مکروه است.»^۱ و در جای دیگر گفته است: «در باره رنگ تیره هم به صراحت حضرت رسول فرموده که مکروه است.»^۲ روایت خواندن، فتوا دادن نیست؛ به‌ویژه وقتی ناقل روایت، برداشت فقیهان از روایت را بازگو کند؛ چنان که در ذیل خواهد آمد.

ایجاد ذهنیت مثبت به طرف مقابل و متضاد حقیقت، شیوه‌ای ماهرانه در دور ساختن اذهان از حقیقت است. سوق دادن ذهن مخاطب به فضای پیش گفته، او را از دیدن و پذیرفتن حقیقت دور می‌کند که جناب غریب‌رضا دانسته یا ندانسته از این شیوه استفاده کرده است. این شیوه از زیرکانه‌ترین شیوه‌های مغالطه است که توجه خوانندگان را در بخش داوری به آن معطوف می‌کنم.

داوری: بحث فقیهان در موضوع پوشش سیاه، پیرامون حکم کراهت یا جواز است و تاکنون فتوایی محکم در زمینه مستحب بودن آن داده نشده است. فقیهان، نخست به کراهت پوشش سیاه فتوا داده و آنگاه چند مورد را از آن استثنا کرده اند. فتوا به کراهت، اجماعی بوده و مورد اتفاق همه فقیهان است؛ در حالی که موارد استثنائشده مثل عمامه و عبا، اختلافی و غیراجماعی است. صاحب جواهر که از ستون‌های فقه شیعی است، در این باره گفته است:

«من مخالفتی با حکم کراهت پوشش سیاه در نماز نیافتیم؛ بلکه از برخی فقیهان در این باره، اجماع و اتفاق نظر آشکار می‌شود و شیخ طوسی تصریح بر اجماع کرده است.»^۳

او پس از این جملات می‌گوید:

«کراهت پوشش سیاه، ویژه نماز نیست و در غیر نماز نیز حکم، همان است.» آنچه صاحب جواهر بیان کرده، نتیجه و گزارشی از پژوهش او در فتاوی فقیهان بسیار است؛ نه آنکه او فقط فتوای خودش را بیان کرده باشد.

دیگر اندیشمندان عرصه فقهت نیز گزارش‌هایی شبیه گزارش صاحب جواهر دارند که از آن جمله می‌توان به صاحب کتاب «مفتاح الکرامه»^۴ اشاره کرد که آرای فقیهان و اجماعات ایشان را در کتاب ارزشمند خویش جمع‌آوری کرده است و بر

۱. نشریه خاتون (۱)، مردادماه ۱۳۹۰، ص ۳۰.

۲. همان.

۳. نجفی، محمدحسن، جواهرالکلام.

۴. علامه حلی.

اتفاق نظر فقیهان در زمینه کراهت پوشش سیاه و اختلاف آنها در استثنای عمامه و عبا تأکید دارد. اکنون پرسش این است که اساس حکم نزد فقیهان، کراهت رنگ تیره در پوشش است و نهایت آنکه به فتوای گروهی از فقیهان، مواردی مثل عمامه و عبا (که شامل چادر بانوان هم می‌شود) از آن استثنا شده است؛ درحالی که جناب غریب‌رضا با این جمله که «هیچ فقیه مسلمانی رنگ سیاه برای حجاب را واجب ندانسته است»، فضای فکر مخاطبان را از اساس پیش گفته دور کرده و آمادۀ القای فضای مثبتی درباره رنگ تیره می‌سازد که ساختگی بوده و به فتوای هیچ فقیهی نزدیک و شبیه نیست؛ چنان که در ادامه می‌گوید:

«ولی این رنگ را رنگ برتر دانسته‌اند.»

پس از این جمله است که جناب غریب‌رضا، ساختۀ دور از واقعیت خویش را به صورت ضمنی توسعه داده و فتواها را تا مرزهای وجوب رنگ تیره پیش برده و گفته‌است:

«عده‌ای می‌کوشند این رنگ را بدعت نشان دهند؛ گویی می‌خواهند تحولی دینی را در فتوای وجوب آن ایجاد کنند.»

آقای غریب‌رضا! و مسئولان سایت برهان! آیا فتوایی بر وجوب رنگ تیره در طول تاریخ هزار و چند صد ساله فقه وجود داشته که کلهر بدعت‌گذار، قصد ایجاد تحول در آن را داشته است؟ آیا اصلاً فتوایی بر استحباب این رنگ در پوشش وجود دارد که شما پا را فراتر گذارده و پس از انتساب ترجیح و برتری آن به فقیهان، سنگ وجوبش را با کنایه به سینه می‌زنید؟ مغالطه از این بزرگ‌تر و اغراق‌آمیزتر که موضوعی را که در کراهتش اختلاف نظر است، چنان مطرح کنید که مخاطبان، قطعی بودن استحبابش را باور کنند؟ این تحریفی زشت و نازیبا در فقه هزار و چند صد ساله تشیع است. آیا روا است که برای سرکوب ساختن جناب کلهر، چنین ستمی در حق فقیهان و مخاطبان روا داشته شود؟ مخاطبان را که بازپچه فرض نکرده‌ایم؟ اکنون اگر کلهر کلامی از پیامبر(ص) نقل کند که فقیهان شیعه برپایه آن فتوا داده‌اند، مجرم بوده و متهم به فتوا دادن می‌شود؛ ولی شما اگر کلام فقیهان را تحریف کنید و نظری برخلاف فتوای ایشان بسازید، مقدس و دیندار هستید؟

گفت‌وگوی علمی: شاید پس از داوری بالا، برخی بکوشند با جست‌وجو در کلام مراجع حاضر، برتری‌های انگشت‌شماری از ایشان در زمینه رنگ تیره چادر را به عنوان دلیلی بر مدعیات خویش اقامه کنند و به این ترتیب، داوری را نادرست

جلوه دهند؛ برای نمونه این جمله از آیت‌الله مکارم شیرازی که فرموده است: «با توجه به اینکه در حال حاضر رنگ مشکی برای حفظ پوشش زنان بهتر است، کراهت آن ثابت نیست.»^۱ را گواهی بر ادعای خویش معرفی کنند؛ ولی پیش از عرضه چنین دلیل یا گواهی باید گفت چنانچه از کلام معظم‌له به خوبی پیدا است: نخست آنکه این ترجیح فقط به اندازه‌ای است که حکم کراهت را از پوشش مشکی برمی‌دارد؛ نه آنکه استحبابی را برای آن رقم زند؛ دوم آنکه این ترجیح موقتی بوده و با تغییر شرایط، تغییرپذیر است؛ زیرا ایشان رفع کراهت از پوشش مشکی را مقید به شرایط حال حاضر دانسته است؛ سوم آنکه این ترجیح مستند به شرایط اجتماعی است، نه آنکه حکم اولی پوشش مشکی بوده و مستند به آیات و روایات باشد؛ از این رو است که دیگر مراجع حاضر همچون رهبر معظم انقلاب (دام ظلّه العالی) هم به استحباب آن فتوا نداده‌اند؛ اگرچه از آن نفی کراهت کرده‌اند. به هر حال بنده سراغ ندارم فقیه‌ی را که با استناد به آیات و روایات، فتوا به استحباب رنگ مشکی در پوشش بانوان داده باشد؛ درحالی که بسیاری از ایشان در طول تاریخ فقاقت، به کراهت فتوا داده‌اند. پس اگر ایرادی هم باشد، که هست، بر نقل روایات جناب کلهر نیست؛ بلکه بر اخبار و فتوای بی‌پایه پایگاه‌های خبری و تبیینی پیش گفته وارد است.

والسلام علی من اتبع الهدی

از پندار تا واقعیت (۳)^۱

۳. یکی از خبرگزاری‌های منتقد دولت به نقل از خانم مریم معین‌الاسلام _ مدیر دفتر پژوهش‌های فرهنگی زنان مؤسسه امام خمینی (ره) _ گفته است:

«زالمای خلیل‌زاد سفیر امریکا در عراق، اعلام کرد برای حذف چادر مشکی زن مسلمان باید به جعل حدیث پرداخت و یکی از مواردی که جعل کردند، این بود که مشکی، رنگ فرعون است و چادر مشکی در اسلام مکروه است و زن مسلمان نباید از چادر مشکی استفاده کند.»^۲

مدیر دفتر پژوهش‌های فرهنگی زنان مؤسسه امام خمینی (ره) با اشاره به اینکه در قرآن آمده است به زنان بگویند جلباب را بر سر بگذارند، گفت:

«بیشتر مفسران، جلباب را چادر مشکی می‌دانند؛ از این رو افرادی که برای تخریب چادر مشکی اقدام می‌کنند، به مبارزه با آیات قرآن برخاسته‌اند.»^۳
حجت‌الاسلام حمیدرضا غریب‌رضا گفته است:

«همان روایات و معصومان بزرگوارى که کراهت لباس سیاه را مطرح کرده‌اند، موارد استثنای این حکم را هم بیان کرده و فرموده‌اند که سیاه بودن عبا مکروه نیست. امام صادق (ع) به نقل از پیامبر (ص) می‌فرمایند: «یکره السواد إلا فی ثلاث: الخف و العمامة و الکساء؛ پوشیدن لباس سیاه مکروه است، به جز سه نوع لباس: کفش، عمامه و کساء» منطقی نیست که بخشی از روایات را پذیرفت و ترویج کرد و

۱. روزنامه ایران، ۱۳۹۰/۶/۲.

۲. پایگاه اطلاع‌رسانی رجا نیوز، کد: ۹۸۸۱۳۳، ۱۳۹۰/۵/۲۴.

۳. همان.

بخشی دیگر را چون با سلیقه رفتاری ما سازگار نیست، کتمان کرد. براساس روایتی که گویای خطبه فدکیه حضرت زهرا(س) است، ایشان هنگامی که برای رفتن به مسجد پیامبر(ص) و سخنرانی در آنجا برای استیفای فدک آماده می‌شدند، از مقنعه و چادر (خمار و جلباب) که حجاب کامل آن زمان بوده است، استفاده کرده‌اند.^۱

خبرگزاری پیش گفته به نقل از یک پژوهشگر گفته است:

«اتفاقاً پوشیدن چادر و عبای مشکی که متعارف زنان با ایمان و پرهیزگار زمان ما است، در عصر پیامبر عالیقدر هم رسم بوده است. مکرر زنان عبابوش از دیدگاه آن حضرت می‌گذشتند و هیچ‌گاه نمی‌فرمود این عبای سیاه چیست؟»^۲

کشف مغالطه: آیا کله‌ر در انتساب کراهت به رسول خدا(ص) از احادیث جعلی استفاده کرده است؟ آیا مشکی بودن لباس فرعون از مجعولات سفیر امریکا در عراق است؟ آیا بین محدث عظیم‌الشان، شیخ صدوق(ره) و سفیر امریکا ارتباطی پنهانی وجود داشته است که مدیر دفتر پژوهش‌های فرهنگی زنان مؤسسه امام خمینی(ره)، احادیث شیخ صدوق را جعلی خوانده است؟ مشکی بودن لباس فرعون از احادیثی است که شیخ صدوق(ره) در ۱۱۰۰ سال پیش، که ده پشت کاشف امریکا هم زاده نشده بود، در بیشتر کتاب‌های خویش مثل «من لایحضره الفقیه»، «علل الشرایع» و «خصال»، آن را از مولای متقیان علی(ع) حکایت کرده است که حضرت(ع) فرموده است:

«لَا تَلْبَسُوا السَّوَادَ فَإِنَّهُ لِبَاسُ فِرْعَوْنَ»^۳

خواننده محترم می‌داند که این کتاب‌ها به‌ویژه نخستین کتاب، از معتبرترین کتاب‌ها نزد شیعیان است. همچنین احادیث نهی پیامبر اعظم(ص) از پوشیدن لباس سیاه در اکثر کتاب‌های روایی مانند «کافی»، «من لایحضره الفقیه»، «علل الشرایع» و «خصال» آورده شده است. پس جعلی در کار نیست. اما درباره گفته جناب غریب‌رضا باید گفت که او پیش از استناد به حدیثی که در آن، کراهت از کفش و عمامه و کسای سیاه برداشته شده، گفته است:

«همان روایات و معصومان بزرگواری که کراهت لباس سیاه را مطرح کرده‌اند، موارد استثنای این حکم را هم بیان کرده و فرموده‌اند که سیاه بودن عبا مکروه

۱. پایگاه تبیینی-تحلیلی برهان، کت: ۱۶۶۶، ۵/۱۳۶، ۱۳۹۰.

۲. پایگاه اطلاع‌رسانی رجا نیوز، کت: ۹۹۲۸۱، ۵/۱۳۶، ۱۳۹۰.

۳. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۵۱، ح ۱۶۷؛ علل الشرایع، ج ۲، ص ۲۴۷، ح ۲؛ خصال، ج ۲، ص ۱۵، ح ۱۰.

نیست.»

درحالی که روایاتی داریم که در آنها استثنایی وجود ندارد و گروه قابل توجهی از فقیهان را به این نتیجه رسانده که پوشش مشکی را در هر صورتی مکروه بدانند؛ چنان که صاحب جواهر پس از مستفیض^۱ دانستن احادیث کراهت می گوید:

«در گفتار بسیاری از اصحاب، حکم به عدم استثنا از کراهت پوشش مشکی شده است.»^۲

بنابراین نمی توان گفت همان روایات که گویای کراهت است، گویای استثنا نیز هست. همچنین استفاده جناب غریب‌رضا از روایتی که در آن فقط به پوشش حضرت زهرا (س) اشاره شده و از رنگ، سخنی به میان نیامده، اشکالی دیگر بر استدلال او است.

امادرباره حکایت عبور مکرر زنان مشکی پوش از برابر دیدگان رسول خدا(ص) باید گفت که ای کاش پژوهشگر محترم، چنین روایتی را در صورت وجود، نقل می کرد و حواله به غیب نمی کرد و اما آنچه مرحوم علامه طباطبایی(ره) در ذیل آیه ۵۹ سوره احزاب به نقل از تفسیر «الدرالمنثور» سیوطی آورده است که «پس از نزول این آیه، زنان طایفه انصار جامه‌های پشمی سیاه به سر می کردند و در سیاهی مانند زاغ‌ها بودند»، حکایتی از رفتار غیرمعصوم است که هیچ کس آن را حجت شرعی نمی داند و از هیچ قسمت این حکایت به دست نمی آید که این رفتار در برابر دیدگان پیامبر(ص) انجام شده باشد تا پژوهشگر محترم بتواند با ادعای سکوت پیامبر در برابر این رفتار، رضایت حضرت را از آن نتیجه بگیرد. جای بسی تعجب است که امام جمعه محترمی هم با تکیه بر این حدیث، مشکی بودن چادر را حکم قرآن معرفی کرده و مخالفت با آن را اهانت به قرآن دانسته است. ایشان می گوید:

«مشکی هم، زنان انصار جلوی پیامبر پوشیده‌اند؛ پس رنگ سیاه هم در محضر پیامبر انتخاب شد.»^۳

آخر از کدام قسمت روایت برداشت کرده‌اند که این رفتار در محضر پیامبر(ص) انجام گرفته است و تازه اگر این گونه هم بود، که نیست، چگونه می توان شرایط تقریر (سکوتی که گویای رضایت است) را اثبات کرد تا رأی

۱. (مستفیض) به خبری گویند که برتر از مشهور و پایین‌تر از متواتر است.

۲. جواهرالکلام، ج ۸، ص ۲۳۰ و ۲۳۲.

۳. پایگاه اطلاع‌رسانی رجا نیوز، کند: ۹۹۴۶۰، ۵/۱۸/۱۳۹۰.

پیامبر(ص) و انتخاب حضرتش را نتیجه گرفت و اگر همه چیز آن گونه که امام جمعه محترم می‌خواهد، باشد، پرسش این است که سکوت پیامبر در برابر یک رفتار، کدام یک از احکام شرعی را ثابت می‌کند؟ آیا این عبارت دانشمندان اصول را فراموش کرده‌اند که اگر تقریر با همه شرایطش (در زمینه احتمال حرمت) ثابت شود، جواز به معنای اعم، یعنی عدم حرمت را ثابت می‌کند؛ یعنی حداکثر چیزی را که ثابت می‌کند این است که این پوشش حرام نیست. اکنون از ایشان می‌پرسیم که مگر کسی مدعی حرمت رنگ مشکی پوشش شده است که این گونه برآشفتید و آن را اهانت به قرآن خواندید؟! تنها چیزی که جناب کلهر گفته، کراهت رنگ مشکی است که آن هم نقل روایتی از رسول خدا(ص) بوده است. آخر شما با کدام دلیل، چنین اعتباری به رنگ مشکی می‌دهید که آن را انتخاب پیامبر می‌نامید و اگر کسی با تکیه بر برخی روایات و فتواها آن را نپسندید و مکروه خواند، هتاکش می‌نامید؟! مگر کسی از تقریر، استفاده استحباب یا وجوب کرده است؟! که شما با برداشتی غیرمستند (زنان انصار جلوی پیامبر پوشیده‌اند) از روایت پیش گفته می‌گویید رنگ سیاه در محضر پیامبر انتخاب شد. آیا این نسبت‌های بی‌سند را دفاع از حریم نبی صادق و مصدق می‌دانید؟! حاشا و کلا از مقام علمی شما!

جناب غریب‌رضا هم روایتی را از کتاب «مستندالشیعه» آورده است که «وقتی پیامبر نماز صبح را بجا می‌آورد، بعد از نماز زنان برمی‌گشتند درحالی که با عبایی خود را پوشانده بودند؛ به‌گونه‌ای که از تاریکی دم طلوع صبح، تشخیص داده نمی‌شدند.» و آنگاه می‌گوید:

«معنای حدیث این است که زنانی که در نماز جماعت صبح شرکت کرده بودند، حجاب و پوششی تیره داشتند؛ به‌گونه‌ای که در تاریکی نزدیک به طلوع صبح قابل تشخیص نبودند. طبیعی است که اگر پوشش آنان رنگی و روشن بود، در تاریکی معلوم بودند.»

از این روایت هم انجام دادن این رفتار در محضر پیامبر(ص) فهمیده نمی‌شود؛ افزون بر اینکه این حدیث گویای چیزی نیست که غریب‌رضا برداشت کرده است؛ بلکه این حدیث درباره‌ی زمان اقامه‌ی نماز صبح به وسیله پیامبر(ص) است که پیامبر(ص) پیش از آنکه هوا رو به روشنایی گذارد، نماز صبح می‌خواند؛ زمانی که به خاطر تاریکی، افراد شناخته نمی‌شدند و چون چهره‌ها دیده

نمی‌شد؛ چنان‌که عالم جلیل‌الشان سید بن طاووس هم در کتاب «مفتاح الفلاح» آورده است:

«در روایت آمده است که حضرت پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) نماز صبح را در تاریکی شب ادا می‌کرده‌اند؛ به حدی که چون از نماز فارغ می‌شده‌اند؛ زانی که به آن حضرت اقتدا می‌کرده‌اند در وقت انصراف، شناخته نمی‌شدند به سبب تاریکی شب.»^۱

اکنون به خوبی روشن می‌شود که عدم تبصر در برداشت از روایات، به چه برداشت‌هایی خواهد انجامید؛ بحث از ندیدن چهره‌ها به سبب تاریکی شب کجا و ندیدن به سبب پوشش مشکی کجا؟! آخر وقتی در روایت وارد می‌شود که از شدت تاریکی شناخته نمی‌شدند، معلوم می‌شود که عدم تشخیص به خاطر پوشش مشکی نیست؛ بلکه به خاطر ظلمت و سیاهی شب است. علت برداشت نادرست از روایت پیش گفته، عدم دقت در کلمه غلس در روایت است که به تاریکی دم طلوع صبح ترجمه شده است. غلس به معنای تاریکی آخر شب است و آقای غریب‌رضا دقت نکرده است که منظور از صبح، هنگام طلوع آفتاب نیست؛ بلکه منظور از آن، فجر صادق است که هنگام اذان صبح می‌باشد که آخر شب است و آن هنگامی است که از جهت تاریکی، ملحق به شب است و برای همین است که بنابر استدلال امام جوادی (ع) نماز صبح همانند نمازهای شبانه با صدای آشکار (بلند) خوانده می‌شود؛ زیرا از جهت تاریکی، به شب ملحق می‌شود؛ اگرچه در شمار نمازهای روزانه به شمار رود.

داوری: بحث روایی کسانی را که به جناب کلهر ایراد گرفته‌اند، در چند مقوله می‌توان عنوان کرد:

نخست: جعلی دانستن اخبار کراهت و نهی از پوشش مشکی، که بنابر نقل روایات نهی و کراهت در معتبرترین کتب شیعه مثل «کافی» و «من لایحضره الفقیه»، این دلیل بی‌پایه و نادرست است؛ به‌ویژه آنگاه که به گفته صاحب جواهر، روایات نهی از پوشش سیاه در حد استفاضه (بالتر از شهرت و پایین‌تر از تواتر) باشد.

دوم: تأیید و ترجیح پوشش سیاه برای بانوان از سوی پیامبر با استناد به روایت اهل سنت از ام سلمه، که طبق مطلب پیش گفته افزون بر فقدان شرایط تقریر، با فرض دلالت، فقط بر نفی حرمت دلالت دارد نه بیشتر از آن، که این هم ایرادی

بر جناب کلهر نخواهد بود؛ زیرا او از کراهت پوشش سیاه سخن گفته است نه حرمت آن.

سوم: فراگیر دانستن استثنای کفش، عمامه و عبا در همه روایات نهی از پوشش سیاه، که این هم خلاف واقع است؛ از این رو بسیاری از فقیهان در طول تاریخ فقه به چنین استثنایی اعتقاد نداشته‌اند.



از پندار تا واقعیت (۴)^۱

با آنکه پایگاه‌های منتقد دولت از بین ده‌ها مقاله و مصاحبه‌ای که در ویژه‌نامه «خاتون» آمده، فقط نقد یکی دو مصاحبه را برای خود ممکن دیدند، بمباران وسیعی را علیه کلیت این ویژه‌نامه با هیاهوی خاص خود آغاز کردند و پی گرفتند. آنها از بین ده‌ها گزاره مصاحبه پیش گفته، فقط تعداد ناچیزی را به زعم خویش قابل نقد یافتند و از صحت و قوت دیگر گزاره‌ها سخنی به میان نیاوردند.

اشکالات کلهر به رنگ مشکی پوشش، مهم‌ترین مستمسک آنها برای این هیاهو بود. استدلال ضعیف آقایان علم‌الهدی و غریب‌رضا به حکایت ام‌سلمه از زنان انصار، راه به جایی نبرد؛ زیرا نه رفتار زنان انصار که غیر معصومند، نزد ما حجت شرعی است و نه تقریری (سکوتی که گویای رضایت است) از سوی رسول خدا(ص) در برابر این رفتار، قابل اثبات است و با فرض وجود تقریر، چیزی بیشتر از حرام نبودن رنگ مشکی اثبات نمی‌شود که این هم با مدعای کلهر (که کراهت مشکی است) منافاتی ندارد. دلیل دیگر منتقدان، جعلی بودن روایات کراهت بود که افترا بی بر مشایخ حدیث مثل شیخ صدوق(ره) و کلینی(ره) است که به حتم خانم معین‌الاسلام از عهده توجیه آن نزد خدا بر خواهد آمد! خالی شدن دست منتقدان از دلیل، آنها را به تکاپو انداخته و به تقاضا از اهل علم واداشته است که برای رونق گرفتن گفت‌وگوی علمی مناسب است؛ به شرط آنکه از غرض، تهی باشد.

غرض‌ها تیره دارد دوستی را غرض‌ها را چرا از دل نرانیم
انتقاد: یکی از پایگاه‌های منتقد در گفتاری از حجت‌الاسلام مصطفی عزتی

آورده است که کلهر:

«عریان شدن را به عنوان یکی از جرایم حضرت آدم و حوا برشمرده و جالب اینکه این جرم را به نص صریح قرآن نسبت داده است؛ ولی آیا به واقع قرآن چنین چیزی را فرموده است، آن هم به طور صریح؟!... حضرت آدم و حوا خودشان با علم و عمد عریان نشدنند تا این عریان شدن به گمان مصاحبه‌شونده خاتون از جرایم! این دو بزرگوار محسوب شود؛ بلکه بلافاصله پس از اطلاع از عریانی با برگ‌های درختان بهستی اندام خود را پوشانیدند.»^۱

کشف مغالطه: ایراد جناب عزتی مرا به یاد یک واژه ترکیبی قدیمی انداخت که این روزها کمتر به کار می‌رود و آن، واژه «ملا لعتی» است. به آنها که از یک خطای لفظی هم گذشت نداشتند و بر گوینده به خاطر سهو قلم یا کلامش سخت می‌گرفتند، ملا لعتی می‌گفتند. شاید جناب عزتی بگوید این سهو قلم یا کلام نبوده است، بلکه برداشت غلط کلهر از قرآن است؛ ولی داوری در این باره اصلاً کار دشواری نیست. جناب عزتی اگر در این عبارت کلهر توقف نمی‌کرد و مطالعه را ادامه می‌داد، با خواندن جمله بعدی کلهر، او را به ضعف در اطلاعات قرآنی و برداشت غلط از قرآن متهم نمی‌کرد. کلهر در جملات بعدی می‌گوید:

«برهنگی در تمام ادیان الهی به عنوان زیبایی شناخته نمی‌شود. این مبنای مهمی است. در مکاتب الهی، برهنگی زیبایی نیست؛ بلکه خفت و خواری است؛ یعنی برهنگی یک تنبیه بوده است نه تشویق.»^۲

جناب کلهر با این تصریح، برهنگی را از نگاه همه انبیا و از جمله آدم(ع) یک تنبیه و خفت و خواری می‌داند و آشکار است که هیچ کس تن به کاری نمی‌دهد که آن را خفت و خواری می‌داند. آیا این برداشت نادرستی از قرآن کریم است که جناب عزتی با این حرارت می‌گوید:

«چرا کسی که اطلاعات قرآنی‌اش تا این اندازه ضعیف است، به خود اجازه می‌دهد افکار معشوش خود را به قرآن نسبت دهد و در عین حال ادعا کند که این سخنان، نص صریح قرآن است؟!»

تعجب از شما است که به پس و پیش جملات دقت نمی‌کنید؛ تعجب از شما است که به کلمه «جرایم» دقت نداشته‌اید. اکنون توجه شما و همه خوانندگان

۱. پایگاه تبیینی-تحلیلی برهان، کند ۱۷۲۸، ۱۳۹۰/۶/۶.

۲. نشریه خاتون(۱)، مرداد ماه ۱۳۹۰، ص ۳۶.

این مقاله را به دو کلمه «جرم» و «جریمه» معطوف می‌کنم و می‌پرسم که به نظر شما کلمه «جرایم» جمع کدام یک از این دو کلمه است؟ اگر جناب عزتی نگاهی به کتاب‌های لغت و قواعد اشتقاق و صرف بیندازد، خواهد دید که جرایم، جمع کلمه جریمه است نه جرم (جمع کلمه جرم، جُروم و اجرام است). آیا جناب عزتی با ترکیب لفظی «جرایم نقدی و غیرنقدی» در محاکم راهنمایی-راندگی و مطبوعات برخورد نکرده است؟! جناب عزتی پاسخ دهد که آیا منظور از جرایم نقدی و غیرنقدی، جرم‌ها و گناهان نقدی و غیرنقدی است یا منظور از آن، مجازات‌های نقدی و غیرنقدی است؟ جناب عزتی اگر معنای کلمه جرایم را به درستی می‌دانست و آن را به معنای مجازات‌ها (نه جرم‌ها) می‌گرفت، مطلب جناب کلهر را تصدیق می‌کرد و عریان شدن آدم و حوا را به معنای رفتار اختیاری آنها تلقی نمی‌کرد؛ بلکه متوجه می‌شد که عریان شدن، از جمله مجازات‌های ایشان بوده است؛ چنان که جناب کلهر گفته است:

«ادیان الهی از حضرت آدم تا کنون، یکی از جرایم آدم و حوای خطاکار را در هنگام هبوط، عریان شدن اینها می‌دانند. این، بسیار مهم است و در قرآن به صراحت بیان شده است.»^۱

بدیهی است که این، گفته قرآن است. اکنون ایراد نخست جناب عزتی هم برطرف شدنی است. او جمله جرایم آدم و حوای خطاکار را بی‌ادبی به ساحت حضرت آدم و حوا خوانده و گفته است:

«گویا در مورد دو مجرم سابقه‌دار سخن می‌گوییم؛ نه اولین پیامبر الهی و مفتخر به خلعت خلیفه‌اللهی!»

البته کسی که کلمه جرایم را به معنای جرم‌ها بیندارد، باید از جمله کلهر، مجرم بودن آدم و حوا را برداشت کند؛ وگرنه در خطاکار بودن آدم و حوا که کسی تردید نداشته و آن را بی‌ادبی به شمار نیاورده است؛ زیرا خداوند خود فرموده است:

«فَازِلَهُمَا الشَّيْطَانُ»^۲

پس شیطان آنها را لغزاند.

آخر برادر عزیز، چرا بی‌اطلاعی و بی‌دقتی خود را به نام جناب کلهر ثبت می‌کنید و راه را بر گستاخی پایگاه‌های غیرعلمی و غیربرهانی باز می‌کنید تا مطالب

۱. نشریه خاتون (۱)، مردادماه ۱۳۹۰، ص ۳۱

صحیح و عالمانه جناب کلهر را «توهماتی که به قرآن نسبت داده شد» بنامند و وقت بنده را صرف کشف مغالطات خود کنند؟! آیا استدلال به روایت عامی ام سلمه را عالمانه می‌دانستید یا جعلی نامیدن احادیث کراهت را، که این گونه از این قبیل سخنان با عنوان نقد عالمانه خاتون یاد کردید؟! گمان نمی‌کنم که گویندگان دلایل ضعیف پیشگفته، دیگر راضی باشند که مطالبشان در سایت‌ها بماند؛ زیرا سبب آشکار شدن ضعف علمی آنها می‌شود. آیا خود شما راضی هستید که این قسمت از استدلال شما در سایت پیش‌گفته بماند؟! قسمت‌های دیگر هم بماند برای بعد؛ زیرا براساس قواعد روزنامه، مجاز به نگارش مقالات کوتاه هستم.

در پایان، از پایگاه‌های خبری تقاضا می‌کنم که برای حفظ وجهه خویش، این گونه به فضای مباحث علمی وارد نشوند و از عالمان و فرهیختگان تقاضای مقاله کنند و برای ارزیابی مقالات و سبک ورود به مباحث علمی از ایشان استفاده کنند؛ همچنین محترمانه نقد کنند و هتاکی نکنند. کلهر و دیگر نویسندگان خاتون، دشمن نیستند که با ایشان دشمنی می‌کنید.

والسلام علی من اتبع الهدی

آزاداندیشی؛ پایگاه و پناهگاه خاتون^۱

(نقدی بر: وقتی خاتون بی‌پناه می‌شود! نوشته مصطفی عزتی)

بحمدالله هم‌قطاری پیدا شد که با او گفت‌وگویی داشته باشیم و در فضای دانش، از هوای معرفت تنفسی کنیم. جناب عزتی بر نقد بنده نقدی نگاشته^۲ و نقدشان را بر ویژه‌نامه «خاتون» ادامه داده‌اند. با سه مقاله‌ای که از ایشان دیدم، متوجه شدم ویژگی جناب عزتی این است که می‌کوشد آن قدر برای مدعایش سند بیاورد تا جای هیچ تردیدی درباره آن باقی نماند. این خوب است؛ ولی مشروط به اینکه اسناد آورده شده، گواهی بر مدعا باشد. کثرت شواهد وقتی ارزشمند است که آنچه آورده می‌شود، شاهد و گواهی بر مدعای گوینده باشد؛ وگرنه آدمی را از کشف حقیقت دور می‌کند و بر عمیق‌تر شدن مغالطه می‌افزاید.

بنده کوتاه می‌گویم تا فرصت تفکر و داوری در پای کثرت شواهد از دست نرود و برای خواننده مجالی باقی بماند تا در کیفیت دلیل و نتیجه‌گیری از آن بیندیشد و به سبب کثرت شواهد، سردرگم نشود. به هر حال این سبک من است و آن سبک جناب عزتی.

اما اینکه کلمه «جرائم» جمع کلمه «جریمه» است نه «جُرم»، امری غیرقابل انکار است. به این نکته توجه کنید که طبق قواعد اشتقاقی و صرفی، کلمه جرائم، نمی‌تواند جمع کلمه جُرم باشد؛ زیرا این یای کلمه جریمه است که در جرائم به همزه تبدیل می‌شود و در کلمه جُرم، خبری از حرف یا نیست که در جرائم، به

۱. شبکه ایران، ۱۷/۶/۱۳۹۰.

۲. سایت تحلیلی-تبیینی برهان، کد مطلب: ۱۷۶۶، ۱۵/۶/۱۳۹۰ و کد مطلب: ۱۷۲۸، ۶/۶/۱۳۹۰.

همزه تبدیل شود. اگر به جمع‌هایی مانند «لطایف»، «کتائب»، «وسایل» و مفرد آنها که عبارت‌اند از: «لطیفه»، «کتیبه» و «وسیله» دقت کنید، خواهید دید که این وزن از جمع، از اوزان جمع صفات مشبیه بر وزن فعل است و دیگر مخالفتی با جمع کلمه جریمه به جرائم نخواهید کرد. پس گمان نمی‌کنم که بحث و پرسشی از اینکه جرائم جمع کدام کلمه است، باقی بماند.

نقد جناب عزتی در واقع به تبیین معنای کلمه جریمه بازمی‌گردد؛ اما پیش از هر ادعایی، از خوانندگان محترم می‌پرسم که از کلمه جریمه، کدام معنا به ذهن شما خطور می‌کند؟ گناه یا مجازات؟ به ظاهر باید یادآور شوم که یک عرف فارسی و فارسی‌زبان‌ها داریم و یک عرف عربی و عربی‌زبان‌ها، پرسش من از فارس‌زبان‌ها است که آیا تاکنون جریمه را به معنای گناه به کار برده‌اید یا شنیده‌اید؟ بنده و آقای عزتی که نه به کار برده‌ایم و نه شنیده‌ایم. پس شواهد بسیار آقای عزتی چه می‌شود؟ پاسخ روشن است، شواهد ایشان همه مربوط به عرف عربی و عربی‌زبان‌ها است. اکنون می‌پرسم آیا آقای کلهر عرب است و برای عربی‌زبان‌ها سخن گفته یا فارس است و فارسی سخن گفته است؟ بله، یکی از معانی کلمه جریمه در زبان عربی، جرم است و برای همین است که کلمه جریمه (با صیغه مفرد و جمع) در زبان عربی با این معنا هم به کار رفته است، که جناب عزتی زحمت کشیده و شواهدی از این نوع کاربرد آورده است؛ ولی جناب عزتی باید دقت کند که در زبان فارسی، نمونه‌ای برای این کاربرد (در صیغه مفرد) پیدا نخواهد کرد؛ زیرا هیچ فارسی‌زبانی جریمه را به معنای گناه و جرم به کار نمی‌برد؛ آیا غیر از این است؟ قربانش بروم، خودش مطلب مرا تصدیق می‌کند؛ آنجا که اقرار می‌کند:

«چه بسیار کلمات عربی که امروزه در زبان فارسی تغییر معنا و کاربرد یافته و در معانی دیگری استفاده می‌شوند.»

اکنون از ایشان می‌پرسم که با انضمام مقدمات ذیل به یکدیگر، چه نتیجه‌ای می‌توان گرفت:

مقدمه اول: کلمه جرائم، جمع کلمه جریمه است نه جرم.

مقدمه دوم: کلمه جریمه در گویش فارسی به معنای مجازات است نه گناه و جرم.

مقدمه سوم: آقای کلهر، فارسی‌زبان است و برای فارسی‌زبان‌ها و به زبان فارسی سخن گفته است؛ نه عربی و نه برای عربی‌زبان‌ها. نتیجه را بر عهده جناب

عزتی و خوانندگان محترم می‌گذارم.

اگر بنده در مقاله گذشته،^۱ جناب عزتی را به لغت، اشتقاق و قواعد صرف سفارش کردم، برای آن بود که کلمه جرائم را جمع کلمه جُرم نپندارد؛ نه برای بررسی معانی کلمه جریمه. اما بنده برای آگاهی از معنای کلمه جریمه، به کتاب‌های لغت عربی سفارش نکردم؛ چرا؟ زیرا در پی کشف معانی این لغت در گویش و زبان عربی نبودم؛ از این رو فقط به ترکیب‌های فارسی همانند جرائم نقدی و غیرنقدی تصریح کردم.

به هر حال ما می‌خواهیم منظور جناب کلهر را بفهمیم، نه کلمات امیرمؤمنان علی(ع) در نهج‌البلاغه را و برای همین است که شرایط در فهم مقاصد گویندگان متعدد، یکسان نیست. شما برای فهم قرآن باید لغت و گویش زمان جاهلیت را بشناسی و برای فهم کلام امام باقر(ع) نیاز به لغت جاهلی نداری. برای فهم مقاصد فرد فارس‌زبان، باید از آنچه به ذهن امثال او خطور می‌کند باخبر شوی، نه از آنچه به ذهن اعراب خطور می‌کند. جناب عزتی دقت زیادی در خواندن مطالب به خرج نمی‌دهد. اگر می‌خواهد به بیراهه نرود و به سفسطه در سفسطه مبتلا نشود، مقدمات سه‌گانه‌ای را که آوردم و نتیجه‌ای را که از آنها گرفته می‌شود نقد کند و شواهد بی‌ارتباط نپراکند، که برای قانع کردن بنده، آوردن یک سند مرتبط کافی است؛ به شرط آنکه مرتبط باشد. آخر برادر، مگر کسی به دنبال معنا و کاربرد کلمه جرائم در زبان عربی بوده است که خود را به تکلف انداخته‌ای و بیش از ده شاهد و سند پیدا کرده‌ای؟! شاید خودت متوجه نیستی که این، یکی از اقسام مغالطه است که مغالطه‌گر فضای بحث را چنان از دلایل و اسناد درست ولی غیرمرتبط پر می‌کند که ضعف استدلالش در زیر سایه فضلش پنهان بماند.

در مقاله دوم خود نیز ده‌ها سند و شاهد آورده‌ای که بگویی «جلباب» چیست و اندازه‌اش چه مقدار است؛ مگر کلهر درباره چادر چیزی گفته است که نزدیک به نیمی از نقد خود را به معنا و اندازه جلباب اختصاص داده‌ای؟! آخر برادر گرمی، یا بحث نکن یا در چارچوب موضوع بحث کن نه خارج از چارچوب! شما بحمدالله اهل فضلی؛ پس نیاز نداری برای اثبات فضل خود، مشقت آوردن شواهد نامربوط را بر خود تحمیل کنی. اما درباره ارجاعات لغوی هم باید کوشید به مراجع معتبر و اصیل لغوی همانند «لسان‌العرب» و «الصحاح» و «الجواهر» ارجاع داد؛ نه منابع دست

سوم و چهارم مثل «المنجد» و «فرهنگ نوین». اگر به کتاب «لسان العرب»^۱ مراجعه شود، روشن می‌شود که کلمهٔ جرائم جمع چه کلمه‌ای است و جمع کلمهٔ جرم چیست؟ در آنجا آمده است: جرم به معنای تعدی و گناه است و جمع آن، اجرام و جُروم است. همچنین جناب عزتی به جای مراجع لغت عربی دست چندم، یک نگاهی به فرهنگ دهخدا و فرهنگ معین کند و ببیند آیا جریمه در گویش فارسی به معنای گناه به کار می‌رود یا مجازات؟ در فرهنگ دهخدا، جریمه به معنای تاوان آمده است و در فرهنگ معین می‌خوانیم که جریمه به معنای تاوان نقدی است که از مجرم می‌گیرند و یکی از دو معنای جرائم (جمع کلمهٔ جریمه) هم به گفتهٔ دکتر معین، مجازات‌های نقدی است. جالب آن است که جناب دهخدا، «جریمه» را به معنای گناه و جرم دانسته است و کلمهٔ «جریمه» را به معنای تاوان خوانندهٔ محترم، متوجه فرق این دو شدی؟ جناب عزتی، شما چطور؟ «جریمه» با تای گرد، گویش عربی است؛ ولی «جریمه» با های گرد، گویش فارسی است؛ یعنی علی اکبر دهخدا که لغت‌دان و آواشناس است، متوجه تفاوت معنای این لغت در گویش فارسی با عربی بوده است؛ یعنی آقای عزتی، جریمه در گویش فارسی به معنای گناه نیست؛ بلکه به معنای تاوان گناه یا همان مجازات گناه است. جریمه در گویش عربی به معنای گناه است (البته یکی از معانی آن گناه است) و از آنجا که جناب عالی به چند فرهنگ دست چندم عربی مراجعه کردی، فقط با گویش عربی آن روبه‌رو شدی و گفتی:

«خوانندگانی که اندک سواد عربی هم داشته باشند، برایشان روشن است که جرائم در اینجا به عنوان جمع و به معنای گناه آمده است؛ نه آن گونه که جناب شریف‌زاده تخیل کرده و آن را به معنای مجازات گرفته است!»

به کتاب لغت «المنجد» عربی به عربی مراجعه می‌کنیم، در المنجد آمده است:

جَرَمٌ: جَرِيمَةٌ وَاَجْرَمَ : وَاَجْتَرَمَ : اَلِيهَ وَاَلِيهَ : اَذْنَبَ
جُرْمٌ: جَرِيمَةٌ : عَظَمَ جُرْمَهُ
الجريمة: الجُرم و الذنب

باز هم همان گونه که می‌بینید، در این فرهنگ لغت معتبر، جریمه به همان معنای جرم، یعنی گناه آمده است و برای جریمه، معنای مجازات ذکر نشده است! فرهنگ «الرائد» هم می‌نویسد:

۱. لسان العرب، ج ۲، ص ۲۵۸، س ۱.

جَرَمٌ يَجْرُمُ جَرِيْمَةً = گناه کرد، مرتکب خطا شد.

در این فرهنگ هم جرم و جریمه، گناه و خطا معنا شده‌اند.

در «مقایس اللغة» نیز می‌خوانیم:

و الجُرم و الجرِيمة: الذنب

به تعدادی دیگر از فرهنگ‌ها نیز که سر زدیم، به همین شکل بود.

جناب عزتی گفته است:

«اگر جناب شریف‌زاده به علت کثرت اشتغالات نگارشی، فرصت سر زدن به

کتاب‌های لغت را نداشتند، لاقلاً می‌توانستند به جست‌وجوی ساده‌ای در سایت

گوگل اکتفا کنند.»

بنده خطاب به ایشان می‌گویم:

جناب عزتی، من مبتلا به تخیل شده‌ام یا اطلاعات شما بسیار ناقص‌تر از آن

است که بخواهید در این عرصه سخن بگویید و اظهار نظر کنید؟! به راستی مطالب

دهخدا و دکتر معین را باور نداری؟ صیغه جمع این کلمه هم، کاربرد فراوان در

معنای تاوان و مجازات دارد. این را بنده نمی‌گویم؛ بلکه کاربرد ترکیبی جرائم نقدی

و غیرنقدی می‌گوید. این را من نمی‌گویم، دکتر معین لغت‌دان و آواشناس می‌گوید.

البته بنده انکار نمی‌کنم که صیغه جمع این کلمه در معنای گناهان نیز به کار می‌رود؛

ولی این از شهرت و کثرت کاربرد در معنای مجازات نمی‌کاهد و آنگاه که می‌توان

به آسانی گفته جناب کلهر را بر معنای مجازات حمل کرد، چرا بر معنای جرم و

گناه بار می‌کنی؟! مگر جمله بعدی آقای کلهر، قرینه‌ای بر مقصودش نیست که

شما با چنین عتابی، آن را بر بدترین معنای ممکن حمل می‌کنی. آری، لغت‌دانی و

آواشناسی، دنیایی دارد که بنده و شما از آن بی‌خبریم. جناب عزتی! می‌دانم از روی

دلسوزی برای دین، کلهر و بنده را به باد ناسزا گرفته‌ای؛ اما بدان دست بالای دست

بسیار است. اگر شما آن گونه به جناب کلهر و بسیاری دیگر اهانت نمی‌کردی،

از بنده تا این اندازه تندی در مباحثه را نمی‌دید؛ اما افسوس که تا دهان باز

کردی، در و گوهر نثار نویسندگان خاتون کردی! خوب احتمال بده که ما هم

حرفی برای گفتن داشته باشیم و از آغاز هتاک‌کن تا هو نشوی. به مقدسات

سوگند، اگر ناسزا نگفته بودی، هو نمی‌شنیدی. شما گفتی که اگر مقالات منتشر

شود، دیگر آبرویی برای بنده باقی نمی‌ماند؛ اکنون داوری فرما که آبرو برای کدام

از ما باقی نماند؟ خداوند آبروی همه ما را حفظ کند. این اخلاق شما بنده را به یاد

سایتی انداخت که مقاله‌ای منتشر کرد که در آن، اتهام خیانت و دلیل تراشی به این جانب زده شده بود و آنگاه که بنده در پاسخ، نویسنده را برای این رفتار و سایت را برای انتشار این اهانت شماتت کردم، شماتت بنده را اهانت نامید و مقاله بنده را که به سفارش خود این سایت و به گفته شما، وزین نوشته بودم، منتشر نکرد و مرا برای همیشه در انصافش، مردد کرد.

والسلام علی من اتبع الهدی



طرح مفاهیمی همچون مدیریت مشترک جهانی، انسان، کرامت انسانی، دین واحد و حقیقت انسانی از سوی دکتر احمدی نژاد واکنش‌های بسیاری را در میان منتقدان دولت نهم و دهم در پی داشت. برخی مطرح شدن این مضامین را تأثیرپذیری از آموزه‌های اومانستی و پلورالیستی تلقی کرده‌اند. به دنبال افزایش چنین نقدهایی به سخنان رئیس دولت، استاد شریف‌زاده طی یادداشتی به منظور روشن شدن اذهان، از پستوانه تئوریک این نوع اظهارات از سوی دکتر احمدی نژاد پرده برداشته است.



جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد^۱

(نیم‌نگاهی به جلوه عرفان در مدیریت)

قسمت اول

عرفان اسلامی با مضامین عمیق و حقیقت باشکوهش، همیشه در سراپرده راز از چشم نامحرمان پنهان مانده و بر کسی جز اهل دل، رُخ ننموده است. اهل راز، دهان از کشف اسرارش دوخته و لب فرو بسته‌اند:

آن که را اسرار حق آموختند مَهر کردند و دهانش دوختند

ندیدن افق‌های دوردست عرفان و نرسیدن به بلندای معارفش بود که ظاهربینان قشری مسلک را به رویارویی با آن کشاند و عارفان را به کتمان واداشت؛ تا آنجا که صدها سال بر کسی جز آزمودگان، لب نگشودند و حقایق را برملا نکردند. با این همه، از تکفیر جماعت ظاهربین در امان نماندند؛ بنابراین یا به کنجی خزیدند یا به غربتی گریختند یا در انزوا جان دادند یا به دار مجازات آویخته شدند:

چه فرهادها مُرده در کوه‌ها چه حلاج‌ها رفته بر دارها

از این رو از گسترش معارف عرفانی نومید بودند و به انتشارش نمی‌اندیشیدند. راه یافتن این معارف به عرصه‌های گوناگون زندگی فردی و اجتماعی بشر از آرزوهای دست‌نیافتنی ایشان بود که کسی را توان و توفیق برآورده کردن آن نبود. تا آنکه وجود فرخنده و مبارک بزرگ‌مردی مثل امام خمینی (ره) باب آن را گشود و مسیرش را ترسیم کرد؛ اگرچه در گشودن این باب و ترسیم مسیرش، رنج‌های

بسیار چشید و خون دل‌ها خورد. او که شاگرد مکتب عارفی کامل، بی‌همتا و جامع مثل شاه‌آبادی بزرگ بود، از شیخ فرزانه و دلدادۀ خویش آموخت که چگونه عرفان و تدبیر را درآمیزد و خمیرمایۀ مدیریت عرفانی را فراهم آورد.

با راه یافتن واژگان جهانی شدن و جهانی کردن به فضای اندیشۀ سیاسی و اجتماعی، و کاویدن نقش یا تکلیف جامعۀ ایرانی در این پروژه یا پروسۀ بزرگ، بار دیگر توجه زیرکان به بابی که حضرت روح‌الله گشود، جلب شد و احتمال اعجاز ربانی او در گشودن این باب، فزونی گرفت. آری روح خدا که روزگاری معارف عرفانی را در کُنج حجرهای کوچک به اندک متنعمانی همچون مرتضی مطهری تعلیم می‌کرد، اکنون روش شیخ استادش، شاه‌آبادی را پیشه کرده بود و در ده سال مبارک ولایتش، نغمه‌هایی از معارف عمیق عرفانی به گوش امتی زمزمه می‌کرد و بر منکران و مخالفان عرفان نهیب می‌زد که آنچه را نمی‌فهمید، انکار نکنید. رفتار او، نه از باب تفنن بود و نه فقط یک ذوق و سلیقه بود؛ بلکه بصیرتی اعجاز‌گونه و بینشی فرامادی به آیندۀ جهان بود؛ آینده‌ای که با واژگان جهانی شدن و جهانی کردن، و فرضیۀ مدیریت جهانی روبه‌رو می‌شد.

مدیریت جهانی و ادارهٔ مجتمعات بشری، بدون وجود بینش وحدت‌گرایانه و باور کل‌نگرانۀ عرفانی، ممکن نخواهد بود. پراکندگی در نگاه به آفرینش، به‌ویژه گل سرسبد خلقت، یعنی انسان، مانع از پیدایش یکپارچگی جمع، حتی جماعت اهل ایمان است؛ چه رسد به آنکه احاد آدمیان را به مرکز هستی نزدیک کند و گرد محور وجود مجتمع سازد. مدیریت عرفانی، تنها مدیریتی است که بر جمع کردن پراکنده‌ها و پیوستن گسسته‌ها توانا است. اگر افلاطون، خردمند بزرگ یونان، ساختار مدینۀ فاضله را به گونه‌ای تصویر می‌کرد که در رأس آن، حکیمان و خردمندان قرار می‌گرفتند، ضمن اذعان به ضرورت وجود خردمند و خردمندی، تحقق آرمان‌شهر و اتوپیای رؤیایی او را وابسته به وجود بینش عرفانی و معارف ربانی در ساختار مدیریت می‌دانیم. این بینش عرفانی است که وقتی به خردمندی افزون شود، شور می‌آفریند و یکدلی و یکپارچگی پدید می‌آورد و همچون نخ تسبیح، مهره‌های بسیار و پراکنده را گرد هم می‌آورد و وحدت می‌بخشد و البته که بدون آن، کاری از خردمندی و فلسفۀ اندیشی در گردآوری و پیوستگی احاد خلایق پراکندهٔ جهان بر نمی‌آید.

شاخص‌های مدیریت پیش‌گفته را می‌توان با نگاهی عمیق و کاوشی دقیق در معارف عرفانی به دست آورد؛ زیرا حقیقت این مدیریت، از مضامین بلند عرفانی

تشکیل شده و این، ویژگی معارف عمیق ربانی است که مدیریت عرفانی را از دیگر گونه‌های مدیریت، ممتاز می‌کند. تأمل و درنگ در سیرهٔ عملی معمار بزرگ انقلاب نیز راهگشای مناسبی برای پژوهشگران در این حوزه خواهد بود.

از آنجا که مدیریت اجتماعی (فارغ از حیثیت دانش و مهارت) تلاشی در ادارهٔ مجتمع انسانی است، پس احاد انسانی را می‌توان به عنوان مهم‌ترین عنصر در مدیریت به شمار آورد که بدون توجه کافی و صحیح به آن، هر مدیریتی با ضعف، رکود و شکست روبه‌رو خواهد شد؛ به‌ویژه آنگاه که گسترهٔ جهانی داشته باشد. شناخت انسان به‌عنوان مهم‌ترین عنصر مدیریت، هر اندازه به واقعیت نزدیک‌تر باشد، توفیق مدیر را در برقراری ارتباط با او و ساماندهی امور در رفع نیازهایش، فزونی می‌بخشد. عارفان مسلمان، انسان را تجلی گاه همهٔ کمالات خداوند می‌دانند. او در احسن تقویم با سرشتی الهی آفریده شده است؛ خداوند از روح خویش در او دمیده و به او ظرفیت جانشینی خود را داده است؛ اینها مفاد آیات قرآن است که عرفا با توجه به آن گفته‌اند:

«انسان، طبق برنامه‌ای جامع و شامل بر تمام صفات خداوندی آفریده شده

است.»^۱

«انسان، قابلیت و استعداد ظهور تمام اسمای الهی را دارا است.»^۲

«زیرا انسان در حقیقت مظهر اسم‌الله است.»^۳

«حقیقت انسان که مظهر این اسم است، البته که باید شامل جمیع مراتب عالم باشد و تمامیت حقایق عالم، مظهر حقیقت انسان باشند؛ چه هر مرتبه و هر تعینی، مظهر یکی از اسما الهیه است و جمیع اسما در تحت اسم‌الله – که جامع جمیع اسما و صفات است – مندرج‌اند. پس حقایق تمامی مراتب و تعینات در تحت حقیقت انسانی که مظهر آن اسم جامع است، مندرج خواهد بود... و به سبب این جامعیت، مستحق خلافت شده است؛ زیرا خلیفه باید به صورت مستخلف باشد و این است معنای خلق‌الله تعالی آدم علی صورت‌ه.»^۴

نگاه به انسان در مدیریت عرفانی، چنین نگاهی است؛ ظرفیت و قابلیت

۱. ابن عربی، فصوص‌الحکم، فص موسویه.

۲. همان، فص آدمیه.

۳. خوارزمی، شرح فصوص‌الحکم، فص آدمیه.

۴. لاهیجی، شرح گلشن راز، ص ۱۱۲.

بیکران برای نشان دادن اسما و صفات خداوند بیکران. از این رو قدر و بهای انسان، آنگاه به درستی دانسته می‌شود که در جهت تجلی بیکران اسمای الهی مدیریت شود. مدیریت اجتماعی، فقط با این نگاه و این هدف، مدیریتی منطبق بر معارف عرفانی است. آنها که قابلیت انسان را کمتر از این می‌دانند، هرگز توفیق چنین مدیریتی را نخواهند یافت. باور چنین قابلیت برای انسان، تکریم‌برانگیز است. آنها که انسان را این گونه می‌بینند، او را به راستی گرامی می‌دارند و نگاهی کمتر از این را، نشناختن قدر و ارزش انسان می‌دانند و صدالبته که نشناختن قدر آدمی، منشأ تحقیر و توهین به او است و با اهانت به انسان، هرگز نمی‌توان او را به درستی و راستی مدیریت کرد و فرصت مدیریت جهانی از دست خواهد رفت.

تأکید دکتر احمدی‌نژاد بر توجه همگان به کرامت انسان، ریشه در نگاه ویژه او به این گرامی‌ترین آفریده خدا دارد. او با طرح این نگاه در مجامع عمومی جهان، جلوه‌ای از مدیریت عرفانی را هویدا می‌کند؛ به‌ویژه آنگاه که از تجلی همه اسماء و صفات الهی در انسان سخن می‌گوید و انسان را واجد قابلیت بی‌اندازه دانایی، توانایی، مهربانی و عشق‌ورزی معرفی می‌کند و با این تعریف از آدمی، متذکر بهای ایشان به خودشان می‌شود و با این تکریم، آحاد جهانیان را به آن که همه اسمای خداوندی در وجودش به فعلیت رسیده، فرامی‌خواند تا این باور را در قلوب ایشان بنهد که:

«عبدی اطعنی حتی اجعلک مثلی فانی اقول کن فیکون، فانت تقول کن فیکون»^۱

ای بنده من، مرا اطاعت کن تا تو را مانند خود قرار دهم. همان طور که من می‌گویم باش، پس موجود می‌شود؛ تو نیز بگویی بشو، پس موجود می‌شود.



جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد^۱

(نیم‌نگاهی به جلوه عرفان در مدیریت)

قسمت دوم

در بخش نخست گفتیم که پیدایش مضامین عرفانی در مدیریت، مدیریتی را تحقق می‌بخشد که آن را مدیریت عرفانی می‌نامیم؛ مدیریتی که به موجب ظرفیت بالای مضامین عرفان اسلامی، قابلیت ادارهٔ مردم جهان را دارد؛ از این رو بهترین و بلکه تنها راه رسیدن به مدیریت جهانی است. ظهور امام خمینی(ره) — که پرورش یافتهٔ مکتب عرفانی آیت‌الله شاه‌آبادی بود — در عرصهٔ سیاست، نوید دهندهٔ پیدایش این باور ارجمند در حوزهٔ اندیشهٔ سیاسی بود که امروز شاهد شکوفایی آن در گفتار و کردار مدیریتی دکتر احمدی‌نژاد هستیم. تکریم انسان به داشتن قابلیتِ جاننشینی خدا و تجلی بیکران اسمای الهی در او، از مهم‌ترین مضامین عرفانی برای مدیریت جهانی است؛ زیرا فقط با این نگاه است که نخست: مدیر، چنان بلندنظر می‌شود که توان دیدن و گردآوردن جهانیان را پیدا می‌کند و آشکار است که تنگ‌نظری، مانع از دیدن مردم جهان در این قامت و با این ظرفیت می‌شود. مدیری که همهٔ مردم جهان را دارای قابلیت پیش‌گفته ببیند و آنها را این گونه باور کند، قدردان این ظرفیت برتر و پذیرای صاحبان آن، یعنی همهٔ مردم خواهد بود و با گرمی داشتن و پذیرش قلبی ایشان است که توانایی به حرکت درآوردن ایشان برای شکوفا کردن این قابلیت را پیدا می‌کند. او باور دارد که همگان چنین استعدادی دارند و افزون بر داشتن، خواهان شکوفا کردن آن نیز هستند. پس باید با توجه به این استعداد و تکریم صاحبانش، آنها را به حرکت

در آورد و سرمشقی به آنها ارائه داد تا مشق کنند و تعالی یابند و احمدی نژاد بر این معنا اصرار دارد:

«هر کس در هر نقطه از عالم متوجه شود که خدا یک حقیقت واحدی را خلق کرده که تجسم و عینیت علم و رحمت و همه خوبی‌ها است، در برابر آن مقاومت نمی‌کند و به راحتی آن را خواهد پذیرفت و این، مفهومی است که در طی سی سال درباره آن، کار کمی صورت گرفته است و امروز باید سازمان فرهنگ و ارتباطات، این الگو را در بسته‌هایی آماده کند و به جامعه بشری ارائه دهد.»^۱

تنگ‌نظران، پراکندگی در پی می‌آورند و گسستگی ایجاد می‌کنند؛ زیرا همگان را به درستی نمی‌بینند تا توان مدیریشان را داشته باشند و علت ندیدن هم، باور نداشتن چنین قابلیت‌هایی برای انسان است. دوم: مردم جهان به چنین بینشی گرایش نشان می‌دهند و از آن استقبال می‌کنند؛ چراکه در این بینش، منزلت آنها به غایت شناخته و محترم شمرده می‌شود؛ منزلتی که اومانیسیم غربی هرگز نتوانست برای ایشان فراهم آورد؛ زیرا قابلیت‌های انسان را به درستی شناخت و انسان را در قامت یک موجود مادی نگریست و در حد یک جاندار اقتصادی، تنزل بخشید.

اومانیسیت‌های غربی با هدف منزلت بخشیدن به انسان تحقیر شده در قرون وسطا به‌پا خاستند و نهضت روشن‌اندیشی را برپا کردند؛ ولی از توجه به قابلیت‌های والای انسانی که تنها در پرتو عشق و بندگی به فعلیت می‌رسد، غفلت کردند؛ از این رو در چاه ماتریالیست و مادی‌گرایی لغزیدند. آنها برای تکریم انسان، او را از خدا جدا ساختند و با گسستن از خدا، به او و قابلیت‌هایش نگاه کردند. با این جدایی بود که نگاه از فراماده، محصور در ماده شد و انسان موجودی مادی پنداشته شد. «وقتی خدا مُرد» نیچه

۱. سخنرانی رئیس‌جمهور در جمع رابینان فرهنگی، ۱۳۹۰/۶/۱۵.

«در سیزده رجب در مجلسی حضور داشتیم. آقایی به شکل مفصل درباره امیرالمؤمنین (ع) سخنرانی کرد. گفت که امیرالمؤمنین (ع) فخر شیعه است. این حرف کاملاً درست است. من به او گفتم که حضرت آقا عذر می‌خواهم، آیا امیرالمؤمنین (ع) فخر بشریت و عالم هستی نیست؟ اصلاً امیرالمؤمنین (ع) برای ما است؛ در همان لحظه که فکر کردیم همه خوبی‌ها، امام و پیامبر برای ما است، همین اندیشه غلط است. پیامبر برای همه است. هرکس در هر نقطه از عالم اگر این مطلب را فهمید که پیامبر اسلام ما برای او هم هست، نگاه و تحلیلش عوض می‌شود. از هم‌اکنون موضع گرفته‌اند. هرکس در هر نقطه از عالم اگر بفهمد که خدا، یک حقیقت و امام و انسان کاملی را خلق کرده که تجسم و عینیت رحمت، علم، حکمت و همه خوبی‌ها و زیبایی‌ها است و او را به همه بشریت هدیه کرده است، دیگر چه کسی مقاومت می‌کند؟ در این ۳۳ سال واقعاً درباره این مفهوم کم کار کرده‌ایم.»

— فیلسوف پرآوازه آلمانی— حکایتی از برداشته شدن نگاه غربیان از خدا و محدود شدن نگاه آنها در افق دنیای مادی بود و «اِبرمرد» او، انسان رشدیافته در همین افق است.

آری، آنها در گریز از ستم‌های کلیسای کاتولیک در قرون وسطا که با نام خدا، انسان را تحقیر می‌کرد، انسان را از خدا جدا و تکریمش کردند؛ غافل از آنکه این جدایی، سبب غفلت از قابلیت‌های متعالی انسان است. ما معتقدیم که تحقیر قرون وسطا و تکریم عصر مدرن، هر دو ستمی به انسان بود؛ اما اینکه کدام چاه بود و کدام چاله، فرصت دیگری می‌خواهد. روشن‌اندیشان آن روزگار غرب با هدف تکریم انسان، انسان را به حقارتی دیگر مبتلا کردند؛ چنان که جناب مشایی می‌گوید:

«چالش ما با اومانیسیم غربی در این است که تعریفی که آنها از انسان ارائه می‌دهند، نمی‌تواند بگوید که انسان چه کسی است. آنها از انسان، یک موجود کوچک، منفصل، پرتاب‌شده، متحیر و سرگشته ارائه می‌دهند که اول و پایان او مشخص نیست. انسان در اومانیسیم غربی، مبدأ و مقصد ندارد؛ بنابراین مسیر ندارد.»^۱ اکنون می‌توان به تفاوت‌های نگاه عرفانی با دو نگاه اومانیسیتی و قرون وسطایی به انسان پی برد. انسان در قرون وسطا، بنده خدا دانسته می‌شد؛ ولی تحقیر شده بود و به چشم نمی‌آمد. او اجازه‌اندیشیدن و خلاقیت نداشت و پیوسته با نام خدا از رشد و فعالیت بازداشته می‌شد؛ چنان که احکام حبس و سوزاندن محاکم تفتیش عقاید در قرون وسطا، گواهی‌گویی بر این معنا است. با بُرُوز و ظهور روشن‌اندیشی و پیدایش رنسانس، انسان از حصار سنت بیرون آمد و از مظالم

۱. سخنرانی مهندس مشایی در مراسم اختتامیه سومین جشنواره بین‌المللی فارابی، آبان‌ماه ۱۳۸۸.

«یک بعد اومانیسیم این است که می‌گوید محور، انسان است؛ موضوع، انسان است و این کاملاً درست است. چالش ما با اومانیسیم بر سر این نیست، او درباره کیستی انسان نمی‌تواند صحبت کند. ممکن است انسانی را که در تابلویش نمایش می‌دهد، یک موجود کوچک، پرتاب‌شده و منفک و منفصل و متحیر نباشد، ولی واقعیتش را که مطالعه می‌کنید همین است. انسان اومانیسیتی، انسان متحیر و سرگشته‌ای است که آفریدگارش معلوم نیست. پایش معلوم نیست. کسی که اول و انتهایش معلوم نیست، مبدأ و مقصد ندارد. کی مسیر دارد؟! بالطبع مسیر هم ندارد و نمی‌تواند داشته باشد. انسان غربی این انسان است. ما با این مخالفیم. اما اینکه انسان، نفر اول، شاگرد اول، عنصر اول در عالم باشد، این عین اسلام و حقیقت است. ما با این مخالف نیستیم. ما برتر از انسان در عالم نداریم. انسان، اشرف مخلوقات است؛ یعنی نسبت به جمیع مخلوقات، مشرف است. باید مشرف را بفهمیم. انسان مشرف است؛ ولی نسبت به خدا مشرف نیست؛ بلکه نسبت به همه مخلوقات دیگر مشرف است. اشرف بودن هم معنایش این است و همین فضل می‌آورد. آن علم که حجاب است چه علمی است؟ علمی که انسان را بزرگ کند، حجاب نیست. علمی که انسان را کوچک می‌کند حجاب است.»

قرون وسطا رهید. بیدادگاه‌های تفتیش عقاید تعطیل شد و بشر غربی احساس آزادی کرد؛ ولی خدا را ترک کرد و در حصر مادیت گرفتار شد و از قابلیت‌های برتر خویش، غافل ماند. اما در نگاه عارفان، انسان در سایه عشق و بندگی خدا می‌تواند مظهر بالفعل تمام اسما و صفات الهی شود؛ چنان‌که دکتر احمدی‌نژاد می‌گوید:

«خداوند عالم را برای انسان و انسان را برای خودش خلق کرد تا ظرفی برای معرفی خود و خدایی کردن انسان در زمین باشد؛ البته نه مثل فرعون‌ها، رؤسای جمهور امریکا و دیگر ظالمان عالم؛ بلکه به این عنوان که جلوه صفات و اسمای خدا باشد.»^۱

۱. سخنرانی رئیس‌جمهور در دومین جشنواره و نمایشگاه علم تا عمل، ۱۳۹۰/۶/۱۶.

«مطلب اول درباره انسان است. انسان مهم‌ترین موضوع عالم هستی است. انسان، در هر جلسه، کتاب، کار و موضوعی، بحث اول است. اگر انسان را از هستی برداریم، موضوع قابل‌ذکری باقی نمی‌ماند. خدای متعال همه این عالم را برای انسان و انسان را برای خودش خلق کرد. خدا انسان را خلق کرد تا ظرف معرفی خدا باشد و در زمین خدایی کند؛ نه اینکه مثل فرعون و رئیس‌جمهور امریکا و جنایتکاران تاریخ باشد؛ یعنی جلوه صفات و اسمای خدا باشد؛ منتها با یک تفاوت که او خالق است و این مخلوق. هرکاری خدا انجام می‌دهد، او هم انجام دهد و در واقع خلیفه‌الله شود. البته اگر خدای متعال، انسان را خلق نمی‌کرد، ظرفی برای شناخت و معرفی او وجود نداشت. درواقع خدا انسان را خلق کرد تا خودش را به عالم نشان دهد؛ به سخن دیگر، انسان آینه معرفی و تجلی خدا و هزار صفت او شد.»

جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد^۱

(نیم‌نگاهی به جلوه عرفان در مدیریت)

قسمت سوم

راه یافتن مضامین عرفانی به نگاه مدیریتی را سبب پیدایش «مدیریت عرفانی» دانستیم و در دو قسمت پیشین از تکریم عارفانه انسان در نگاه مدیریتی دکتر احمدی نژاد یاد کردیم. عشق به آفریدگان خدا نیز از دیگر مضامین بلند عرفانی است که عارفان آن را لازمه عشق به حق و عشق ربانی می‌دانند:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست آنچه در باور عارفان مانع از عشق به دیگران می‌شود، خودبینی است. آنها که خود را دارای کمالات می‌بینند، دلباخته خویش می‌شوند و از عشق به دیگران بازمی‌مانند. آنها مهر و محبت را در حصار وجود خویش به بند می‌کشند و فقط می‌توانند خود را دوست داشته باشند. خودبینان، موجودات خودشیفته‌ای هستند که از اسرار عشق بیخبرند و در رنج خودپرستی روزگار می‌گذرانند؛ اگرچه مدعی عشق باشند:

بامدعی مگوید اسرار عشق و مستی تا بی‌خبر بمیرد در رنج خودپرستی
قلب عاری از عشق، هرگز توان جذب قلوب و راهبری نفوس را ندارد؛ زیرا
خودبینی و خودشیفتگی، ثمره‌ای جز خودرایی و استبداد ندارد و با استبداد، هرگز

نمی‌توان بر قلب مردم حکومت کرد. مدیریت جهانی تنها در پرتو عشق راستین به آفریدگان خدا ممکن است و بدون آن، توهمی بیش نیست. آنها که به مدیریت یکپارچه جهانی می‌اندیشند و آن را سرنوشت حتمی و تنها راه سعادت بشر می‌دانند، باید به عشق و مهرورزی بیندیشند و راه تحصیل آن را بجویند و البته آشکار است که برای تحصیل عشق به دیگران، باید چشم بر کمال آنها گشود و ظرفیت فراخ آنها را باور کرد؛ زیرا آدمی به اقتضای سرشت خویش، دوستدار کمال است و گرایش به آن دارد؛ از این رو با دیدن کمال در هر کجا و هر کس، به دارنده آن گرایش پیدا می‌کند و دوستش می‌دارد. پس برای آنکه بتوان دیگران را دوست داشت و به آنها عشق ورزید، باید کمالات و خوبی‌های ایشان را دید. مشکل این است که اغلب، چشم بر کمال دیگران می‌بندیم و نمی‌خواهیم آن را ببینیم و چه بسا ندیدن دیگران تا آنجا ادامه یابد که از دیدن ناتوان شدیم و همگان را پست و حقیر بینداریم.

اکنون می‌توان به نقش عرفان در تحقق مدیریت جهانی پی بُرد. عارفان با این بینش که آدمی، دارای ارزنده‌ترین استعداد آفرینش است، قدرش را می‌دانند و به او عشق می‌ورزند. پس با سردادن نغمهٔ عشق، جان‌ها را به شور می‌آورند و دل‌ها را مجذوب می‌کنند و با جذب دل‌ها است که توان مدیریت بر نفوس پیدا می‌کنند. علت تأکید دکتر احمدی‌نژاد نیز بر ظرفیت ارجمندی که در نهاد همگان به ودیعت نهاده شده، همین است. او در پی آن است که با جلب توجه دیگران به این ظرفیت، باب عشق را بگشاید و نغمهٔ مهر سردهد. پس جهانیان را به گوهری فراخواند که همهٔ کمالات خداوندی در آینهٔ وجودش، تجلی یافته است. او بر این باور است که: «معنای رحمانیت و رحیمیت خدا این است که خداوند همه عالم را بر اساس عشق و محبت خویش برای انسان خلق کرد تا با دیگران بر اساس عشق و محبت

رفتار کند، نه بر آنها سلطه داشته باشد.»^۱

احمدی نژاد معتقد است:

«خداوند انسان را به گونه‌ای خلق کرده است تا کانون جوشش عشق و محبت

به دیگران باشد.»^۲

از این رو است که در صحن عمومی سازمان ملل، نمایندگان جهان را به

عشق‌ورزی ترغیب کرده و می‌گوید:

«سلام بر عشق و دلداری! سلام بر پیرو مکتب رحمان، انسان عاشق انسان.»^۳

دور شدن از این بینش و خصلت عرفانی، گسستگی در پی می‌آورد و فرصت

مدیریت یکپارچه جهانی را از انسان سلب می‌کند و نزدیک شدن به این حقیقت،

حرکت به سمت صلح پایدار است؛ چنان که او معتقد است:

«حقیقت انسانی در عشق ورزیدن به انسان‌ها و خوبی‌ها متجلی می‌شود و

محبت، بهترین مبنای تنظیم رابطه بین انسان‌ها و ملت‌ها است. وحشی بافقی،

شاعر نامدار ایرانی، می‌فرماید:

۱. سخنرانی رئیس‌جمهور در دومین جشنواره و نمایشگاه علم تا عمل در تاریخ ۱۶/۶/۱۳۹۰.

«یکی از صفات خدا، رحیمیت است. خدای متعال اصرار دارد که خودش را با صفت رحمانیت و رحیمیت معرفی کند.

می‌گوید برای شروع هر کار، بسم الله الرحمن الرحیم بگویید. می‌خواهید با خدا صحبت کنید، بسم الله الرحمن الرحیم

بگویید. می‌خواهید آیات الهی را تلاوت کنید، بسم الله الرحمن الرحیم بگویید. اینها به چه معنا است؟ به زبان خودمان

صحبت کنیم و آن اینکه رحیمیت و رحمانیت خدا یعنی عشق و لطف خدا؛ یعنی هر اتفاقی در این عالم می‌افتد، بر اساس

لطف، رحمت و عشق خدا به خلق خدا است. خمیرمایه خلق انسان، رحمت و لطف است. مایه و پایه هر خوبی، زیبایی،

کمال، رشد و بالا رفتن، عشق و لطف و محبت است. اگر انسانی می‌خواهد خدایی کند، مایه آن عشق است نه کینه؛ لطف به

انسان‌ها است و نه انتقام‌کنشی از آنها؛ خدمت به انسان‌ها است نه سلطه بر آنها.»

۲. همان.

«اصلاً اگر بخواهیم انسان را در یک کلمه تعریف کنیم، انسان موجودی است که کانون جوشش عشق و محبت به

دیگران است. اگر عشق و محبت را از انسان بگیریم، مصداق «کالا نعام بل هم اضل» می‌شود. ممکن است این پرسش

به ذهن برسد که چطور ممکن است یک انسان از حیوانات پایین‌تر قرار گیرد؟ خیلی روشن است. کسانی پیدا می‌شوند

در هیبت انسان که برای رفع مشکلات اقتصادی و سیاسی خود، ماجرا درست می‌کنند، برج‌ها را خراب می‌کنند، بهانه

درست می‌کنند و حمله می‌کنند و دو کشور را تسخیر می‌کنند و یک میلیون انسان را برای پرکردن جیب سرمایه‌داران

می‌کشند. چند حیوان سراغ داریم که برای پرکردن شکم خودش، یک میلیون هم‌نوع خودش را کشته باشد. کسی

سراغ دارد! اصلاً خدا چنین موجودی خلق کرده است؟»

۳. سخنرانی رئیس‌جمهور در سازمان ملل، ۱۳/۲/۱۳۹۹.

«سلام بر عشق و پرستش، سلام بر عدالت و آزادی، سلام بر حقیقت انسان، انسان کامل، یار حقیقی و صادق انسان

و سلام بر شما و همه صالحان و پاکان.»

اگر صد آب حیوان^۱ خورده باشی چو عشقی در تو نبود مرده باشی^۲
این همان حقیقتی است که گوهر دعوت همه پیام‌آوران الهی است و عارفان
آن را «ملت عشق» نامیده‌اند:

ملت عشق از همه دین‌ها جداست عاشقان را ملت و مذهب خداست
و البته مقصود از این جدایی، حرکت به سوی تفکری نیست که امروز
پلورالیسم دینی‌اش می‌گویند؛ بلکه منظور، تعمیق نگاه به همان حقیقتی است که
امام باقر(ع) آن را حقیقت دین نامید و فرمود:

«آیا دین، چیزی جز دوست داشتن است؟»^۳

حقیقتی که جناب احمدی‌نژاد در دیدار اخیرش با رهبران مذهبی امریکا یادآور
آن می‌شود و می‌گوید:

«همه پیامبران برای ابلاغ آموزه‌های یک دین واحد مبعوث شده‌اند.»^۴

همان دین واحدی که شیخ اکبر، محی‌الدین ابن عربی، درباره آن گفته است:
ادین بدين الحب انی تو جهت ر کاتبه فالحب دینی و ایمانی^۵

من به دین عشق معتقدم و مرکب عشق، مرا به هر کجا خواهد، سوق می‌دهد و
این است ایمان و مذهب من.

۱. منظور از آب حیوان آب حیات است.

۲. سخنرانی رئیس‌جمهور در سازمان ملل، ۱۳۸۹/۷/۳.

۳. همه ما بر این باوریم که حقیقت انسانی در عشق ورزیدن به انسان‌ها و خوبی‌ها متجلی می‌گردد و محبت بهترین
مبنای تنظیم رابطه بین انسان‌ها و ملت‌ها است. وحشی بافقی شاعر نامدار ایرانی، می‌فرماید اگر صد آب حیوان (آب
حیات) خورده باشی چو عشقی در تو نبود مرده باشی.

انسان‌ها در مسیر ساختن جهانی سرشار از پاکی و امنیت و رفاه، رقیب و منازع هم نیستند بلکه یاور یکدیگرند.
کسانی که شادی خود را در غم، رفاه خود را در فقر و امنیت خود را در ناامنی دیگران جست‌وجو می‌کنند و خود را برتر
از دیگران می‌دانند از دایره انسانیت خارج و در مسیر شیطانی‌اند.

۳. محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۲۶.

۴. دکتر احمدی‌نژاد در دیدار چهار تن از رهبران مذهبی امریکا، ۱۳۹۰/۶/۲۷.

۵. حقیقت دین یکی است و همه پیامبران برای ابلاغ آموزه‌های یک دین واحد مبعوث شده‌اند و خانوند دین را برای
صلح، دوستی و زندگی سعادت‌مند به انسان‌ها هدیه داده است.

۵. فصوص‌الحکم، ابن عربی.

خیزش عظیم ملت‌های مسلمان در منطقه خاورمیانه و آفریقا، ضرورت حرکت به سمت همگرایی و وحدت جهانی را به اثبات رساند. مقام معظم رهبری در جمع متفکران کشورهای اسلامی بر تدوین نظام‌های مبتنی بر اندیشه اسلامی که متناسب با شرایط بایسته‌های فرهنگ بومی این کشورها است تأکید کردند و از سوی دیگر، رئیس محترم جمهور با توجه به ظرفیت عظیم جمهوری اسلامی برای ارائه الگویی جهانی، همواره از فرصت‌های پیش‌آمده در مجامع بین‌المللی برای تبلیغ این الگو بهره گرفته است. با عنایت به این موضوع، حجت‌الاسلام شریف‌زاده در یادداشت زیر، راهکارهای ارائه نظام مبتنی بر اندیشه اسلامی را بررسی کرده است.

۲۵

طرحی نو در اندازیم (بخش اول)^۱

چند سالی است که با واژه مدیریت جهانی روبه‌رو شده و از ضرورت آن شنیده‌ایم. وقتی دکتر احمدی‌نژاد این واژه را در سازمان ملل^۲ به کار برد، بسیاری یکپارچگی مطالبات جهانیان و یگانگی مدیریت ایشان را باور نداشتند، تا اینکه مدت زمانی گذشت و حوادثی رخ داد.

با گذشت زمان و بروز خیزش‌های مردمی در جهان عرب و مشاهده مطالبات یکسان ایشان، گسستگی نظام‌ها و خواهش‌های مردمی، با تردید روبه‌رو شد و این پرسش به اذهان خطور کرد که آیا نباید حرکت‌های مشابه در سرزمین‌های مسلمان را به درستی راهنمایی و راهبری کرد تا به کژی نگراید و بی‌ثمر نماند؟ و اکنون، ظهور جنبش‌های مردمی در جهان، ما را به این یقین نزدیک می‌کند که باید «فلک را سخت بشکافیم و طرحی نو در اندازیم» و این، همان حقیقتی است که چشم بینای امت و خرد بیدار نهضت، یعنی رهبر بزرگوار انقلاب (دام‌ظله)

۱. روزنامه ایران، ۱۳۹۰/۷/۲۶

۲. سخنرانی رئیس‌جمهور در شصت و ششمین مجمع عمومی سازمان ملل متحد، ۱۳۹۰/۶/۳۰.

«در نشست سال گذشته با ذکر اهمیت موضوع پیشنهاد کردم که این دهه، «دهه مدیریت مشترک جهانی» نامگذاری و از همه ظرفیت‌ها برای ایجاد جهانی متحد استفاده شود. اکنون نیز پیشنهاد خود را تکرار می‌کنم و اطمینان دارم که در سایه همکاری‌های بین‌المللی و دلسوزی‌های رؤسای کشورها و دولت‌ها و با پشتیبانی ملت‌ها و یافشاری بر عدالت می‌توانیم استوار و سریع به سوی آینده‌ای متعلق به همگان، گام برداریم.»

در دانشگاه رازی کرمانشاه^۱، دورنمایی از آن را تبیین فرمود و به تفسیر کشید و با تصریح بر نقش ایران اسلامی بر نهضت‌های مردمی، به بازخوانی و تأمل در شاکله کلی نظام اسلامی سفارش فرمود و بی‌اعتنایی به واقعیات و افق‌های دوردست را عامل اشتباه و گمراهی خواند.

گوش چشم و چراغ امت درباره ثابت‌ها و متغیرهای نظام اسلامی و نقش مهم متغیرات در بالندگی نظام و تلاش برای تغییرات مثبت بدون تخلف از ثابت‌ها^۲، مرا به یاد فرمایش گران سنگ حضرت صادق (ع) انداخت که فرمود: «هر رفتاری آزاد است، تا وقتی که از آن بازداشته شود.»^۳ و با عرضه این ضابطه مترقی، باب بالندگی را بر پیروان خویش گشود تا ضمن پایبندی به اصول و عبور نکردن از خطوط قرمز، طرحی نو دراندازند که جوانی و بالندگی دین و نظام دینی، «گل برافشاندن و می در ساغر انداختن» می‌خواهد؛ و گرنه نظام به پیری می‌گراید و فرسوده می‌شود و در کنج عزلت و رنج غربت، جان خواهد داد. حرکت فراگیر عدالت‌طلبی در سراسر گیتی، تأمل و درنگ در هرگونه تغییر مناسب و متناسب با ضرورت‌های جهان را ضرورت می‌بخشد و ساز و کار مدیریت جهانی را فراهم می‌کند.

وجود اصول و مبانی ثابت هم، کوشش پیش‌گفته را از انحراف و کژی دور نگه می‌دارد و مصونیت می‌بخشد و این، همان شجره طیبه‌ای است که ریشه در فطرت پاک الهی انسان‌ها دارد و شاخه‌هایش تا افلاک بالا می‌رود:

«الْمُ تَرَكِيفَ صَرَبِ اللَّهِ مِثْلًا كَلِمَةَ طَيِّبَةَ كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ»^۴

۱. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دانشگاه رازی کرمانشاه، ۱۳۹۰/۷/۲۴.

۲. اول نوسازی نظام ممکن است، اما به معنای تجدینظر در آرمان‌ها نیست؛ زیرا این آرمان‌ها فطری است؛ دوم: نوسازی به معنای تغییر نظام، ساز و کارها و تغییر سیاست‌ها، عملی و ممکن است؛ حتی در مواردی هم لازم و مانع از تجر است؛ منتها باید بر طبق اصول باشد. سوم: این تغییر باید بر اساس اصول باشد. پس آرمان‌ها که شاکله کلی نظام از آنها الهام گرفته، قابل تغییر نیست. نظام جمهوری اسلامی یک چنین نظامی است. با این نگاه، نظام فرسوده‌شدنی و متحجرشدنی و از راه‌بازمانده نیست و نخواهد شد بلکه همیشه می‌تواند جوان باقی بماند.

۳. «کل شیء مطلق حتی یرد فیه نهی»: حرّ عاملی، شیخ محمد بن حسن، وسائل‌الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۲۷.

۴. ابراهیم، ۲۴.

طرحی نو در اندازیم (بخش دوم)^۱

در بخش نخست گفتیم که بیداری مردم جهان در سرزمین‌های اسلامی و غیراسلامی، ادعای ضرورت حرکت به سمت مدیریت جهانی را قوت بخشید و با قوت گرفتن این ادعا، نیاز به تأمل و تدبر درباره الگویی قابل عرضه به جهانیان به‌ویژه سرزمین‌های اسلامی، بیش از پیش آشکار شد. توجه به سرنخ‌های موجود در گفتار حکیمانه مقام معظم رهبری (دام‌الله) در دانشگاه رازی کرمانشاه^۲، راهنمای خوب و مهمی برای اندیشمندان در این حوزه است که می‌توان با دقت در آن، به معیارها و چگونگی بازسازی نظام اسلامی دست یافت.

اکنون اگر نظام اسلامی را متشکل از مبانی ثابت و امور تغییرپذیر بدانیم، بدیهی است که هرگونه دگرگونی و تحول، فقط در حوزه امور تغییرپذیر نظام قابل قبول است و اصول و مبانی را باید از هر تغییر و تحولی دور نگاه داشت. تغییر در مبانی، سبب از دست رفتن هویت نظام اسلامی خواهد شد. نکته مهم دیگر این است که هرگونه تغییر در حوزه تغییرپذیرها هم باید با تکیه و تأکید بر اصول و مبانی و در سازگاری با آن انجام گیرد تا در مقابل اصول قرار نگیرد و سبب نفی آنها نشود. مراقبت از اصول و مبانی به هنگام تغییر، در گرو تناسب و سازگاری تغییر با اصول و مبانی است. تغییرات نامناسب، سبب ضعف و نابودی مبانی خواهد شد. مردمی بودن و اسلامی بودن، دو رکن مهم نظام اسلامی ما است که پیوسته مورد تأکید راهبران نظام بوده است. تبلور این دو رکن را در ترکیب واژه «جمهوری

۱. روزنامه ایران، ۱۳۹۰/۸/۸.

۲. سخنرانی مقام معظم رهبری در دانشگاه رازی کرمانشاه، ۱۳۹۰/۷/۲۴.

اسلامی» به خوبی می‌توان مشاهده کرد، همچنین رهبر هوشمند انقلاب با ابداع واژه «مردم‌سالاری دینی» بر آن تأکید کرده و به تحکیم و تثبیت علمی آن اهتمام ورزیدند. بدیهی است که این حقیقت، فقط با اعتماد به کرامت انسانی و تکریم آدمی از یک سو و ایمان به اسلام و تعهد به اجرای ضوابط آن از سوی دیگر، تحقق می‌یابد و در غیر این صورت، واژه‌ای میان تهی خواهد شد.

اکنون پرسش آن است که تکریم انسان، چگونه و با چه شیوه‌هایی انجام‌پذیر است؟ شاید نخستین پاسخی که به ذهن خطور می‌کند، این است که کرامت انسانی در مردم‌سالاری دینی، با دادن حق انتخاب به مردم جلوه‌گر شده است؛ از این رو می‌توان انتخابات مردم در نظام اسلامی ایران را تجلی‌گاه کرامت انسانی نامید. حق انتخاب، فصل‌میز مردم‌سالاری از نظام‌های استبدادی و دیکتاتوری است؛ بنابراین از مهم‌ترین مبانی و اصول مردم‌سالاری دینی به شمار می‌رود که هر تغییری در ساختار، باید با توجه به آن انجام شود. اکنون می‌توان ادعا کرد که تغییر مناسب با مبانی و اصول نظام اسلامی، تغییری است که قدرت انتخاب مردم در آن توسعه یابد و سهم بالاتری در انتخاب به مردم داده شود؛ زیرا مردم در این نگاه، بهترین ناظران و ارزیابان و انتخاب‌کنندگان هستند. وجود انتخابات گوناگون در نظام اسلامی ایران به اعتقاد راهبران بزرگی مثل امام خمینی (قدس سره) و مقام معظم رهبری (دام‌الله) از افتخارات این نظام به شمار می‌رود و توسعه این قابلیت، مقتضی تعظیم و تکریم مضاعف انسان در نظام جمهوری اسلامی خواهد شد و راهیابی به عرصه مدیریت جهانی را هموار خواهد کرد.

در روزگار بیداری فطرت‌های انسانی، هر نظامی که مردمی‌تر باشد، محبوب‌تر خواهد بود و از استقبال گرم‌تری بهره‌مند خواهد شد و از آنجا که ما بر این باوریم که بالاترین سقف تکریم آدمی را می‌توان تنها در دین اسلام مشاهده کرد و بهترین قرائت از اسلام را در بین عالمان ایرانی باید یافت، پس این ایران اسلامی است که می‌تواند در عرصه مدیریت جهانی، بهترین الگوی مردم‌سالاری دینی را عرضه کند. آیا می‌توان فرصت انتخاب مردمی را با حفظ مبانی اسلامی، به برخی دیگر از حوزه‌های مدیریتی کشور نیز گسترش داد؟ این پرسش و پرسش‌هایی از این قبیل است که تفکر و گفت‌وگو دربارهٔ آن، می‌تواند بخشی از مطالبات رهبر بزرگوار انقلاب (دام‌الله) در عرضه ساختار نوینی برای نظام اسلامی را تامین کند.

۲۲

کشش درونی انسان‌ها به کمال و عشق به افق‌های لایتناهی، سنگ بنای مفاهیم عرفانی است. تمایل و اشتیاق به عرفان از سویی و کم‌توجهی قشری مسلکان به این نیاز از سوی دیگر، راه را برای ورود عرفان‌های نوظهور گشوده است. سهم سیاست‌گذاران فرهنگی در تدوین برنامه جامع و مناسب برای پاسخگویی به این نیاز نسل جوان، موضوع گفت‌وگوی روزنامه ایران با استاد شریف‌زاده است.

کارکرد عرفان در دنیای معاصر) در گفت‌وگوی ایران با استاد بهمن شریف‌زاده
جهان را فقط با عرفان می‌توان مدیریت کرد^۱

امروزه شاهد رویکرد چشمگیر نسل جوان به سوی محصولات با مضامین معنویت‌گرا همچون: فیلم، مان، بازی‌های رایانه‌ای و... هستیم که اغلب نیز ساخته و پرداخته غرب با صبغه عرفان‌های مدرن است. بی‌شک این کشش، گویای نیازی در نسل امروز است که باید از سوی سیاست‌گذاران فرهنگی و دینی ما دیده شود و پاسخ درخوری برای آن تهیه و تدوین شود. اینکه چقدر توانسته‌ایم بر اساس بینش عرفان اسلامی، محصولات فکری_ فرهنگی برای نسل امروز فراهم کنیم، موضوع بحث ما با حجت‌الاسلام بهمن شریف‌زاده را تشکیل می‌دهد. وی مدرس حوزه و سردبیر روزنامه «الوفاق» است. حاصل این نشست، پیش روی شما است.

• **عرفان اسلامی در جغرافیای فکری کشور، چه جایگاه و پایگاهی دارد؟**

ایران اسلامی، مهد عرفان و سرزمین عارفان مسلمان است؛ مهد ابوسعید ابوالخیر، فریدالدین عطار، بایزید بسطامی، جلال‌الدین بلخی (مولوی)، حافظ شیرازی و... است.

• با توجه به پایگاه عمیق و قوی عرفان در کشور ما، اما همیشه عرفان مخالفانی نیز داشته و دارد. مخالفان عرفان اغلب از چه صبغه فکری و پایگاه اندیشه‌ای برخوردارند؟

کسانی که از دین تنها به قشر و سطح نگاه می‌کردند و تنها در قشر و سطح محدود و محصور می‌شدند، با ژرف‌نگری‌ها، تعمق‌ها و باطن‌نگری‌های عارفان مخالف بودند. آنها که اهل ظاهر بودند و فقط به ظواهر بسنده می‌کردند و احیاناً در گویش عارفان، با عنوان قشری مسلک معرفی شده‌اند، مخالفان عرفان بودند. گروهی از اهل حدیث و برخی از فقیهان قشری مسلک با عرفان به مخالفت پرداختند؛ مثل اخباریون که در حقیقت به ظواهر اخبار تکیه می‌کردند یا گروهی از اهل حدیث و اهل ظاهر که همیشه با تعمق‌های عارفان مخالف بودند و عارفان را به «تاویل» متهم می‌کردند.

مخالفت اینها با عارفان گاه آن قدر شدت می‌گرفت که به تکفیر عارفان می‌پرداختند و مطالب عمیق عارفان را مطالبی خارج از حدود و ثغور دین و حتی کفر معرفی می‌کردند. این مخالفت وقتی تا این اندازه اوج می‌گرفت، در دسرهایی برای عارفان به وجود می‌آورد و گاه به هجرت عارفان از دیاری به دیار دیگر و گریز آنها منجر می‌شد.

• مخالفان عرفان و تفکر عرفانی چه ایرادهایی بر آن وارد می‌کنند؟ مخالفان عرفان عمده ایرادی که به عارفان وارد می‌کردند، این بود که عارفان به تاویل آیات و روایات می‌پردازند و سلیقه و ذوق خودشان را بر آیات و روایات تحمیل می‌کنند. آنها می‌گفتند مطالب عرفانی، قابل استظهار از آیات و روایات نیست؛ یعنی نمی‌شود یافته‌های عارفان را از آیات و روایات برداشت کرد و در نتیجه برداشت‌های عارفان را نوعی تفسیر به رأی معرفی می‌کردند.

در حقیقت عرفان را خروج از ظواهر آیات و روایات می‌دیدند. عرفان را گاه سلیقه و ذوق عارف معرفی و گاه عارفان را خارج از جاده شریعت معرفی می‌کردند

و عارف‌نمایان سطحی گاه در این جهت به این اتهام کمک می‌کردند؛ چون آنها بر اساس سلاقی خود، گاهی از موازین شرع عدول می‌کردند و اهل ظاهر، اتهام بی‌مبالاتی به همه عارفان می‌زدند؛ درحالی‌که عارفان عمیق، راسخ و حقیقی همیشه به حرکت در جاده شریعت سفارش داشتند؛ به عنوان مثال ابن عربی که از عارفان بزرگ جهان اسلام است، می‌گوید:

«اگر کسی از جاده شریعت بیرون رود، به هر کجا برسد به حقیقت نرسیده

است.»^۱

یا شمس‌الدین تبریزی که از عارفان بزرگ آذربایجان و مراد و مرشد مولوی است، به گزارش مولوی در کتاب «مقالات شمس» می‌گوید:

«اگر با کسانی برخورد کردی که نماز را ترک کرده‌اند و می‌گویند ما به حقیقت واصل و نایل شده‌ایم، مدعیان عارفان‌های سطحی هستند. می‌گویند به آنها بگو شما بالاتر هستید یا رسول خدا؟ اگر گفتند ما، در دم گردن آنها را بزن و اگر گفتند رسول خدا، به آنها بگو رسول خدا تا پایان عمر نماز می‌گزارد.»^۲

• محور سیر و سلوک در عرفان اسلامی خدا است. اما در عرفان‌های

مدرن یا معنویت‌نویدید، محور کیست یا چیست؟

دنیای غرب مهد پیدایش معنویت مدرن است. فرهنگ دنیای غرب مبتنی بر مبانی و اصولی است که از جمله می‌شود به مبنای اومانیزم، سکولاریسم و لیبرالیسم اشاره کرد.

• تفاوت عرفان اسلامی با عرفان‌های غربی چیست؟ در واقع

می‌خواهیم ویژگی‌های عرفان اسلامی را بدانیم؟

مبانی عرفان اسلامی «خدامحوری»، «سعادت‌گرایی» و «شریعت‌مداری» است؛ درحالی‌که مبانی معنویت مدرن، اومانیزم «انسان‌محوری»، سکولاریسم «دنیانگاری» و لیبرالیسم «باحیگری یا روانگاری» است.

عرفان اسلامی حول محور خدا، سلوک و حرکت باطنی را تنظیم و تدوین می‌کند. انسان باید به خدا برسد. انسان باید تجلی‌گاه بالفعل اسمای خدا شود. انسان

۱. ابن عربی، فصوص‌الحکم، ج ۱، ص ۲۵

۲. شمس تبریزی، مقالات شمس، ص ۶۱ و ۶۲

باید در عرفان اسلامی به قله بندگی بنگرد و به سمت این قله حرکت کند تا به خدا برسد؛ عاشق خدا شود تا همه اسمای خدا در وجودش تجلی کند. او این مسیر را به مدد خدا و با هدف خدا طی می‌کند؛ در واقع با نقشه و طرحی که خدا به وسیله انبیا، کتاب و سنت به او می‌دهد. نقشه حرکت به سمت خدا به وسیله شریعت به عارف و سالک داده می‌شود و خدامحوری یعنی اینکه غایت حرکت من خدا است و مسیر را هم خدا مشخص می‌کند که چگونه گام بردارم تا تجلی‌گاه اسمای خدا شوم.

اما در معنویت مدرن یا عرفان‌های سکولار، محور خدا نیست. این را بدانیم که دنیای غرب برای بها دادن به انسان، مسیری را طی کرد که عملاً نتیجه عکس گرفت. هدف این بود که به انسان بها دهد؛ چون انسان در قرون وسطا به سختی تحقیر شد و مورد اهانت قرار گرفت. وقتی پانصد سال پیش در غرب نهضت روشن‌اندیشی پدید آمد، هدف این بود که این انسان تحقیر شده، عزیز و تکریم شود و به عظمت برسد؛ اما راهی را که انتخاب کرد، راه درست نبود؛ چرا که برای تکریم انسان، انسان را در برابر خدا قرار داد. این مقابله به این منجر شد که فراماده دیده نشود و انسان در حصار مادی محدود شود و نیز دنیای غرب به سمت ماتریالیسم (مادی‌گرایی) پیش رفت.

نیچه کتابی می‌نویسد با عنوان «وقتی که خدا مرد» و حکایت می‌کند از روزگاری که مردم در دنیای غرب تلاش کردند خدا را از زندگی خود بیرون کنند. به قول او، نگاه‌ها از آسمان به زمین افتاد. این عبارت، استعاره است؛ یعنی نگاه‌ها از آسمان فراماده به زمین مادی افتاد و نگاه‌ها مادی شد. فراماده، خدا بود؛ آنها نگاه را از خدا برداشتند و به خود معطوف داشتند. هدف این بود که به انسان بها دهند؛ اما برای بها دادن به انسان، چشم از خدا برداشتند که این اشتباه بود؛ چون چشم برداشتن از خدا، مساوی با کوچک و محدود کردن انسان به ماده بود.

• نیچه کتاب دیگری به نام «ابر مرد» می‌نویسد؛ یعنی انسانی که آن قدر بزرگ شد که می‌تواند خدا را کنار بزند و خود جای او بنشیند! این نگاه غرب به انسان، اومانیزم خوانده می‌شود.

امروزه ما در عرفان‌های غربی، اومانیزم را مشاهده می‌کنیم. اکنون فرقه‌های معنویت‌گرا در دنیای غرب، برنامه سعادت و بهرروزی را از خدا نمی‌گیرند؛ بلکه می‌گویند خود انسان، برنامه بهرروزی و سعادت خود را ترسیم و تصویر می‌کند. هر

فرقه، خودش یک نقشه و برنامه سعادت به مریدانش می‌دهد. معنای انسان محوری همین است.

در حال حاضر وقتی به سراغ فرقه‌هایی چون اکنکار، اوشو یا مکاتب عرفانی جدید می‌رویم، در آنجا کسی نمی‌گوید که برای رشد و سعادت خود، برنامه‌ات را از وحی بگیر. برنامه آنها را خود انسان طرح و تدوین می‌کند. اما در عرفان اسلامی می‌گویند برنامه سعادت را از خدا بگیر؛ چون در عرفان اسلامی، کرامت انسان در نگاه به خدا تعریف شده است؛ یعنی انسان وقتی به ارزش‌های والای خود نایل می‌شود که به خدا نزدیک و عاشق خدا شود. وقتی به خدا نزدیک شد، کمالات الهی در وجودش متجلی می‌شود.

مبنای دیگر عرفان‌های مدرن، سکولاریسم است. وقتی انسان خود، محور شد و نگاهش به دنیا افتاد، بنابراین هدف و آرمانش فقط دنیا و بهتر زندگی کردن در دنیا می‌شود. معنای سکولاریسم هم همین است؛ یعنی دنیاگرایی که این امر دین را به عقب راند. این اتفاقی بود که در دنیای غرب افتاد؛ یعنی وقتی رنسانس و نهضت روشن‌اندیشی به‌پا شد، دین رسمی خود را به عقب راندند و در کنج کلیسا محبوس کردند و دیگر دین در عرصه‌های اجتماعی نقشی نداشت. نه در اقتصاد، نه سیاست و نه در حقوق دیگر جایی برای دین وجود نداشت.

• **غایاتی که این معنویت‌های نوظهور به مخاطبان و مریدان خود معرفی می‌کنند، چیست؟**

غایاتی که معنویت‌های نوظهور به مریدان خود معرفی می‌کنند، غایاتی مانند شاد زیستن، درمانگری و قدرت‌های خارق‌العاده است؛ درحالی که در عرفان اسلامی، ما سعادت‌گرایی را تعقیب می‌کنیم، انسان به دنبال سعادت است و سعادتش را هم محدود به دنیا نمی‌داند و سعادت، بخشی در دنیا و بخش دیگر آن، ورای دنیا معنا پیدا می‌کند. انسان چون به کوچکی دنیا نیست، بنابراین سعادت او بسیار فراتر از سعادت و بهروزی در دنیا است.

• **شما لیبرالیسم را یکی از مبانی معنویت‌های نوپدید معرفی کردید؛ در این باره هم توضیحی می‌دهید؟**

سومین مبانی عرفان‌های نوپدید، لیبرالیسم است. لیبرالیسم یعنی روان‌نگاری.

وقتی انسان بر اساس میل خود، قانون معنوی و نقشه سیر و سلوک وضع می‌کند، طبیعی است آنچه را بخواهد، روا می‌شود و آنچه را نخواهد ناروا می‌شود. معنای روان‌نگاری همین است که انسان آنچه را می‌خواهد معرفی می‌کند؛ حتی اگر با قوانین شریعت سازگار نباشد. اما عرفان اسلامی، شریعتمدار است؛ یعنی حرکت را در حوزه شریعت مجاز می‌داند. در باید و نبایدهای شریعت، در مجاز و ممنوعیت‌های شریعت، حد و حدود را مشخص می‌کند و اجازه نمی‌دهد که سالک از خطوط قرمز خارج شود و به سمت ممنوعات برود.

• آیا تناسخ‌گرایی را می‌توان از دیگر وجوه ممیز عرفان اسلامی با معنویت‌های نوپدید دانست؟

یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های عرفان اسلامی با عرفان‌های مدرن یا سکولار این است که عرفان‌های سکولار و مدرن، تناسخ‌گرا هستند؛ درحالی‌که عرفان اسلامی، «معادگرا» و «آخرت‌گرا» است. می‌توان گفت که نزدیک به صد درصد فرقه‌های معنویت‌های نوپدید یا عرفان‌های سکولار، تناسخ‌گرا هستند؛ یعنی به زندگی‌های مکرر در دنیا معتقد هستند. به این معنا که بعد از مرگ دوباره روح بازمی‌گردد و در قالب دیگری زندگی دوباره‌ای پیدا می‌کند و این دور همچنان ادامه دارد تا روزی این روح از این چرخه تاریک خارج شود و به قول آنها به «نیروانا» یا روشنائی بپیوندد. اما تناسخ در تفکر عرفان اسلامی باطل است و به گفته حضرات معصوم(ع)، تناسخ کفر است. ما یک بار بیشتر در این دنیا زندگی نخواهیم کرد و بعد بنابر ادله گوناگون فلسفی و روایی، روح به عوالم برتر از این عالم از برزخ تا قیامت منتقل می‌شود. ما معتقد به تناسخ نیستیم؛ اما امروز می‌دانیم که تقریباً در تمام فیلم‌هایی که با محتوای معناگرایی در سینمای هالیوود تولید می‌شود (که تقریباً ۹۹ درصد سینمای هالیوود، سینمای معناگرا است) تناسخ با صراحت القا می‌شود.

• امروزه ما چقدر به عرفان و تفکرات عرفانی محتاج هستیم؟ آیا اصلاً نیازی به عرفان داریم یا خیر؟

من به اختصار می‌گویم که «جهان جز با عرفان قابل اداره نیست». عرفان مواجهه‌ای را اقتضا می‌کند که من از آن به مواجهه احساسی- قلبی یاد می‌کنم.

• **مرز مشترک و فصل افتراق عرفان با فلسفه و حکمت چیست؟**

اگر ما دانش‌های دینی را به سه گروه فقه، فلسفه و عرفان تقسیم کنیم، هر کدام از این دانش‌ها، نوعی از مواجهه و برخورد و نوعی مدیریت فرهنگی را اقتضا می‌کند. فقه، الزام را اقتضا می‌کند؛ چون فقه دانش تکلیف است؛ یعنی دانش حرام و حلال، دانش واجب و حرام و دانش باید و نباید.

فلسفه، دانش برهان است. دانش کشف عقلانی است. دانش کشف واقعیات با تکیه بر برهان و استدلال عقلانی است. فیلسوف با برهان و استدلال به کاوش می‌پردازد تا واقعیت را کشف کند. مقتضای فلسفه، مواجهه «اقناعی» است؛ یعنی فیلسوف می‌خواهد شما را قانع کند، درحالی‌که فقیه نوع برخوردش این است که مخاطب را ملزم و مکلف کند. یک فیلسوف می‌کوشد که شما واقعیت را ببینی و باور کنی؛ برای همین برای شما منطقی و استدلال و دلیل ارائه می‌کند. اما عرفان، شیوه کشف و شهود است؛ شیوه عشق‌ورزی و رسیدن به بینش قلبی است. در عرفان، عارف به دنبال آن است که با چشم دل ببیند. دل، مرکز احساس و عواطف است. پس کار عارف در حوزه عواطف و احساس و بینش‌های قلبی است؛ از این رو مواجهه‌ای که عرفان اقتضا می‌کند، یک مواجهه احساسی- قلبی است. عارف تا قلب مخاطب را متأثر نکند، راضی نیست؛ یعنی به باور عقلی رضایت نمی‌دهد؛ حتی به این که شما تکلیفی را از سر الزام انجام دهید، راضی نمی‌شود.

• **در دنیای امروز کدام یک از این دانش‌ها برای بشر راهگشا و افق‌گشا تر است؟ در واقع می‌خواهیم بدانیم آیا عرفان و تفکر عرفانی می‌تواند معیارهای معنابخش به زندگی انسان امروز باشد؟**

دنیای امروز به مرحله‌ای از کمال و رشد رسیده است که باید با قلب مخاطبان سخن گفت؛ البته معنایش این نیست که ما به عقل مخاطبان کاری نداشته باشیم و دست از الزام بکشیم. اصلاً معنای سخن من این نیست. منظور من این است که بشر به حدی از رشد رسیده است که نمی‌شود از قلب او غفلت و تنها به عقل او اکتفا کرد. نمی‌شود تنها به الزام و تکلیف اکتفا کرد. بنابراین اگر کسی بخواهد در مدیریت جامعه به‌ویژه مدیریت فرهنگ به الزام اکتفا کند، خواهد باخت؛ یعنی مخاطبانش نه تنها جذب او نمی‌شوند، که از او خواهند گریخت. الان فرض کنید مقولات دینی را فقط از طریق الزام در جامعه تثبیت کنیم، نتیجه این می‌شود که

با موقعیت گریز، فرار و بلکه ستیز روبه‌رو می‌شویم. این در همه جای دنیا اتفاق می‌افتد؛ چون مخاطبان رشد یافته‌اند. این رشد به اقتضای سیر جوامع است. این قدر علم و عقل رشد کرده است که دیگر نمی‌شود الزام کرد. می‌خواهم بگویم که بشر حتی از سطح اقناع هم رشد یافته‌تر است، یعنی بشر تنها به دنبال قانع شدن عقلش نیست، بلکه بشر به حوزه‌های دل گام گذاشته است، یعنی تا دلش راضی نشود، پذیرا نخواهد بود و تا قلبش راضی نشود، هوادار نخواهد شد.

• به طور کلی کاربرد عرفان در عالم مدرن چیست؟

من برای عرفان نقش بسیار مهمی در مدیریت امروز جهان قائل هستم. دنیای غرب این مهم را یافته است. اینکه آنها این را از کجا و چگونه یافته‌اند، مسئله مهمی است. دنیای غرب کاری کرده است که امروز نزدیک به چهل هزار فرقه معنویت‌گرا در دنیای غرب وجود دارد. البته آنها این معنویت‌های نوپدید را در جهت اهداف خود مدیریت می‌کنند. دنیای غرب مسئله «قدرت نرم» را مطرح کرده است. مبدع واژه قدرت نرم، خود اذعان کرده است که من این مفهوم را از آیت‌الله خمینی (ره) آموختم. این از جهتی جای افتخار برای ما دارد و از جهتی جای تاسف؛ افتخار از اینکه از ما آموخته است و تاسف برای اینکه خود ما از امام (ره) نیاموختیم. او می‌گوید قدرت نرم، قدرت اقناع و احساس است. البته آنها هنوز بیشتر بر اقناع تکیه می‌کنند؛ اما با این مدیریتی که نسبت به معنویت در دنیا انجام داده‌اند، (بیش از چهل هزار فرقه معنوی و تولیدات ۹۹ درصدی فیلم‌های معنویت‌گرای هالیوودی و انتشار کتاب‌های معنویت‌گرا در تیراژها و زبان‌های مختلف) نشان می‌دهد که غرب از قدرت احساس در مدیریت جهان استفاده می‌کند. می‌گویند دیگر لازم نیست برای فتح و نفوذ، قشون کشی کنیم. ما باید آن گونه که می‌خواهیم، مردم را اقناع کنیم؛ یعنی عقل و قلب مخاطبان را در اختیار بگیریم. غرب در جهت اهداف باطل و غلط خود، از معنویت‌های نوپدید استفاده می‌کند؛ ولی ما که دارای بهترین ذخایر عرفان هستیم، باید زودتر، جلوتر، کامل‌تر و قوی‌تر از همه مدیریت معنوی و عرفانی را اعمال کنیم؛ زیرا امروز جز به عرفان نمی‌توانیم در جهان مدیریت داشته باشیم. البته برای مدیریت باید تلفیقی از عرفان و فلسفه و فقه را به کار برد؛ یعنی باید قلب مخاطبانمان را متاثر، عقلشان را قانع و آنگاه تکلیفشان کنیم. تکلیف همیشه بعد

از پیدایش محبت در دل، شیرین است و دیگر سخت و سنگین نیست.

• آیا ما به قدر تمنای موجود در جامعه، خوراک معنوی برای نسل امروز فراهم کرده‌ایم؟ آیا توانسته‌ایم بر مبنای تفکر عرفانی و مبانی اسلامی- ایرانی خود، برای نسل امروز محصولات فکری- فرهنگی همچون رمان، فیلم، بازی‌های رایانه‌ای و... تولید کنیم؟
متأسفانه ما در این زمینه، حداقل کارها را انجام داده‌ایم. کار ما در زمینه عرفان دینی، بسیار ضعیف است.

• آیا متون عرفانی اصیل و اسلامی ما با ساختار و محتوایی که دارد، برای عموم قابل استفاده است؟

ما باید مضامین عرفان دینی را در حد و اندازه‌ای که جوان و مردم عام بفهمند، تسهیل و منتشر کنیم و راه جز این نیست. اگر عرفان دینی و اگر مسائل معنوی با زبان روز و با زبانی که قابل فهم برای نسل امروز باشد تولید شود، بی‌شک دلبری خواهد کرد. عرفان‌های مدرن بسیار سطحی است و عرفان دینی ما بسیار بسیار عمیق است؛ اما زبانش، زبان رازآلود و رمزآلود است. البته این زبان رمزآلود به عللی انتخاب شده است. حال اگر این زبان، به زبان روز تسهیل شود، رویکرد به عرفان دینی و اسلامی چشمگیر خواهد بود و این یکی از مهم‌ترین راهکارهایی است که برای مواجهه با عرفان‌های سکولار باید انجام شود.



۲۳

فرهنگ طنزنویسی و ایجاد حساسیت بر نقصان‌ها و چالش‌ها، همواره در بستر فرهنگی ما وجود داشته و از آن در راستای رشد و اعتلای جامعه بهره گرفته شده است. به واقع گاهی تنها راه برای ایجاد هشیاری و بینش‌افزایی اجتماعی طنز و کنایه‌گویی است. با این وجود در روند وارد کردن اتهاماتی به نشریه «خاتون» از یک مطلب کوتاه و طنز آن سوء ظن‌های متفاوتی استخراج گردید. به نظر می‌رسد این یادداشت استاد شریف‌زاده در راستای رفع ابهامات به‌وجودآمده و احیای این فرهنگ فراموش شده نگاشته شده باشد:

جزای لطیفه^۱

از تنها مطلبی که در مجله خاتون به عنوان جرم شناخته شد، باخبر شدم و به یاد این ضرب‌المثل مشهور افتادم که برخی از بین همه پیامبران، جرجیس را انتخاب کرده‌اند. از آن همه نکاتی که از چشم تیزبین و عیب‌جوی منتقدان دور نمانده بود، این کمترین بود؛ ولی چون از آن همه نقد، چنان پرده مغالطه زدوده شد، دیگر تلقی جرم، بی‌مورد می‌نمود؛ مگر آنچه کمتر از آن سخن گفته شده بود؛ چراکه حتی منتقدان هم با برداشت عرفی خود، آن را جرم تلقی نمی‌کردند و آن مطلبی با عنوان «تکمیل دین در ده برداشت»^۲ بود که به ذکر لطیفه‌های برخی مردم در مواجهه با حدیث نبوی «تکمیل دین با ازدواج» پرداخته بود. شنیدن این لطایف، امری غریب از ذهن بنده که سی سال در حوزه بودم، نبود؛ آن هم وقتی

۱. روزنامه ایران، ۱۷/۸/۱۳۹۰.

۲. نشریه خاتون (۱)، مرداد ۱۳۹۰، ص ۵۳.

که این قبیل لطایف، عمری بلند به اندازه عمر اسلام داشت؛ چرا که برخی از این گونه لطایف، سبب خندیدن رسول خدا(ص) و بهشتی شدن لطیفه‌گو می‌شد «که هر کس رسول خدا(ص) را بخنداند، به بهشت راه می‌یابد» و در آن زمان، هیچ کس با شنیدن این لطیفه‌ها، تلقی اهانت به گفتار پیامبر یا آیات و احکام قرآن نمی‌کرد؛ برای مثال آورده‌اند که زنی از مردی نزد رسول خدا(ص) شکایت آورد که این مرد مرا بوسیده است و آنگاه که رسول خدا(ص) از مرد توضیح طلبید، مرد ضمن اقرار به جرمش، به رسول خدا(ص) عرض کرد که حاضرم برای این کار قصاص شوم و آن زن با من همان کند. در این هنگام بود که لبخند بر لبان رسول خدا(ص) نشست و صد البته که هیچ کس تلقی استهزای قانون قصاص نکرد و به جرم استهزای قصاص، مجازاتش نکرد.^۱

اما نکته دیگر آنکه مگر رسول خدا(ص) دستور نداد که حدود را با شبهات دفع کنید؛ آیا آقایان به قطع و یقین رسیده‌اند که نقل این لطیفه‌ها به قصد استهزای گفتار پیامبر(ص) بوده است؟ واقعاً آن گروه از برادران ایمانی که به جمع مطالب این مجله همت گماشته‌اند، از نگاه جرم‌انگاران این مطلب، قصد استهزای کلمات پیامبر(ص) را داشته‌اند؟ یا این احتمالی است که اگر به ذهن کسی خطور کند، از کمترین درصد ممکن برخوردار است؟ آن هم وقتی که برخی از جمع هیئت محترم منصفه آن را استهزا نمی‌دانند؟

آیا قضای اسلامی بر تحکم به داشتن قصد اهانت استوار شده است یا به رفع احتمال قصد اهانت به هر بهانه‌ای؟! آخر شما که جوانفکر را دیدید، آیا از وجنات و سوابقش، احتمال اهانت به گفتار پیامبر(ص) می‌دهید؟ حاشا و کلا!

۱. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۳۹۵.

قبیل جد خالد القسری امرأة فشکت إلى النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) فأرسل إليها فاعتترف و قال إن شئت این تقصص فلتقتصص فتبسم رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و أصحابه و قال أُولَا تعود فقال: لا والله یا رسول الله فتجاوز عنه.

۲۴

دیدار جمعی از فضلا و روحانیان حوزه‌های علمیه با رئیس محترم جمهور، فرصت مناسبی بود تا دیدگاه‌های دوجانبه دربارهٔ مسائل فرهنگی بیان شود و شبهاتی که در این زمینه در رسانه‌ها مطرح شده است، مورد بررسی قرار گیرد. استاد شریف‌زاده طی سخنانی در این جلسه، با تبیین حرکت دولت در مسیر عدالت، از اندیشهٔ فرهنگی دولت در طرح مضامین دینی سخن گفت.

آنچه می‌دانیم...^۱

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله والصلوة على رسول الله و آله آل الله
با تشکر از رئیس محترم جمهور، جناب آقای دکتر احمدی‌نژاد، که فرصتی برای دیدار در اختیار ما گذاردند.
آقای دکتر احمدی‌نژاد! اگرچه آمده‌ایم تا بیشتر شنونده باشیم نه گوینده، باید بگوییم که آماده شنیدن چه سخنانی هستیم. به اختصار از آنچه می‌دانیم و آنچه می‌خواهیم، یاد می‌کنم. اما آنچه می‌دانیم: رهبر فرزانه انقلاب فرمود:
«بنده از همه دولت‌ها حمایت کرده‌ام، ولی این دولت با دولت‌های گذشته تفاوت دارد و فرق اساسی در این است که تلاش نمی‌کند حاکمیت دوگانه درست کند... اگر رهبری چیزی بگوید، رئیس‌جمهور می‌پذیرد و به آن عمل می‌کند.»^۲
ما به خوبی دریافتیم که در مدت شانزده ساله دو دولت پیش از شما، چه بر رهبر

۱. روزنامه ایران، ۱۳۹۰/۹/۱۲.

۲. سخنرانی مقام معظم رهبری در دیدار با جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۸۹/۸/۱.

انقلاب گذشته است. شما با آنکه همچون مشاورى صديق به بحث و گفت‌وگو با رهبر مى‌پردازى، در مقام فرمان، فقط او را مى‌شناسى. با اين حال مى‌دانيم که برخى درباره ولايت‌پذيرى شما و نزديکان شما چه چيزهايى بر زبان آوردند؛ عنايت جنابعالى به مهدويت و حرکت به سوى مديریت جهانی مهدى موعود(عج) را معارضا با ولايت فقيه خواندند و باب اتهام بر شما و نزديکان شما گشودند.

از بيدارى انسان‌ها بر روى کره خاک گفتيد که متعلقى جهانی داشت و مختص به سرزمين‌هاى اسلامى و مسلمانان نبود؛ ولى آنها بهانه‌اى ساختند تا بگويند شما در برابر رهبر، که واژه بيدارى اسلامى را به کار برده است، قرار گرفتيد؛ حال آنکه نسبت بين متعلق اين دو بيدارى، عام و خاص بود و آنها فراموش کرده بودند که رهبر خردمند ما پيش از اينها چنين فرموده بود:

«مطالبات امروز ما، بين‌المللى است... نگاه هم بايد انساني باشد. انسان يعنى آنچه در همه جهان گسترده است: اَمَّا اَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ اَوْ نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ! نگاه بايد متوجه يك همچنين گستره وسيعى باشد.»^۲

از عدم اعتقاد به مقابله و تهاجم فرهنگى گفتيد و تبیین کرديد که فرهنگ با فرهنگ مقابله نمى‌کند؛ بلکه اين بى‌فرهنگى حاکمان غرب است که به فرهنگ ايران اسلامى ما حمله مى‌کند و برخى اين را مخالفتى با واژگان تهاجم و شبیخون فرهنگى رهبر انقلاب اعلام کردند؛ حال آنکه اين، تاويدى بلاغى و مبالغه‌اى شفاف بر مراد رهبر بود که شما فرهنگ دشمن را بى‌فرهنگى ناميديد؛ نه آنکه تهاجم و شبیخون را نفى کنيد.

نمى‌دانم اين همه، از ضعف دانايى و کاستى توان علمى آنها بود يا از اراده و عزم خاص در تضعيف خطى که شما در کوتاه کردن دست ناپاکان از بيت‌المال دنبال مى‌کرديد يا قاسطانى به زيرکى شيطان، مارقان نادانى را به نام دين و ولايت به بازي گرفتند. آخر چه کسى باور مى‌کرد روزى بشنود که معاويه و خوارج هم براى عدالت با امير مومنان على(ع) به مخالفت برخيزند تا اين را گواهى بر الزام شما به ولايتمدارى در برابر عدالت‌محورى قرار دهند. آيا اين ستم به تجسم عدل الهى بر روى کره خاکی نبود و آيا امکان جدایی عدالت از ولايت وجود دارد؟ و آيا ولايت، ماموريتى جز برپايى عدالت در جان و پيکر جامعه بشرى دارد؟

۱. تحف‌المقول، ص ۱۲۷.

۲. سخنان مقام معظم رهبرى در ديوار اعضاى بسيجى هيئت علمى دانشگاه‌ها، ۱۳۸۹/۴/۲.

آیا ما نمی‌دانستیم که امر به معروف و نهی از منکر، زمانی لزوم می‌یابد که معروف، معروف و محبوب باشد و منکر، منکر باشد و منفور و برای این منظور باید جامعه را به درک و فهم و رشد رساند و عقل و دل مردم را به برهان و احساس و وجدان مزین کرد و آنگاه اگر عنودان و لجبازانی مانند، نوبت به امر و نهی می‌رسد و شما برای روشن کردن عقل و دل مردم، بر ام‌الفضایل انگشت گذارید و عدالت را فریاد کردید که تا مردم احساس عدالت نکنند، سخن دین را هم گزافه می‌پندارند و اعتماد به عالمان دین را از دست خواهند داد. آیا تصور می‌کنید که ما نمی‌دانیم شما از بهترین آمرین به معروف و ناهیان از منکر هستید که با امر به عدالت و تلاش در کوتاه کردن دست تجمل‌گرایان، امر و نهی را درباره ستمگران عنود به کار بستید؛ حال آنکه ایشان کوشیدند جهت امر و نهی را به سوی مردم برگردانند تا شما از آنها بازمانید و سرگرم امر و نهی کسانی شوید که به ارشاد و اقناع و تعلیم نیازمندند و آنگاه که شما مقاومت کردید و جهت را تغییر ندادید، گفتند که رئیس‌جمهور اعتقادی به امر به معروف و نهی از منکر ندارد. در سوگ سرور شهیدان، سوگندشان می‌دهم که آیا اصلاح امت جد حسین(ع)، به مقابله با ستمکاری چون یزید بن معاویه بود یا چیزی دیگر؟

و اگر فسادی در اقشار مردم مشاهده شود، آیا این امر جز نتیجه پرداختن به سهم‌خواهی‌ها و رانت‌خواری‌ها به جای تعلیم و تربیت و ارشاد جامعه بوده است؟ شما را به بی‌ارادتی به روحانیت متهم کردند؛ آیا تصور می‌کنید ما نمی‌دانیم که دولت شما، انحصار تردید بین دوراهی «محرومیت حوزه‌های علمیه از بودجه‌های فرهنگی دولت برای حفظ استقلال» و «بهره‌مندی از بودجه‌های پیش‌گفته به قیمت از دست رفتن استقلال» را شکست و راه سومی را به کار بست که ضمن حفظ استقلال، حوزه را بدون چشم‌داشت حمایت و حتی حسابرسی و از بودجه قابل توجهی بهره‌مند کرد. دولت با این کمک، معامله‌ای با حوزه نکرد و اگر نبود اتهام مخالفت با روحانیت، خبر این کمک را هم برملا نمی‌کرد که چه‌بسا شما به آشکار کردن این هم راضی نبودید.

اما آنچه می‌خواهیم: با ما بیشتر بنشینید و بیشتر سخن بگویید تا امکان دفاع از حقیقت برای ما بیشتر فراهم شود. ما برای سربازی امام زمان (ارواحنا له الفداء) در این سلک درآمدم؛ پس امکان خدمت‌گزاری به حضرتش را در این سنگر برای ما فراهم آورید. اگر بیشتر بدانیم، نخست خود به حیرت مبتلا نمی‌شویم و آنگاه

دیگران را از تحیر خارج می‌کنیم. به لطف خدا، قاطبه طلاب و فضایی حوزه علمیه، از شجاعت و بی‌باکی در دفاع از حقیقت برخوردارند و دردشناس و بصیر هستند



مناظره با سید عباس نبوی درباره رویکرد فرهنگی دولت^۱

مناظره‌ای با عنوان «بررسی رویکرد فرهنگی دولت دهم» با حضور حجت‌الاسلام بهمن شریف‌زاده و حجت‌الاسلام سید عباس نبوی در دانشگاه امیرکبیر برگزار شد. در این جلسه، استاد شریف‌زاده با بررسی گونه‌شناسی مواجهات فرهنگی دولت، در پی تبیین تئوری فرهنگی دولت برآمد و حجت‌الاسلام نبوی نیز با ارائه مصادیق، از رویکرد دولت در زمینه مسائل فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی انتقاد کرد.

شریف‌زاده: بنده رویکرد فرهنگی دولت را مبتنی بر گونه‌شناسی مواجهات فرهنگی می‌دانم؛ یعنی تا عنوان مواجهات فرهنگی شناسایی نشود، رویکرد فرهنگی قابل بررسی نیست.

نبوی: به اعتقاد بنده، فرهنگ عبارت است از نتایج، آثار، مجموع اعتقادات، باورها، آداب، رسوم و سبک زندگی جامعه و ملت. متأسفانه در مدت ۲۴ سال اخیر که طی آن، شش دولت بر سر کار آمدند، مسائل فرهنگی با فراز و نشیب‌های فراوانی روبه‌رو بوده و مهم‌تر اینکه مفهوم فرهنگ هم درک نشده است.

فرهنگ را نمی‌توان با زور ترویج کرد. در فرهنگ می‌توان یک نوع جنجال برای حرکت فرهنگ به سوی ضد فرهنگ ترویج کرد و آن کسی که بازی را می‌شناسد، می‌تواند متناسب با خود آن را کنترل کند. باورپذیر نیست که پول‌هایی

۱. سومین نشست شورای عمومی دفتر تحکیم و حلت در سال ۹۰ در دانشگاه امیرکبیر تهران، ۹/۲۵/۱۳۹۰.

هزینه شود تا بی‌بندوباری در کشور رواج یابد و پذیرفتنی نیست که امدادهایی به عده‌ای رسانده شود تا در کشور، تأثیر فرهنگی منفی داشته باشد.

دولت اصلاحات این گفتمان را مطرح کرد که نمی‌توان فرقی زیادی در زندگی افراد قائل شد. دولت احمدی‌نژاد هم از همان آغاز، اشاره‌های خطرناکی در حوزه فرهنگ داشت و بنده نیز از همان آغاز درباره این مسائل تذکر دادم؛ برای مثال آقای احمدی‌نژاد می‌گوید که آیا مسئله اصلی جوانان ما، مد و لباس است. در قرآن، نحوه معاشرت و شکل دادن به ظاهر نیز اشاره شده و موازین آن هم بیان شده است. در دولت سازندگی و اصلاحات هر چیزی که مطرح می‌شد، خارج از گفتمان انقلاب اسلامی بود. دولت سازندگی به دنبال ژاپن و ترکیه اسلامی بود و دولت اصلاحات می‌گفت که ما باید مثل آلمان، ولی اسلامی باشیم.

اسلام شیعی امامیه با مبانی اعتقادی‌ای که دارد، در طول تاریخ بسیار خونبار حرکت کرده و به اینجا رسیده است. بنابراین پذیرفتنی نیست که تمام این میراث را پشت قباله یک دولت بیندازیم و بعد هم یک نفر هر چیزی که می‌خواهد، بگوید. مبانی باید همواره حفظ شود. وقتی خاتمی در دوره ریاست‌جمهوری خود می‌خواست به دیدار ژاک شیراک برود، اطرافیانش به من گفتند که چه دلیلی برای این سفر وجود دارد و من به آنها گفتم دلیل اصلی این سفر، ظرف‌ها و گیلان‌های شراب ضیافت شام است؛ زیرا خاتمی به عنوان دولت وقت نظام جمهوری اسلامی ایران در آنجا حضور پیدا می‌کند و وقتی این مسئله را بپذیرد، وجهه خوبی ندارد؛ از آن جهت که کل قراردادهای پروتکل‌های آن سفر در یک طرف قرار می‌گرفت و آن ضیافت شام هم در طرف دیگر.

شریف‌زاد: مواجهه تکلیفی_الزامی به این معنا است که فرهنگ با الزام و باید و نباید همراه باشد؛ البته این رویکرد راه به جایی نمی‌برد.

مواجهه تبیینی و اقلایی یعنی اینکه مسئله باید برای عقل روشن شود و در این مواجهه، عقل باید قانع شود. مخاطب در مواجهه احساسی، مرکز احساسات انسان است. در این مواجهه باید مضمون دینی، محبوب مخاطب باشد.

مواجهه تلفیقی هم تلفیقی از سه مواجهه یاد شده است. تربیت دینی چه نوعی از تربیت است؟ تربیت دینی در جوامع دینی، تربیت الزامی است.

امام خمینی(ره) در کتاب «چهل حدیث»^۱ در بابی که به سه حوزه فقه، عرفان

و فلسفه می‌رسد، به هر سه حوزه می‌تازد؛ زیرا این سه گروه، معرکه وسیعی دارند. بعد از اینکه امام به هر سه گروه می‌تازد، از تلفیق این سه برای رسیدن انسان به کمال استفاده می‌کند. تعلیم و تربیت در جوامع اسلامی رو به سمت فقاقت رفته است و تعلیم و تربیت، تعلیم و تربیت فقاهتی است. تعلیم و تربیت مراکز دینی ما با مشکل روبه‌رو است. اگر تعلیم و تربیت فقط فقهی باشد، افراد مکلف می‌شوند کارها را به طور باید و نبایندی انجام دهند.

فیلسوف به دنبال تبیین و قانع کردن است و با الزام کاری ندارد. تربیت عرفانی، تربیت احساسی است و وقتی در هزار و صد سال از تربیت دینی ما خبری از تربیت عرفانی و فلسفی نبوده است، رویکرد می‌شود رویکرد الزامی. از این رو هنگامی که دینداران ما می‌خواهند دین را به کسی منتقل کنند، از الزام استفاده می‌کنند.

یکی از ویژگی‌های الزام، تحکم است و ما با این مشکل در جامعه مواجه هستیم؛ زیرا الزام صرف، کار درستی نیست و نتیجه آن، گریز از دین خواهد بود. پیامبر اسلام(ص) دل‌ها را فتح و عقل‌ها را قانع کرد. من نمی‌گویم الزام نباشد؛ ولی می‌گویم الزام صرف، حرکت به سمت مقابله با دین است.

برای مسئله حجاب هیچ عقلی را قانع نکرده‌ایم؛ درحالی‌که باید فضای جامعه را پر از ادله عقلی برای حفظ حجاب و نیز مملو از احساس برای این مقوله کنیم و فقط به الزام تکیه نداشته باشیم.

نبوی: مطالبی که آقای شریف‌زاده مطرح کرد، ربطی به مسئله فرهنگی دولت ندارد. دولت به معنای نظم الزام‌آور است. نمی‌دانم دولت چه ربطی به عرفان دارد؛ دولت باید قانون را اجرا کند.

اگر کسی در دولت مسائل عرفانی را مطرح کند، ما به آن می‌گوییم بازی با عرفان. زمانی که دولت نهم، مسئله استکبارستیزی را مطرح کرد، دیدیم که سرانجام در حاشیه یک اجلاس، رئیس‌جمهور دست ملک‌عبدالله را گرفت و با هم قدم زدند. در مسئله انقلاب‌های منطقه و خیزش‌های اسلامی در منطقه که دولت باید آنها را تقویت کند، آقایان از لفظ خیزش اسلامی هم استفاده نمی‌کنند. زمانی بنده خطاب به آقای جعفری گفتم که خودت را خرج مسیر انحرافی نکن؛ آقای جعفری در پاسخ گفت که آقای «کذا» گفته است که ما نیاز خود را مطرح می‌کنیم و او پولی می‌دهد تا نیاز ما برطرف شود و بقیه دوستان هم از این

پول استفاده کنند.

به یاد دارم به رهبر پیشنهاد دادیم که ما فضلالی نسل دوم می‌خواهیم تشکیلات جدید ایجاد کنیم؛ ولی این پیشنهاد بنده با مخالفت رهبر روبه‌رو شد. نظر آقای محسن رضایی این بود که به هر شکل می‌توانید، رهبر را قانع کنید؛ ولی من نپذیرفتم. نمی‌دانم چه معنایی می‌دهد که برخی از آقایان جامعه و عاظ ولایی تشکیل می‌دهند.

انسانی که دستور خلاف شرع و قانون رئیس‌جمهور را بپذیرد، احمق است؛ مگر رئیس‌جمهور چه کسی است؟ دولت پول در اختیار یک روزنامه قرار می‌دهد و به بقیه توجه نمی‌کند؛ حتی حق آگهی را به روزنامه‌ای خاص می‌دهد؛ آیا این عدالت است!

احمدی‌نژاد در دوره شهرداری در پارک رازی اعلام کرد که ما به هر هیئت، ۱۵۰ هزار تومان تجهیزات می‌دهیم؛ این کار انجام شد و همه هیئت‌ها نیز از این امکانات استفاده کردند. حرکت خوبی بود و ما هم از این کار حمایت کردیم. وقتی تعدادی از ارزش‌ها زیر سؤال می‌رود، بعضی مسائل جایی در فرهنگ اسلامی نخواهد داشت. آقای شمقدری سخنانی را درباره دستور رئیس‌جمهور برای حضور بانوان در ورزشگاه مطرح کرد و بعد هم به وزارت فرهنگ رفت. آقای «کذا» مدعی عنوان مردم شده است، خدا مردم را هم خیر دهد که نرفتند و برخی فیلم‌ها را ندیدند.

ما طلبه‌ها نباید بازی بخوریم. امروز بدتر از دوره اصلاحات شده است و حتی بخشی از کتاب‌ها اجازه انتشار پیدا نمی‌کنند. اهل بدعت می‌خواهند همه چیز را به هم بریزند. باید محکم ایستاد تا رویکرد فرهنگی درست شود.

زمانی که آقای احمدی‌نژاد در خانه نشست، گفت که میلیون‌ها جوان از من حمایت می‌کنند؛ آیا این، رویکرد فرهنگی است؟ این فرد گرفتار توهم شده است. مشکل ما خود آقای رئیس‌جمهور است؛ ولی برخی همه مشکلات را به خاطر آقای «کذا» می‌دانند.

شریف‌زاده: احساس می‌کنم بحث این میزگرد از مسائل فکری خارج شده است. چند جمله از آقای نبوی شنیدم که جای صحبت درباره آنها، اینجا نیست. به اعتقاد من این گونه نیست که دولت یعنی نظم الزام‌آور؛ اگر این گونه بود، مهم‌ترین مراکز پرورشی در دست دولت نبود. آیا دانشگاه یک مرکز تعلیم و تربیت

است یا خیر؟ دولت باید بالذات مسائل فرهنگی را بررسی کند. آقای نبوی پذیرفت که فرهنگ باید به جان و دل مخاطب بنشیند؛ پس اگر دولت قرار است رویکرد فرهنگی داشته باشد، باید به عقل و دل مخاطبان اعتنا کند.

بنده دولت را به معنای نظم الزام آور تعریف نمی کنم؛ البته نظم الزام آور هم هست. دولت مکلف است به عقل و قلب مردم جامعه، توجه مستقیم و بالذات کند. دولت باید افراد جامعه را در برابر فرهنگی که می خواهد آن را به شکل آیین نامه درآورد، آماده کند. خود نیروی نظامی که یک نیروی نظامی قهری است، کار فرهنگی می کند؛ برای مثال انیمیشن می سازد. دولت باید زمینه کار فرهنگی را آماده کند.

چرا در ۱۱۰۰ سال گذشته، عارفان و فیلسوفان متهم به بدعت شدند. امام خمینی (ره) اهل بدعت معرفی شده است. امام به خاطر طرح مسائل عرفانی، بدعت گذار نامیده شد.

امام خمینی (ره) می دانست که حاکمیت جز با معنویت امکان ندارد. اگر کسی بگوید که نیروی انتظامی به این شکل با بدحجابی برخورد نکند، برای این است که افراد با این روش دیندار نمی شوند.

من در جمعی که همه خانم های باحجاب حضور داشتند، گفتم که یک صفحه دلیل عقلی برای حجاب بنویسید؛ هیچ کس در آن جمع نتوانست این کار را انجام دهد.

شریف زاده: تکیه بر اخبار غیرمشهود در یک بحث علمی، غلط است؛ به همین دلیل همه اسناد آقای نبوی را کنار می گذارم و می گویم که بحث وی، غیرمبنایی بود.

ما هم اکنون مشکلاتی داریم؛ رئیس جمهور درباره گشت انتظامی گفت که کسی مخالف امر به معروف نیست؛ اما معروف باید محبوب باشد.

این بخش از سخنان شریف زاده با اعتراض دانشجویان مواجه شد. یکی از دانشجویان خطاب به وی گفت: امروز منکر محبوب شده است؛ پس دلیل نمی شود که ما منکر را انجام دهیم.

شریف زاده: من از زبان مردم، بعضی مسائل را می شنوم؛ ولی باید بگویم که مهم ترین قدم فرهنگی، تلاش برای برقراری و نزدیکی به عدالت است.

اگر عدالت رعایت نشود، مردم به دین و عالمان دین بدگمان می شوند. بر این

اساس باید گفت که عدالت برای مردم مهم است و اگر در مسیر عدالت حرکت نکنید، به آن لطمه می‌زنید.

دولت کوشیده است عدالت را تا جایی که می‌تواند، اجرا کند؛ به تازگی مسئله اختلاس مطرح شد و دیدیم که خود خبرگزاری فارس _ که مخالف دولت است _ گفت که دولت در مسئله اختلاس، منزه است.

در زمان آقای صفارهرندی که اکنون منتقد دولت شده است، فیلم‌هایی تزییق شد که من آنها را بررسی کرده‌ام. آیا فکر می‌کنید وزرای احمدی‌نژاد با وی همدلی داشتند؟ نمی‌دانم منظور شما از دولت، احمدی‌نژاد و مهندس مشایی است؟
نبوی: وظیفه دولت تنها زمینه‌سازی است. در حاکمیت ما، سیاست‌گذاری کلان، کار دولت نیست و بحث ما این است که دولت چرا این سیاست‌ها را به هم ریخته است.

متأسفانه دولت، نظارت دیوان محاسبات و نظارت‌های بعدی را هم برنمی‌تابد. فیلسوفان و فقیه‌های شیعه در بعضی مسائل مثل معاد جسمانی دست دارند؛ اما موضوع کنونی ما ربطی به این مسائل ندارد.

آخرین تبار از فیلسوفان و عرفای ما فریاد می‌زنند که آقای «کذا» منحرف است. اینکه یک دولت، که مملکت را به او تحویل می‌دهند، مسائل را کنار گذارد و به مردم بگوید می‌خواهیم استدلال کنیم تا قانع شوید، درست نیست.
 طلبه‌ای که از پول جریان انحرافی برای معیشت خود استفاده کند، نزد خداوند نمی‌تواند پاسخگو باشد.

در بیرون از این جلسه، برخی مسائل را برای شما مطرح می‌کنم. اگر آن آقا زرنگ است، ما هم که بچه نیستیم و بسیاری مسائل را دیده‌ایم. این آقا یک کار اساسی انجام می‌دهد که ناجوانمردانه است و آن کار این است که سعی می‌کند هر چیز درست و حقی را با رفتن به دنبال سوراخ‌های اطلاعاتی، پرونده برایش درست کند.

آقای شریف‌زاده در سخنانش گفت که اگر ما عدالت را رعایت کنیم، بسیاری از مسائل حل می‌شود. ما در این مورد بحثی نداریم؛ به شرط اینکه عدالت در همه زمینه‌ها محقق شود.

من امروز به آن آقای «کذا» کار ندارم و فکر می‌کنم خود آقای احمدی‌نژاد باید پاسخگو باشد.

ما دست کسی را که در مسیر عدالت پیش رود، می‌بوسیم. به خاطر مناقشاتی که با برخی افراد پیدا شده است، متأسفانه مسائل مدیریت بعد از هدفمندی یارانه‌ها رها شد؛ یعنی به وزیر که می‌گویم، می‌گوید به من ارتباطی ندارد، آیا این عدالت است؟

یک هسته و تمرکز مسائل را به سمت دیگری در کشور می‌برد. آقای «کذا» سابقه اطلاعاتی قوی‌ای دارد و حتی فرد کنار دست خود را هم تکذیب می‌کند؛ ولی مسائلی را که من می‌گویم، نمی‌تواند تکذیب کند. عده‌ای می‌خواستند در انتخابات آینده پول خرج کنند که نتوانستند. دولت می‌خواهد با این شعار که ما می‌خواهیم یارانه‌ها را سه برابر کنیم، ولی نمی‌گذارند، مباحث خود را ادامه دهد.

شریف‌زاده: موضوع بحث ما، بررسی رویکرد فرهنگی دولت است؛ نه بررسی مباحث اقتصادی، سیاسی، امنیتی و انتخابات. من به خاطر احترام به آقای نبوی در اینجا نشستم و چیزی نگفتم.

بنده کل بحث آقای نبوی را خارج از موضوع و بدون دلیل می‌دانم و می‌گویم که این سخنان و اخبار به دلیل آنکه مشهود نیست، نمی‌تواند موضوع بحث باشد. نباید مسائل را به سرعت بر سر تأمین معاش یک روحانی ببریم؛ بنده صلاح نمی‌بینم این مذاکره ادامه یابد؛ مگر اینکه دوستان به موضوع بحث برگردند. شریف‌زاده در ادامه به بررسی یکی از مطالب منتشر شده در سایت «رجا نیوز» که از سوی فردی به نام «نبویان» منتشر شده بود، پرداخت و گفت: نگارنده این مطلب، اسمش به آقای نبوی شباهت دارد.

نبوی در پاسخ به این سخن شریف‌زاده گفت که نبوی‌ها همه نوع هستند؛ هم ضد انقلابی، هم آن سوی آبی، هم انقلابی و ...

شریف‌زاده: ما در قانون با لفظ آزادی یا سازندگی، بر اصلاح وضعیت جامعه تکیه می‌کنیم که همه اینها نیز بدون شک در اصلاح وضعیت جامعه نقش دارد؛ ولی به نظر من، تکیه بر عدالت مهم‌تر است.



۲۶

حرکت فطری انسان‌ها به سوی کمال و بازگشتن به اصل غایی خویش در نزد اهل معرفت، به مثابه بخشی از حرکت در مسیر زندگی دینی است که می‌تواند به تدریج باعث رشد و تعالی جوامع و جهت یافتن آنها به سوی تشکیل اجتماعات دیندار شود. حجت الاسلام شریف‌زاده در گفت‌وگو با روزنامه ایران، درباره ماهیت جامعه دینی و ویژگی‌های آن و نیز هویت جوامع غیردینی و تفاوت‌های این دو به تفصیل سخن گفته است.

خدامحوری، اساس جامعه دینی^۱

• **جامعه دینی چگونه جامعه‌ای است و هویت و ماهیت آن چیست؟**
پس از شنیدن عبارت (جامعه دینی)، درباره ماهیت و حقیقت آن نکات گوناگونی به ذهن می‌رسد؛ آیا جامعه دینی به جامعه‌ای گفته می‌شود که مضامین دین در آن در سطح فردی اجرا شود؟ یا باید مضامین دین، افزون بر سطح انفرادی به سطح اجتماعی راه یابد و در این سطوح نیز اجرا شود؟ آیا جامعه دینی جامعه‌ای است که باید بر مبانی دینی استوار باشد؟ یا بدون تکیه بر مبانی دینی می‌توان مضامین دینی را در جامعه اجرا کرد؟ چگونگی القای مضامین دینی به جامعه، از نکات مهم در این باره است؛ یعنی اگر پاسخ ما به این پرسش‌ها مثبت باشد که جامعه دینی، جامعه‌ای مبتنی بر فکر دینی و آنگاه اجرای مضامین دینی در سطح فرد و جامعه است، چگونه می‌توان یک جامعه دینی داشت؟ چگونه می‌شود مبانی یک جامعه را تغییر داد و مضامین دینی را در سطح فرد و اجتماع القا کرد؟ به این

معنا باید پرسید که «کیفیت دینی کردن جامعه چگونه است»؟
 برای پاسخ به این پرسش‌ها می‌توان گفت جامعه‌ای که مبتنی بر مبانی فکری
 غیردینی مانند: تفکرات سکولاریسم، لائیسزم و... باشد، بر هر مبنایی که استوار
 شود، جامعه دینی نخواهد بود. جامعه‌ای که بر مبانی گوناگونی چون: مدرنیسم،
 سکولاریسم، لیبرالیسم، راسیونالیسم و... استوار باشد، جامعه‌ای دینی نیست.
 مدرنیسم غربی که در حقیقت یک تمدن نوین با سابقه پانصد ساله در جهان است،
 مبتنی بر چنین مبانی‌ای است. در آن، محوریت با «انسان» و نه با خالق و آفریدگار
 است و قوانین دینی از سطح جامعه عقب رانده شده‌اند و تنها در سطح فردی معنا
 دارند (سکولاریسم) و آنچه در سطح جامعه حاکم است، میل انسان است که همان
 «لیبرالیسم» یا «باحه‌گری» است. در آنجا هم که میل اکثریت بشری حاکم باشد،
 تفکر «دموکراسی» پا به میان می‌گذارد که غلبه خواهش و میل اکثریت بر اقلیت
 است؛ چنین جامعه‌ای نیز فاقد مبانی دینی است.

• شاخص‌ها و اصول در جامعه دینی چیست؟ و این اصول در جوامع غیردینی با چه معیارهایی پر می‌شود؟

در جامعه دینی در برابر تمام مبانی غیردینی، مبانی فکری دینی وجود دارد.
 در واقع در برابر «اومانیسم» یا «انسان‌محوری»، «خدامحوری» وجود دارد. از نگاه
 ادیان، خداوند سرپرست بشر است. این سرپرستی، سرپرستی در وضع و اجرای
 قوانین است. چنین جامعه‌ای را جامعه «خدا محور» می‌گویند. البته وقتی سخن
 از «خدا» به میان می‌آید، طبیعتاً اعمال و ولایت به دست فرستادگان او انجام
 می‌شود؛ همچنین وقتی خدا سرپرست وضع قوانین باشد، دین _ که مجموعه‌ای از
 قوانین الهی است _ از سطح اجتماعی عقب رانده نمی‌شود؛ بلکه دین، خود قوانین
 اجتماعی زندگی بشر خواهد بود. این، نقطه مقابل سکولاریسم است. سکولاریسم
 که دین را از عرصه‌های اجتماعی همچون: سیاست، اقتصاد و حقوق عقب می‌راند،
 نقطه مقابل جامعه دینی است. جامعه دینی، جامعه‌ای «خدا محور» و «سعادت‌گرا»
 است. طبیعتاً چنین جامعه‌ای با لیبرالیسم و حاکمیت صرف میل اکثریت بشری
 منافات دارد. مسئله‌ای که در اینجا قابل طرح است، مسئله مردم‌سالاری دینی
 است که البته مفهوم «دموکراسی غربی» هم‌ردیف مناسبی برای آن نیست؛ اما از
 این جهت که در هر دو، رأی اکثریت لحاظ می‌شود، مشترک‌اند.

• در «مردم‌سالاری دینی»، «اکثریت» مردم به چه معنا است و اگر مردم نخواهند، جامعه می‌تواند به سمت حاکمیت دینی پیش رود؟

اصلی‌ترین مبانی جامعه دینی، خدا محوری است که ولایت و سرپرستی از آن او است و دین، قوانین الهی جامعه بشری است و تخلف از آن روا نیست و جرم تلقی می‌شود. در برابر جامعه دینی، جامعه سکولار قرار دارد که خدا از محوریت عزل می‌شود و میل انسان به طور گسسته از خدا، مطرح است. در تفکر دینی نیز انسان در حد خلافت الهی تکریم می‌شود؛ اما بین جانشینی خدا در تفکر اسلامی و دینی با جایگزینی انسان به جای خدا در «اومانیسزم»، فرق بسیار است. در آنجا وقتی از جایگزینی انسان به جای خدا سخن گفته می‌شود، در واقع سخن از کنار رفتن خدا و نشستن انسان به جای خدا و خدایی کردن انسان است؛ اما در تفکر دینی وقتی سخن از جانشینی انسان به جای خدا گفته می‌شود، این جانشینی در گرو بندگی خدا است و کسی که بنده خدا باشد و از خود برهد، جانشین خدا می‌شود و می‌تواند قوانین خدا را در جامعه، وضع و اجرا و حاکم کند. هر دو به ظاهر به انسان ارزش می‌دهند؛ اما یکی به انسان گسسته از خدا و دیگری به انسان پیوسته با او ارج می‌نهد. انسانی که به خدا پیوسته است، به جای خدا می‌نشیند؛ اما این جانشینی به معنای تخلف از فرامین او و تکیه بر میل و هوای خویش نیست؛ بلکه در جهت بندگی خدا است. اما در تفکر اومانستی، انسانی که به جای خدا می‌نشیند، «ابر مرد نیچه» است و آنگاه وقتی است که خدا می‌میرد و از تفکر مردم غرب کنار گذاشته می‌شود و به قول او، نگاه‌ها از آسمان به زمین معطوف می‌شود. «ابر مرد» انسان بزرگی است که آن قدر بزرگ شده است که خدا را کنار می‌زند و خودش «خدایی» می‌کند. بنابراین اگر مبنای جامعه انسانی، گسسته از خدا باشد، قوانین موضوعه در جامعه به شکل طبیعی، قوانینی متکی بر میل انسان خواهد شد؛ اما اگر مبنای جامعه، «انسان پیوسته با خدا» بود، آنگاه قوانین موضوعه در جامعه، قوانین خدا خواهد بود. آنچه بیان شد، تفاوت جامعه دینی و غیردینی بود.

• جامعه دینی، با توجه به معنایی که گذشت، در طول تاریخ اسلام در کدام مقاطع عینیت یافته و به بروز رسیده است؟

گاه حاکمیت مسلمانان وجود دارد که جامعه مسلمانان است و گاه از جامعه‌ای

اسلامی برخورداریم. آنچه بنی‌امیه و بنی‌عباس در طول تاریخ به کار بستند و حاکمیت داشتند، حکومت‌ها و کشورهای اسلامی دانسته شده‌اند؛ یعنی کشورهای حاکمیت داشتند، اما این به معنای حاکمیت «اسلام» بر مردم نبوده است؛ زیرا حاکمیت اسلام به معنای حاکمیت ولی منتسب به خدا است و آن کسی که به نصب خاص یا عام منصوب شده، این ولایت را عهده‌دار است. با این نگاه، در تمام طول تاریخ اسلام، تعداد جامعه اسلامی کم بوده است؛ البته دوران حکومت حضرت ختمی مرتبت(ص) و چند سال حکومت امیرالمومنین(ع) از جمله دوران‌هایی است که می‌توان گفت جامعه دینی در آنها برقرار بوده است.

• اینکه گفته می‌شود انسان بی‌دین وجود ندارد و همه جوامع دینی هستند، چگونه با تعریف جامعه دینی جمع می‌شود؟

فطرت بشر به دنبال حقیقت است و انسان به طور فطری این گونه آفریده شده است و جز این نمی‌تواند باشد. با تکیه بر این فطرت، همیشه جوامع انسانی، گرایشی متعالی داشته که می‌کوشیده‌اند به سمت رشد و جامعه الهی حرکت کنند. با نگاه به فطرت بشری که قابل تغییر و تبدیل نیست، این نگاه در میان عرفا وجود داشته است که جوامع در حال سیر به کمال و بازگشت به خدا هستند. آنها ویژگی همه جوامع را «انا الیه راجعون» می‌دانند که به سوی خدا برمی‌گردند. با این دید، همواره مایه‌های دینداری در همه جوامع وجود داشته است.

هر دو سخن و تفسیر از جامعه دینی درست است. تفسیر اول، محقق شدن دین در جامعه است که جز با استوار کردن مبانی دینی به تحقق نمی‌رسد. اما این تفسیر عارفانه نیز درست است که مایه دیندار شدن در همه جوامع حتی «لایحک‌ترین» جوامع وجود دارد. این سیر اگر با اراده و آگاهانه و با تلاش باشد، سیر سریع‌تری خواهد بود؛ ولی با عدم تلاش بشر نیز حرکت عالم متوقف نخواهد شد.

۲۷

اشاره‌های مکرر دکتر احمدی نژاد بر مفهوم کرامت انسانی و ظرفیت بیکران انسان، برخی را به این واداشت که دکتر را به گرایش‌های اومانستی متهم کنند. مهدی نصیری در مطلبی با عنوان «نقدی بر انسان‌شناسی آقای رئیس‌جمهور!»^۱ به بیان برخی از این نقدها پرداخت. استاد شریف‌زاده طی یادداشتی در روزنامه ایران، با عنوان «انسان از نگاه احمدی نژاد» به نقدهای نصیری پاسخ داده است.

مبانی فلسفی_ عرفانی انسان‌شناسی احمدی نژاد

تا کنون تصور می‌کردم که سایت‌های اقتدارگرا در تطبیق سخنان دکتر احمدی نژاد و مهندس مشایی بر اندیشه‌های عرفانی و کشفیات عقلانی امام خمینی (قدس سره) ضعیف و ناتوان هستند و برای همین است که نادانسته و ناآگاهانه برچسب انحراف می‌زنند و بازگوکنندگان اندیشه‌های امام را منحرف می‌نامند؛ ولی پس از انتشار وسیع نوشتاری در نقد انسان‌شناسی دکتر احمدی نژاد، پی بردم که آنها با اصل تفکر فلسفی_ عرفانی امام خمینی (قدس سره) مخالف‌اند و شاید خدای ناخواسته در آینده‌ای نه خیلی دور، تراژدی آب نخوردن از کوزه مرحوم مصطفی خمینی را به جرم آنکه پدرش فلسفه تدریس می‌کرد، تکرار کنند. مگر نه آنکه خط تحجر و اخباری‌گری و قشری‌مسلکی در طول تاریخ، فیلسوفان و عارفان را منحرف نامیده و تکفیر کرده و سپس به دار مجازات آویخته است: چه فرهادها مرده در کوه‌ها چه منصورها رفته بر دارها^۲

۱. خبرگزاری فارس، ۱۳۹۱/۱/۱۵.

۲. علامه طباطبایی

اما چه ناصواب رفته‌اند آن دسته از سایت‌هایی که یک «درس‌ناخوانده» را بر کرسی داوری دانش نشانده و قلم‌فرسایی او را در نقد ستارگان عالم دانش و حکمت، منتشر کرده‌اند. آن هم تنها به خاطر آنکه او در نقد دکتر (حال از نگاه آنها چه نوشته، مهم نیست) مطالبی نوشته است؛ اگرچه با بیان این مطالب، بر میراث فلسفی و عرفانی ما تاخته و به باورهای فلسفی- عرفانی امام خمینی (قدس سره) حمله کرده باشد. آه و افسوس کنونی من از حقارت مطالب این مقاله نیست؛ بلکه از پوشش دادن این اندیشه علیل از سوی کسانی است که سنگ ولایت‌مداری به سینه می‌زنند. آیا این رسانه‌ها نمی‌دانند که رهبر عظیم‌الشان ما تا چه اندازه در حوزه علمیه قم از عمق جان، ندای اشاعه حکمت و فلسفه و عرفان سر داده و از فضایی حوزه خواسته‌اند که از فلسفه غفلت نکنند. آخر با کدامین جرأت در برابر سفارش حکیمانه رهبر، کلمات بی‌ریشه یک فرد را در سطح وسیع منتشر می‌کنید؟ آیا مخالفت با احمدی‌نژاد و مشایبی، چشم شما را چنان کور ساخته که امام و رهبرتان را فراموش کرده‌اید؟! آیا حق دارید که از بیت‌المال برخلاف اوامر امیر بیت‌المال، هزینه کنید؟!

اکنون کمی هم به نقد کلمات این مقاله بپردازیم. با آنکه آن را شایسته نقد نمی‌دانم، ولی اشاعه و انتشار رسانه‌ای آن مرا بر آن داشت که اندکی روشنگری کنم تا غبار شبهه بر عقل و جان خوانندگان ننشیند. آنچه می‌نویسم، فشرده‌ای به غایت مجمل از دریای مطالبی است که عارفان در این باب بیان کرده‌اند تا معلوم شود که نویسنده مقاله پیش‌گفته از درک مقصود عارفان هم قاصر است و با القبای این مقولات هم آشنا نیست؛ چه رسد به آنکه بخواهد نقدی کند و اشکالی بگیرد. همچنین از فقهای عظیم‌الشان که استاد برداشت از ظواهر قرآن کریم و کلمات حضرات معصوم (ع) هستند، تقاضا می‌کنم اجازه ندهند که هر کس خود را مستنبط از ظواهر کتاب و سنت معرفی کند. اکنون فشرده‌ای از نقد مقاله را می‌آورم: مهدی نصیری نقد خود را از خداگونه شدن انسان آغاز کرده است و پیش از آن، فضیلت و شرافت را ویژه انسان‌های موحد و مؤمن معرفی می‌کند. او می‌گوید:

«وقتی ما از خداگونه بودن و خداگونه شدن انسان سخن می‌گوییم و او را جامع اسما و صفات الهی می‌نامیم، حتی اگر بتوان آن را تعظیم انسان دانست، به قطع مرادف با تشبیه و تحقیر ذات قدوسی الهی است...»

استعداد اسما و صفات الهی در انسان به امانت گذارده شده است

پرسش آن است که آیا دکتر احمدی نژاد، انسان را جامع اسما و صفات الهی تلقی کرده یا او را واجد ظرفیت اسما و صفات دانسته است؟ کافی است یک بار دیگر کلماتی را که خود نویسنده در آغاز مقاله‌اش از رئیس‌جمهور نقل کرده است بخوانید تا به ضعف نویسنده پی ببرید. آخر کسی که تفاوت بین استعداد و فعلیت را متوجه نشود، چگونه می‌تواند مطالب فلسفه و عرفان را در این باره فهم کند؟ در کلام آقای احمدی نژاد که خود نویسنده آن را حکایت کرده است، کجا سخن از جمع اسما و صفات الهی در انسان گفته شده است؟! وی گفته است:

«استعداد اسما و صفات الهی در انسان به امانت گذارده شده است.»

آخر جناب نصیری! بین جمع اسما و صفات الهی در کسی و استعداد اسما و صفات در او فرق بسیار است. عرفا نمی‌گویند اسما و صفات الهی در انسان جمع شده است؛ بلکه آنها می‌گویند به انسان ظرفیت و قابلیت همهٔ اسمای الهی داده شده است؛ مثل استعداد درخت خرما شدن که در یک هسته خرما قرار دارد. آیا وجود این استعداد در هسته خرما به معنای درخت خرما بودن آن است؟!

جناب نویسنده! اگر این استعداد در انسان نباشد، که رشد و حرکت به سوی اسما و صفات الهی غیرممکن خواهد بود و دیگر فرقی بین مؤمن و غیرمؤمن در این باره وجود نخواهد داشت. وقتی استعداد درخت خرما شدن در چیزی نباشد، دیگر فرقی بین دانه گندم و دانه جو در این باره نیست. نه دانه گندم، درخت خرما می‌شود و نه دانه جو. دوم آنکه فرقی بین مؤمن و غیرمؤمن در این هم نیست که به یکی استعداد اسما و صفات الهی داده شده و به دیگری داده نشده است؛ زیرا این خلاف عدالت خداوندی است. فرق انسان‌ها در این است که برخی استعداد خود را شکوفا می‌کنند و گروهی نمی‌کنند. آنکه شکوفا می‌کند، خداگونه می‌شود و آنکه نمی‌کند، خداگونه نمی‌شود.

اما جناب نصیری! شکوفا کردن این استعداد، هرگز به تشبیه و تحقیر ذات قدوسی الهی نمی‌انجامد؛ زیرا شکوفایی این استعداد از نگاه عارفان، متفاوت با آن چیزی است که شما فهمیده‌اید. شما پنداشته‌اید که این شکوفایی به این معنا است که انسان هم می‌تواند صاحب اسما و صفاتی همچون اسما و صفات خدا شود و با کسب آنها همسان و همتای خدا شود؛ درحالی‌که آنچه عارفان جلیل‌القدر گفته‌اند، همتایی و همسانی نیست؛ بلکه «آینه شدن» و «خدانما شدن» است. آنها بر این

باورند که انسان وقتی از زندان منیت و حصار خودبینی آزاد شود، دیگر خود را نمی‌بیند و خود را عرضه نمی‌کند؛ بلکه آینه بی‌غباری برای نشان دادن خدا می‌شود.

فارغ از خود شدم و کوس انا الحق بزدم هم‌چو منصور خریدار سر دار شدم^۱

خداگونه شدن به معنای همتای خدا شدن نیست؛ بلکه به معنای آینه تمام‌نمای خدا شدن است.

آینه که خود را نشان نمی‌دهد؛ بلکه فقط جلوه کسی را نشان می‌دهد که در برابرش ایستاده است و شما صورتی را که در آینه افتاده، هم‌گون با صاحب صورت می‌خوانی. امیرمؤمنان علی(ع) آنگاه که خود را هیچ می‌بیند و همه کمالات از جمله حیات را از خود سلب می‌کند (مناجات مسجد کوفه)، آینه تمام‌نمای خداوند می‌شود و جز خدا از رفتار و گفتار او دریافت نمی‌شود و یاد کردن از او به گفته رسول خدا(ص) یاد کردن از خدا و عبادت می‌شود که «ذکر علی عباد» و «ذکرنا ذکرالله» و این بسیار متفاوت با باور اومانیست‌های غربی است که دنبال همتا و هم‌تراز برای خدا می‌گشتند و کتاب «وقتی که خدا مرد» و «ایر مرد»^۲ می‌نوشتند. آنها ایرمرد را انسانی معرفی می‌کردند که خدا را کنار زده و جای او را گرفته است. آخر از خودبینی، خداگونه‌گی حاصل نمی‌شود. خداگونه کسی است که حصار خودبینی را بشکند و از بند خویش آزاد شود تا خدانما شود.

آقای نصیری! خدانما کسی است که دیگر از او خودی باقی نمانده است تا با آمدنش، خدا تحقیر شود؛ بلکه او برای تعظیم خدا، نیست و نابود شده است؛

این دگر من نیستم من نیستم حیف از آن عمری که با من زیستم

آخر این چه واژه خنده‌داری است که شما ساخته‌اید و عده‌ای را «اومانیست» فیلسوف عارف مدرن می‌خوانید. سخن گفتن از مجانست و مشابَهت و مسانخت، نشانگر عدم دریافت حقیقت از مطالب عارفان است و البته سخن بی‌عمق و ریشه، نتیجه‌ای جز بهتان و دروغ در پی ندارد. آخر عارفان که خداگونه شدن را در فنا

۱. دیوان اشعار امام خمینی(ره)

۲. نیچه.

تعقیب می‌کنند، چگونه تشبیه‌گر می‌شوند؟ مگر شما نمی‌دانی که در هر تشبیهی، وجود مشبه و مشبه‌به و وجه شبه لازم است و در فنا، خبری از مشبه و وجه شبه نمی‌ماند «و یبقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام»^۱ او می‌ماند و انسان در او فانی می‌شود، یعنی در بی‌نهایت غرق می‌شود. جانشین خدا شدن هم به همین معنا است و نه به معنای جای خدا را اشغال کردن. نخست آنکه چه کسی انسان را خلیفه‌الله خوانده است که شما بر او خرده گرفته‌ای؟ عرفا انسان را واجد ظرفیت و استعداد خلیفه‌الهی یعنی استعداد خداگونه شدن دانسته‌اند و این، با فعلیت تفاوت بسیار دارد. سخن در این است که به انسان استعدادی داده شده که به هیچ آفریده‌ای داده نشده است؛ نه آنکه نوع انسان، آن‌گونه که شما به غلط نسبت داده‌ای، خلیفه‌الله باشد. آخر این برداشت‌ها از کجا آمده است؟ خداوند انسان را با ظرفیتی والا آفرید؛ ظرفیت الهی «فطرة الله التي فطر الناس علیها»^۲. این آفرینش به اندازه‌ای ارزنده بوده است که خداوند به خود تبریک گفته و خود را تحسین کرده است؛ همچنان که می‌گوید:

«فتبارک الله احسن الخالقین»^۳.

آیا خداوند بیکران به سبب کدامین آفرینش به خود آفرین می‌گوید؟ به نظر شما، آفرینش چه چیزی تبریک خدا به خود را اقتضا می‌کند؟ آفرینش درختان، کوه‌ها، آسمان، زمین یا انسان؟ چرا؟ چون از بین همه موجودات این انسان است که ظرفیت همه اسمای الهی را دارد و می‌تواند نشانگر خدا باشد (دقت کنید، می‌تواند نه آنکه هست). البته همه آفریدگان خدا نشانه او هستند؛ ولی آیا استعداد نشان دادن، در همه یکسان است؟

جناب نصیری! شما از نگاه به یک دانه گندم همان اندازه خدا را می‌بینی که از نگاه به حضرات معصوم علیهم‌السلام. این برترین ظرفیت هستی است که فقط به انسان عطا شده است، تا چگونه قدر بشناسد.

«اترعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر»^۴

(آیا می‌پنداری که ماده کوچکی هستی؛ درحالی که در تو هستی برتر پیچیده شده است.)

۱. الرحمن، ۲۷.

۲. الروم، ۳۰.

۳. المومنون، ۱۴.

۴. دیوان منسوب به امام علی (ع)، ص ۱۷۵.

سخن در ظرفیت است که به همه انسان‌ها داده شده است. این ظرفیت، نعمت بزرگی است که باید شکر آن را بجا آورد و اگر شکرش بجا آورده نشود، بازخواست در پی خواهد داشت. آقای نصیری، یک بز نمی‌تواند با تلاش از اولیای خدا شود؛ ولی شما می‌توانی. حال اگر با این حال نکوشیدی و ظرفیتت را از بین بردی، بازخواست نمی‌شوی؟ حسرت نمی‌خوری؟ آیا شما شاکر چنین نعمتی هستی؟ اکنون از شما می‌پرسم که آیا این ظرفیت و استعداد، ارزنده هست یا نیست؟ آیا شما این ظرفیت را فاقد ارزش می‌دانی؟ البته این ارزش، ارزش سرمایه‌ای است که خدا به انسان داده و برای او مسئولیتی بس سنگین به دنبال می‌آورد و برای همین است که بار امانت را بر دوش انسان بیچاره می‌گذارند:

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال به نام من بیچاره زدند^۱

اما آنچه انسان را به بهشت می‌برد، ارزش افزوده‌ای است که با شکوفا کردن این استعداد حاصل می‌شود. او باید بکوشد قدر این نعمت را با شکوفا ساختن از راه ایمان و عمل صالح بشناسد. اکنون می‌توان به خلط وسیع مفاهیم و عدم درک صحیح از ارزش‌گذاری جناب نصیری پی برد. آخر این چه حرفی است که شما در مخالفت با عارفان گفته‌ای: «انسان تنها و تنها با شرط ایمان و عمل صالح است که ارزش می‌یابد و مورد تمجید واقع می‌شود، نه به صرف انسان بودن.» مگر عرفا وقتی از ارزش ذاتی انسان سخن گفته‌اند، این ارزش را عامل تمجید از او و ورودش به بهشت معرفی کرده‌اند که شما از ایمان و عمل صالح به عنوان ملاک ارزشمندی یاد کرده‌ای؟! آنها از ارزش نعمت والایی سخن گفته‌اند که به هیچ آفریده‌ای عطا نشده است.

جناب نصیری! انسان به صرف انسان بودن، ارزشمند است. اما این ارزش به پای پروردگار و خالق او نوشته شده است؛ چون او این سرمایه ارزشمند را آفریده و برای آن به خود تبریک گفته است. او این موجود گران‌بها را در احسن تقویم آفریده است؛ پس سرمایه انسانی ارزنده است و ارزشمندتر از هر آفریده دیگری باشد. اما آن ارزشی که انسان را به سبب آن تمجید می‌کنند و پاداش می‌دهند، به سبب ایمان و عمل صالح حاصل می‌شود؛ یعنی به سبب شکوفا کردن این استعداد

ارزنده پدید می‌آید. شما همان طور که از آغاز بین استعداد و فعلیت فرقی ندیده‌ای و نتوانسته‌ای بین خداگونگی اومانیستی و خداگونگی عرفانی تمایزی بگذاری، تفاوت ارزشمندی کار خدا (که آفرینش ظرفیت والای انسان است) و ارزشمندی کار انسان (که شکوفا کردن استعدادش است) را متوجه نشده‌ای و این نشان‌دهنده ضعف مبانی منطقی شما است.

کار آقای نصیری به جایی رسیده است که در مبادی و مناشی باورهای عرفانی به تحلیل هم می‌پردازد و خاستگاه افکار عرفا را تعیین و شناسایی می‌کند و همه این باورها را برآمده از «وحدت وجود و موجود» می‌داند.

در حالی که باید گفت: عارفانی که معتقد به وحدت وجود هستند، حقیقت وجود را منحصر در ذات خداوند می‌دانند و هر چه غیر خدا را فقط ظل و سایه و اعتبار و شأن خدا می‌دانند که به این ترتیب، دیگر نباید جناب نصیری در درک رابطه سایه و صاحب سایه با مشکل جزء و کل روبه‌رو شود و احادیث نفی جز از خدا را برای نقد عرفان ردیف کند و بفهمد که مقصود از اصل و فرع چیست.

اگر کسی هم در عبارتی بگوید سایه جزء صاحب سایه است، مقصودش این نیست که به دلیل آنکه هر کلی از اجزایش تشکیل شده است. پس صاحب سایه از این جزء و دیگر اجزا تشکیل شده است. بلکه مقصود آن است که سایه نمی‌تواند جدای از صاحب سایه هویتی داشته باشد. چون تنها با او، معنا پیدا می‌کند و بدون او بی‌معنا است؛ مثل آنچه از امیرمؤمنان علی(ع) در تعریف حرف نقل شده است که وجودش در غیرش می‌باشد. فیلسوفانی مثل صدرالمآلهین در تبیین رابط بودن وجود مخلوقات نسبت به پروردگار، با دقت به تشریح این مطلب پرداخته‌اند که بر جناب نصیری لازم است به اهل فن در این زمینه مراجعه کند.

در پایان یادآور می‌شوم که آنچه آوردم، فشرده‌ای بسیار مجمل از مطالب حکیمان و عارفان در این باب بود و تفصیل آن، محتاج نگارش کتابی مفصل است؛ حال «تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل».

والسلام علی من اتبع الهدی



۲۸

سخن گفتن از قدرت نرم در شرایطی که اذهان خواص تا کنون به طور غالب به رویکردهای سخت‌افزاری برای هدایت جامعه اعتقاد داشته است، کار آسانی نیست. گویی پذیرش این‌گونه از تربیت دینی برای برخی از خواص جامعه، کمی دشوار است و اشباع کردن عقل و دل از مضامین دینی در نزدشان ممکن نیست. استاد شریف‌زاده در جمع برادران انصار حزب‌الله از قدرت نرم جمهوری اسلامی و نوع دیگری از عرضه دین سخن گفته بود؛ اما پس از مدتی این گروه به شکل‌های گوناگونی تلاش کرد این رویکرد فرهنگی در زمینه اشاعه مضامین دینی را به نقد بکشد. یادداشت زیر در روزنامه «ایران» در پاسخ به مطالب نشریه «یا لثارات» منتشر شده است.

چرا از قدرت نرم انقلاب غافلید!

نزدیک به شش ماه پیش بود که به دعوت دفتر مرکزی انصار حزب‌الله برای سخنرانی دعوت شدم. در آن جلسه از نحوه عرضه و ارائه مضامین دینی و فرهنگی به مردم سخن گفتم. از اینکه پیش از هر الزامی باید به عقل و دل مردم جامعه توجه داشت و از کنار آن با بی‌توجهی نگذشت؛ زیرا این گناهی نابخشودنی است؛ به‌ویژه وقتی بدون آنکه تلاشی در جهت قانع کردن عقل‌ها و به باور رساندن دل‌ها کرده باشیم، بخواهیم با الزام، مردم را مکلف به مضامین دینی و فرهنگی کنیم که این رفتار به جای تحکیم دین، گریز و ستیز با آن را نتیجه می‌دهد و الزام‌کنندگان هم با انگیزه خدمت به دین، تیشه به ریشه دین می‌زنند.

البته بر این نکته هم تأکید کردن که الزام و موظف کردن مردم به تکالیف دینی، پس از اشباع عقلانی و احساسی جامعه، کاری مطلوب و بلکه ضروری است. در آن جلسه به غیر از یک یا دو نفر، سایر افراد مطالب را به نیکی پذیرفتند، تحسین کردند و درخواست داشتند که جلسات ادامه یابد که در ظاهر با پذیرش مسئولان انصار روبه رو شد؛ ولی در واقع دیگر چنین دعوتی صورت نگرفت.

بعد از آن هم متن مطالب جلسه در هفته‌نامه «یا لثارات» بدون زدن تیتیر و عکس در صفحه اول، آورده شد و مطالب فقط برای دو هفته روی سایت «یا لثارات» گذارده و سپس برداشته شد. گویی چنین سخنرانی و بحثی وجود نداشته است. اما روز گذشته همان هفته‌نامه، با استدلالی سبک و سست کوشید همان مطالب را به نقد کشد و بر طبل فشار و الزام بکوبد و نیروی انتظامی را برای قشون کشی به کف خیابان‌ها و پلیسی کردن فضای جامعه تهییج و تحریک کند. ای کاش برادران انصار به جای این کار می‌کوشیدند ارگان‌های فرهنگی مثل صداوسیما، سازمان تبلیغات، دفتر تبلیغات و... را به ساخت و تولید محصولات فرهنگی عقل‌پسند و دلنواز در ایجاد فرهنگ ایمانی در زمینه حجاب ترغیب کنند. ای کاش این فریادها برای ساخت تولیدات عقلانی و احساسی زده می‌شد و این گونه به نیروی باتوم برای تحکیم دین پناه نمی‌بردیم.

برادران، شما را چه می‌شود که اسلام عزیز را تا این اندازه ضعیف می‌پندارید که برای حفظ خویش در جامعه‌ای، که حاکمش ولی فقیه است، باید به نیروی انتظامی پناه برد! آخر چرا پس از ۳۳ سال انقلاب، مراکز فرهنگی را زیر سؤال نمی‌برید که برای حجاب و دیگر مقولات دینی چه کرده‌اند؟!

اشتباه شما نخست این است که می‌پندارید راه برپایی دین خدا الزام است و با راه‌های عقلانی و ایمانی آشنایی ندارید، دوم آنکه وقتی می‌خواهید راه فرهنگی را تبیین کنید، از گفتن حکم حجاب در مقطع راهنمایی یاد می‌کنید و این را همان کار فرهنگی می‌پندارید.

آخر برادران گرامی! گفتن حکم، همان ابلاغ تکلیف است نه اشباع عقل و دل. چرا آن نویسنده امریکایی^۱ می‌تواند درباره قدرت نرم کتاب بنویسد و اقرار کند که آن را از آیت‌الله خمینی آموختم، ولی ما از امام نمی‌آموزیم و این درحالی است که مراکز نظامی ما مثل سپاه عزیز، همین کتاب را ترجمه و به عنوان ماده درسی

از آن استفاده می‌کند.

آنها با استفاده از این قدرت، که همان قدرت عقل و دل است، انقلاب‌های رنگین به وجود می‌آورند و ما که معلم و استاد این حقیقت را رهبر خود می‌دانیم، آن را به کار نمی‌گیریم. آیا بنده گفته‌ام که الزام و تکلیف هیچ جایگاهی در اسلام ندارد؟ یا اینکه گفته‌ام هر چیزی باید در جای خودش به کار گرفته شود؟! بنده گفته‌ام شما در راه ایمان مردم بکوشید.

آخر نحوه برخورد با دزدی و قاچاق را با عرضه مضامین دینی برای مردم از یک سنخ می‌بینید که این گونه گرفتار مغالطه شده‌اید و می‌گویید:

«اگر قرار باشد براساس مغالطه روزنامه و کارشناسانش عمل کنیم، اساساً باید نیروی پلیس را منحل و به جای آن، مراکز اشباع عقل و قلب برای دزدها، قاچاقچی‌ها، متجاوزان به عنف و متخلفان از قوانین راهنمایی و رانندگی ایجاد کنیم.»

نخست آنکه شما بسیاری از دختران و پسران و زنان و مردان جامعه را در کنار دزدان و قاچاقچیان مواد مخدر قرار داده‌اید که اهانتی نابخشودنی است و دوم، شما نمی‌دانید که دزدی و جنایت، ستم آشکار است که هر کس بدون کار عقلی و قلبی آن را به خوبی می‌یابد و نیازی به معرفی زشتی آن نیست؛ زیرا همان دزد حاضر نیست مال خودش دزدیده شود. ولی آیا مسئله حجاب این گونه است؟ آیا شما معتقد نیستید که حتی در زمینه دزدی و قاچاق هم افزون بر استفاده از نیروهای بازدارنده، باید کوشید تا با تولید محصولات فرهنگی، نفرت پدید آورد؟ مگر فیلم‌های تلویزیونی و سینمایی در ایجاد نفرت از قاچاقچیان مواد مخدر ساخته نشده است؟ امیدوارم متوجه شوید که تشدید الزام بدون کار در زمینه عقل و دل مخاطبان، جز بر فاصله گرفتن از دین نمی‌افزاید و اگر زودتر به فکر چاره‌ای صحیح نباشیم، جوانان بیشتری را از خیمه دین بیرون خواهیم دید.

امیدوارم شما مانند حکومت امریکا فقط در فکر کار پلیسی درباره بزهکاری‌ها و ناهنجاری‌ها نباشید. آخر بین پلیس ما و پلیس امریکا فرق است! ما وارثان مکتب مولایی هستیم که چنان با مردم جامعه رفتار می‌کرد که بسیاری از مجرمانش به اختیار خود به نزد او می‌رفتند و التماس می‌کردند که مجازاتشان کند.

والسلام علی من اتبع الهدی



مصاحبه معروف استاد شریف‌زاده در تاریخ ۲۴ خرداد ۱۳۹۱ با روزنامه شرق که به دلیل حمایت صریح وی از مهندس مشایی، بازتاب گسترده‌ای در رسانه‌ها داشت، حاوی نکات قابل تأملی درباره تفکر جریان فکری حامیان گفتمان انقلاب اسلامی بود. وی در این مصاحبه به شبهات مطرح‌شده در رسانه‌های منتقد دولت پاسخ می‌دهد و به موضوعاتی مانند مخالفت دولت با برخورد تحکّم‌آمیز درباره پدیده بدحجابی، تفکیک جنسیتی در دانشگاه‌ها، مکتب ایرانی و نیز نحوه عرضه دین پرداخته است. استاد در این مصاحبه به صراحت، آمادگی خود را برای مناظره علمی اعلام می‌کند. در ادامه، متن کامل این گفت‌وگو با روزنامه شرق را می‌خوانید:

مصاحبه شرق^۱

- شما جزء جریان موسوم به انحرافی هستید؟
جریان انحرافی چیست؟
- همین جریانی است که از آن به شکل تمام‌عیار دفاع می‌کنید.
بنده بر دو گروه نام جریان انحرافی می‌گذارم: جریانی که سکولاریزاسیون اسلام را موجب شدند؛ یعنی برخی از کسانی که خود را اصلاح‌طلب نامیدند؛ برخی از کسانی که گفتند برای راه یافتن به جهان باید از برخی مقدسات خودم صرف‌نظر کنیم و دوم، آنهایی که گفتند باید اسلام را چماق کنیم و بر سر دیگران بکوبیم.

• منظور من از جریان انحرافی نسبتی است که برخی، به تعدادی از نزدیکان رئیس‌جمهور می‌دهند؛ اصلاح‌طلبان و چماق به‌دستان که ماجرایشان جدا است. چرا به پرسش مشخص من پاسخ مشخص نمی‌دهید؟

اگر منظور شما، اطرافیان رئیس‌جمهور است، باید بگویم این بهتان است که بر اینها زده شده؛ یعنی به دروغ به آنها انحرافی گفتند و می‌گویند.

• می‌گویند خود شما هم جزء این جریان هستید و به شما هم می‌گویند منحرف.

من این فکر را قبول دارم.

• حال که قبول دارید، منحرف خوانده شدن چه حسی دارد؟
حس بی‌خیالی؛ بلا کشیم و ملامت شویم و خوش باشیم.

• یعنی بی‌خیالی طی می‌کنید و می‌کنند؟
بله.

• نسبت فکری شما و مشایی چیست؟
ما برادران فکری همدیگر هستیم.

• می‌گویید منحرف خوانده شدن را بی‌خیالی طی می‌کنید؛ ولی این بی‌خیالی ممکن است کار دستتان بدهد؛ مثل برخی از دوستانتان.
بی‌خیالی احساسی و عاطفی نه بی‌خیالی نسبت به وظیفه. وظیفه ما این است که این خط را تبیین کنیم. شما مغالطه کردید؛ بدون اینکه دقت کرده باشید.

• با توجه به دفاع جانانه‌ای که از رئیس‌دفتر رئیس‌جمهور می‌کنید، اسفندیار رحیم‌مشایی را برای ما تعریف کنید؟
یک انسان آزاداندیش عمیق و با ضمیری روشن.



- آیا مشایی عارف است؟
گفته‌اند که قلب پاک، محل جوشش معرفت است و من این جوشش معرفت را در ایشان دیدم.
- عارف هستند یا نیستند؟
خود خواننده می‌یابد که محل جوشش معرفت یعنی چه. همین اندازه می‌گوییم.
- چرا؟
چون کلمه عارف، مشترک لفظی است.
- به معنای عامیانه بگویید که مشایی عارف است یا خیر؟
سخن بنده این است که قلب ایشان، محل جوشش معارف است.
- فکر می‌کنید مشایی کراماتی دارد؟
صبوری، متانت و مهرورزی‌اش را کرامت می‌دانم.
- منظورم شایعه‌هایی است که در بعد ماوراءالطبیعه به او نسبت می‌دهند؟
نه، اصلاً ایشان اهل این معانی نیست. درباره او چه می‌گویند؟
- می‌گویند درویش و صوفی است.
درویش و صوفی نیست.
- می‌گویند مشایی می‌تواند وردی بخواند تا اتفاق‌های عجیبی بیفتد.
اینها را دشمنان ایشان به او نسبت داده‌اند.
- به علوم غریبه اعتقاد دارد؟
فکر نمی‌کنم.
- شما در مقام دفاع، بسیار محکم از مشایی دفاع می‌کنید.

آنچه من از آقای مشایی دریافتم، مربوط به مبانی فکری، عمق و دقت نظر ایشان است؛ نه از سنخ رمالی، سحر، نه جادو و نه از سنخ ارتباط با جن. اما جناب مشایی را به خاطر همین سخنان، منحرف خواندند. آنچه من از آقای مشایی شنیدم، در مقاله‌هایم اثبات کردم و هیچ‌کس هم نمی‌تواند آنها را رد کند.

• چرا فکر می‌کنید کسی نمی‌تواند دیدگاه شما درباره مشایی را رد کند؟

چون هیچ‌کس حاضر به مناظره با من نبوده، نیست و نخواهد بود. هر کس حاضر به مناظره است، جلو بیاید. من درباره افکاری که از آقای مشایی و احمدی‌نژاد مطرح کردم، حاضریم به مصاحبه، مناظره و مجادله پردازم. آنچه من از آقای مشایی شنیدم، عمق فلسفی دارد. نمی‌گویم ایشان فیلسوف است؛ یعنی در مکتب فلسفی نشسته و درس خوانده است؛ ولی سخنانش از عمق فلسفی، معرفتی و عرفانی برخوردار است.

• در چه درجه‌ای است؟

بسیار خوب؛ آن قدر که بنده را که سال‌ها فلسفه تدریس کرده و مباحث عرفانی خوانده‌ام، به تعجب واداشته است.

• چرا مشایی یکباره تا این حد بر سر زبان‌ها افتاد؟

چون اندیشه جناب مشایی، اندیشه جهانی شدن است. از سویی تفکر آقای احمدی‌نژاد، مجاری اقتصادی را بسیار تغییر داد. این یکی از علل اهمیت این تفکر است. شما بدانید که حمله‌ها به آقای مشایی، الزاما حمله به آقای مشایی نیست.

• پس شما با احمدی‌نژاد موافقید که گفت: «اینها می‌خواهند من را

بزنند، اما مشایی را می‌زنند»؟

بله، هم‌اکنون مستقیم خود ایشان را می‌زنند.

• نگفتید چرا فکر می‌کنید که مشایی یک‌باره مهم شد؟

آقای مشایی یکی از افراد متفکر در این تفکر است.

• اگر مشایبی تا این حد عارف است، چرا وارد سیاست شده است؟
عرفان و سیاست که خیلی با هم سازگار نیستند.

اصلاً تعجب‌انگیزی و حیرت‌انگیزی نگاه عرفانی آقای مشایبی در همین است؛
من یافتم که ایشان، معارف و مبانی معرفتی را عملیاتی و اجرایی می‌کند.

• منظور از اینکه معرفت را عملیاتی می‌کند، چیست؟

بنده هم نمی‌فهمم؛ فقط گاهی اوقات مصادیقش را می‌بینم؛ یعنی می‌بینم آنچه
را ایشان می‌گوید، در کتاب‌های عرفانی خوانده و دیده‌ام؛ در عرفان درسی. ولی ایشان
این را در روند جهان ترسیم می‌کند و راهکار ارائه می‌دهد که چطور باید به نگاه
یکپارچه‌ای دست یابیم. در نگاه عرفانی، همگان به طور فطری خداجو و خداپرست
هستند؛ هر چند دنبال بدی بروند. گرایش همه به خوبی‌ها و به خدا است؛ اما بینش‌ها
متفاوت می‌شود. وقتی انسان‌ها را این‌گونه نگاه کنیم که دارای گرایش‌های یکسانی
هستند، آنگاه نحوه برخورد با انسان فاسق مثل نحوه برخورد با کسی می‌شود که او
را هم‌گرایش با خودت می‌بینی و فقط می‌گویی خطا کرده است. حال همین را آقای
مشایبی در سطح جهانی آورده و به عنوان نحوه عرضه دین اسلام مطرح می‌کند.

• یک نمونه از عملکرد ایشان را بیان کنید.

مانند همین مرکزی که تأسیس شده است.

• کدام مرکز؟

مرکز مطالعات ملی جهانی شدن در نحوه عرضه دین که بسیار کامل‌تر از
بحث گفت‌وگوی تمدن‌ها است.

• در ادامه‌اش است؟

این صحیح‌تر و کامل‌تر است.

• با این درک ویژه‌ای که از مشایبی سراغ دارید و با این کشفی که در

وجود او کردید، اگر ایشان سیاسی نمی‌شد، چه می‌شد؟

سخنانش مدرسه‌ای می‌شد؛ اما سیر کمال ایشان در جامعه معنا می‌یابد.

- برخی می‌گویند مشایب طی الارض می‌کند؟
نه، این سخنان چیست.

• ولی این پرسش وجود دارد.

شکل‌های گوناگونی برای مقابله با آقای مشایب اندیشیده شده است. این فضایی که بنده تا به حال برای شما گفتم، بسیار علمی و دقیق بود؛ ولی آن فضای سخیف و سطحی عامیانه را هم در مخالفت با آقای مشایب مطرح می‌کنند؛ بحث رمالی، جن‌گیری و کرامات. حتی تا آنجا که آقای احمدی‌نژاد گفت نزد من آمدند و گفتند تو سحر شدی و ایشان در پاسخ گفته است که من آماده‌ام، آن را باطل کنید. گفتند ما نمی‌توانیم سحر را باطل کنیم؛ چون سحر خیلی بزرگ است و فقط یک نفر می‌تواند باطل کند و ایشان واقعاً خنده‌اش گرفته بود.

• چه کسی می‌تواند؟

یک نفر که آن هم گفته است اگر من بخواهم این کار را انجام دهم، سحر به خودم بازمی‌گردد و خودم را می‌کشد. یعنی آنچه را که ما در فیلم‌ها به عنوان سرگرمی می‌بینیم، کسی به رئیس‌جمهور گفته است. خود آقای احمدی‌نژاد هم از این فرد اسم نبرده است؛ فقط یکی از آقایان روحانی بوده است؛ نام آن فرد را نمی‌دانم.

- کسی که می‌تواند فداکاری کند و این سحر را باطل کند، قربانی می‌شود.

سخنان بی‌پایه و خنده‌داری بر زبان راندند. برای بنده هم این سخنان را مطرح کردند و گفتند که این آقا (یعنی من) از خودشان بودم؛ اما ده دقیقه با مشایب نشستیم و این‌گونه شدم.

• یعنی سحر شدید؟

بله، خواستند بگویند که از نظر منطقی در ده دقیقه نمی‌توان کسی را مجاب کرد و این نیروهای مشایب بوده که فکر من را عوض کرده است.

- اگر مشایب این گونه که شما می‌گویید، عمق معرفتی و فلسفی دارد،

چرا مخالفانش می‌گویند خانواده‌سالاری کرده و نام برخی اقوامش در پرونده‌های فساد مالی که به تازگی رسیدگی می‌شد، مطرح است. یک فرد با این کرامات، چرا باید دست به این کار بزند؟ از آنها بپرسید.

• خانواده‌سالاری کرده است یا نه؟

نمی‌دانم! اما آدم اقرار را از زبان مخالف بشنود، فضیلت است. یک فرد روحانی زمانی در تقبیح آقای مشایبی این گونه گفت که این آقای مشایبی، یک مرتاض قوی است؛ نمازهای او سه ساعت طول می‌کشد؛ اغلب روزها روزه است؛ وقتی در شهرداری بود، یک چای شهرداری را نمی‌خورد؛ غذای خودش را از خانه می‌آورد و غذای دولت را نمی‌خورد. اما همین فرد بعدها گفت جناب مشایبی بی‌دین است. گفتم کاش همه بی‌دین‌های ما مثل او بودند؛ من نمی‌دانم پس دین یعنی چه؟

• نسبت شما با مشایبی چیست که این همه از او دفاع می‌کنید؟

من مثل هر ایرانی دیگری خواننده مقالات، آرا و عقاید افراد گوناگون هستم. با برخی از آرا، عقاید و افکار جناب مشایبی هم روبه‌رو شدم و مطالعه کردم.

• چطور با مشایبی آشنا شدید؟

یک سال و نیم پیش در جمعی که استادان دانشگاه و حوزه، جهت بحث و نقد حضور داشتند و در مجموعه نهاد ریاست جمهوری تشکیل شد، شرکت کردم که آقای مشایبی هم حضور داشت. در واقع یک نشست علمی بود.

• رئیس دفتر رئیس‌جمهور به برگزاری نشست علمی چکار دارد؟

نشست فرهنگی دولت بود؛ یک حلقه علمی بود.

• و آن حلقه علمی با چه هدفی ایجاد شده بود؟

گفت‌وگو.

• گفت‌وگو وسیله است؛ هدف چه بود؟

شفاف شدن بسیاری از مسائل.

- شما از قبل درباره مشایی، مطالبی شنیده بودید؟
جسته و گریخته.
- نتیجه آن جلسه چه شد؟
درباره نحوه عرضه دین به جامعه بحث شد.
- دیدگاه مشایی درباره نحوه عرضه دین چه بود که مورد قبول واقع شد؟
من گزارش آن جلسه را به یاد نمی‌آورم.
- گزارش نمی‌خواهم؛ مایلم بدانم نقطه وصل شما و مشایی کجا است؟
یادم می‌آید که پس از جلسه به این برداشت رسیدم که آقای مشایی فرد دقیقی است.
- نقطه‌ای که شما به مشایی وصل شدید کجا بود؟
وصل نشدم.
- چرا به کلمه «وصل» حساس هستید. منظورم دوست و همراه شدنتان است؟
دوست هم به آن معنایی که شما می‌گویید، نشدم.
- دوست نشدید ولی تا این حد برای دفاع از مشایی، سینه چاک می‌کنید.
خوب، به هر حال باید دید بنده چه تناسبی بین افکار خود و افکار آقای مشایی می‌بینم؟
- شما سخنگوی «جبهه توحید و عدالت» در انتخابات مجلس نهم بودید؛ جبهه‌ای که می‌گفتند نامزدهای طرفدار مشایی هستند.
آن بحث دیگری است و به کار علمی ارتباطی ندارد.

- می‌خواهم بگویم اشتراکاتتان زیاد است.
مشترکاتی که شما به دنبال آن هستید، با آقای مشایی دارم.
- و آنها چه هستند؟
بہتر است این‌گونه پرسید که چه مشابهت‌ها و مشترکاتی بین افکار خود و افکار آقای مشایی دیدید که به افکار و آرای ایشان جلب شدید؟
- پس جلبی بوده است؟
به هر حال بنده به افکار ایشان علاقه دارم؛ اگر علاقه‌مند نبودم که دفاع نمی‌کردم.
- جلد که نشدید؛ فقط جلب بوده است؟
شما طلبه‌ها را نمی‌شناسید.
- می‌شناسم.
اگر می‌شناختید این پرسش را مطرح نمی‌کردید؛ چون طلبه‌های قدیمی یک حریت خاصی دارند که اگر تفکری را نپذیرند، هیچ موقع جلب نمی‌شوند.
- منظورم این است که این جلب به مراتب جلد رسیده یا خیر؟
جلب در مرام طلبگی براساس باور طرف مقابل است. اگر کسی را باور نکنند، هیچ وقت جلبش نمی‌شوند.
- شما مشایی را باور کردید؟
حال بررسی می‌کنیم که بنده از آغاز چه چیزهایی را مشاهده کردم که جلب ایشان شدم و به دفاع و حمایت از افکار و اندیشه‌های ایشان گرایش پیدا کردم. من در همان پنج، شش جلسه‌ای که یک سال و نیم پیش با هم داشتیم، احساس نوعی عمق و دقت در آقای مشایی کردم. وقتی ایشان مطالبش را عرضه کرد، پی بردم که دریافت‌های عمیقی از دین دارد؛ اما نمی‌دانستم چرا. چون من نه با سوابق تحصیلی ایشان آشنا بودم، نه با سوابق دینی و نه با سوابق اجتماعی‌شان.

اما وقتی مطالب ایشان را شنیدم، فهمیدم بسیار عمیق، دقیق و ظریف است. برخی از این ظرافت‌ها را وقتی از آقای مشایی شنیدم، متحیر شدم. چون بعید می‌دانستم کسی به این ظرافت‌ها توجه داشته باشد. من در فلسفه و عرفان کار جدی کرده‌ام و بیشتر ظرافت‌های مطالب آقای مشایی را از سنخ ظرافت‌های عرفانی دیدم و بعد تعجب کردم که مگر ایشان مطالب عرفانی خوانده است؟ و با خودم می‌پرسیدم آقای مشایی ممکن است این مطالب را از کجا آموخته باشد که به این نکات ظریف و دقیق توجه دارد. مسئله این نبود که صرفاً یک سخنی از دهان ایشان خارج شود و احیاناً بشود این سخن را بر یک مبنایی از عرفان حمل کرد؛ مسئله جدی‌تر از این بود.

• چه چیز مطالب مشایی عجیب بود؛ فقط می‌گویید عجیب بود؟

اینکه ایشان مطلبی را به شکل دقیق ترسیم می‌کرد. این نشان می‌داد که به دقت آن معنا را دریافته است. این موضوع در چند جلسه تکرار شد و برای من مسلم شد کسانی که به آقای مشایی ایراد می‌گیرند، در واقع مطالب ایشان را درک نمی‌کنند. در همان جلسه‌ای هم که گفتم برگزار شد، برخی مطالب ایشان را به درستی فهم نمی‌کردند؛ البته مطلب، مطلب دشواری بود و نیاز به قدرت تسهیل فوق‌العاده‌ای داشت. اما با این حال می‌دیدم که برخی مطالب را آن‌گونه که مد نظر ایشان است فهم نمی‌کنند؛ همین، برای من نتیجه‌ای را که عرض کردم، قطعی کرد.

• کدام نتیجه؟

اینکه اتهاماتی که به ایشان وارد می‌شود، یک عامل مهمش، عدم فهم مطالب آقای مشایی است. مطلب آقای مشایی خوب فهمیده نمی‌شود. بعدها یک عامل دیگر را هم در وارد کردن اتهام به ایشان پیدا کردم و آن دشمنی است. حتی به تازگی با چند نفر از بزرگان سیاسی کشور در زمینه «مکتب ایرانی» در رادیو «گفت‌وگو» بحث شد، ولی این بحث منتشر نشد؛ با اینکه آن افراد انسان‌های خوبی بودند و من از آنها اسمی نمی‌برم...

• کسی که خودش برای گفت‌وگو می‌آید، یعنی مایل است اسمش منتشر شود.

از افراد شاخص در امور سیاسی کشور هستند.

• نام آنها چیست؟

آقای ترقی و آقای دهقانی که مربوط به یکی از این احزاب بودند. آقای ترقی بخشی از سخنان آقای مشایی درباره مکتب ایرانی را به عنوان دلیل انحراف مطرح کردند. بنده آقای ترقی را فرد بسیار خوب و منصفی یافتم؛ وقتی جملات دیگر را آوردم، برداشت ایشان غیر از آن برداشتی شد که وقتی یک جمله به صورت جداگانه، انتخاب و گزینش شده بود.

• وقتی جمله‌های کامل را آوردید، آقای ترقی چه گفت؟

داوری غیر از داوری پیشین شد. می‌خواهم بگویم آنها که فقط یک قطعه از سخنان آقای مشایی را منتشر کردند، مقصر هستند. اینها دیگر بحث خلاف برداشت و ضعف در برداشت یا ضعف در فهم نیست؛ بلکه ضعف در انتقال است.

• به گفته شما کسانی که به مشایی انتقاد می‌کنند، دو مشکل دارند: یکی ضعف در درک سخنان مشایی است و یکی هم دشمنی. خوب چه کسانی با مشایی دشمن هستند؟ اصلاً چرا باید با او دشمن باشند؟ این دیگر به فاز سیاسی می‌رود. بناست ما بحث فرهنگی در زمینه انحراف داشته باشیم؛ وگرنه می‌رویم به فاز قدرت و اقتصاد.

• کسانی که با مشایی دشمن هستند، مشکل اقتصادی، سیاسی و... با او دارند؟ قطعاً.

• اقتصاد یعنی چه؛ مگر مشایی منافع آنها را تهدید کرده است؟ نه شخص آقای مشایی؛ بلکه به طور کلی تفکر دولت در این دو دوره، تفکرات اقتصادی خاصی است و بسیاری از مجاری آمد و شد ثروت را محدود کرده است.

• این ادعا با این نمی‌خواند که بزرگ‌ترین اختلاس در همین دوره اتفاق افتاده است.

می‌خواهید وارد اقتصاد شویم؟ این بزرگ‌ترین اختلاس را چه کسانی انجام

دادند؟

- اینکه در کدام دوره اتفاق افتاده، بسیار مهم است. این مهم است؛ همیشه بدترین‌ها در دوره بهترین‌ها انجام می‌شود. وقتی اختلاس مطرح شد، برخی از مسئولان کوشیدند انگشت اتهام را به سمت دولت بگیرند؛ ولی بعد گفتند که دولت نقشی نداشته است. اگر به خاطر داشته باشید، یکی از روزنامه‌ها تصویر یک امضا را در صفحه اول خود چاپ کرد و گفت این امضا، امضای آقای مشایی است که پای برگه اختلاس وجود داشته است؛ یعنی مدرک پیدا کرده بودند. اما قوه قضاییه تا به حال هیچ اتهامی را متوجه دولت، آن هم نزدیکان ریاست محترم جمهوری نکرده است.
- اما انگشت اتهامی که می‌گویید، به سمت برخی دولتی‌ها بوده و هنوز هم هست. وقتی مقامات بالا می‌گویند اگر هم چیزی ثابت شد، لازم نیست گفته شود، آنگاه چگونه کسی به خودش اجازه می‌دهد که آنچه هنوز به مرحله طرح اتهام در قوه قضاییه هم نرسیده است، به کسی نسبت دهد؛ خود این جرم است.
- اصلاً سخن مشایی چیست که برخی آن را نمی‌فهمند و برخی از روی دشمنی به شکل بد انتقال می‌دهند؟ تازه آمدید سر اصل مطلب.
- پس در گفتن اصل مطلب درنگ نکنید. طبیعتاً اگر بخواهیم وارد این مقوله شویم، دیگر از مقوله مخالفت‌هایی نظیر تقصیر در انتقال فاصله می‌گیریم و سراغ قصور در فهم می‌رویم؛ سپس به اتهاماتی می‌رسیم که از قصور در فهم و برداشت غلط سرچشمه گرفته و جریان آقای مشایی را به انحراف متهم کرده است.

- اول بگویید حرف حساب آقای مشایی چیست؟ بنده می‌کوشم در سه سطح، سخن آقای مشایی را بیان کنم: اول سطح مبانی

فکری و اندیشه، دوم سطح عرضه دین، فکر و فرهنگ و سوم، بحث عکس‌العمل در برابر مخالفت‌ها، انحراف همیشه به سبب افراط و تفریط است؛ در مقابل، اعتدال در مسیر صحیح و درست است. ما باید ببینیم سخن آقای مشایب چیست و دو تفکر دیگری که احیاناً در عرض این تفکر وجود دارد، چه نوع تفکراتی هستند. آنگاه است که می‌توان تشخیص داد کدام افراط است، کدام تفریط و کدام اعتدال. جناب مشایب را به چند انحراف متهم کردند: اول اینکه ایشان را «اومانیست» نامیدند، بعد «پلورالیست»، بعد گفتند تفکر «ناسیونالیستی» دارد؛ یعنی ملی‌گراست و چهارم، اتهام داشتن تفکر «سکولاریستی» را مطرح کردند. براساس این چهار پایه، جناب مشایب را متهم به انحراف در مبنا می‌کنند. اتهامی که ما باور نداریم. ما اومانیسیم را یک تفکر نادرست می‌دانیم و سکولاریسم، پلورالیسم و ناسیونالیسم را باور نداریم. حال اینکه چرا او را متهم به ناسیونالیست بودن کردند، به سبب بحث مکتب ایرانی است. اتهام دیگر او، داشتن تفکر اومانستی است که امروز این اتهام توسعه یافته و چترش بر بالای سر رئیس‌جمهور هم باز شده است؛ این اتهام به دلیل بحث کرامت انسانی و نگاه ویژه به انسان است که از نظر او می‌تواند مظهر همه اسما الهی باشد. سپس مطرح کردند که مخالفت با بحث هدایت و روحانیت، دلیل تفکر سکولاریستی ایشان است و در نهایت به خاطر اینکه ایشان در یکی از سخنرانی‌هایش گفته است که دیگر امروز جایی برای اسلامگرایی نیست و اسلام را نمی‌توانید این گونه عرضه کنید و ما باید به سمت جهانی شدن برویم، جناب مشایب را به پلورالیسم متهم کردند. ما باید در این زمینه بحث کنیم که آنانی که چنین اتهامی را وارد آوردند، چه می‌گویند و جناب مشایب در این چهار مورد چه گفته است.

• و شما می‌خواهید هر چهار اتهام را رد کنید؟

بله. آنچه جناب مشایب و آقای احمدی‌نژاد درباره انسان بیان کردند، منطبق با مبانی عرفانی و فلسفی ما است؛ آنچه عرفا می‌گویند همین است. من هم در مقاله‌هایم در دفاع از این تفکر، مدار کم را نشان دادم؛ از کلمات این عربی گرفته تا کلمات امام خمینی (ره). همه به انسان این گونه نگریسته‌اند که جناب مشایب نگاه می‌کند.

• پس این منتقدان پرشمار مشایب چه می‌گویند؟

کار به جایی رسیده است که برخی مقاله می‌نویسند و تفکر عرفانی و فلسفی

را در کنار اومانیسیم می‌آورند و هر سه را باطل معرفی می‌کنند؛ افرادی مانند آقای مهدی نصیری معنای این چیست؟ مهم‌تر، کاری است که سایت‌ها با مطالب این افراد می‌کنند؛ یعنی انتشار وسیع سخنان منتقدان جناب مشایی؛ این یک خط است. پرسش این است که سایت‌هایی که خود را سایت‌های انقلابی و اصولگرا معرفی می‌کنند و سنگ انقلاب را به سینه می‌زنند و خود را مدافع امام و افکار امام می‌دانند، چرا این افکار را منتشر می‌کنند.

• چرا منتشر نکنند؛ مگر حمایت از مشایی و احمدی‌نژاد، ملاک درستی یا نادرستی و به قول شما (زدن سنگ انقلاب به سینه) است؟ آنچه جناب مشایی و احمدی‌نژاد می‌گویند، همان مبانی عرفانی ما است. شاید این ادعا را تازه بشنوید؛ اینها معجزات امام(ره) در این قشر سنی هستند. مثل مشایی و احمدی‌نژاد تک نبودند؛ اگر افکار حاج همت‌ها و آوینی‌ها هم امروز مطرح می‌شد، به انحراف متهم می‌شدند. اینها معجزات امام است. کاری که امام کرد این بود که اسلام واقعی را که ممزوجی از عقل و دل و رفتار بود، معرفی کرد.

• یعنی می‌گویید کسانی که به تفکر مشایی ایراد می‌گیرند، به نوعی تفکر بنیان‌گذار جمهوری اسلامی را رد می‌کنند؛ می‌خواهید چنین نتیجه‌ای بگیری؟

همین‌ها افکار امام است. من ادعا می‌کنم که مطالب آقای مشایی درباره اسلام، مبانی عرفانی دارد و مبانی عرفانی را امام به نسل آقای مشایی و احمدی‌نژاد تعلیم داد.

• پس چرا بسیاری از هم‌نسل‌های مشایی و احمدی‌نژاد، امروز مدعی هستند و به این تفکر ایراد می‌گیرند؟ بیشتر خوبان که رفتند.

• یعنی کسانی که ایراد می‌گیرند، جزء خوبان نیستند؟ کسانی هم که موافق هستند، سکوت کردند. کدام یک از مخالفان جناب مشایی با عرفان آشنایی دارند؟ کدام آنها فلسفه می‌دانند؟ و شما مخالفان تفکر عرفانی مشایی را به عدم درک متهم می‌کنید.

عدم درک انسان‌شناسی‌ای که آقای احمدی‌نژاد و جناب مشایی مطرح می‌کنند.

• به بی‌سوادی متهمشان می‌کنید؟
بله، بی‌سوادی در زمینه عرفان.

• اتهام بزرگی است.
بله، اصلاً آنها می‌گویند ما عرفان را باور نداریم.

• بسیاری از کسانی را که متهم به بی‌سوادی می‌کنید، از برجسته‌های حوزه هستند؟

در انسان‌شناسی؟ بنده در این مقوله صحبت می‌کنم. چه کسی در انسان‌شناسی به مطالب آقای احمدی‌نژاد و جناب مشایی ایراد گرفته و گفته است که من عرفان خواندم.

• حتی اگر آیت‌الله...
هر کس باشد، فرقی نمی‌کند. نمی‌شود منتقدان بگویند این عرفان است و عرفان را باور دارند؛ ولی سخن آقای احمدی‌نژاد را باور ندارند.

• این چه تفکراتی است که مشایی بر آن واقف، حاذق و برجسته است، ولی بسیاری از علمای دینی با آن موافق نیستند؟
نباشند؛ این سبوری است که همیشه بوده. چه فرهادها مرده در کوه‌ها/ چه حلاج‌ها رفته بر دارها. شما فکر می‌کنید امام را آن گونه که بود، همه باور دارند؟

• اگر کسانی که تفکر مشایی را رد می‌کنند، در واقع تفکر بنیان‌گذار جمهوری اسلامی را رد می‌کنند، پس به چه چیزی از این نظام معتقد هستند؟

تا سال گذشته، هیچ‌کس نمی‌کوشید عرفان و فلسفه را زیر سؤال ببرد؛ فقط می‌گفتند سخنان آقای مشایی، اومانستی است.

• **عارفان معروف در عصر اخیر چه کسانی هستند؟**
 امام، مرحوم شاه‌آبادی، علامه طباطبایی، سیدعلی قاضی، ملاحسین قلی همدانی.

• **یعنی شما می‌گویید کسانی که هم‌اکنون تفکر مشایی و احمدی‌نژاد را زیر سؤال می‌برند، در طولش، تفکر اینها را زیر سؤال می‌برند؟**
 بله، آنان به صراحت می‌گویند اسلام چیزی به نام عرفان ندارد. من می‌خواهم پیچ ماجرا را به شما نشان دهم؛ تا سال گذشته می‌گفتند چنین تفکری درباره انسان، اومانستی است. حال از پس پرده، چیزهایی معلوم شده است. چرایش را نمی‌دانم؛ شاید ما دفاع کردیم و گفتیم که تفکرات عرفانی است، اکنون خود عرفان را نشان گرفتند.

• **خود مشایی چه می‌گوید؛ تعریف مشایی از عرفان چیست؟**
 سخن ایشان را درباره انسان گفتم.

• **تعریف مشایی از عرفان را بگویید.**

وارد این فضا نشوید؛ بنده درباره انسان بحث می‌کنم. کلمه عرفان، چیزهای بسیاری را شامل می‌شود. من گفتم چهار مینا باعث شده تا آقای مشایی را منحرف اعلام کنند؛ اولی، تعریف از انسان است؛ حال تعریف آقای مشایی از انسان چیست؟ تعریف آقای مشایی از انسان همان تعریفی است که عرفا از انسان دارند. می‌گویند انسان موجودی است که پتانسیل بروز و ظهور تمام اسمای الهی را دارد؛ یعنی تمام کمال‌های الهی می‌تواند در آینه وجودی انسان منعکس شود. این مطالب را آقای رئیس‌جمهور در جایی مطرح کردند، فوراً بعضی از آقایانی که خود را فیلسوف هم می‌دانند، ولی در زمینه عرفان تبحری ندارند، به رئیس‌جمهور ایراد گرفتند که درست است انسان بزرگ است، ولی نه در خالقیت؛ بنابراین معلوم شد که عرفان نمی‌دانند.

• **کسانی که به مشایی در زمینه صوفیگری ایراد می‌گیرند، می‌گویند او رمال است.**

اینها بحث‌های سطحی و پیش پا افتاده است. بگذارید اول این مبانی را مطرح کنیم.

- این خیلی مهم است. این تفکرها اصلاً ربطی به رمالی ندارد.
- شما دارید از مشایبی رفع اتهام می‌کنید. سخن من این است که ایشان انسان را چگونه می‌بیند. جناب مشایبی انسان را دارای پتانسیلی می‌بیند که می‌تواند خدا را با همه کمالاتش نشان دهد. متأسفانه عده‌ای فکر می‌کنند این یعنی اومانیسیت. حال اومانیسیت چیست؟ وقتی در غرب تفکر اومانیسیم برای دفاع از انسان به وجود آمد، گفتند انسان در قرون وسطا تحقیر شده و قدر و منزلتش پایین آورده شده است؛ بنابراین به این نتیجه رسیدند که ما باید انسان را تعظیم کنیم. به عبارت دیگر، مسیر اومانیسیم به سمتی رفت که دین، انسان را تحقیر کرده است. گفتند انسان باید به قدری بزرگ شود که خدا را کنار بگذارد؛ اصلاً انسان می‌تواند خدا شود؛ یعنی می‌تواند جای خدا را از خدا بگیرد و خودش به جای او بنشیند. اما در اسلام این جانشینی با آن به جای خدا نشستن تفاوت دارد. حال عده‌ای نتوانستند اشتراک لفظی را تشکیل دهند و گفتند در غرب هم به این شکل است که باید خدا را کنار زد و به جای او نشست؛ درحالی که این جانشینی خدا، خلافت الهی است؛ اما معنایش، کنار زدن خدا نیست؛ بلکه با خدا معنی می‌شود.

- می‌خواهید بگویید مشایبی حرف عرفا را می‌زند؟ بله، در این نگاه، باور جناب مشایبی عرفانی است. من عرض کردم همیشه در یک عرصه، سه طرز فکر وجود دارد: افراط، تفریط و اعتدال.

- نگاه مشایبی به انسان کدام است؟ نگاه معتدل. معتقدم برخی از آنها که خود را اصولگرا می‌دانند و با این نگاه آقای مشایبی به انسان مخالفت می‌کنند، نگاهشان متحجرانه، تفریطی و قرون وسطایی است. برخی دیگر که زیاد مخالفت نمی‌کنند، ولی موافق این نگاه هم نیستند و احياناً ممکن است آقای مشایبی را جزء اصولگرایان بدانند، نگاه غربی دارند. در زمینه «مکتب ایرانی» و نگاه به ایران هم ما یک نگاه تفریطی، یک نگاه افراطی و یک نگاه اعتدالی و صحیح داریم. نگاه تفریطی به ایران این است که حتی برخی می‌گویند زبان رسمی کشور ما باید زبان قرآن باشد. برخی نگاهشان تا این اندازه به ایران منفی است که

می‌گویند اصلاً لزومی ندارد که نام ایران برده شود. عده‌ای هم افراطی هستند و برای ایران فی‌نفسه ارزش ذاتی قائل هستند. اما می‌بینم برای آقایان مشایی و احمدی‌نژاد، ایران قابل ستایش است؛ چون بهترین برداشت و قرائت را از دین خدا داشته است و بهترین قرائت از حقایق دینی نزد ایرانی‌ها بوده است. در واقع مکتب ایران یعنی بهترین تلقی از اسلام. متأسفانه کسانی که آقای مشایی را متهم به انحراف کردند، به غلط برداشتشان این بود که ایشان مکتب ایران را در کنار مکتب اسلام گذاشته است و خطای اینها این بود که اسلام را در حد یک مکتب پایین آوردند. ایشان می‌گویند اسلام دینی است که برداشت‌های گوناگونی از آن وجود دارد.

• و اینجا هم به نظر شما، خط اعتدال، آن دیدگاهی است که مشایی از آن سخن می‌گوید؟

سخن آقای مشایی این است که شما باید مردم ایران را تحسین کنید و به آنها آفرین بگویید؛ چون بهترین برداشت از اسلام را دارند. چرا این اعتدالی است؛ چون نه به ایران ارزش ذاتی می‌دهد و نه بر سر ایران می‌زند.

• برخی می‌گویند تأکید احمدی‌نژاد بر ایران و ایرانی، بازی با کارت ملی‌گرایی است؟
نیست.

• برخی می‌گویند آقای احمدی‌نژاد برای اینکه عقبه اجتماعی پیدا کند - چون می‌داند ایرانی‌ها به ملیتشان حساسیت دارند؛ مثلاً در حوادث سال ۱۳۸۸ این مسئله نمود یافت - بحث ملی‌گرایی را مطرح می‌کند. می‌گویند «ثبت العرش ثم النقص». یعنی نخست ثابت کنید که این تفکر، ملی‌گرایی است، سپس بگویید برای چه از آن استفاده می‌کند.

• مشایی ملی‌گرا است؟
خیر.

• احمدی‌نژاد ملی‌گرا است؟



به آن معنای ناسیونالیستی، خیر. مشایبی میهن پرست نیست؛ ولی میهن ستاست.

- اگر به خاطر داشته باشد، سال پیش قرار بود جشن نوروز در تخت جمشید برگزار شود، اما مخالفت‌ها به حدی بالا گرفت که دعوت از سران کشورهای همسایه را لغو کردند.

کشور طبق مصالح باید اداره شود؛ اما مخالفت‌ها آن قدر زیاد بود که لغو شد.

- منتقدان می‌گفتند این کار، باز تولید جشن‌های ۲۵۰۰ ساله است. خیر، چون آن جشن، با نگاه خاصی بود و به ایران در مقابل اسلام ارزش ذاتی می‌داد. عده‌ای این کار آقای احمدی‌نژاد یعنی چفیه به گردن مجسمه کوروش انداختن را به تمسخر گرفتند؛ ولی این کار معنا داشت؛ معنایش این بود که ما کوروش را به عنوان یک جوان شجاع دیندار قبول داریم. چون کوروش دین خدا را نجات داد و کارش قابل ستایش است.

- یعنی می‌خواهید بپذیریم اگر احمدی‌نژاد، چفیه گردن پادشاه هخامنشی می‌اندازد، علتش تمجید از کار او در آن زمان است و ربطی به سوار شدن بر موج ملی‌گرایی ندارد؟

نه! ربطی به سوار شدن بر موج ملی‌گرایی ندارد؛ برای مثال حتی رهبر بزرگوار انقلاب فرمودند که من سهراب را مانند یک بسیجی می‌بینم.

- مبنای بعدی متهم کردن مشایبی، به قرائت‌های مختلف از دین برمی‌گردد؟

اصلاً فضای سخن آقای مشایبی این نیست. تمام گفتار جناب آقای مشایبی که او را متهم به پلورالیسم کردند، در نحوه عرضه دین، قابل تعریف است. بنده می‌پرسم دین چگونه عرضه می‌شود؟ ما باید مباحث گوناگونی را در زمینه چگونگی عرضه دین طرح کنیم. دینداری سه بعد دارد: بعدی که مربوط به رفتار است و از آن به فقه تعبیر می‌کنند؛ بعدی که مربوط به عقل است و به کلام، فلسفه و مباحث عقلی تعبیر می‌شود و بعدی که مربوط به دل است که به اخلاق و عرفان تعبیر می‌کنند؛ این، معنویات دین است. انسان هم سه بعد دارد: جسم، عقل و دل. آنچه بیشتر از همه در جهان اسلام سیطره داشته، بعد فقهی دین بوده است؛ یعنی باید‌ها و نباید‌ها، حرام‌ها و

حلال‌ها، وقتی تعلیم و تربیت شما فقهی باشد، چطور دین را منتقل می‌کنید؟ تکلیف می‌کنید؛ یعنی می‌گویید مردم این‌طور باشید یا این‌طور نباشید، این‌طور بپوشید، این‌طور نپوشید؛ آقای مشایی با عرضه دین صرفاً به این روش، مخالف است.

• **مشایی با «باید» و «نباید» مخالف است؟**

الزام صرف، دین را خراب می‌کند و موجب پیدایش عکس‌العمل‌های منفی در مخاطبان می‌شود؛ برای مثال حجاب را در این ۳۳ سال چطور عرضه کردیم؟ با باید و نباید؛ یعنی مدام گفتیم باید پوشش شما این‌گونه باشد یا نباید پوشش شما این‌گونه باشد، البته در همه کشورهای اسلامی، عرضه به همین شکل است. چون آن چیزی که آموخته شده، فقط فقه بوده است. اما عقل یا همان بعد دوم، چیزی به نام باید و نباید درک نمی‌کند؛ عقل راه خودش را دارد؛ یعنی روشنگری، تبیین، قانع شدن، باور کردن. لذا فیلسوفان هم کارشان این است. شما در کتاب‌های فلسفه اصلاً باید و نباید نمی‌بینید؛ اما در کتاب‌های فقه از همان ابتدا، باید و نباید می‌بینید و حلال است و حرام است. بنابراین عرضه دین با زبان صرفاً الزام، از نگاه آقای مشایی کار دقیقی نیست.

• **اما باید و نباید برای همین حجاب که مثال زدید، دیدگاه رسمی است. منظورتان از رسمی چیست؟**

• **منظورم نظام است؛ نظام یک کلیت است و این نظر دست‌کم در ایران در حدود ۳۳ سال است که اعمال می‌شود. و ۳۳ سال است که نگاه مردم به حجاب چگونه است؟**

• **پس شما می‌گویید حجاب نباید اجباری باشد؟**

بنده این را نگفتم. فقط بحث حجاب نیست؛ در همه مقولات دینی اگر بخواهد الزامی در کار باشد، فرار و گریز از دین ایجاد می‌شود. آقای مشایی و احمدی‌نژاد می‌گویند دین باید جهانی شود. می‌گویند اسلامگرایی، دیگر قابل عرضه نیست. اسلامگرایی یعنی کار طالبان؛ چون آنها اسلام‌گرا معرفی شدند. کار طالبان در جهان قابل عرضه نیست؛ زیرا این رویکرد موجب انزوای اسلام می‌شود.

- تفکر مشایی مخالف اسلامگرایی است؟
مخالف این نوع اسلامگرایی است.
- این نوع اسلامگرایی یا مخالف اسلامگرایی؟
مخالف این نوع عرضه از اسلام است. آقای مشایی سخت با این نحوه عرضه مخالف است و می گوید که اسلام، به گونه دیگری باید عرضه شود؛ با زبان دل باید عرضه شود. پیامبر نخست قلب مردم را فتح کرد و بعد عقلشان را به باور رساند؛ آنگاه مردم از سر رغبت می گفتند چکار کنیم. آقای مشایی و رئیس جمهور هم همین را می گویند؛ یعنی باید با دل آغاز کرد. می گویند سراغ مقولات فطری بروید که دل پسند است؛ از عشق، امنیت و صلح سخن بگویید. بگویید که خدا همه شما را دوست دارد.
- پس تکلیف آنچه به عنوان مسلمات شناخته می شود، چیست؟
این مسلمات است که فراموش شده است. بحث از عدالت چه موقع در سازمان ملل مطرح شد؟ اصلاً خبری از آن نبود. احمدی نژاد عدالت را مطرح کرد و اکنون چقدر دلربایی می کند؛ برای مثال جنبش وال استریت با شعار عدالت راه می افتد.
- یعنی جنبش «وال استریت» برگرفته از تفکر آقای احمدی نژاد است؟
نه، اما کلمه اصلی شان عدالت است. می خواهیم بگوییم شعار فطری بین مردم، جا باز می کند. شما باید اول از مقولات فطری و دل پسند در جهان سخن بگویید؛ سپس بکوشید با گفت و گوی عقلانی و منطقی، مقولات فقهی را بر مقولات فطری تبیین کنید.
- اما الان که آغازش نیست؛ بلکه ۱۴۰۰ سال از ظهور اسلام گذشته است.
چگونه می توان گفت که اسلام ۱۴۰۰ سال برقرار بوده است؟ مگر عباسی ها اسلام را بیان کردند؟ فقط نام آنها مسلمان بود. دقت کنید برای مثال امام نخست دل جوانان را فتح کرد و بعد عقلشان را قانع کرد؛ سپس آنان اشک می ریختند و می گفتند فرمان بده تا برویم جلوی گلوله. یک اندیشمند امریکایی، کتابی با عنوان «قدرت نرم» نوشته که «سپاه» آن را چاپ کرده است. آن نویسنده می گوید که قدرت نرم،

یعنی قدرت عقل و دل و تأکید می‌کند که من این را از آیت‌الله خمینی آموختم. بعد سفارش می‌کند که سر منشأ انقلاب‌های رنگین، همین تفکر باشد. می‌گوید دیگر به دنیا لشکر کشی نکنید. حال ما خود نمی‌خواهیم این کار را انجام دهیم.

• با این نحو عرضه که مورد نظر مشایی است، تکلیف فقه چه می‌شود؟
عرض می‌کنم که فقه در کجا باید مطرح شود.

• شما با حاکمیت اسلام موافق هستید یا نه؟
متوجه پرسش شما شدم؛ پاسخ این نیست که فقه را ببوسیم و کنار بگذاریم؛ بلکه جواب این است که ما وظیفه خود را انجام نمی‌دهیم؛ برای مثال درباره حجاب، در مدت ۳۳ سال، چه کار هنری‌ای انجام دادیم؟ چه اتاق فکری برپا کردیم؟ ما باید جامعه را از ادله عقل‌پسند در سطوح مختلف اشباع کنیم. اگر اینها را بیان کنیم، اصلاً نیاز به ضرب و زور نخواهیم داشت.

• حال اگر تلاش شد که دل‌ها فتح شود، اما عده‌ای دلشان فتح نشد؛ تلاش شد بحث عقلی مطرح شود، اما عده‌ای قانع نشدند؛ آنگاه براساس تفکری که شما از آن دفاع می‌کنید، آنان باید حجاب داشته باشند یا خیر؟
چرا به جای اینکه پرسش کنید که چرا کار عقلی و قلبی صورت نگرفته است، این پرسش را مطرح می‌کنید؟ آن انسانی که قانع نمی‌شود و احساساتش تحریک نمی‌شود، کسی نیست جز انسانی که لجباز است. شما لجباز را دشمن می‌بینید یا کسی که می‌خواهد دهن کجی کند؟ به واقع چند نفر از مردم این گونه هستند؟ شما آنها را مردم می‌دانید؟

• بله. ما همه انسان هستیم.
من که نمی‌گویم انسان نیستند.

• باید با آنان چکار کرد؟
با انسان‌هایی که با عموم انسان‌ها مقابله می‌کنند، چگونه باید رفتار کرد؟

- برای من یک ایراد عقلی است. می‌گویم اگر عده‌ای قانع نشدند و دلشان انباشته نشد، براساس تفکر مشایی با آنان چکار می‌کنید؟ نباید با موازین عمومی (با خواسته‌های عمومی مردم) مخالفت کنند.
- اگر مخالفت کردند؟ مردم با آنها مقابله می‌کنند.
- وظیفه حاکمیت چه می‌شود؟ من معتقدم به آنجا نمی‌کشد.
- یعنی باید به اجبار حجاب داشته باشند یا خیر؟ شما این روشی را که بنده گفتم تجربه کنید، خواهید دید فرضتان واقعیتی پیدا نمی‌کند.
- دست کم فرض محال که محال نیست؛ براساس فرض محال، تعدادی نه دلشان انباشته شد نه عقلشان راضی، آنان باید چکار کنند؟ یعنی با فرض اینکه جامعه از دلایل عقلی و هنری و احساس برانگیز مملو شد، ولی باز عده‌ای نخواستند که چنین کنند؟
- بله. به مقوله‌اش بستگی دارد.
- در زمینه همین حجاب که خودتان مثال زدید که مشایی با این نوع عرضه به شکل کنونی مخالف است و... اگر کارشان به عفت عمومی لطمه بزند، باید الزامی هم در کار باشد.
- و فقه اینجا رخ‌نمایی می‌کند؟ بله؛ اما در اینجا دیگر الزام، آن گریز و عکس‌العمل منفی را به دنبال ندارد.
- حال دلایل عقلی هم مطرح شد، ولی تعدادی که لجباز هم نبودند،

واقعاً نه عقلشان قانع شد و نه دلشان.
پس هنوز کار کافی صورت نگرفته است.

• تا کار کافی صورت می‌گیرد، باید حجاب داشته باشند یا خیر؟
بله.

• پس سایه فقه بر سر این دو مقوله یعنی دل و عقل افتاده است؟
خیر؛ بلکه سایه آنها بر سر فقه افتاده است.

• کسی تلاش هم می‌کند؛ ولی نه دل من مملو می‌شود و نه عقل من
راضی، و من به جای اینکه بروم به راه قبول (چون دو راهی است)، راه
نپذیرفتن را در پیش می‌گیرم.

مقولاتی وجود دارد که به جامعه لطمه می‌زند؛ مقولاتی هم هست که به
جامعه لطمه‌ای نمی‌زند؛ برای مثال فرض کنید دزدی و سرقت لطمه‌ای به جامعه
است.

• حجاب؟

بی‌عفتی هم ممکن است لطمه‌ای به جامعه باشد. منظورم از عفت همان
حجاب است. ممکن است این مسئله موجب تحریک دیگران شود.

• چه کسی باعث تحریک شدن را تشخیص می‌دهد؟
هر جایی که لازم است.

• فقه تشخیص می‌دهد؟
بله.

• اگر من از نقطه یک، یعنی نقطه‌ای که اکنون هستیم، به نقطه مقصود
یعنی جایی که قرار است قانع شوم، برسم تا از لحاظ دلی و عقلی و نه
فقهی حجاب داشته باشم، چه اتفاقی برایم می‌افتد؟

مگر فرض شما این نیست که جامعه از دلایل عقلی اشباع شده مملو است.

• آرام‌آرام در حال اشباع شدن است؛ برای مثال دو سال زمان می‌برد.

شما می‌خواهید بگویید سازوکار جمع اینها با هم چگونه باشد؟

- بله.
باید درباره این فکر شود. این حرف خوبی است که شما بیان می‌کنید.
- یعنی در حال حاضر برایش دلیل متقنی ندارید؟
اصلاً کسی درباره اصل این ماجرا فکر کرده است؟
- این پرسشی است که باید شما پاسخ دهید و نه من. خب از این مثال بگذریم.
می‌خواهم بگویم وقتی آقای مشایی می‌گوید که جایی برای اسلامگرایی نمانده، یعنی جایی برای طالبانیسم نمانده است؛ اما مخالفانش، نام این را پلورالیسم گذاشتند.
- مشایی به تکثرگرایی و برداشت‌های مختلف از دین اعتقاد دارد یا نه؟
آقای مشایی همان سخنی را می‌گوید که آقای احمدی‌نژاد می‌گوید؛ یعنی ایشان گفت که یک دین بیشتر وجود ندارد. دین فطری انسان که آن دین را خداوند، اسلام نامیده است؛ حال شما نامش را هر چه می‌خواهید بگذارید. آقای مشایی خطاب به پاپ گفته است که مسیحیت هم نباید این گونه اشاعه داده شود. اما اینها اصلاً پلورالیسم نیست؛ مسیحیت حق است؛ یهود هم حق است. اصلاً بحث تکثر مطرح نیست. جناب مشایی می‌گوید حقیقت، یکی بیشتر نیست. سخن آقای مشایی این است که وقتی می‌گویید مسلمان هستم و می‌کوشید اسلام را اشاعه دهید، پس دنبال اسلام واقعی بروید که همان فطرت است و آن را بیان کنید؛ آنگاه خود افراد به اسلام گرایش می‌یابند. ایشان این سخنان را در یک جلسه بدون اینکه نامی از اسلام برده شود، بیان کرده است.

• در چه جلسه‌ای؟

جلسه‌ای که در آن، پیروان ادیان گوناگون حضور داشتند.

• بیرون از ایران؟

بله، ایشان مطلبی را بیان کرده است و همه مطالبش را تصدیق کردند و گفتند ما نیز همین سخنان را داریم. سپس ایشان گفته است همین مطالبی که عرضه داشتیم، اسلام است. ولی اگر به جهانیان بگوییم فقط اسلام، حق است و نه یهود و مسیحیت، در واقع اسلام را منزوی کرده‌ایم.

- من می‌گویم این تفکر احمدی‌نژاد در بین اکثریت افرادی که کار آنها در زمینه دین است و از نزدیکان به جناح حاکم هستند، مقبولیت ندارد؟
بله، اما کدام اعتدال و کدام تفریط است. اکثریت می‌گویند یا مسلمان شو یا با تو حرف نمی‌زنیم؛ یعنی نوع عرضه دین ما در جامعه نوعی است که گسست به وجود می‌آورد نه پیوست؛ برای مثال حضور گشت ارشاد در خیابان‌ها، و این در حالی است که به شدت مخالف حضور این گشت‌های ارشاد در جامعه هستیم.

- یادتان هست در زمان انتخابات ریاست جمهوری، یکی از شعارهای حامیان نامزدهای رقیب او این بود که دولت او را «دولت گشت ارشاد» می‌نامیدند؟
بارها آقای احمدی‌نژاد گفت اینها دست من نیست.

- بالاخره ایشان نفر دوم مملکت هستند.
این یکی از مظلومیت‌های ایشان است.

- چه کسی پاسدار قانون اساسی است؟
این دیگر خیلی حرف است؛ آن هم در مورد آقای که نمی‌تواند برای حامیانش، برای کاندیداتوری مجلس، تأیید صلاحیت بگیرد؛ اگر این آقا حافظ قانون اساسی است، چرا نتوانست تأیید صلاحیت یک حامی خودش را برای انتخابات مجلس نهم بگیرد.

- یک حامی؟

حامیان سرشناس را. بنده می‌گویم این‌گونه نیست که شما تصور کنید چون آقای احمدی‌نژاد رئیس‌جمهور است، پس می‌تواند جلوی گشت ارشاد را بگیرد. او مخالفت خودش را به شکل آشکار با کار گشت ارشاد اعلام کرد؛ ولی آنان کار

خودشان را ادامه می‌دهند.

- چه کسی وزیر کشور را منصوب می‌کند؛ رئیس‌جمهوری. بله. من یک سؤال از شما می‌پرسم: چند وزیر از دولت آقای احمدی‌نژاد کنار گذارده شدند و بعد ماهیتشان معلوم شد؟

- تعداد زیادی. معلوم شد که ماهیت همه آنها، ضد تفکر آقای احمدی‌نژاد است.

- پس چرا احمدی‌نژاد آنها را منصوب کرده بود؟ این یک بحث دیگر است؛ پس نگوئید چرا یک نفر در فلان وزارت، هنرمندان را این گونه خطاب کرده است؛ به قطع آقای احمدی‌نژاد و آقای مشایی با تفکر آن فرد به شدت مخالف هستند.

- پس چرا با آن مقابله نکردند؟ اما آقای مشایی متهم است که با هنرپیشه‌ها می‌نشیند و به آنها پول می‌دهد؛ دیگر مخالفتی عملی‌تر از این؟

- آیا این تضاد نیست که شما ادعا کنید تفکری در مشایی و احمدی‌نژاد وجود دارد که صحیح و معتدل است، ولی آنان افرادی را که به آن تفکر پایبند نیستند، در مسند کار قرار می‌دهند؟ برای مثال نگاه کنید به آقای دانشجو و بحث تفکیک جنسیتی در دانشگاه‌ها.

- کدام آقای دانشجو؟ وزیر علوم یا رئیس دانشگاه آزاد؟ آقای دانشجوی وزیر! همین که فرمان تفکیک جنسیتی در دانشگاه‌ها را داد، فوراً رئیس‌جمهور مخالفت کرد و گفت این طرح‌های سطحی چیست.

- این چه ادعای است که می‌کنید! تفکیک جنسیتی در دانشگاه‌ها زیر گوش پاستور در حال اعمال شدن است؛ مگر فاصله مثلاً دانشگاه

تهران تا پاستور چقدر است؛ کمتر از چند هزار متر فاصله دارند. بین آنچه رخ می‌دهد و آنچه در ذهن آقای احمدی‌نژاد و مشایبی وجود دارد، فاصله وجود دارد. مگر هرچه جناب مشایبی و آقای احمدی‌نژاد فکر می‌کنند، اجرا می‌شود؟ اگر این‌طور بود که این همه کنار گذاشتن وزیر لازم نبود.

- به نظر شما با این شواهد موجود باید بپذیریم احمدی‌نژاد، مخالف گشت ارشاد و مخالف تفکیک جنسیتی است؟ چرا نپذیرید؟ اگر غیر از این بود، کنار گذاشتن وزیران گوناگون چه معنایی دارد.

- معنایش این است که احمدی‌نژاد از آغاز، نیروهایش را درست انتخاب نمی‌کند. شما نقل می‌کنید احمدی‌نژاد مخالف گشت ارشاد است، مخالف تفکیک جنسیتی است، مخالف سخت‌گیری است... وزیر ارشادی داشتیم که وقتی وزیر بود، بسیاری از فیلم‌هایی را که در زمان آقای خاتمی مجوز نگرفته بود، مجوز پخش داد. نقادان به این کار او ایراد گرفتند و او نقادان را محکوم کرد که متحجرید. اما وقتی کنار رفت، جایگاه همان‌ها را گرفت و همه چیز را زیر سؤال برد. شما اول این رفتارهای دوگانه را تفسیر کن تا بعد من پاسخ شما را بدهم.

- جواب دادن به پرسش من البته ارتباطی به تفسیری که می‌خواهید ندارد؛ احمدی‌نژاد چرا پذیرفته است از افرادی استفاده کند که تفکراتشان با او همخوانی ندارد؟ من فکر می‌کنم شما همه آدم‌های کشور را ارزشی می‌بینید.

- اتفاقاً من برعکس می‌بینم؛ یعنی می‌گویید قحط‌الرجال است؟ به قطع در مملکت، قحط‌الرجال است.

- و چون به نظر شما قحط‌الرجال است، احمدی‌نژاد مجبور به استفاده از غیرهمفکرانش است؟ از خودتان فکر کردید چرا فقط آقای احمدی‌نژاد و مشایبی همفکر هستند؟

- بقایبی، رحیمی و...
آقای بقایبی تنوریسین نیستند؛ تعداد همفکران احمدی نژاد و مشایبی زیاد نیستند.
- اصلاً کدام فکر؟
تعداد همفکران آقای احمدی نژاد و مشایبی زیاد نیستند.
- شاید تفکرشان درست نیست که زیاد طرفدار و همفکر ندارند؟
نه، اصلاً بحث درستی و غلطی نیست.
- تفکری که همفکرش کم است، تفکر مهجوری است.
پس جواب شما همین است که چرا از آغاز افرادی را که همفکر خودشان نیستند، انتخاب نکرده‌اند.
- چون طرفدارانش کم هستند؟
همین که گفتید.
- کم بودن طرفداران، نشانه ضعف نیست؟
چکار کنیم؟
- از من نباید پرسید.
یعنی من تا همفکر خودم را ندارم، وارد عرصه نشوم و هیچ قدمی برای ملت برندارم؟
- اگر مهجور است، چطور می‌گویند احمدی نژاد این همه طرفدار دارد؟
مردم فرق می‌کنند.
- یعنی در این چهل و چند میلیون، بیست تن، مطابق استانداردهای احمدی نژاد نبود که در کابینه به کار بگیرد؟
بیست نفر را که بر سر کار گذاشت. اگر دقت کنید، می‌بینید تضادی نیست.

بسیاری از کسانی که علیه آقای احمدی نژاد و جناب مشایی جبهه می‌گیرند، چطور قبلاً دفاع می‌کردند؛ پرسش این است که چطور جناب مشایی و آقای احمدی نژاد دو ساله منحرف شدند. مقصود من این است که چرا بسیاری از کسانی که امروز جبهه می‌گیرند، در گذشته از دولت و آقای احمدی نژاد به شدت حمایت می‌کردند.

- پاسخ واضح است؛ چون آن زمان از قدرت استفاده می‌کردند. بنده دارم برای شما نفراتی را مثال می‌زنم که بسیار برای آقای احمدی نژاد سینه زدند؛ اما زمانی که کنار گذاشته شدند، ضد احمدی نژاد شدند. اینها هم جزء همان‌ها بودند.

- شما می‌گویید احمدی نژاد تفکری را که در خیابان به مردم سخت می‌گیرد، تایید نمی‌کند؟ هرگز.

- و می‌گویید احمدی نژاد، نگاهی که سینماگران و هنرمندان را (که شما می‌گویید باید دل‌ها را از نور خدا انباشته کنند) فاحشه خطاب می‌کند، تایید نمی‌کند؟ اصلاً.

- اما به این مسئله پاسخ قابل درکی نمی‌دهید که چرا با آن فرد برخورد کرده است؟ چه برخوردی؟ دل اینها خون است.

- اما اگر کسی دل من را خون کند، او را کنار می‌گذارم. آقای احمدی نژاد اکنون چقدر قدرت کنار گذاشتن برایش مانده است؟

- نمانده است؟

نگذارید از بعضی چیزها پرده بردارم.

- بردارید! یعنی مثل گذشته توان جابه‌جایی وجود ندارد. من این را نگفتم؛ ولی یک چیزهایی دیده می‌شود. خیلی مطمئن نباشید؛

شما برای نخستین بار مشاهده کردید که در این کشور تعدادی ریختند تا اهالی مطبوعات را با باتوم بزنند و با آنان برخورد کنند.

• کجا؟

در مؤسسه «ایران».

• برای اولین بار که نبود. البته بگذریم، وقتی انجمن صنفی روزنامه‌نگاران ایران را در دولت احمدی‌نژاد پلمپ کردند، چرا احمدی‌نژاد اعتراض نکرد؟ من هم همین را به شما می‌گویم! با رئیس مؤسسه «ایران» که مشاور رئیس‌جمهوری است، برخورد کردند، اما کسی اعتراضی نکرد؛ اگر اینجا مشاور من لطمه ببیند و زخمی شود و نتوانم این مسیر را بروم، نشان دهنده خیلی چیزهاست.

• می‌خواهید چه چیزی را برسانید؟

دقیقاً می‌خواهم چیزی را نرسانم؛ فقط می‌خواهم بگویم اینها علامت سؤال است؛ من به اینها می‌گویم مظلومیت.

• آیا این تفکری که مشایبی و احمدی‌نژاد دارند، با مظلومیت جلو می‌رود؟
خیر.

• چون همین انباشتن دل‌ها از نور و اشباع کردن ذهن‌ها از عقل که شما می‌گویید، ابزار می‌خواهد.

آقای احمدی‌نژاد همچنان جلو می‌رود؛ کتک بخورد، جلو می‌رود؛ زندان ببرند، جلو می‌رود، شما ببینید چقدر از حامیان ایشان را گرفتند، اما در آخر هم هیچ جرمی ثابت نشد.

• تعدادشان زیاد نبود؛ چطور وقتی با دانشجوها و... برخورد می‌شود، دولت اعتراضی نمی‌کند؟
سراغ آن طرف نروید؛ آن طرف هم همین طور.

• کدام طرف؟

آن طرف که شما داشتید می‌رفتید.

• احمدی‌نژاد می‌گفت باید با معترضان چکار کرد؟

بهتر است از این بگذریم؛ برویم سراغ بقیه بحثمان.

• خودتان بحث حجاب و تفکیک جنسیتی و... را مطرح کردید. خوب!

سراغ بحث اصلی‌تان بروید؟

پس دلیل اتهام پلورالیسم به آقای مشایی و آقای احمدی‌نژاد، انتقاد به نحوه عرضه دین از جانب آنان بود که اسلام نباید این‌طور پوست‌کنده در برابر ادیان دیگر قرار گیرد.

• احمدی‌نژاد و مشایی هم معتقدند راه‌های مختلفی برای رسیدن به

خدا وجود دارد؟

این را نمی‌گویند؛ آقای مشایی و آقای احمدی‌نژاد «پلورال» نیستند. اینها می‌گویند اسلام را نباید مثل چماق علیه ادیان دیگر استفاده کرد و این را اسلامگرایی می‌نامند. روش اعتدال می‌گوید که از اسلام به دیگر ادیان به صورت عاشقانه سخن بگویید تا جلب شوند و ایشان دارند این‌گونه سخن می‌گویند.

• پس چرا در جامعه، رفتارهای متضادش را از جانب همین سیستمی

می‌بینیم که احمدی‌نژاد اداره‌کننده‌اش است؟

باز به نکته اول برگشتید. به خاطر همین می‌گویم ایشان با گشت ارشاد و تفکیک جنسیتی مخالف است.

• ولی این تضاد را پاسخ نمی‌دهید که پس چرا این رفتارها ادامه پیدا

می‌کند.

به خاطر اینکه نمی‌خواهند آقای احمدی‌نژاد ادامه پیدا کند.

• دوره احمدی‌نژاد که یک سال دیگر تمام می‌شود.

بله، اما باید تفکر آقای احمدی‌نژاد به وجود آید.

- پس کی؟ هفت سال گذشت.
به وجود آورده است.
- بگذارید این گونه بپرسم که به نسبت سال اول دولت احمدی نژاد تا اکنون، جامعه به سمت فضای بازتری حرکت کرده یا بسته تر؟
باید آمار بگیرد.
- شما چه می بینید؟
در فضای هنر، پرخاش زیاد شده؛ اما در مقابل آزادی بیشتر شده است؛ یعنی فیلم هایی می سازند که در اعتراض به همه چیز است.
- کدام فیلم؟ برخی از فیلم ها اصلاً اجازه اکران پیدا نمی کند.
اکنون سخنان، بسیار پوست کنده تر بیان می شود.
- فضای دانشگاه ها آزادتر شده یا بسته تر؟
آزادتر شده است.
- پس برخی برخوردها و اخراج فعالان دانشجویی و بستن تشکل ها نشانه چیست؟ همین هایی که شما می گوئید احمدی نژاد با آن مخالف است؛ اگر هم بر خوردی نیست، پس احمدی نژاد با چه مخالف است و شما بر کدام مخالفت های او تأکید می کنید؟
اگر جریان های سال ۱۳۸۸ را می گوئید، آن بحث دیگری است.
- من قبل از سال ۱۳۸۸ را می گویم. دانشجویانی که فوق لیسانس قبول شدند، اما «ستاره دار» شدند و اجازه تحصیل پیدا نکردند.
شما توجه کنید که مخالفان تفکر آقای احمدی نژاد هنوز در کشور یک قدرت هستند؛ ولی تفکر آقای احمدی نژاد جای خودش را باز کرد. در هفت، هشت سال گذشته، هنوز کسی تفکر آقای احمدی نژاد را نمی شناخت؛ اما الان تبدیل به یک تفکر شده است.

- و تا الان مانع تراش‌ها پیروز بودند یا احمدی‌نژاد؟
به نظر من آقای احمدی‌نژاد.
- اگر پیروز بوده است، پس چرا مظلوم می‌دانیدش؟
پیروزی سطوحی دارد؛ بارزهای قابل مشاهده پیروزی، آخرین سطح است. اما یک سطح پیروزی، پیروزی فکر است. اکنون فکر مقابل آقای احمدی‌نژاد، یعنی تحجر، به شدت در حال زمین خوردن است؛ یعنی مردم این نوع تفکر چماقی برای عرضه دین را دیگر باور ندارند.
- پس الان احمدی‌نژاد در سطوح پایین‌تر به پیروزی رسیده است و اگر به پیروزی نهایی برسد، تمام این فشارهایی که می‌گویید با آن مخالف است، برداشته می‌شود و جامعه بازتری خواهیم داشت؟
آزادتر است و دین به شکل عاشقانه به مردم عرضه می‌شود.
- و وقت آن پیروزی نهایی کی می‌رسد؟
اصلاً نمی‌توان زمان تعیین کرد؛ بلکه باید در ترویج فرهنگ بکوشیم.
- یعنی احمدی‌نژاد با وجود دو پیروزی در انتخابات ریاست‌جمهوری هنوز به پیروزی نهایی نرسیده است؟
صدها سال است عرضه اسلام، عرضه الزامی بوده است، آنگاه شما فکر می‌کنید با دو دوره ریاست‌جمهوری می‌توان فرهنگ عرضه دین را عوض کرد.
- با چند دوره می‌شود؟
خیلی طول می‌کشد.
- از کجا معلوم است آن سنگ‌اندازهایی که گفتید، همچنان به سنگ‌اندازی‌شان ادامه ندهند؟
سنگ بیندازند، به خیر تمام می‌شود؛ چون هرچه سنگ بیندازند، زشتی رفتار، مقابل آقای احمدی‌نژاد شفاف‌تر می‌شود و هر چقدر زشتی شفاف‌تر شود، خوبی

زودتر پیروز می‌شود. زیاد شدن مقابله با تفکر جناب مشایی و آقای احمدی‌نژاد از علائم پیروزی است.

• مبنای بعدی‌ای که گفتید مشایی را با توجه به آن منحرف می‌خوانند، سکولاریسم است.

بله! مخالفت‌های آقای احمدی‌نژاد با این شکل عرضه از اسلام، عده‌ای را بر آن داشت که بگویند روش عرضه کنونی از اسلام، روش عرضه روحانیت است؛ یعنی روحانیت اسلام را به این شکل عرضه می‌کند؛ پس آقای احمدی‌نژاد با این تفکر، با روحانیت مخالفت می‌کند. سخنانی که آقای رئیس‌جمهور از آینده جهان در مدیریت مهدوی بیان کرد، عده‌ای را بر آن داشت که بگویند ایشان نظام ولایت را به این شکل باور ندارد و ما تا ولی فقیه داریم، چه چیزی کم داریم و چه غصه‌ای داریم که بخواهیم از نظام مهدوی و مدیریت مهدوی سخن بگوییم. اما اینها همه برداشت‌های غلط و نادرست از نظام مهدویت است.

• چرا برداشت غلط؟

اولاً هیچ فقیهی نگفته است به خاطر ولایتی که فقیه بر جامعه دارد، ما هم نیازمند به منجی و موعود نیستیم؛ آن هم درحالی‌که نیاز به منجی و موعود، نیازی قطعی و حتمی و جدی است. آقای احمدی‌نژاد و مشایی وقتی از مهدی یاد می‌کنند و می‌گویند روند یکپارچه شدن جهان به سمت حکومت مهدوی است و باید این را نشان داد تا جهان به سمت یکپارچگی برود. اما برخی این را تضعیف ولایت فقیه می‌دانند. بنده نمی‌خواهم نام ببرم، اما متأسفانه برخی آقایان، مسئله ولایت فقیه را در برابر نحوه عرضه مدیریت مهدوی مطرح کردند؛ با این دید، هم ولایت فقیه را تضعیف کردند و هم تفکر مهدویت را.

• لابد در بحث سکولاریسم هم نگاه معتدل به دین را متعلق به مشایی می‌دانید؟

ما به ولایت فقیه باید به‌عنوان ولایت عصر غیبت نگاه کنیم نه به‌عنوان پایان‌بخش مسیر جهانی. نباید این گونه تصور شود که چون فقیه وجود دارد، دیگر نیازی به ظهور مهدی نیست. اگر احمدی‌نژاد در صحن سازمان ملل از مدیریت

مشترک جهانی یاد می‌کند، برای این است که جهان در مسیر یکپارچگی شتاب بگیرد.

• **خب اگر این است، چرا از جانب برخی افراد و روحانیان شناخته‌شده و شناخته‌نشده، با این تفکر مخالفت می‌شود؟**

تفریط همین است؛ آنها باید در نگاهشان تجدیدنظر کنند.

• **آنان تجدید نظر که نکرده‌اند هیچ، مشایبی را خواستار «اسلام منهای روحانیت» معرفی کردند.**

این پاسخ نباید اینجا باشد؛ اینجا هم باز مثال حجاب کار کرد دارد. بعضی از آقایان در مسئله برخورد با مفاسد بدحجابی یا بی‌حجابی، گفتند حال که کار به اینجا رسیده است، باید برخورد شود؛ اما برخورد راه چاره نیست. اصلاً برخورد وضع را بدتر می‌کند. ما در همه میدان‌ها، فضایی را به وجود آوردیم تا چند مأمور بایستند و چند خانم بتوانند خانم‌های دیگر را جلب کنند و به آنها «تذکر» بدهند. یک روز از میدانی رد می‌شدم، خانمی را مشاهده کردم که وقتی مأموران را دید، سریع مسیر را عوض کرد. آنگاه بعضی از آقایان، شاید بنا بر گزارش‌های غلطی که به آنان می‌رسد، می‌گویند دیگر چاره‌ای جز برخورد با بدحجابان نمانده است. سپس اگر آقای احمدی‌نژاد آمد و گفت که برخورد نکنید، نتیجه این است که مدعی می‌شوند آقای احمدی‌نژاد با علما مخالف است؛ چون به سخن علما گوش نمی‌دهد. درحالی که آقای احمدی‌نژاد با مراجع مخالف نیست. اگر آقای احمدی‌نژاد می‌گوید با این روند عرضه دین مخالفم، آیا این بدان معناست که من با مراجع مخالف هستم؟

• **برخی موافق این شکل عرضه از دین هستند.**

بله، آقایان خودشان چنین معادله‌ای درست کردند و به این نتیجه رسیدند؛ سپس خطاب به آقای احمدی‌نژاد گفتند که چرا سخن مراجع را گوش نمی‌دهید. مگر مراجع می‌گویند این کار را انجام دهید و این گونه برخورد کنید. مطالب را غلط به گوش برخی مراجع می‌رسانند و آنان را به گونه‌ای تحریک می‌کنند که احساس کنند چاره‌ای جز این نمانده است که مأموران در خیابان، موضوع را جمع کنند. من احساس می‌کنم گاهی اوقات فضا را به گونه‌ای ترسیم می‌کنند که برخی مراجع احساس کنند که اکنون فحشا در خیابان به صورت علنی انجام می‌شود.

• یعنی این گروه از مراجع خودشان به خیابان‌ها نمی‌آیند تا ببینند چه خبر است؟

این بحث دیگری است. من در جمع «انصار حزب‌الله» صحبت می‌کردم؛ گفتند فلان مسئول درباره برخورد با بدحجابان در هفته قبل گفته است: اگر مشاهده کردید که یک دزد از دیوار مردم بالا می‌رود، نیروی انتظامی نباید جلوی او را بگیرد؛ بلکه باید کار فرهنگی انجام دهد. گفتیم این چه حرفی است. دزدی که از خانه مردم بالا می‌رود، با یک خانم که بدحجاب، یکی است؟ یعنی می‌خواهم بگویم به این شکل قیاس می‌کنند. با این قیاس‌ها به کجا می‌رسیم؟ سپس وقتی آقای احمدی‌نژاد با این نوع برخورد مخالفت می‌کند، می‌گویند چرا سخن مراجع و علما گوش نمی‌دهد؛ پس ضدروحانیت است.

• پس می‌گویید احمدی‌نژاد با مراجع هماهنگ است؟

این چه پرسشی است! اگر برخی آقایان بگویند با مردم برخورد کنید، اما آقای احمدی‌نژاد مخالفت کند، این به خاطر تبعیت از ولی فقیه است؛ چون ولی فقیه چنین اجازه‌ای نمی‌دهد. آقای احمدی‌نژاد بازوی چه کسی است؟ شما جواب دهید.

• خودتان جواب دهید؟

بازوی یک فقیه است که ولی جامعه است؛ اگر آقای احمدی‌نژاد بخواهد اطاعت کند، باید از او اطاعت کند و اگر از کسان دیگری اطاعت کند، این مخالفت با ولی فقیه است.

• یعنی می‌گویید نگاه احمدی‌نژاد به اسلام، منطبق بر تفکرات رهبری است؟

بنده خیلی راحت عرض می‌کنم که آقای احمدی‌نژاد حق ندارد تابع فقیه دیگری جز ولی فقیه باشد.

• میزان تأیید احمدی‌نژاد و دولت از سوی مراجع بیشتر شده است؟
بروید پرسید.

- می‌بینیم که میزان تأییدها دست کم در بعد رسانه‌ای کمتر شده است. اگر فکر می‌کنید به این شکل است، پس هست.

- برای مثال نمونه شاخصش، آیت‌الله مصباح یزدی است. مصباح یزدی را روزی به عنوان پدر فکری جریان احمدی‌نژاد مطرح می‌کردند؛ اما امروز از او به‌عنوان پدر فکری جریان نام می‌برند که مخالف تفکر احمدی‌نژاد است؛ نظرتان درباره این تضاد چیست؟ آیت‌الله مصباح هیچ وقت نگفتند که ما مخالف تفکر آقای احمدی‌نژاد هستیم.

- تندترین انتقادهای را از مشایی کرده است؛ احمدی‌نژاد هم که خودش را عین مشایی و مشایی را عین خودش اعلام کرده است. خواستند احمدی‌نژاد و آقای مشایی را از هم جدا کنند و این کار درست نیست.

• چه کسانی؟

همین افراد؛ می‌خواستند بگویند احمدی‌نژاد با مشایی فرق می‌کند. می‌گفتند ما احمدی‌نژاد بدون مشایی می‌خواهیم.

- من می‌گویم به آیت‌الله مصباح به عنوان شاخص بخشی از اصولگرایان، در بعد دوری و نزدیکی روحانیت به احمدی‌نژاد، نگاه کنید. شما هر طور دوست دارید نگاه کنید؛ ولی اگر می‌خواهید بدانید من چطور نگاه می‌کنم، باید بگویم لازم نیست که هر جور بنده نگاه می‌کنم، به شما بگویم.

- قبول دارید آیت‌الله مصباح یزدی (به عنوان یک ملاک) که روزگار نه چندان دوری با احمدی‌نژاد همراه بوده، امروز به نوعی دیگر می‌اندیشد؟ اگر شما می‌گویید این گونه است، پس حتماً هست.

- چطور این فاصله ایجاد شده است؟ این فاصله ناشی از چیست؟ برای این هم یک دلیل عقلی بگویید؛ از خط اعتدال و افراط و تفریط. من اینجا یک چیزهایی دارم، ولی نمی‌گویم؛ اما می‌گویم اتهام انحراف، باطل

است. هر کس اتهام انحراف به این تفکراتی که بنده عرضه کردم _ یعنی به مکتب ایرانی، به کرامت انسانی و به عرضه عاشقانه اسلام _ بزند، سخنش کاملاً باطل است.

• آیا اتاق فکری برای مقابله با مشایبی وجود دارد؛ یعنی یک گروهی که بخواهند جلساتی بگذارند و...؟
بله، وجود دارد.

• چه اتاقی است؟ چرا این کار را می‌کنند؟
برخی از سایت‌ها که نمی‌خواهم نامشان را ببرم و تحت یک مرکزیت هستند.

• فکر نمی‌کنید شأن بسیار زیادی برای آقای مشایبی قائل می‌شوید؟
من این فکر را قبول دارم و این فکر را نجات‌دهنده دین می‌دانم. فکر می‌کنم این تفکر هیچ وقت خاموش نمی‌شود.

• این شأن زیادی نیست؟
نه، چون دین در حال لطمه خوردن است.

• فکر نمی‌کنید کار این جریان در نهایت به جاهای باریک می‌کشد؟
به قطع! ولی تفکر از بین نمی‌رود؛ بلکه رشد می‌کند.

• مشایبی در مورد سخنانی که درباره‌اش می‌گویند، چه نظری دارد؟
اگر با آقای مشایبی به این شکل مقابله‌ها نمی‌شد، من اصلاً دفاع نمی‌کردم. احساس کردم مشایبی، خیلی مظلوم واقع شده است. خودشان یک کاری کردند و من هم برای دفاع از تفکر آقای مشایبی آمدم و دیگران هم برای دفاع از تفکر ایشان در راه هستند. اندک‌اندک جمع مستان می‌رسد.

• یعنی شما فکر می‌کنید که مشایبی حذف‌شدنی نیست؟
فکرش را می‌گویید یا جسمش را.

- تفکرش را می‌گوییم؟
نه، تفکر آقای مشایبی ماندگار است. می‌توانم اظهار نظر کنم که تفکر آقای مشایبی دیگر تثبیت شده‌است و به یک جریان مهم فکری تبدیل می‌شود.
- شده یا می‌شود؟
من فکر می‌کنم می‌شود.
- زمانش کی است؟
به زودی؛ هر چه بیشتر مخالفت کنند، زودتر.
- فکر می‌کنید زمانش کی است؟
نمی‌دانم؛ بستگی دارد به اینکه چقدر مخالفت کنند.
- اگر باز داشتش کنند، باز هم از او دفاع می‌کنید؟
به قطع. این فکر من است؛ نه فکر امسال، نه فکر پارسال. من حدود سی سال است این گونه فکر می‌کنم.
- فکر می‌کنید این سخنانی که درباره مشایبی می‌گویند، چه باوری در مردم نسبت به او ایجاد کرده است؟
عده‌ای را بدبین و شبهه‌دار کرده است.
- به ضررش تمام شده‌است یا به نفعش؟
در مجموع، اتهام‌ها و اتهام‌زنی‌ها به سود جناب مشایبی شده است.
- و این سود کجا خودش را نشان می‌دهد؟
در به وجود آمدن یک فکر.
- ولی بسیاری می‌گویند اگر این دوره تمام شود، با مشایبی برخورد می‌شود.
اینها افراد کوتاه‌فکری هستند.



- می‌خواهم بدانم بعد از پایان دوره آقای احمدی‌نژاد، چه بر سر این تفکر می‌آید؟
شتاب این جریان بیشتر می‌شود.
- و نمود اصلی را از کی نشان می‌دهد؟
شاید تا چهار ماه دیگر.





فهم ناصحیح یا ناقص از اندیشه‌های فرهنگی دولت به همراه برخی از نقدها، باعث موضعگیری‌هایی در برابر راهبردهای فرهنگی و سیاسی آن شده است. مصاحبه استاد شریف‌زاده با روزنامه شرق، با واکنش‌های تندی از سوی منتقدان دولت همراه شد. برای مثال صفارهرندی - وزیر سابق فرهنگ و ارشاد اسلامی - طی سخنانی در قم، به این مصاحبه به شدت انتقاد کرد.

تلقی نادرست از دینداری با رویکرد عرضه مناسب دین، صفارهرندی را به این نتیجه رساند که دولت در پی عرفی‌سازی دین برآمده است. یادداشت زیر، پاسخی به این نوع برداشت از مواجهات دینی است.

برداشت‌های سطحی از دین و دینداری^۱

یادداشت استاد شریف‌زاده در پاسخ به بازخوردهای هتاکانه رسانه‌ای

یکسال در تبیین و دفاع از رویکرد فرهنگی دولت، گفتیم و نوشتیم ولی نقدی نشنیدیم و اشکالی ندیدیم. به مناظره دعوت کردیم و پاسخی دریافت نکردیم، یا قابل ندانستند یا...؟! بحمدالله مصاحبه بنده با یک روزنامه صبح، دهان برخی را گشود و زبانشان را به نقد جنباند و عیب و هنرشان را نمایاند:

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد

البته ما می‌دانستیم اما می‌خواستیم بر دیگران آشکارشود.

یکی از مدعیان اصولگرایی در این باره می‌گوید:

«مصاحبه شریفزاده، حرف‌های قابل تأمل دیگری هم دارد. وی با یک تقسیم‌بندی سه‌گانه از دین، تلویحاً اسلام فقاهتی را برای اداره جامعه ناکارآمد عنوان کرده و از مخالفت با سیطره اسلام فقاهتی در اداره جامعه می‌گوید تا راه را برای عرفی‌سازی دین، به نحوی باز کند.»^۱

جدا نکردن حوزه‌های سخن و موضوعات از یکدیگر، حکایت از سطحی بودن برداشت‌ها دارد؛ اسلام و عرضه اسلام دو مقوله متفاوت است که بین آنها خلطی آشکار صورت گرفته است. آیا مقدم ساختن دلایل عقل پسند و اسباب و موجبات دلپسند در عرضه مضامین دینی بر الزام و توظیف به آنها فرو کاستن از دین است؟! آیا گفته شده چیزی از اسلام بکاهید یا گفته شده به عقل و دل مردم اعتنا کنید؟ چرا در برابر این مطلب واضح مقاومت می‌کنید؟ شاید توان اقناع عقل و ایجاد ایمان قلبی را ندارید و فقط به دستور دادن و تکلیف کردن عادت کرده‌اید؟ آیا اشباع فضای جامعه از دلایل عقلی و اسباب ایمان قلبی، عرفی ساختن دین است؟ عرفی کردن یا سکولاریزاسیون به این معنا است؟ مردم بخوانند و بدانند که عرفی‌سازی معنایش این است که شریعت را به‌ویژه در بخش اجتماعیات از دین بزدایم و دین را به اندازه برخی باورها و حالات درونی کوچک کنیم. اکنون داوری کنید که اگر بنده می‌گویم چرا در ۳۳ سال انقلاب، حتی یک فیلم در تبیین زیبایی‌های پوشش و اقناع عقل جوانان ساخته نشده است و فقط حکم کردیم و نیروی انتظامی را به کف خیابان آوردیم؛ این فرو کاستن از دین و عرفی‌سازی است یا دین را به‌صورت کامل بیان کردن است؟!

شما فقط از دین به فقه مصطلح بسنده کرده‌اید و معارف عقلانی و معنوی و احساسی دین را فراموش کرده‌اید و این فرو کاستن دین به احکام رفتاری است؛ درحالی‌که دین خدا بهترین و زیباترین معارف را برای عقل و دل بشر دارد که شما از آن غفلت کرده‌اید. شما در روش با کلیسای کاتولیک در قرون وسطا چه تفاوتی دارید؟ آنها هم فقط الزام کرده و اهل گفت‌وگو را تکفیر و محاکمه می‌کردند. منظور از اسلام فقاهتی این نیست که شما می‌پندارید. اسلام فقاهتی، اسلامی است که با شیوه‌های درست از منابع درست استنباط شود و به ذوق و سلیقه و قرائت شخصی فرد، مستند نباشد. منظور از اسلام فقاهتی، اسلامی نیست که فقط واجد فقه مصطلح باشد. مگر شما اسلام را مساوی با این بخش خاص

می‌دانید که اسلام فقاهتی را در برابر آنچه من گفتم قراردادده و مطرح کرده‌اید؟! پس اعتقادات، اخلاقیات و معنویات و معارف باطنی دین کجا می‌رود؟ آخر شما که در معنا کردن اسلام فقاهتی این‌گونه گرفتار خلط و مغالطه می‌شوید، چگونه به نقد مطالب دیگران می‌پردازید؟! متوجه شدید کجا به بیراهه رفتید؟ آنجا که کلمه فقاهت در اسلام فقاهتی را با کلمه فقه مصطلح قیاس کردید و نتیجه گرفتید که اسلام فقاهتی یعنی اسلام فقه، یعنی فقه اسلامی، از اینجا هم پیش می‌روید و نتیجه می‌گیرید که جامعه را باید با فقه مصطلح اداره کرد و از آنجا که فقه مصطلح، دانش تکلیف و توظیف است، پس باید مضامین دین را بر مردم دیکته کرد و دیگر هیچ. حال آنکه فقه مصطلح، دانش کیفیت عرضه و ارائه دین نیست، کیفیت و روش عرضه، در دانش تربیت دینی بررسی می‌شود که جای آن در حوزه‌های علوم دینی ما خالی است.

این بی‌احترامی به ساحت علما نیست که بنده گفتم مطالب مهندس مشایی در عرضه دین، مطالب ارزنده‌ای است که در حوزه‌ها کمتر بحث شده است. من نزدیک به سی سال است که مدرس همه کتب حوزوی از ادبیات، منطق، اخلاق، فلسفه، کلام، فقه و اصول در سطوح بالا بوده‌ام، اما خبری از دانش چگونگی انتقال، با همه ظرافتی که دارد، نشنیده‌ام؛ درحالی‌که هنر انبیبای عظام، در نحوه انتقال و عرضه آنها بوده است؛ ولی با کمال تأسف، کاری علمی در این زمینه در طول تاریخ علوم دینی انجام نگرفته است و چرایش جای بحث دارد که در این مقال، جای بازگو کردنش نیست.

عزیزان! شما سخنان کسی را نقد کردید که سال‌ها در نقد سکولاریسم و پلورالیسم تلاش کرده و البته در مراکز حوزوی، یادآور کاستی‌های حوزه شده و اینها را از اهل فن آموخته است. نه، دین خدا آن نیست که شما معرفی می‌کنید، دین خدا را نشناختید و آن را کوچک کردید و این، چه شناخت ضعیفی از دین و چه بد معامله‌ای با دین، عقل و دل و رفتار است.

والسلام علی من اتبع الهدی



۳۱

پس از انتشار مصاحبه استاد شریفزاده با روزنامه شرق در حمایت از مواضع فرهنگی رئیس‌جمهور و مهندس مشایی که بازتاب گسترده‌ای در رسانه‌ها داشت، یکی از نویسندگان روزنامه «ملت ما»^۱، به نقد مباحث طرح شده در این گفت‌وگو پرداخت. به دنبال این موضوع، حجت‌الاسلام شریفزاده به منظور روشنی افکار و رفع شبهات، به نگارش جوابیه‌ای اقدام کرد که متن آن را در زیر می‌خوانید:

پاسخ استاد شریفزاده به روزنامه «ملت ما»^۲ (۱)

پس از انتشار متن مصاحبه بنده با روزنامه شرق در دفاع از مواضع فرهنگی رئیس‌جمهور و رئیس دفتر ایشان، روزنامه «ملت ما»، نقد غیرمحترمانه یکی از پژوهشگران محترم را به چاپ رساند که در ذیل به بررسی آن می‌پردازم و از روزنامه مذکور می‌خواهم در چاپ این پاسخ و فراهم آوردن زمینه گفت‌وگو با پژوهشگر محترم، اقدام لازم را به عمل آورد.

جناب کلانتری! آن قدر فرصت ندارم که همچون شما بحث را با مقدمه‌ای ادبی آغاز کنم و وقت شما و خوانندگان را بگیرم؛ پس بی‌مقدمه وارد عرصه بحث می‌شوم و به عنوان نخستین اشکال بر این گفته شما: «کسی که می‌خواهد واضح تفکر باشد یا در وادی حکمت الهیه نظریه‌پردازی کند، باید ابزار و مقدمات آن را نیز داشته باشد و خرواری نمی‌توان صاحب تفکر شد؛ درواقع باید موضوع آن، اعراض ذاتیه باشد نه مهمالات اشراقیه»، عرض می‌کنم که مشکل شما از همین

۱. سایت ملت آن لاین، ۱۳۹۱/۲/۲۷.

۲. روزنامه ایران، ۱۳۹۱/۴/۳.

جا آغاز می‌شود که اشراق را مهمل می‌خوانی. البته این سخن برخی فیلسوفان مشایی محض در قدیم‌الایام به عارفان بود؛ چنان‌که معروف است ابن‌سینا، هر سخن ناموزونی را می‌شنید، می‌گفت این شبیه حرف اهل تصوف (اهل عرفان) است. ولی خود او هم در اواخر عمر در زندان همدان درباره مقامات عارفان داد سخن برآورد و «اشارة فی مقامات العارفين» نوشت و پس از آن، فیلسوفان به اشراقات عارفان وقع گذاردند؛ تا آنجا که آن را در تقارب جدی و بلکه انطباق قطعی با براهین فلسفی معرفی کردند؛ چنان‌که پهلوان حکمت متعالیه _ جناب ملاصدرا_ چنین کرد.

استاد شهید مرتضی مطهری فرموده است:

«جناب صدرالمآلهین در «اسفار» هر جا از ابن‌سینا یاد می‌کند، با احترام و عظمت یاد می‌کند؛ ولی وقتی به ابن‌عربی می‌رسد، ابن‌سینا را فراموش می‌کند؛ آن قدر که مجذوب افکار بلند ابن‌عربی بود.»^۱

جناب کلانتری! بنده صدق و درستی سخنان مهندس مشایی را با موازین منطقی و عقلی سنجدیم و با ایشان بحث مفصل داشتم که صوت و تصویر آن هم موجود است. اما اینکه چگونه فردی بدون تحصیلات فلسفی - عرفانی از چنین ظرافتی برخوردار می‌شود، آن را به جوشش معرفت از قلب ایشان تفسیر کردم؛ مگر آنکه شما بتوانید تفسیری دیگر برای آن بیان کنید. آخر چگونه می‌شود بنده که مدرس کتاب‌های فلسفی گوناگون از: «نهاية الحکمة» تا «شفا» و «شواهد» و «اسفار» بوده‌ام، هر چقدر با ایشان در پیچ و خم مباحث علمی وارد شدم تا جایی بتوانم متوقفش کنم تا اقرار به ندانستن کند یا به گزافه‌گویی مبتلا شود، این اتفاق نیفتاد و ایشان به عمق رفت و سخنانی گفت که نه فقط با مبانی منطقی سازگار بود که فقط در دقایق کلمات عرفا به صورت پراکنده یافت می‌شد و این اتفاق بارها تکرار شد. پس بسیار طبیعی بود که باور کنم جوشش معرفتی در کار است و این نه فقط اعتقاد من شد که اعتقاد استاد متبحر کلام و حدیثی که از بردن نامش معذورم، همین بود. شما هم بیایید و به گفت‌وگو بپردازید، اگر غیر از این توانستید تفسیر کنید، بگوئید تا ما هم استفاده کنیم. اینکه دیگر یک اختبار و آزمایش ساده است و دردسر اهانت به من را نمی‌طلبد که هر چه در و گوهر است، نصیب بنده کردید. نکنند شما هم واهمه سحر شدن داری؟!

جناب کلانتری! آیا شما نشنیده‌ای که «من اخلص لله اربعین صباحاً جرت ینابیع الحکمہ من قلبه علی لسانه»^۱ آیا این فقط مختص آن نگار دردانه عالم است که به مکتب نرفته، مسئله‌آموز صد مدرس شد یا فرمایش خود او است که می‌تواند شامل زاده‌شده در سادات محله رامسر (مهندس مشایی) هم بشود. اگر با این معانی آشنا نیستید، چرا نفی می‌کنید؟ خدا رحمت کند رهبر کبیر انقلاب _ امام خمینی_ را که می‌فرمود: «اگر با این معانی آشنا نیستید، حداقل نفی نکنید.»^۲ به ظاهر شما با نگارهای هشت سال دفاع مقدس هیچ آشنایی ندارید و از جوشش حکمت از دل بر زبانشان کاملاً ناآگاه! یا خدای نخواستہ منکر آنها هستید؛ همان کسانی که امام(ره) درباره آنها فرمود: «راه چهل ساله را به یک شب رفتند.» آقای کلانتری! اگر بنده هیچ بهره‌ای از آن دوران سراسر شور نبرده باشم، همین بس که چشمم به دیدن معدودی از آنها روشن شد که وقتی سخن می‌گفتند، دهان ما که به عنوان مبلغ در میانشان بودیم، باز می‌ماند که آنها که هیچ نخوانده بودند و به مکتب نرفته بودند، این حقایق را از کجا می‌دانستند؛ البته آنها پنهان و اهل کتمان بودند و در غربت هم به یار پیوستند.

جناب کلانتری! من دیده‌ام کسانی را که مدعی فلسفه و عرفان هستند، ولی نشانی از آن دوران که ندارند هیچ، منکر چنین افراد و چنین معانی‌ای بودند و هستند

کور باد آن که عرفان جبهه و بچه‌های جبهه را ندید و منکرش شد. منکران هم می‌گفتند چه دلیل فقهی و چه برهان عقلی بر رفتن و ایستادن در برابر گلوله وجود دارد؟ ما معرفت‌ها و روحيات عجیب می‌دیدیم و آنها می‌بافتند و انکار می‌کردند و ما نمی‌توانستیم آنچه را می‌بینیم، به آنها بگوییم؛ چون گفتنی نبود، دیدنی بود. خوشا به حال ما که توفیق دیدن عرفان جبهه را یافتیم و بدا به حال آنها که هنوز هم منکر دیدن عرفان و معرفت در شیران ایران زمین هستند. اگر من از اعجاز امام خمینی(ره) سخن گفتم، بیراه نگفتم. آن که از مس وجود جوانان درس‌ناخوانده و مکتب‌ندیده، طلا با عیار بالا ساخت، دم مسیحایی آن مرد بزرگ بود. به خدا سوگند، اینها شعار نیست، عین شعور است. من مطالب بلند عارفان و حکیمان را در برخی دلدادگان جبهه دیده‌ام. چرا از اینکه احمدی‌نژاد و مشایی هم

۱. مصباح‌الشریعه، ترجمه مصطفوی، ص ۱۲۵۵.

۲. امام خمینی(ره)، مصباح‌الهدایه.

از بازماندگان آن نسل سراسر نور باشند تعجب می‌کنید؟ اگر عین سخن آوینی را درباره ایران، که منطبق بر گفته مشایی است به شما نشان دهم، آن وقت در نزد شما آوینی محکوم به انحراف می‌شود یا مشایی دل‌داده و اهل معرفت؟

جناب کلانتری! این شما هستی که در بخشی از گفتار پر از مهر و محبت، امثال ما را به قراردادن دیگران در آماج تهمت‌ها معرفی می‌کنی؟! حاشا و کلا! ما که زیر بار تکفیر استخوان خرد کردیم و جان دادیم. چه کسی بانگ انحراف برآورد، ما یا شما؟ تحقق تئوری مدیریت جهانی در گرو دست کشیدن از تکفیر دیگران است. آنها که مخالفان خود را به سرعت به انحراف و کفر متهم می‌کنند، جهانی شدن را درک نمی‌کنند؛ چه رسد بخواهند گامی به سویش بردارند. چرا با تمام قدرت بر احمدی‌نژاد و مشایی تاختند و حاضر به یک بحث طلبگی ساده با بنده نشدند و بهانه‌های واهی آوردند که چرا دو روحانی درباره عقاید یک غیرروحانی بحث کنند؟! تو را به خدا سوگویم، این دلیل موجهی برای فرار از بحث است؟ تا وقتی می‌توان عقلانی و اخلاقی سخن گفت، چرا تکفیر و تخطئه پیشه می‌شود؟! اگر بر احمدی‌نژاد و مشایی نمی‌تاختند و به انحراف مشایی حکم نمی‌کردند، دفاعی انجام نمی‌شد تا برخی از این دفاع این‌گونه آشفته شوند. شما تاختید و ما دفاع کردیم و در دفاعیه گفتیم معنای کلام او را به خوبی درک نکردید؛ پاسخ این سخن، تبیین و استدلال است نه اهانت و پرخاش.

از آنچه در بخشی از سخنان خود گفتید، معلوم می‌شود که شیخ اکبر محی‌الدین ابن عربی را باور ندارید، عیبی ندارد؛ اما عجب نقد برهانی، مبتنی بر محمولات ذاتی باب برهانی از ابن عربی عرضه کردید!! آخر این بود مقدمات یقینی که از آن دم می‌زدید که «ابن عربی به کلاس درس کسی رفته که عقاید کفرآمیز ابن مسره را تدریس می‌کرده است». چرا عقاید و گفته‌های ابن عربی را برای نقد و رد نیابردید؟ مگر شرکت کردن در یک کلاس درس، دلالت بر بطلان عقاید شرکت‌کننده دارد؟ آخر شما که با چوب ادعای برهانتان، ما را نواختید، چرا این گونه استدلال می‌کنید؟ ظاهراً به هیچ‌یک از تفاسیلی که فیلسوفان و عارفان درباره گفتار فتوحات ابن عربی آورده‌اند نگاه نکردید؟ و تفسیر بزرگان و حتی استاد شهید مطهری را در این باره نخوانده‌اید؟ پس چگونه می‌تازید و (به قول خودتان) شرم نمی‌کنید؟ حیرتم آنجا فزونی گرفت که آیت‌الله مصباح را آشنا به عرفان خواندید ولی یاد کردن از علامه طباطبایی به عنوان عارف را نادرست پنداشتید!

ای کاش کمی با شاگردان علامه صحبت می‌کردید، رساله «لب‌الباب» علامه را می‌دیدید، از جلسات خاص و پنهان علامه با شاگردانی مثل علامه محمدحسین حسینی تهرانی، آیت‌الله سیدابراهیم خسروشاهی، آیت‌الله پهلوانی و دکتر دینانی جويا می‌شدید، به پانوشته‌های علامه بر جلد ششم اسفار در حقانیت باورهای عارفان در عدم احتیاج صانع به اثبات مراجعه می‌کردید و اشعار عرفانی علامه و تفاسیر عرفانی او بر اشعار حافظ را می‌دیدید تا از حیرت درآیید. ظاهراً نمی‌دانید که علامه طباطبایی از شاگردان دوره دوم درس سلوک آیت‌الله قاضی است؟ شاید آقای قاضی را هم عارف نمی‌دانید؟ شما خبر ندارید که بنده بسیاری از شاگردان عارف مسلک علامه را درک کرده‌ام و از آنها نکات ویژه‌ای درباره علامه شنیده‌ام. اگر آنها این جمله را از شما بشنوند، به شدت بر شما خرده می‌گیرند و بی‌سواد و بی‌تقویان خواهند خواند. ایشان کسانی هستند که رهبر معظم انقلاب (ادام‌الله‌ضله) برای ایشان احترام ویژه‌ای قائل است و خودم از دو لب مبارک رهبر شنیدم که آنها را از شاگردان مهم علامه خواند و تمجیدشان کرد.

اما در جای دیگر گفته‌اید: با تمام تلاش خود برای رد اتهام تفکرات پلورالیستی از خود و رفیقان، در فرازی از صحبت‌های خود به برداشت‌های گوناگون از اسلام اعتراف و در چند خط بعد دوباره آن را رد کرده‌اید؛ سپس با جسارت تمام بر بنده تاخته و گفته‌اید: برادر من! در یک مصاحبه دو صفحه‌ای هم شما تمرکز تفکری ندارید و مدعی تولید فکر دینی هستید؛ چه رسد به ...

آقای کلانتری! تعریف شما از پلورالیسم چیست؟ واقعاً نمی‌دانید پلورالیسم به چه معنا است یا مزاح می‌کنید؟ آیا فکر می‌کنید وجود برداشت‌های گوناگون از اسلام، به معنای پلورالیسم است؟ لطفاً کمی دقت کنید تا بحث ما علمی شود! آخر پلورالیسم به معنای وجود برداشت‌های گوناگون از اسلام نیست؛ بلکه به معنای درست‌پنداشتن و برحق دانستن همه برداشت‌ها است. پلورالیسم دینی به معنای حق‌انگاشتن تمام ادیان در عرض یکدیگر است و پلورالیسم مذهبی هم به معنای برحق دانستن همه مذاهب در یک دین است. وجود گوناگونی در ادیان و مذاهب که به معنای پلورالیسم نیست و اصلاً قابل انکار نیست. بله، دین حق و مذهب حق، یکی است؛ آیا شما این سخن را از رسول خدا(ص) نشنیده‌ای که امتش پس از او به هفتاد و چند فرقه تقسیم می‌شوند که فقط یکی از آنها اهل نجات است: جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

اکنون بفرمایید که من تمرکز ندارم یا شما سواد...؟

از حجاب گفتید و یادآور ویژه‌نامه خاتون شدید و به مقاله جناب کلهر^۱ اشاره کردید؛ آخر دانشمندی که بین ایراد به رنگ چادر با اصل پوشش با چادر تمییز ندهد، چگونه دهان گشوده و نقد می‌کند؟! آقای کلهر که بسیار نیکوتر از من و شما از پوشش و چادر گفت و تبلیغ کرد، او فقط از رنگ سیاه انتقاد کرد. آخر دروغ بستن بر یک بنده خدا تا چه وقت ادامه پیدا می‌کند؟!

درباره فریضه امر به معروف و نهی از منکر هم که گفتید و بنده را که سال‌ها به تدریس در سطوح بالای حوزه اشتغال دارم، به کتاب جواهر ارشاد فرمودید! خوب بارها خواندم و دیدم که این فریضه شروطی دارد که یکی از آنها، معرفت به معروف و منکر است. آیا می‌دانید که معرفت به معروف و منکر، نیازمند ارشاد است؟ آیا جنابعالی در معنا و مفهوم ارشاد، امر و دستور را اخذ می‌کنید؟ یا شما هم مثل بنده معتقدید که ارشاد به معنای رشد دادن است که روی سخن در این تلاش دشوار با عقل و دل مخاطب است؟ اگر در معنای ارشاد، دستور را اخذ کنید که دیگر فرقی بین ارشاد و امر به معروف باقی نمی‌ماند! درحالی که همه فقیهان بین این دو مقوله فرق گذارده‌اند.

جناب کلانتری! رشد دادن یک انسان، فقط با اقناع عقل و دل او صورت می‌گیرد نه با سرکوب. آخر ما آخوندها از چه زمان نقش خود در تربیت و ارشاد را به افسران محترم ناجا واگذار کردیم که گشت ارشاد به وجود آمد؟ به نظر شما، کار ارشاد و تربیت که امام خمینی آن را کار انبیا و دشوارترین کار دنیا معرفی می‌کرد، با گشت ارشاد به انجام می‌رسد؟ سخن بنده انتقاد از نیروی محترم و زحمتکش ناجا نیست؛ بلکه انتقاد از کم‌کاری یا بی‌کاری مراکزی است که وظیفه ارشاد بر دوش آنها است؛ درحالی که کمترین کاری برای آن نکرده‌اند و نیروی ناجا را تهییج و ترغیب به برخورد می‌کنند و وقتی احساسات جریحه‌دار شد، شروع به سرکوب ناجا خواهند کرد که به زودی شاهد آن خواهیم بود و طلایع آن را در برخی منشورات طرفداران سرسخت دیروز شاهد هستیم.

درباره آن آیه^۲ هم که تلاش کردید برای مهندس مشایی ترجمه کنید و بر او حمله کردید و گفتید: کجای این همه ترجمه که نتیجه تلاش مراجع، علما، حکما

۱. نشریه خاتون، ۱، مرداد ۱۳۹۰، ص ۳۰.

۲. مائده، ۶۷ «یا ایها الرسول بلغ بما انزل الیک من ربک».

و ادیبان این مرز و بوم است، اشاره به ترس حضرت رسول (ص) دارد که می‌گویید حضرت از ابلاغ رسالتش در حجة‌الوداع می‌ترسیده است؟! ... برادر من! پای منبر بودن یک چیزی است و پای مکتب بودن چیز دیگر. باید بگویم مگر شما به روایات و تفاسیر مراجعه نکردید؟! یعنی روایات متعددی را که در تفاسیر گوناگون به نقل از تفسیر عیاشی و دیگر کتب روایی در بیم داشتن رسول خدا(ص) از اعلام ولایت علی(ع) آمده است ندیده‌اید؛ آخر این چه پژوهشی است که شما کرده‌اید و این گونه بر دیگران می‌تازید؟! برای نمونه به دو روایت از این دسته روایات اشاره می‌کنم. امام باقر(ع) فرمود:

«وقتی جبرئیل بر پیامبر در حجة‌الوداع نازل شد تا مسئله ولایت را اعلام کند... پیامبر سه بار مکث کرد تا اینکه به جحفه رسید. او از بیم مردم، دست علی را نگرفت...»^۱

امام صادق (ع) در گفتار مفصلی به همین نکته تصریح کرده و فرموده‌است: «... ولایت علی(ع) در منا نازل شده بود و رسول خدا(ص) به خاطر نگرانی از مردم از اجرای آن پرهیز کرد تا خداوند این آیه را نازل فرمود...»^۲

جناب کلانتری! در بسیاری از تفاسیر با استناد به امثال این دو روایت، به نوعی ترس و واهمه رسول خدا(ص) در ابلاغ پیام ولایت تصریح شده است که اصلاً جای انکار ندارد؛ مراجعه کنید، حتماً خواهید دید.

اما اندک‌اندک جمع مستان می‌رسند. جناب کلانتری! اگر در سال گذشته فقط چند روحانی در دفاع از باورهای احمدی‌نژاد و مشایی می‌نوشتند، اکنون ده‌ها نفر از اهل فضل، دفاع را آغاز کرده‌اند و می‌نویسند و کثرالله امثالهم.

۱. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۳۳

۲. معجم معالم الحجاز، ج ۲، ص ۱۳۴



پاسخ به روزنامه «ملت ما» (۲)^۱

آنچه دانشمندان غربی درباره تجربه دینی می‌گویند، تکرار می‌کنید؛ زیرا آنها گفته‌اند که تجارب دینی، معیار و ملاک ندارد؛ از این رو فقط برای شخص تجربه کننده مفید فایده است و قابل انتقال به هیچ‌کس نیست؛ حتی آنها تا آنجا در این معنا زیاده‌روی کرده‌اند که می‌گویند این تجارب قابل بازگو کردن هم نیست؛ زیرا قاعده‌مند نبوده و به ضابطه در نمی‌آید؛ درحالی که میراث هزار و چند ساله عرفان ما، حکایتی بلند از ضابطه‌مندی تجارب والای عارفان در قالب منازل سلوک و معارف عرفان نظری دارد.

عارفان ما تا آنجا پیش رفته‌اند که برای تشخیص صحت و سقم تجارب باطنی، منطقی قائل شده و در این منطق به بیان معیارهایی پرداخته‌اند و جناب کلانتری! فاصله بسیاری بین گفته‌های نویسندگان غربی و عارفان مسلمان است؛ فاصله‌ای که اگر نگوئیم به اندازه فاصله بین وجود و عدم است، حداقل به اندازه اضداد می‌باشد.

جناب کلانتری! علت مهر کردن و دوختن دهان متعلمان اسرار الهی، عدم قابلیت معارف عرفانی و تجارب باطنی برای انتقال به دیگران نیست؛ بلکه عدم قابلیت بسیاری از افراد در گرفتن این معارف است و لابد شما فرق بین عدم قابلیت معارف با عدم قابلیت قوایل را می‌دانید؛ از این رو است که چون عرفا، قلب قابلی پیدا می‌کردند، معارف را بر آن سرازیر می‌کردند؛ چنان‌که در حکایتی مثل حکایت شمس‌الدین تبریزی و جلال‌الدین بلخی خوانده‌ایم. بالاتر از این، صدرالمآلهین را

قهرمان اقامه برهان بر یافته‌های باطنی عارفان می‌خوانند.
جناب کلانتری! اگر تجارب باطنی فقط برای فرد تجربه‌کننده مفید فایده بود
و دیگر هیچ‌کس، پس چگونه جناب صدرالمآلهین بر آنها اقامه برهان می‌کنند.
بله، لذت شهود فقط ویژه شهودکننده است و بس.

جناب کلانتری! فاصله و فرقی که امروز نزد ما بین تصوف و عرفان گذارده
می‌شود، در گذشته وجود نداشته است؛ برای همین عارفانی مثل مولوی اینها را از
یکدیگر جدا نمی‌کنند. ابوسعید ابوالخیر که مانند عطار و مولوی، او را قطب عارفان
می‌خوانند، تصوف را یکسان نگریستن و یکسر نگریستن، تفسیر می‌کند.

مولوی در حکایت مسابقه نقاشی بین رومیان و چینیان، چینیان را اهل صورت
و همان عاقلان و فیلسوفان معرفی می‌کند و رومیان را اهل دل و همان عارفان
می‌داند؛ ولی آنها را با لفظ صوفی یاد می‌کند.

ماجرا از این قرار بوده است که در دیاری، نقاشان چینی و رومی هر کدام مدعی
مهارت بیشتر خود در نقاشی بودند:

چینیان گفتند ما نقاش‌تر

رومیان گفتند ما را کر و فر

سلطان چون هر دو ادعا را شنید، برای روشن شدن حقیقت، مسابقه‌ای تدارک
داد. چینیان گفتند خانه‌ای به ما و خانه‌ای به رومیان دهید که کارگاه نقاشی ما باشد
و سلطان نیز چنین کرد و دو کارگاه نقاشی در برابر یکدیگر در اختیارشان گذارد.
چینیان از شاه یکصد رنگ گوناگون طلبیدند؛ شاه هم در خزانه را گشود تا هرچه
می‌خواهند بردارند. آنها هم هر صبح به خزانه می‌رفتند و آنچه را می‌خواستند،
دریافت می‌کردند؛ ولی رومیان هیچ رنگی نخواستند و گفتند ما فقط زنگار از
صفحه نقاشی خود برطرف می‌کنیم؛ بنابراین در کارگاه را بستند و به صیقل زدن
مشغول شدند:

چینیان صد رنگ از شه خواستند

پس خزینه باز کرد آن ارجمند

هر صباحی از خزینه رنگ‌ها

چینیان را راتبه بود از عطا

رومیان گفتند نی نقش و نه رنگ

درخور آید کار را جز دفع زنگ

در فروبستند و صیقل می‌زدند

همچو گردون ساده و صافی شدند^۱

پس از چند روز، کار نقاشی چینیان به پایان رسید و جشن گرفتند. شاه به کارگاه چینیان وارد شد و نقش‌هایی در آنجا دید که از شدت زیبایی، عقل و هوش از سر بیننده می‌ربود. نوبت به بازدید از کارگاه رومیان رسید. کارگاه رومیان درست در برابر کارگاه چینیان بود و صفحه نقاشی آنها رو به روی هم قرار داده شده بود. رومیان پرده از صفحه نقاشی خود برداشتند و با برداشتن پرده، همگان مبهوت نقاشی رومیان شدند. تمام آنچه چینیان کشیده بودند، به شکلی زیباتر و بهتر بر صفحه نقاشی رومیان دیده می‌شد. رومیان تصویری نکشیده بودند؛ بلکه صفحه نقاشی خود را به اندازه‌ای صیقلی کرده بودند که همچون آینه‌ای، تمام جهان مقابل در آن نقش می‌بست و در همین جا است که مولوی محاکمه را آغاز می‌کند:

رومیان آن صوفیانند ای پدر

بی ز تکرار و کتاب و بی هنر

لیک صیقل کرده‌اند آن سینه‌ها

پاک از آرزو و حرص و بخل و کینه‌ها

آن صفای آینه وصف دل است

کاو نقوش بی‌عدد را قابل است

صورت بی‌صورت بی‌حد غیب

ز آینه‌ی دل تافت بر موسی ز جیب

مولوی پس از تمجیدها و تعریف‌های دیگر از دل و آنان که راه دل پیشه

کردند، به کاستی و کمی عقل تصریح کرده است و می‌گوید:

عقل اینجا ساکت آمد یا مضل

ز آنکه دل با اوست یا خود اوست دل

و سپس اهل فلسفه و تعقل را با اشاره، اهل نقش و قشر می‌داند و عارفان را

اهل عین‌الیقین معرفی می‌کند:

اهل صیقل رسته‌اند از بوی و رنگ

هر دمی بینند خوبی بی‌درنگ

نقش و قشر علم را بگذاشتند

۱. مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، قصه مرآه کردن رومیان و چینیان.

رایت عین الیقین افراشتند^۱

جناب کلانتری! تفاوتی که ما بین عرفان و تصوف می‌گذاریم، فقط منحصر به کشور ما است.^۲ در کتابخانه‌های دنیا کلمه عرفان، معروف و متداول نیست و کتاب‌های عرفانی را باید ذیل عنوان «التصوف الاسلامی» جست‌وجو کرد. به هر حال آنچه ابن‌سینا درباره سخنان بی‌پایه می‌گفت و آن را شبیه سخن اهل تصوف می‌خواند، با عنایت به تفاوتی که امروز، ما بین تصوف و عرفان می‌گذاریم، نبوده است؛ بلکه از آنجا که ابن‌سینا، تنها راه رسیدن به واقعیت را برهان می‌دانسته، مسیر و شیوه عارفان را در رسیدن به واقعیت، باور نداشته است؛ چنان‌که این مطلب در مکاتب او با ابوسعید ابوالخیر به خوبی روشن می‌شود.

۱. همان.

۲. تقریرات فلسفه امام خمینی، ج ۲، ص ۱۵۶.

«...عرفان به علمی گفته می‌شود که به مراتب احدیت و واحدیت و تجلیات به گونه‌ای که ذوق عرفانی مقتضی آن است پرداخته و از اینکه عالم و نظام سلسله موجودات، جمال جمیل مطلق ذات باری است بحث می‌کند و به هر کس که این علم را بداند عارف گویند. کسی که این علم را عملی کرده و آن را از مرتبه عقل به مرتبه قلب آورده و در قلب داخل کرده است، صوفی نامیده می‌شود»

۳۳

پس از انتشار مصاحبه‌ی استاد شریف‌زاده با روزنامه‌ی شرق، یک منتقد طی یادداشتی در روزنامه‌ی رسالت^۱، مسائل مطرح‌شده از سوی مهندس مشایی را نادرست انگاشته و انتقادهایی را به اظهارات وی در روزنامه (شرق) وارد کرد. یادداشت زیر را استاد شریف‌زاده در پاسخ به این مطلب روزنامه‌ی رسالت نگاشته است.

عرضه صحیح دین و راهکارهای آن^۲

یکی از منتقدان محترم در نقد مطالبی که بنده در مصاحبه با روزنامه شرق به آن پرداختم، مطلب مفصلی در روزنامه رسالت نگاشته است که می‌کوشم پاسخ‌هایی بر نقد ایشان داشته باشم. منتقد محترم در آغاز کلام خود، ضمن گزارشی از فرمایش مقام معظم رهبری (دام‌ظله) در دیدار با جامعه مدرسین حوزه علمیه قم^۳ می‌گوید:

«با این حساب، بنابر فرمایش صریح رهبری معظم نمی‌توان قائل مکتب ایرانی را فردی ضد اسلام و ناسیونالیست دانست. با این حال از آن تاریخ به بعد، این فرمایش آقا اصلاً مورد توجه برخی سیاسیون قرار نگرفت و به‌جد همان سخنان قبلی خود را تکرار می‌کردند! البته از آن سو هم طرفداران لفظ مکتب ایرانی با وجود اینکه آقا فرموده بودند با طرح این موضوع مخالف هستند، مجدداً به دفاع از آن می‌پرداختند.»

۱. روزنامه رسالت، ۱۳۹۱/۴/۷.

۲. روزنامه رسالت، ۱۳۹۱/۴/۱۳.

۳. سخنان رهبری در دیدار طلاب، فضلا و اساتید حوزه علمیه قم، ۱۳۸۹/۷/۲۹.

در پاسخ ایشان می‌گوییم: آیا شما واقعاً به این نتیجه رسیده‌اید که بنده از واژه مکتب ایرانی دفاع کرده‌ام؟! یعنی دفاع از این لفظ صورت گرفته است یا از کسی که این واژه را به کار برده است؟ اگر باور دارید که بنده از جناب مشایی دفاع کردم، لطفاً بگویید در برابر کدام اتهام از ایشان دفاع کردم؟ بنده از ایشان در برابر اتهام ناسیونالیست دفاع کردم؛ یعنی دفاع من، همان معنا و مفهومی است که رهبر معظم انقلاب برداشت کرده‌اند. جناب منتقد! دفاع کردن از فرد در برابر اتهامی که به او وارد می‌کنند، متفاوت با حمایت از واژه‌ای است که به کار برده است، زیرا در یکی سلب اتهام می‌کنی و در دیگری ایجاب ادعا. آیا آقا فرمودند از خود دفاع نکنید؟! آیا شما توصیه می‌کنید که ما از جناب مشایی در برابر بهتان ناسیونالیست دفاع نکنیم؛ یعنی نگوییم منظور ایشان از واژه مکتب ایرانی، بهترین قرائت از اسلام است که متعلق به علمای ایران است؟

در کدام قسمت از دفاع ما، سخنی از ارزندگی این واژه یافتید که ما را در دیگر سوی کسانی قرار دادید که به فرمایش رهبر بی‌توجهی کردند؟ دفاع ما قیمت‌گذاری بر واژه نیست؛ بلکه نفی برداشت غلطی است که به عمد از این واژه می‌کنند ... لطفاً انصاف دهید!

دوباره می‌گوییم: آیا حضرت آقا فرمودند از ایشان دفاع نکنید؟ افزون بر این، خوب است به جای این تردید، به کرامت جناب مشایی در صبر و سکوتش توجه کنید که با وجود آنکه حضرت آقا دستور بر سکوت نداده است؛ ولی ایشان و دوست ارجمندش جناب احمدی‌نژاد در سال جهاد اقتصادی و سال تولید ملی، فقط به این دو عنصر توجه کردند و بر خلاف همه مخالفانشان، هرگز به حاشیه نرفتند؛ ولی این رفتار سراسر بزرگ‌منشی این دو جناب، تکلیف دفاع را از ما ساقط نمی‌کند.

منتقد محترم از رسانه‌هایی که بنده را با اوصاف رکیک یا حقیر یاد کرده‌اند، انتقاد می‌کند و می‌گوید:

«ایشان سال‌ها است استاد حوزه است و از پژوهشگران مشهور عرصه دین است و همین سبب‌ها و جراید، بارها از دیدگاه‌های ایشان بهره‌ها بردانند؛ استفاده از الفاظ ناشایست در حق ایشان، هر چند سخنی به اشتباه گفته باشد، صحیح و اخلاقی نیست؛ عباراتی مانند طلبه جوان و... نشان از این دارد که شخص ناقد، شناخته و ندانسته و یا حتی دانسته، فقط به خاطر اغراض سیاسی، عنان قلم را

رها کرده است.»

اول آنکه پیش از گفت‌وگو، کسی را به اشتباه سخن گفتن متهم نکنید؛ بلکه بگویید امکان اشتباه در سخن او وجود دارد؛ دوم آنکه ضمن تشکر از تکریم شما باید گفت: واقعاً بسیاری از نگارندگان که مرا با عبارات خود، بی‌مقدار و ناچیز نشان می‌دهند، از شاگردان یا ارادتمندان سابق من بوده‌اند؛ ولی اغراض سیاسی با انسان‌ها چه می‌کند، خدا می‌داند.

منتقد محترم در قسمتی دیگر از نقد خود، ضمن اشاره به این باور من که قلب جناب مشایی را محل جوشش معارف دانسته‌ام، می‌گوید:

«چطور از قلب دارای جوشش معرفت، دوستی با مردم اسرائیل و مکتب ایرانی بیرون می‌آید که باعث دل‌آزردگی رهبر می‌شود؟!»

در پاسخ می‌گویم شما در آغاز سخن، اعتراف کردید که رهبر انقلاب، برداشت ناسیونالیستی از مکتب ایرانی را مردود دانستند؛ اکنون می‌توانید بگویید که دل‌آزردگی از چه بابت بوده است؟ آیا اصلاً می‌توانید دل‌آزردگی را اثبات کنید؛ آیا مخالفت با به کارگیری واژه‌ای که از آن، معنای غلطی قصد نشده، مقتضی دل‌آزردگی است؟ آیا کسی که برای جلوگیری از برداشت‌های نادرست از یک واژه، با ادامه به کارگیری آن مخالفت می‌کند، دل‌آزرده شده است؟ جناب منتقد! چنین مخالفتی، حکایت از دل‌آزردگی ندارد؛ ظاهراً تکفیرهای چندین ساله مخالفان مشایی، در قلب شما هم رسوباتی داشته است.

اما اگر بگویید، منظور من از آنچه باعث دل‌آزردگی رهبر شده است، جمله دوستی با مردم اسرائیل است؛ نخست می‌گویم جمله خود را اصلاح کنید تا دایره اتهام شما گسترده نباشد و دوم اینکه شما چگونه متوجه دل‌آزردگی رهبر شدید؟ ایشان فقط گفتند من با این سخن مخالفم؛ اما در همان حال، کسانی را که داد مخالفت سر داده بودند، به صراحت و به شدت سرزنش کردند که چرا هیاهو کرده است و به این موضوع دامن زدند؛ سوم آنکه رهبر انقلاب پس از هیاهوی مخالفان، لب به سخن گشودند؛ و گرنه از مخالفتشان هم چیزی نمی‌گفتند تا شما دل‌آزردگی را برداشت کنید؛ چهارم آنکه ای کاش! سخنان جناب مشایی را پیگیری می‌کردید تا به واقعیت پی ببرید. ایشان پس از این نسبت‌ها، به خبرنگاران می‌گوید:

«اصلاً بحث من این نبود؛ شما خبرنگاران همیشه به دنبال چیزهای خاصی هستید و شما این چیزها را منتقل می‌کنید.

عین جمله من در یک بحث کلی، این بود که عنوان کردم، امروز بین ملت‌های دنیا، افتخار ملت ایران این است که هیچ دشمنی‌ای ندارد؛ نه ایران با ملتی دشمنی دارد و نه هیچ ملتی در دنیا حتی اسرائیل. این یک مسئله بسیار روشن است و توضیح دادم که این بخش، از افتخارات ملت ایران است که هیچ دشمنی‌ای با مردم هیچ کشوری ندارد. در واقع، ملت یعنی مردم و نقطه مقابل آن هم همین است؛ یعنی دشمنان ما امروز در دنیا، شقاوت‌مندترین و ناجوان‌مردانه‌ترین دشمنان هستند که این دو با هم نشان می‌دهد که ملت ایران، یک ملت بسیار شایسته است. مسائل جمهوری اسلامی ایران روشن است و این روشن است که اسرائیل به رسمیت شناخته نمی‌شود. اسرائیل اساساً رژیم نیست. بنده دو روز پیش سخنرانی داشتم^۱ و عنوان کردم که رژیم اسرائیل اصلاً مرده است و تنها تشییع جنازه آن را عقب انداختند، چطور این را نمی‌نویسید؟^۲ جناب منتقد در قسمتی از نقد، ضمن آوردن این جمله از بنده که جناب مشایی، معارف و مبانی معرفتی را عملیاتی و اجرایی می‌کند، به ارائه برداشتی از مصاحبه من پرداخته و نتیجه می‌گیرد که هیچ نوآوری‌ای در کلام و اندیشه جناب مشایی وجود ندارد؛ سپس می‌گوید:

«اما کاش استاد شریف‌زاده، مصداقی از این عملیاتی شدن این اندیشه را که به وسیله آقای مشایی انجام گرفته است، بیان می‌کرد تا دقیقاً روشن شود ترسیم این راه عملیاتی چگونه است؟ چرا مصداق این حرف را کس دیگر نمی‌بیند؟» در این باره از منتقد محترم می‌پرسم اول آنکه نوآوری از نگاه شما چه معنایی دارد؟ آیا نوآوری یعنی بی‌سابقه بودن یک اندیشه در همه ابعاد، جزئیات و کیفیت تقریر و دیگر امور مربوط به آن؟ اگر نوآوری به این معنا باشد، هیچ وقت در جهان، مصداق نداشته و نخواهد داشت و نوآوری فقط ویژه خداست و بس.

جناب منتقد! وجود ریشه‌های یک اندیشه در مبانی و معارف عرفانی، دلیلی بر فقدان نوآوری در آن نیست. هر اندیشمندی که نوآوری دارد، گام جدید علمی خود را بر مبانی علمی پیشینیان استوار می‌کند؛ آنچه در اندیشه جناب مشایی جدید است، عرضه مبانی و معارف عرفانی در عرصه مدیریت جهانی و سیاست است. البته این به آن معنا نیست که کسی پیش از او چنین نکرده است؛ ولی کسانی که چنین

۱. مشایی، همایش نوآوری در صنعت گردشگری، ۱۱۳۸۷/۵/۲۸.

۲. سایت تابناک، کد خبر ۱۴۰۸۷، ۱۱۳۸۷/۴/۳۰.

کردند، همه کار را انجام نداده‌اند. آخر برادر! این حوزه به قدری وسیع است که هیچ کس نمی‌تواند مدعی آخرین و کامل‌ترین تلاش باشد. اما نمونه خواسته بودید، بسیار خوب، بنده در نقد سخنان جناب علی مطهری^۱، به تفصیل از انطباق سخنان مهندس مشایی بر مطالب شیخ اکبر محی‌الدین ابن عربی در «فص هارونیه» از «فصوص‌الحکم» و برخی از گفته‌های عرفانی امام خمینی(ره) سخن گفته‌ام و آن را تفسیر و ترجمان سیاسی فص هارونیه خوانده‌ام که برای رعایت اختصار، شما را به همان مطلب ارجاع می‌دهم. ضمناً وعده می‌دهم که اگر خدا فرصتی دهد، دیگر مبانی عرفانی را در کلام دکتر احمدی‌نژاد و مهندس مشایی نشان دهم و مو به مو آنها را بر فصوص‌الحکم ابن عربی و گفته‌های عارف معاصر شاه‌آبادی(ره) و شاگرد با شکوهش _ حضرت امام خمینی(ره) _ تطبیق دهم.

منتقد محترم در نقد کلام بنده که درک اندیشه جناب مشایی را برای بسیاری از منتقدانش دشوار خوانده‌ام، می‌گوید:

«اصولاً اگر درک اندیشه آقای مشایی این مقدار دشوار و پیچیده است که بخشی از آن، شهودی و برخی دیگر آن چنان عمیق است که فارسی‌زبانان و دینداران و حتی علما و بالاتر از آن، طرفدارانشان مانند آقای شریف‌زاده آن را متوجه نمی‌شوند، چگونه این اندیشه ظرفیت جهانی شدن دارد؟ بهتر نیست به جای وقت گذاشتن و صرف هزینه‌های گوناگون برای چنین تفرکی، وقت و هزینه را صرف انتشار افکار و مکتب امام راحل کنیم که به رغم عمق و ژرفای دینی، همه‌فهم و مورد اجماع همگان است؟»

در پاسخ می‌گویم: نخست آنکه شما تصور می‌کنید، که اندیشه‌های امام را هر فارسی‌زبانی به آسانی درمی‌یابد؟ حاشا و کلا! اگر همه می‌فهمیدند که امام را در همان حوزه تکفیر نمی‌کردند و به گفته خود امام، نمی‌گفتند از کوزه مصطفی آب نخورید؛ چون پدرش درس فلسفه می‌گوید. برادر گرامی، امام را به جرم فلسفه‌گویی نجس خوانده‌اند؛ اگر از عرفانش هم خبر داشتند که خونس را مباح می‌کردند و دقیقاً به همین خاطر به گفته آیت‌الله مهدوی کنی، درس عرفان امام به عمد در یک حجره کوچک بود که افراد زیادی نتوانند شرکت کنند. آن چند نفر شرکت کننده هم امثال شهید مطهری بودند که امام به آنها می‌گفت باید آنچه را از درس می‌فهمید، بنویسید و سپس بدهید که من مطالعه کنم تا ببینم به درستی

متوجه شده‌اید یا نه؟ حال شما بگو آیا همه فارسی‌زبانان می‌فهمند؟! جناب منتقد! هنوز از یاد نمی‌برم سخنان عمیق معرفتی امام خمینی در آستانه ماه مبارک رمضان در جمع علما و فضلالی مجتمع در حسینیه جماران را که می‌فرمود:

«آقایان، اگر مطالب اهل معرفت (عرفا) را در نمی‌یابید (نمی‌فهمید)، انکار نکنید»

خب اینها همه برخلاف گفته منتقد محترم است که مطالب امام برای همه قابل فهم بود. بله، امام همچون پیامبران، ظرف‌های مخاطبان گوناگون را در نظر می‌گرفت و به قدر آنها سخن می‌گفت؛ اگر چه برخی از مواقع به خاطر باز شدن راه معارف در بین مردم، همچون استاد خود «شاه‌آبادی» از عمیق‌ترین معارف عرفانی هم سخن می‌گفت. بنده از امام خوانده و از فرزند آیت‌الله شاه‌آبادی شنیدم که وقتی از ایشان پرسیدند که چرا این مطالب را برای مردم عادی و عامی می‌گوید، فرمود:

«بگذار این کفریات (به تمسخر) به گوش مردم برسد.»^۱

جناب منتقد! آیا ما با هر حرف دشواری روبه‌رو شدیم، باید بگوییم حال که دشوار است و هر فارسی‌زبانی نمی‌فهمد، پس بهتر است کناری گذاشته شود و به جای آن، حرف امام خوانده و منتشر شود؛ یعنی شما معتقد به این هستی که با وجود کتاب‌های امام، دیگر حرفی برای گفتن باقی نمی‌ماند؟

و آیا شما احتمال نمی‌دهی که سخنان آقای مشایی، تفسیر و تشریحی بر برخی باورهای عرفانی امام باشد؟ چنان که به نمونه‌ای از آن اشاره شد.

جناب منتقد، از عشق و مهر جناب احمدی‌نژاد و مشایی همین بس که طعنه‌زندگان و هتاکان، ماه‌ها و نه ماه‌ها، بلکه سال‌ها است در حق ایشان هتاک می‌کنند و کار را به فحاشی کشاندند و ای کاش فقط فحاشی بود که یهودیش خواندند؛ ولی او به آنها چه گفت؟ این چه روحیه‌ای است جز روحیه یک انسان عاشق و اهل مهر که هرگز به این حجم عظیم از بهتان‌ها نمی‌اندیشد و مانند برخی نیست که اگر به جای کلمه «شما» به آنها «تو» گفته شود، گوینده را به زندان بکشد.

جناب منتقد! برخورد امیر مومنان (ع) با خواجه شدیدتر بود یا با اصحاب جمل و قاسطین صفین؟ مگر اصحاب نهروان همه از اهل ایمان نبودند و دم از خدا نمی‌زدند و پیشانی به آثار سجده، مزین نداشتند؟ قاری قرآن بودند و حکم را فقط حکم خدا می‌دانستند؟ اما خطر بزرگ همین بود که تمام پتانسیل دینی و

ایمانی خود را در راه باطل به کار انداخته بودند؛ به گونه‌ای که اهل حقیقت را تکفیر می‌کردند و با روش خود، دین خدا را به نابودی می‌کشاندند.

جناب منتقد! امیرمومنان(ع) به گفته خود، از کدام گروه لطمه بیشتری دید؟ پاسخ بر عهده خودتان و خوانندگان؛ لطفاً مراجعه‌ای هم به کتاب «جاذبه و دافعه» استاد شهید مطهری داشته باشید. جناب منتقد! حاشا و کلا که گروه هتاکان را متدینین و دینداران می‌خوانید. آیا دینداری، اقتضای هتاکی و بهتان و تهمت دارد؟ آیا تقوا و پرهیزگاری، اقتضای ریختن آبروی دیگران را دارد؟!

جناب منتقد! ضمن اذعان به اعجاز امام خمینی(ره) در ساختن جوانان عارف مسلک، به این نکته بنده که از تنهایی احمدی‌نژاد و نبودن شایستگان سخن گفته‌ام، انتقاد کرده و می‌گوید:

«آیا واقعاً امروز در خیل عظیم توده مردم و حتی خواص اهل حق، مواردی از آن فتح‌الفتوح امام یافت نمی‌شود؟ بی‌شک نمی‌توان به این پرسش، پاسخ منفی داد و کشور و نظام را به بحران قحط‌الرجال متهم کرد. فرمایشات رهبری در این زمینه آن چنان روشن است که نیاز به بیان ندارد(که فرمود): «ما یقیناً نیروهای خوب هم زیاد داریم؛ باید اینها را بشناسیم.» آن اوایل انقلاب، بعضی‌ها می‌گفتند که قحط‌الرجال است؛ ما می‌گفتیم که جهل‌الرجال است. واقعش این است که ما شخصیت‌ها را نمی‌شناسیم.»^۱

جناب منتقد! ای کاش کمی به همین فرمایشات رهبر دقت می‌کردید و از آن به خاطر آشکار بودنش به سرعت رد نمی‌شدید! شما خودت وقتی می‌کوشی گستره فتح‌الفتوح امام در ساختن جوانان اهل معرفت را نشان دهی، ناچار به میان توده مردم می‌روی و از آنها یاد می‌کنی؛ به‌ویژه وقتی سخن خود را به کلام رهبر بزرگوار انقلاب (دام ظلّه) مزین می‌کنی که فرمود: «... داریم، باید اینها را بشناسیم.» هیچ می‌دانید دایره این سخن به دور چه کسانی کشیده می‌شود؟

آنها که شناخته شده‌اند و مناصب کشور را در بین خود و آشنایان خود تقسیم کرده‌اند یا آنها که احمدی‌نژاد کوشید «با انقلاب خود در برهم زدن نظام خانواده‌سالاری» از بین مردم برگزیند؟ اگر به گفته رهبر که فرمود باید آنها را بشناسیم دقت کنی معلوم می‌شود که آنها از بین شناخته‌شده‌ها نیستند و آنچه بنده با عنوان مظلومیت احمدی‌نژاد از آن یاد کردم، تنهایی او در بین شناخته شده‌ها

بود که در همه جا، قرار دارند و قرار را از احمدی نژاد و حامیانش گرفته‌اند. امیدوارم انقلاب احمدی نژاد به ثمر نشیند و راه را بر اهل معرفتی که در کنج‌ها خزیده و ناشناخته مانده‌اند، باز کند و مناصب را به دست اهل معرفت و دلدادگان واقعی امام و رهبری بسپارد.

جناب منتقد! مگر رهبر انقلاب نفرمود که جناب احمدی نژاد، قطار انقلاب را به ریل خویش بازگرداند؛ مگر از ریل خارج شده بود؟ چه کسی خارج کرده بود؟ توده مردم یا خانواده‌هایی که به برکت خون مردم، سرور و سالار شده بودند؟ منتقد محترم در بخشی از سخنش می‌گوید:

«مدافعان مشایبی آن قدری که از مشایبی سخن می‌گویند، در عوض نه از ساده‌زیستی سخن می‌گویند، نه از عدالت، نه مردماری و نوکر مردم بودن، نه از مبارزه با استکبار، نه از فرزند ولایت بودن، نه بوسیدن دست مردم و ... رفتار عملی‌شان هم همین گونه است. این حلقه را از این رو من انحرافی می‌دانم که از شعارهای سوم تیر که مردم عاشقش شدند، انحراف دارند. این جماعت را مردم کم دیده‌اند؛ آن قدری که رئیس‌جمهور را از نزدیک دیده‌اند، مشایبی را ندیده‌اند!!»

جناب منتقد! نخست آنکه جماعتی که شما از آن یاد می‌کنید، سرآمدشان مستاجر یک خانه حقیر است و در خوراک به گفته مخالفانش، اغلب روزه است و غذایش را هم از خانه می‌آورد. در پوشاک که ساده‌تر از طلبه‌ها می‌پوشد (من دیده‌ام و حتی احساس دلسوزی کردم) با یک اتومبیل ساده رفت و آمد می‌کند. متواضعانه می‌نشیند و سخن می‌گوید.

جناب منتقد! در روزگاری که مردم از شنیدن قصه مردم‌دوستی، مردماری و مردم‌خواهی مرفهین بی‌درد خسته شده‌اند و هر سخنی را با سوءظن گوش می‌دهند، به نظر شما زبان عمل گویاتر است یا زبان دهان؟! مشایبی ساده‌زیستی را نشان داد. عمل او در ساده‌زیستی به قدر کافی و بلکه بیش از اندازه، گویای نگاه و اعتقاد او در این زمینه است. حامیان او هم چه کسانی هستند؟ چند طلبه ساده که با دیدن سرو وضعشان، دل‌ها می‌سوزد! شما که خود با برخی از آنها و مهم‌ترین آنها آشنا هستید. بنده ایشان را در موسسه مطبوعاتی و فرهنگی ایران دیده‌ام و با وضعیت زندگی ساده و بی‌ریای آنها آشنا هستم؛ که از وضعیت زندگی بنده هم که شما آگاهی. ما خود جزء آن مردمی هستیم که پا برهنه‌ایم و هرگز نخواستیم ایم کفشی از مال مردم برای خود تهیه کنیم.

منتقد محترم در بخشی دیگر از نقد خود، ضمن آوردن این بخش از کلام بنده که نخست باید از مقولات فطری و دلپسند بگوییم و آنگاه با گفت‌وگوی عقلانی، مقولات فقهی را بر مقولات فطری تطبیق دهیم، می‌گوید:

«در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که آیا منظور ایشان، تقدم زمانی است یا رتبی؟ اگر زمانی باشد، به نظر حرف صحیحی نیست؛ شیوه انبیا این گونه نبوده است؛ بلکه هر سه مقوله را با هم پیش می‌بردند و به نظر، تشریح احکام از همان روزهای نخست رسالت انجام می‌شده است.»

در پاسخ می‌گویم: نخست باید بدانید که تشریح قانون با الزام به انجام آن یکی نیست. چه بسا قانونی تشریح می‌شود و سال‌های بسیار، الزام به آن نمی‌شود. لطفاً در این باره مطالعه بیشتر کنید.

جناب منتقد! بحث ما درباره اقناع و احساس و الزام است، نه درباره تشریح؛ دیگر آنکه در خود تشریح احکام هم اسلام به مرور رفتار کرده و حکم واجب یا حرام را یکباره تشریح نکرده است. در مورد حرمت نوشیدن شراب می‌توانید مطالعه کنید؛ سوم آنکه سخن این است که چرا این قدر تأکید بر الزام دارید؛ به جای این، به دستگاه‌های فرهنگی کشور تحکم کنید که چرا درباره حجاب و برخی مقولات دیگر کاری انجام نمی‌دهند. بله تا آنها شروع به کار نکنند، هرگونه اقدام نظامی در برقراری حجاب، تأثیر منفی و معکوس خواهد داشت.

جناب منتقد! شما از آقای مشایی توقع کار فرهنگی دارید یا از رسانه ملی، سازمان تبلیغات، دفتر تبلیغات حوزه قم و یا وزارت ارشاد؟ ببینید شما که این گونه بر مشایی ایراد می‌گیرید، باید همین ایراد را به آقای احمدی‌نژاد هم بگیرید و مگر نگرفتند که چرا ایشان در دو سال گذشته، مخالفت خود را با گشت ارشاد در سیمای جمهوری اسلامی اعلام کرد؟

منتقد محترم! بنده سعی نمی‌کنم این دو بزرگوار را به هم نزدیک کنم؛ بلکه گفته این دو یکسان است و بزرگ‌ترین کار فرهنگی این دو بزرگوار، بازگرداندن قطار انقلاب به ریل خود و زنده کردن شعارهای امام خمینی بود. این، سخن رهبر انقلاب است. مهم‌ترین شعار امام در مسئله استضعاف و مستضعفین، عدالت بود. آقای احمدی‌نژاد جلوی سقوط باورهای مردم نسبت به شعارهای عدالت‌محور امام را گرفت و مردم را به این باور رساند که مسئولان می‌توانند پاک و درست باشند، می‌توانند ساده‌زیست باشند، می‌توانند در هر شبانه‌روزی نزدیک به بیست ساعت کار

کنند، می‌توانند حقوقی را که حقشان است نگیرند و مصداق ایثار شوند. اینها به نظر شما کار فرهنگی نیست. شما که می‌دانید ایجاد باور عدالت، مهم‌ترین کار فرهنگی است و برای همین در علم اخلاق، عدالت را ام‌الفضایل و بلکه همه فضیلت‌ها نامیده‌اند. پیامبر(ص) می‌فرمود: «با عدالت، آسمان‌ها و زمین برپا می‌شود.»^۱

جناب منتقد! تا عدالت برقرار نشود، مردم سخن من و شما را گزاف و بیهوده به شمار می‌آورند؛ اگرچه از خدا و پیامبر بگوییم. حال شما بگو تلاش در برقراری عدالت و بازپروری ایمان مردم به این شعار، بزرگترین کار فرهنگی احمدی‌نژاد و مشایبی هست یا خیر؟

۳۴

پس از انتشار مصاحبهٔ استاد شریف‌زاده با روزنامهٔ شرق، علی مطهری در مصاحبه‌ای با خبرگزاری فارس، اندیشه‌های مهندس مشایی را اختلاطی از پلورالیسم و اومانیزم معرفی و از سخنان استاد شریف‌زاده دربارهٔ نوع عرضه مضامین دینی در جوامع بشری انتقاد کرد. یادداشت زیر، پاسخ استاد شریف‌زاده به مصاحبهٔ منتقدانه مطهری است:

نگاه عمیق استاد و سطحی نگری استاذزاده^۱

جناب آقای مطهری در گفت‌وگو با فارس^۲ ضمن اعتراف به بهره‌مندی جناب مهندس مشایی از مبانی عرفانی، او را به گرفتن نتایج نادرست از این مبانی متهم کرد و افکار جریانی را که او منحرف می‌خواند، موهوم خواند. او ضمن نقل عباراتی از مصاحبه بنده با روزنامه شرق، به نقد آن پرداخت و گفتار ذیل، پاسخی به نقد برداشتها و داوری‌های ایشان است. باشد که در آن دقت کنند.

آفرین به آقای مطهری که می‌پذیرد باید نیازهای جسم و عقل و دل برآورده شود تا اینها اشباع و اقناع شوند. حال ادامه سخن این است که جناب مطهری! آیا شما بین این سه عنصر، تقدم و تأخری ولو به صورت رتبی قائل هستید یا خیر؟ یعنی آیا باور دارید که رتبه عقل و دل، مقدم بر رتبه جسم است؟ یعنی آیا می‌پذیرید که اشباع و اقناع، تقدم رتبی بر الزام دارد یا آنکه معتقدید نخست باید الزام کرد تا آنگاه به اقناع و اشباع برسیم؟ آیا اگر الزام را بر اقناع و اشباع مقدم داریم، با وجود فطرت حریت‌خواهی آدمی و عکس‌الععمل منفی انسان در برابر اجبار،

۱. روزنامه ایران، ۱۳۹۱/۴/۸.

۲. علی مطهری در مصاحبه با خبرگزاری فارس، ۱۳۹۱/۴/۶.

هرگز به اقناع و اشباع عقل و دل می‌رسیم؟ آیا سربازها در یادگان‌های قدیم که فقط ملزم به کار می‌شدند، مترصد فرصتی برای فرار و به قول معروف جیم زدن بودند یا آنکه کاملاً پذیرای سخن فرماندهان خود می‌شدند و با دل و جان اطاعت می‌کردند؟ در پاسخ به این پرسش، امکان سه جواب وجود دارد:

۱. تقدم الزام بر اقناع و اشباع عقل و دل که نام آن را تربیت پادگانی می‌گذارم و گمان نکنم جناب مطهری با آن استعداد درخشان، معتقد به آن باشند.

۲. مقارنت و هم‌رتبه بودن الزام با اقناع و اشباع، که اگر ایشان فرزند خلف شهید مطهری باشد، می‌پذیرد که تقدم رتبی ایمان بر عمل صالح، گویای بطلان این فرض است.

۳. تقدم اقناع و اشباع بر الزام که مدعای بنده است. حال ما عقیده داریم اگر بدون دغدغه‌مندی درباره اقناع و اشباع، فقط به الزام بپردازیم، جوابی عکس خواهیم گرفت و نتیجه‌ای جز گریز و ستیز با دین به دست نخواهیم آورد. این واقعیت، ما را ملزم و مکلف به تلاش برای فرهنگسازی می‌کند؛ یعنی جناب مطهری! به جای اصرار بر رفتار پلیسی، اصرار بر تلاش و تولید فرهنگی کنید. خود را معاف از تلاش فرهنگی نکنید. اگر اقناع و اشباع را مقدم بر الزام می‌دانید، بر سر مراکز فرهنگی مثل رسانه ملی، سازمان تبلیغات، دفتر تبلیغات، اوقاف، وزارت فرهنگ و ارشاد، معاونت‌های فرهنگی بسیج و سپاه، داد بزید که ۳۳ سال گذشت، چه کردید؟

جناب مطهری! حساب جهان غیرمسلمان را با جامعه اسلامی در هم آمیختی. ما فقط در کشور خود حاکم هستیم و بیرون از مرزهای خود حکومتی نداریم. مگر به یاد ندارید که رهبر معظم انقلاب در ارتباط با کشورهای مسلمانی که بیداری در آنها رخ داده است، فرمود که ما نمی‌خواهیم شکل نظام خود را به شما تحمیل کنیم. می‌دانید این یعنی چه؟ آیا ایشان به شکل نظام خودمان ایمان ندارد؟ آیا این شکل را اسلامی نمی‌داند؟ آیا این شکل را جزء لایتجزای اسلام نمی‌داند؟ نه، هیچ کدام درست نیست؛ ایشان مدیر بزرگی است، راهبر سترگی است، مبلغ توانایی است و می‌داند که نمی‌توان اسلام را این گونه که شما می‌گویید، عرضه کرد. آیا ایشان به جهان اسلام گفته است که اسلام واقعی در سایه همین ولایت فقیه معنا دارد و غیر از این، اسلام نیست؟ نه، این را نفرمود؛ اگرچه اعتقاد ما این باشد. به نظر شما چرا؟ حال اگر دایره تبلیغ را بازتر کنی و مخاطب را کشورهای قرار دهی که

برخی از آنها نه فقط اسلام را که ادیان را هم باور ندارند و نه ادیان را که خدا را هم باور ندارند و به محض آنکه نام خدا برده شود، خواهند گفت دوباره می‌خواهند بشر را به قرون وسطا بازگردانند، با آنها چگونه از اسلام سخن می‌گویید؟ پس روش را از رهبر معظم انقلاب بیاموزید و همان‌گونه که ایشان با کشورهای اسلامی سخن گفته است، شما تنقیح مناط فرمایید با کشورهای غیراسلامی و حتی ضداسلامی سخن بگویید.

جناب مطهری! شما چقدر با مضامین پرمغز عرفان اسلامی آشنا هستید؟ آیا مطالعه‌ای در فص هارونیه فصوص‌الحکم داشته‌اید و شرح قیصری را بر آن خوانده‌اید تا ببینید که ما فکری منظم و ایده‌ای مشخص داریم که بسیاری از افراد سطحی‌نگر آن را فهم نمی‌کنند و در نمی‌یابند و این‌گونه می‌تازند. من برای اثبات این مطلب برای شما به مبنای عمیق عرفانی نحوه عرضه دین در تفکر دکتر احمدی‌نژاد و مهندس مشایی اشاره می‌کنم؛ باشد که جوابی بر نقد تحلیل من داشته باشید؛ و گرنه بپذیرید که شما از عمق معارف بلند عرفانی بی‌خبرید.

ابن عربی در تبیین ماجرای گوساله سامری و برخورد حضرت موسی (ع) با هارون (ع)، به کمال طلبی و خداجویی همه انسان‌ها اشاره و داشتن چنین وسعت نظری را از لوازم تربیت ربانی بشر معرفی کرده‌است. ماجرا از این قرار بود که وقتی حضرت موسی (ع) پس از چهل شب از کوه سینا پایین آمد و به میان قوم خویش بازگشت، با صحنه گوساله‌پرستی بسیاری از ایشان روبه‌رو شد؛ پس با خشم به زده‌ها رفت و محاسن هارون را در دست گرفت و خشم خویش را اظهار کرد؛ ولی هارون (ع) با برخوردی مملو از رأفت، چنین عذر آورد که من ترسیدم اگر آن گروه را از پرستش گوساله بازدارم، میان امت تفرقه پدید آید و فتنه برپا شود. ابن عربی می‌گوید: موسی (ع) از آن جهت بر هارون خشم گرفت و عتاب کرد که او را غافل از معرفتی بسیار مهم یافت؛ معرفتی که نقش مهمی برای مربی در تربیت انسان‌ها دارد و بدون آن، تربیت حقیقی ممکن نخواهد بود و آن شناخت این حقیقت است که همه انسان‌ها خداپرست بوده و در پی خدا هستند. آنچه پرستش شود، به هر زبانی و در هر زمان و مکانی، یکی است و آن، ذات یگانه او است و هیچ کس از این قانون الهی مستثنا نیست؛ اگرچه به ظاهر گوساله‌پرست باشد. هر در که زخم صاحب آن خانه تویی تو هر جا که روم پرتو کاشانه تویی تو

در میکده و دیر که جانانه تویی تو مقصود من از کعبه و بتخانه تویی تو^۱ این حقیقتی است که ابن عربی بر آن تأکید دارد که موسی(ع) شکاف بین بنی اسرائیل و خدا دیدن گوساله را ناشی از قصور هارون در ارشاد می‌دید و قصور هارون را نیز ناشی از اینکه او، بنی اسرائیل را گوساله‌پرست دید؛ پس نتوانست به درستی آنها را ارشاد کند؛ زیرا دیگر وجه مشترکی بین خود و گوساله‌پرستان نمی‌دید تا بر آن تکیه کند و قوم را از گمراهی برهاند. او باید بنی اسرائیل را خداپرستانی می‌دید که به توهم گرفتار شدند و گوساله سامری را خدا می‌پندارند. پس با تکیه بر وجه مشترک (فطرت خداپرستی و کمالجویی) بنی اسرائیل را تا نشان دادن ضعف و کاستی گوساله (خدا نبودن آن) همراهی می‌کرد و آنها را به حال خود وا نمی‌گذاشت؛ همان طور که ابراهیم خلیل چنین کرد. این همان شیوه‌ای است که عارف قیصری در شرح کلام ابن عربی، بر آن تصریح کرده و گفته‌است: نهی و منع پیامبران در پرستش بت‌ها و دل باختن به دنیا به منظور رهایی آدمی از تنگنای نظر به مظهری خاص و کوتاهی نگرش به کمال، قرین کاستی‌ها است و صد البته که نهی ایشان، با معرفت به سرشت خداجوی بشر صورت گرفت و با نهی و انکار مجربان از این حقیقت و ناآشنایان با آن، بسیار متفاوت بوده است؛ زیرا پیامبران، خدا را با همه چیز می‌دیدند.^۲

اکنون می‌توان به شیوه مدیریت امام در القای حقایق واقف شد؛ او همه مردم جهان را خداجو و خداخواه می‌دید و بین معتقدان به سایر مکاتب و ادیان در این باره تفاوتی نمی‌دید. او مردم ایران را با هر باور و مرام و مسلکی، خداجو و خداخواه، کمالجو و کمالخواه می‌دید و بین ایشان در این باره فرقی نمی‌گذاشت. از این رو با تکیه بر این خواش مشترک، همه مردم دنیا، مخاطب سخنش می‌شدند و گوش به گفتارش می‌سپردند؛ چرا که از کمالاتی سخن می‌گفت که همه آحاد بشریت خواهان آن بودند و سرگشته و حیران به دنبال آن می‌گشتند. آنها سراب‌های حقیقت را آزموده بودند و در پی آب روان می‌شدند و آنگاه که امام عزیز با زبان فطرتشان با آنها سخن گفت، همه دریافتند و گوش سپردند و ارادت ورزیدند. این گفته همان امام عزیز است که هیچ تفاوتی ندارد با آنچه ابن عربی درباره موسی و هارون گفته است:

۱. محمسن شیخ بهایی.

۲. محمد داود قیصری، شرح فصوص الحکم.

«همه جان‌ها و دل‌ها به سوی اویند و جز او نجویند و نخواهند جست و ثناخوان اویند و ثنای دیگری نتوانند کرد؛ ثنای هر چیز ثنای او است؛ اگرچه ثناگو تا در حجاب است، گمان کند ثنای دیگری می‌گوید. در تحلیل عقلی که خود حجابی است، نیز چنین باشد»^۱.

اکنون بر ما است که از او بیاموزیم و راهش را پی بگیریم و همانند او گام برداریم تا جان تشنه مردم جهان را از معارف ناب الهی سیراب کنیم. به این منظور باید از خواهش‌های یکسان و گرایش‌های فطری با مردم جهان سخن بگوییم تا با ما همراه شوند و از اغوای فریبکارانی که با داعیه حقوق بشر، بر ستمکاری‌های خویش در سراسر جهان پرده افکنده‌اند، برهند و بر حقایق ناب دین خدا بینا شوند. مقولاتی همچون عشق به انسان‌ها، عدالت برای همه انسان‌ها و کرامت انسانی، مقولاتی است که امروز قاطبه مردم دنیا تشنه آن هستند و ما باید با طرح و تکیه بر همین خواهش‌های فطری، به عرصه جهانی گام گذاریم و نقش خویش را در ارشاد جهانی ایفا کنیم. پس آنگاه که ملت‌ها با ما همراه شدند، ضعف‌ها و کاستی‌های بینش ایشان فروریخته و برطرف می‌شود و حقیقت اسلام بر آنها آشکار خواهد شد. ما باید بر حقایقی که بشر به حکم فطرت، خواهان آنها است و ادیان آسمانی برای تحقق آن آمده‌اند، تکیه کنیم و با همراه کردن ملت‌ها، به تدبیر و مدیریت جهانی که البته با مدیریت فرهنگی جهان آغاز می‌شود، دست یابیم. آیا ضرورتی دارد که با رویکرد سلبی با دنیا روبه‌رو شویم و از آغاز به باطل بودن همه باورها، بینش‌ها، مرام‌ها و مسلک‌ها حکم کنیم. آیا این همان خطایی نیست که از نگاه عارفان، باعث شکاف قوم موسی شد؟

تربیت ربانی، راهی میان تکلف و تسامح

عارفان نه به تسامح روزگار می‌گذرانند و همه را در رفتارشان آزاد می‌گذارند، رها می‌کنند و نه همانند محجوبان قشری مسلک، داد حقانیت خویش و کفر دیگران سر می‌دهند و در منع و نهی به عصیبت جاهلانه می‌گیرند، بلکه ایشان به رفع خطای دید معتقدند و بر این باورند که حرکت آدمی رو به خدا است؛ پس نباید در پی متوقف کردنش برآمد، بلکه شایسته آن است که دید و بینش آدمی از واقعیت مطلوبش را تصحیح کنیم تا از شقاوت برهد و رو به سعادت آورد. جناب

۱. ابن عربی، فصوص الحکم، فص هارونیه.

مطهری! این عربی است که می‌گوید:

«موسی(ع) نماد صورت‌ها و تعینات، یعنی گوساله سامری، را سوزاند و خاکسترش را در دریای بی‌نقش و صورت وجود بریخت تا از تعین هیچ نماند، که تنگ‌نظری هیچ کس را نشاید؛ چرا که صورت را بقایی نیست؛ پس به ناچار رفتنی است»^۱.

جناب مطهری! اکنون به این جمله از مهندس مشایی توجه کنید:
 «اسلام اگر افتخار دارد_ که دارد_ که دین آخر است و قرار است که همه جهان را رهبری کند، این مشروط به این است که اندیشه‌های انسانی و الهی خودش را به دنیا عرضه کند. امروز در دنیا مدعیان راهبری اسلامی گوناگون اند که یکی از آنها، ایران است. همچنان که ما در جوامع اسلامی، ادعای راهبری فکری را برای بسیاری از مدعیان نمی‌پذیریم؛ چون منطقدانان، منطق درستی نیست. منطقی که خشونت و زور را ترویج می‌کند، این مورد پذیرش نیست. اینها اصحاب شیطان‌اند؛ کجا اصحاب خدا هستند؟ همان طور که امروز جمهوری اسلامی ایران داعیه ارائه اندیشه‌های ناب به جهانیان را دارد، باید خودش را مهمیز کند. در این سرزمین هم تمام افکار یک جور نیستند. همه افکار، پسندیده نیست. بدون واهمه می‌گوییم: جهان آینده متعلق به همه انسان‌ها است. هر منطقی که بین انسان‌ها فرق بگذارد، محکوم به شکست است. هر منطقی که به خط‌کشی بین انسان_ جمله استراتژیک است_ بینجامد، منطقی است که در آینده خریدار ندارد»^۲.

آری، خط‌کشی بین انسان‌ها همان خطی است که سبب شکاف می‌شود و مردم جهان را از شنیدن حقایق ناب اسلام محروم می‌کند. آقای مشایی، آخرین دین بودن را افتخار و راهبری جهان را برای اسلام مقرر می‌داند؛ اما راه رسیدن به راهبری جهان را توسعه‌طلبی نمی‌داند؛ چرا که زبان توسعه‌طلبان، نفی و ابطال دیگر ادیان است و با این زبان، دین نه تنها توسعه نمی‌یابد که مورد قهر واقع می‌شود؛ به ویژه وقتی استکبار فریبکار، از دین چهره سرکوبگری همچون «الفاعده» بسازد و مردم جهان را به وحشت اندازد. اسلام، زمانی جهانی می‌شود که زیبایی‌هایش را بر جهان عرضه کند و از جهانیان دلبری کند؛ چنان که او آشکارا می‌گوید:

«این نگاه جهانی، نگاه توسعه سرزمینی و نگاه توسعه دینی و آیین و مذهب

۱. همان.

۲. همایش نوآوری و شکوفایی در صنعت گردشگری، ۱۳۸۷/۵/۲۸.

خاصی در دنیا نیست... دوره‌ای که کسی بخواهد دینی را بر دنیا حاکم کند و نگاه خاص مذهبی را بر دنیا حاکم کند، گذشته است. دنیای امروز گوش‌هایش بیشتر از همیشه تاریخ باز است؛ باز است و تیز است تا زیباترین پیام‌ها را بشنود.^۱

جناب مطهری! به اعتقاد من، این ترجمه و تفسیر سیاسی فص‌هارونیه از فصوص‌الحکم ابن عربی و تفصیل گفته پیشین امام خمینی (ره) است. این و موارد دیگری از این دست که امیدوارم به‌زودی در مقاله‌ای به تفصیل از آنها بنویسم، نشانگر جوششی است که مدعی جدی وجود آن در قلب احمدی‌نژاد و مشایب هستم.

جناب مطهری! وقتی شما که اهل مطالعه هستی، مغز و حقیقت‌گفتار عمیق ابن عربی را متوجه نشدی، پس باید کسی که کتب ابن عربی را نخوانده، ولی سخنانی می‌گوید که تفسیر و تبیین و تشریح کلام او، آن هم در فضای واقعی و سیاست جهانی است را دارای معارف جوشیده از دل دانست، و در پایان به اعتقاد من، این ظرفیت عظیم عرفان اسلامی است که می‌تواند مدیریت دینی را در جهان محبوب و پایدار کند. ارباب اغواگر جهان غرب می‌کوشند با ساختن چهره‌ای خشن و سرکوبگر از اسلام، راه جهانی شدن را بر اسلام ببندند و آن قدر بین مردم جهان و اسلام و مسلمانان، شکاف ایجاد کنند که اهانت به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و قرآن سوزی امری عادی شود. اینک بر ما است که با عرضه خواهش‌های برخاسته از سرشت الهی بشر از پایگاه ایران اسلامی، وارد حوزه‌های جهانی شویم. در پایان، مانیفستی مجمل از چگونگی عرضه اسلام تقدیم می‌کنم:

حرکت جهان به سوی همگرایی و یکپارچگی، حقیقتی محتوم و انکارناپذیر است و از آنجا که این حرکت، پیوسته و بی‌وقفه است، آینده‌ای جز یکپارچگی برای جهان متصور نیست؛ زیرا حرکت، که آن را فعلیت یافتن قابلیت‌ها دانسته‌اند، اقتضایی جز شکفتن استعدادهای به ودیعت نهاده شده و نزدیک شدن به مبدا کمال ندارد که این همان حرکت توحیدی جهان است و «إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»، حکایت‌گویایی از آن است. حرکت به سوی جهانی که گرایش و خواهش و کنش همگان در آن، همسو و بی‌معارضت است و تناسب بی‌نقص بین خدا، انسان و جهان در آن دیده می‌شود. حرکت پیش‌گفته مقتضای وجود جهان است و گریزی از آن نیست، که جهان را نهادی ناآرام در بازگشت به اصل خویش است و هیچ کس و هیچ چیز را توان ممانعت از آن نیست. در این بین برخی می‌کوشند با

انگیزه‌های گوناگون، این حرکت را مدیریت کنند و بر روند آن چیره شوند؛ ولی به نظر می‌رسد هیچ تلاشی بر اصل این حرکت تأثیرگذار نیست و فقط بر شتاب آن تأثیر می‌گذارد.

برخی با رفتارهای خودخواهانه خویش، از شتاب حرکت می‌کاهد و همدلی را به تعویق می‌اندازند. لشکر کشی امریکا به اقصا نقاط دنیا نه فقط همدلی پدید نمی‌آورد که نفرت می‌افزاید؛ اگرچه مکر غالب خداوند، مردم را در نفرت از ستمکاری به همدلی می‌رساند که «وَاللّٰهُ خَيْرُ الْمَاكِرِيْنَ»^۱.

اکنون باید برای معرفت‌بخشی که یکتا راه شتاب بخشیدن به روند جهانی شدن است، از ظرفیت‌های گوناگون بهره گرفت و از هیچ ظرفیتی غافل نشد. در این بین، دین از برترین قابلیت‌ها برخوردار است و با عرضه مناسب و متناسب آن می‌توان گام بزرگی در این زمینه برداشت. ولی آنچه گفتنش پیش از هر سخن لازم می‌نماید، ارائه فشرده‌ای از شیوه‌های مفروض در این باره است تا آنچه باور داریم به نیکی شناخته و از دیگر گفته‌ها ممتاز شود.

۱. کاستن از گزاره‌های دین یا سکولاریزاسیون دین: در این شیوه، پیروان ادیان به گذشت از ویژگی‌ها و مختصات دین خود دعوت می‌شوند و از آنها خواسته می‌شود فقط بر مشترکات پایبند بمانند. بدیهی است که مشترکات، تنها موضع تفاهم بین ادیان گوناگون است و همدلی در آنها پدیدار می‌شود. این ویژگی‌ها است که سبب پراکندگی و بروز اختلاف بین دینداران شده است؛ پس با رها کردن آنها می‌توان به همدلی دست یافت.

۲. حق‌انگاشتن همه ادیان یا پلورالیسم دینی: در این شیوه، پیروان ادیان به صواب‌انگاشتن همه ادیان با همه گزاره‌هایشان ترغیب می‌شوند. تفاوت گزاره‌ها در مختصات ادیان نباید دینداران را به داوری درباره یکدیگر وارد؛ بلکه هر بر دینداری لازم است که ادیان دیگر را بر حق ببینند و تعالیم آنها را درست بدانند. بدیهی است که در این صورت همدلی حاصل می‌شود؛ اگرچه باورها و رفتارها یکسان نشود. البته در صورت تعارض یا تراحم رفتارهای دینی در جامعه، تکیه بر اکثریت، بهترین یا تنها شیوه معقول خواهد بود که این فقط درباره رفتارهای اجتماعی دین امکان وقوع دارد و در رفتارهای فردی، صورت قابل فرضی نخواهد داشت.

۳. فراخواندن به مشترکات و مختصات: این شیوه مربوط به کسانی است

که حقانیت را ویژه دین خود می‌شمردند و همدلی را فقط با گرایش مردم جهان به دین خود و پذیرش همه آموزه‌های آن ممکن می‌دانند؛ بنابراین می‌کوشند مردم را به دین خویش درآورند و در صورت عدم پذیرش، به شیوه‌های قهرآمیزی مثل تخطئه و تکفیر روی می‌آورند.

۴. **فراخواندن به مشترکات و تبیین مختصات:** در این شیوه، پیوسته بر اموری تکیه و تأکید می‌شود که بین ادیان مشترک است. آنگاه تلاش می‌شود با تبیین صحیح مختصات و بازگرداندن منطقی آنها به مشترکات و حقایق مورد قبول ادیان، بر شمار مشترکات افزوده شود. تکیه بر مشترکات، سبب تلطیف فضای گفت‌وگو و آمادگی پذیرش حقایق می‌شود؛ از این رو قهری و تکفیری پدید نمی‌آید و گفت‌وگو استمرار می‌یابد و رفته‌رفته همدلی شدت می‌یابد تا آنجا که از تفاوت‌ها اثری باقی نماند.

۵. **تبیین مشترکات تا روشنائی مختصات:** در این شیوه، باور آن است که تلاش در به دست آوردن مشترکات بین ادیان، مقتضی یافتن شمار زیادی از مشترکات است.

اکنون جای این پرسش است که کدام روش می‌تواند در روند جهان به سمت یکپارچگی، نقش مثبت و موثری را ایفا کند؟ کدام روش در عرضه دین به مردم جهان از اعتدال برخوردار است و کدام به جانب افراط یا تفریط منحرف شده است؟ آیا با گذر از مختصات دین می‌توان به همدلی رسید؛ حال آنکه مختصات ادیان، امور بیهوده و گزافی نیستند که بتوان آنها را ترک و از زندگی حذف کرد؛ به این معنا که ادیان در مشترکات و مختصاتشان به اموری پرداخته‌اند که مورد نیاز بشر است و وقتی چنین باشد، یا باید به همان مختصات بازگشت یا جایگزینی غیردینی برای آنها اندیشید که در صورت نخست به آغاز راه برمی‌گردیم و همدلی را غیرممکن می‌سازیم و در صورت دوم، از دین عبور کرده‌ایم و به ذوق‌ها و سلیقه‌ها پناه برده‌ایم که همدلی در آن، یافت‌نشده است.

آیا با کاستن یا حق‌انگاشتن همه ادیان می‌توان راه به جایی بُرد؟ آیا با فراخواندن همه مردم جهان به دین خود، می‌توان توافقی را جلب کرد و یکپارچگی به وجود آورد؟ اگر مسلمان، مسیحی، یهودی، بودایی، هندو، سیک و دیگر ادیان همگی پرچم برافرازند و بگویند: ای مردم همه به دین ما درآید و مثل ما شوید، همدلی پدید می‌آید، یا گسست و نزاع نمایان‌تر می‌شود؟ بخوانیم، بیندیشیم تا ببایم.



۳۵

تأکیدهای رهبر معظم انقلاب در دیدار با پژوهشگران عرصه علم و فناوری که بر ضرورت ایجاد فضای امید در کشور استوار است، از یک مبنای معرفتی و اندیشه‌محور سرچشمه می‌گیرد که نویدبخش آینده‌ای روشن برای جامعه بشری است. روی دیگر سخنان معظم‌له درباره پرهیز از برخی سیاه‌نمایی‌ها و چالش‌افکنی‌های موجود است. یادداشت استاد شریف‌زاده در تحلیل سخنان مقام معظم رهبری درباره لزوم ایجاد فضای امید در این مقطع تاریخی است.

آینده روشن

روح حاکم بر جریان‌های سیاسی نسبتی با تأکیدهای رهبر ندارد^۱

اینکه رهبری می‌فرماید^۲ عرصه کنونی، میدانی شوق‌آفرین و در عین حال همراه با زحمت است، از یک مبنای معرفتی ناشی می‌شود؛ مبنای معرفتی‌ای که

۱. روزنامه ایران، ۱۳۹۱/۵/۱۰.

۲. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار جمعی از پژوهشگران و مسئولان شرکت‌های دانش‌بنیان، ۱۳۹۱/۵/۸.

«به هیچ وجه ما در بن‌بست نیستیم؛ به هیچ وجه با مشکلاتی که ما را از تصمیم به ادامه راه بازدارد، مواجه نیستیم. چنین مشکلاتی وجود ندارد. البته، مشکلات وجود دارد اما همه این مشکلات، کوچک‌تر از تصمیم و اراده و هدف‌ها و آرمان‌های این ملت و این کشور است. در بستر نرم و راحتی نمی‌خواهیم بخوابیم و تکیه بزنیم و استراحت کنیم؛ نه، وسط می‌دانیم؛ اما این میدان، یک میدان دشوار و در عین حال شوق‌آفرین است؛ مثل میدان ورزش و مسابقات ورزشی. در میدان‌های مسابقات ورزشی، خستگی و دلهره هم وجود دارد اما شوق‌آفرین است. هیچ ورزشکاری از حضور در میدان مسابقه ورزشی امتناع نمی‌کند؛ بلکه با شوق به آنجا می‌رود. این کار زحمت هم دارد _ فشار جسمی، فشار عصبی _ در عین حال ورزشکاران به میدان مسابقه می‌روند. وضعیت ما این گونه است.»

بر پایه اعتقاد به عاقبت خیر و روشن برای جامعه بشری استوار است. معرفتی که نویدبخش آینده‌ای روشن و نورانی است. ما معتقدیم که حرکت و جریان جهان رو به یکپارچگی و همدلی و سعادت است. تفسیر آیه «انا لله و انا الیه راجعون» برای ما فقط بازگشت به سوی خدا به شکل مرگ نیست؛ بلکه حرکت جهان رو به سوی خدا و ظهور منجی عدالت‌گستر نیز معنا می‌دهد. هرگونه مدیریت این عالم_ غلط یا درست_ حرکت رو به جلو را متوقف نمی‌کند؛ اما مدیریت درست، این حرکت به سوی خیر و صلاح را شتاب می‌بخشد. این یک مبنای معرفتی است و سخنان رهبر نیز بر مبنای همین تفکر معرفتی ارائه می‌شود. از آنجا که ایشان فضای کلی کشور را رصد می‌کنند، به خوبی آگاه‌اند که برخی جریان‌ها در داخل نه تنها در جهت امیدبخشی به جامعه گام بر نمی‌دارند، بلکه بی‌وقفه می‌کوشند با سیاه‌نمایی، یک فضای یأس‌آلود و یک افق مبهم و سیاه را به مردم نشان دهند. رهبر با درایت مثال‌زدنی، جامعه را به سمت مقصود عظیم رهنمون می‌شوند و با پافشاری بر ضرورت تزریق روحیه نشاط و امیدبخشی به جامعه با وجود مشکلات، از مسئولان و نخبگان و مردم می‌خواهند که با یادآوری رسیدن به آینده‌ای درخشان و مرحله‌ای از تاریخ، که بشریت قرن‌ها در آرزوی رسیدن به آن بوده است، جامعه را در یک مسیر پویا و روشن مدیریت کنند.

ما ضمن امید دادن به ملت ایران باید در جهان نیز امید ایجاد کنیم. ما امروز در جهان با مدیریت‌های گوناگونی مواجهیم و استکبار جهانی ما را تحت فشار قرار داده است تا در نظم مورد نظر آنها ادغام شویم. ما باید در این میدان، مدیریت خودمان را اعمال کنیم و حرکت ملت را شتاب دهیم.

روشن‌گری و امیدبخشی به مردم خودمان به عنوان گام اول و امیدواری دادن به ملت‌های خسته از ستم جهان، گام بعدی رسالت ما است. ما موظفیم همه بشریت را به آینده‌ای روشن نوید دهیم. درست برخلاف مدیریت استکبار جهانی که جهت‌گیری جهان را به سوی نابودی و سیاهی نشان می‌دهد و مدام غلبه تاریکی بر روشنایی را به‌ویژه در صنعت سینمایی اش القا می‌کند؛ آینده‌ای هراس‌انگیز، خوفناک و سیاه.

تأکیدهای اخیر رهبر، موقع‌شناسی ویژه ایشان را نشان می‌دهد. رهبر هیچ‌گاه از این مبنای معرفتی که جامعه جهانی و به‌ویژه جامعه ایرانی رو به جلو حرکت می‌کند و باید افق‌های روشن و تعالی‌بخش را دائم متذکر شد، عدول نمی‌کند. اما

تأکید فراوان ایشان بر امیدبخشی به جامعه در موقعیت کنونی جهان، که عرصه‌ای حساس و سرنوشت‌ساز است، مسئله‌ای است که از موقع‌شناسی ایشان نشأت می‌گیرد. در گذر از یک پیچ بزرگ تاریخی، فشارها و آتش‌افروزی‌های دشمن شدت می‌گیرد و در مقابل، جامعه ما نیز باید وحدت و انسجام و امیدواری خود را تقویت کند. با کمال تأسف به دلیل غلبه برخی بازی‌های سیاسی و جناحی، امروز شاهدیم که نه تنها برخی به جامعه امید نمی‌دهند، بلکه دستاوردها و عملکردهای مثبت را هم کتمان و اقدام به سیاه‌نمایی می‌کنند. سیاه‌نمایی اوضاع، یکی از شیوه‌های جنگ روانی دشمن است که برخی مغرضان و غافلان داخلی نیز در این خصوص در زمین دشمن بازی می‌کنند. مقصد نهایی این جریانات همسو با دشمن نیز به انزوا کشاندن جریان فکری اصیل مردمی و عدالتجویی دولت کنونی است.



۳۶

تا کنون استدلال برخی از منتقدان برای مخالفت با دولت نهم و دهم این بود که رهبر معظم انقلاب هیچ‌گونه حمایت صریحی از دولت دهم نداشته و بیشتر حمایت‌های ایشان تا اکنون متوجه رویکرد دولت نهم بوده است. همچنین نقدها حاکی از این است که به علت انحراف دولت دهم از ارزش‌های انقلاب، دیگر شاهد حمایت معظم‌له از آن نیستیم. اما سخنان رهبر انقلاب در دیدار با اعضای هیئت دولت در شهریورماه ۱۳۹۱ و تأکید ایشان بر پررنگ‌تر شدن ارزش‌های انقلاب در دوران دولت دکتر احمدی‌نژاد، بویژه در دو-سه سال اخیر، بر این گمانه‌زنی‌ها خط بطلان کشید. استاد شریف‌زاده در یادداشت «هنگامهٔ آزمون»، به تحلیل این موضوع دست زده است.

هنگامهٔ آزمون^۱

اکنون روی سخن من با مخالفان و منتقدانی است که خود را معتقد به ولایت فقیه و تابع رهبر معظم انقلاب (دام‌ظله) می‌دانند؛ کافی است نحوه مخالفت منتقدان را در کنار سخنان رهبر معظم (دام‌ظله) در دیدار اخیر هیئت دولت با ایشان بگذاریم و به میزان ارادت و تابعیت آنها پی ببریم. ایشان فرمودند:

«در این سال‌هایی که دولت نهم و دهم بر سر کار بودند تا امروز، گفتمان و ارزش‌های انقلاب و چیزهایی که امام به آن توصیه می‌کردند و ما آنها را از انقلاب

آموختیم، خوشبختانه به طور کامل برجسته شده است.^۱ اما در برابر، سخن آقازاده شهید مطهری (ره) را می‌بینیم که می‌گوید: «اینکه گفته می‌شود این دولت، ارزش‌های انقلاب را زنده کرد، تعبیر درست‌تر این است که بخشی از ارزش‌های انقلاب را زنده کرد و بخشی را میراند.»^۲ جای شکرش باقی است که علی آقا، سخن رهبر را به کلی نفی نکردند. آخر ایشان تأکید رهبری در سه عنوان: «گفتمان انقلاب»، «ارزش‌های انقلاب» و «چیزهایی که امام به آن توصیه می‌کردند» را نشنیدند و به عنوان چهارم که «ما آنها را از انقلاب آموختیم» و آنگاه جمله پنجم که «کاملاً برجسته شده است» توجه نکرده‌اند! آیا کلمه کاملاً جای تردیدی باقی می‌گذارد که ایشان این گونه قائل به تبعیض شده‌اند. حداقل بگویند که نظر من متفاوت با نظر رهبری است تا مردم، تکلیفشان را نسبت به ایشان تشخیص دهند.

می‌خواهم به نکته بسیار مهم و دقیق دیگری نیز اشاره کنم که برخی از منتقدان سرسخت دولت، بسیار بر آن تکیه می‌کردند و آن این بود که ما به دولت نهم رأی دادیم و آن دولت را می‌پسندیدیم و از آن دولت حمایت می‌کردیم؛ اما در دولت دهم، جریانی اطراف رئیس‌جمهور را گرفت و او را از مواضع دولت نهم منحرف کرد؛ بنابراین ما حامیان دولت نهم، منتقدان سرسخت دولت دهم هستیم. اکنون سخن من با این گروه از منتقدان این است که تصریح مؤکد رهبر بر اینکه دولت دهم هم مانند دولت نهم، ارزش‌ها و گفتمان امام را برجسته کرده است، برای بازگشت آنها از انتقاد خویش کافی نیست؟!

۱. سخنان رهبر معظم انقلاب در دیدار با هیئت دولت، ۱۳۹۱/۶/۲. «به نظر من یک بخش دیگر از این نقاط قوتی که برآن باید تکیه کرد، مسئله برجسته شدن ارزش‌های انقلاب است. در این سال‌هایی که دولت نهم و دهم بر سر کار بودند تا امروز، گفتمان انقلاب و ارزش‌های انقلاب و چیزهایی که امام به آن توصیه می‌کردند و ما آنها را از انقلاب آموختیم، خوشبختانه کاملاً برجسته شده است؛ مسئله سادزیستی مسئولان، استکبارستیزی و افتخار به انقلابی‌گری. دوره‌ای بر ما گذشت که اسم انقلاب و انقلابی‌گری و اینها به انزوا افتاده بود؛ سعی می‌کردند به عنوان یک ارزش منفی یا ضد ارزش، از این چیزها یاد کنند؛ به گونه‌ای که مقاله می‌نوشتند، حرف می‌زدند، گفته می‌شد. خوشبختانه امروز این گونه نیست؛ بلکه درست به عکس است. یعنی گرایش عمومی مردم و مسئولان کشور به سمت حرکت انقلابی، جهت‌گیری انقلابی، ارزش‌های انقلابی و مبانی انقلاب است. این را توجه داشته باشید که یکی از عوامل گرایش مردم به دولت، همین‌ها است؛ یعنی مردم به این ارزش‌ها اهمیت می‌دهند. مسئله دعوت به عدالت، سادزیستی و دور بودن مسئولان از تجمل، از جمله مسائل مهم است.»

۲. علی مطهری در مصاحبه با خبر آنلاین، ۱۳۹۱/۶/۱۹.

بالاتر از این، جملات بعدی رهبری (دام ظلّه) است که یکی از علل مقابله دشمنان با جمهوری اسلامی را زنده شدن شعارهای انقلاب معرفی می‌کنند و این عامل را به هر هفت سال گذشته نسبت می‌دهند و آنگاه در کلامی قابل تأمل، سه سال اخیر را ویژگی می‌بخشند و می‌فرمایند:

«به‌خصوص در این دو سه سال اخیر (تلاش دشمن) بیشتر شده است.»^۱
 وقتی ایشان می‌فرمایند: «هرچه شعارها پررنگ‌تر می‌شود، چهره دشمن عبوس‌تر می‌شود»^۲ و این جمله را در برابر جمله «به‌خصوص در این دو سه سال اخیر» قرار می‌دهیم، حال مخالفان بگویند نتیجه چه می‌شود؛ آیا نتیجه این نمی‌شود که ارزش‌ها در این دو سه سال اخیر، یعنی در دولت دهم، پررنگ‌تر شده است؟!!

از این گروه از منتقدان نیز که خود را سوم تیری می‌خوانند تقاضا داریم که تکلیف مردم را با تناسب باورهای خودشان با گفته‌های رهبری (دام ظلّه) مشخص کنند؛ آیا آنها هم مثل علی آقای مطهری، نظر خود را (به گفته خودش) درست‌تر از نظر رهبر می‌دانند یا از گفته خویش برمی‌گردند و حرف خود را پس می‌گیرند؟! البته باید در نظر گرفت که رهبری بر مجموعه‌ای از ارزش‌ها و گفتمان انقلاب و امام تصریح فرمودند که از جمله می‌توان به: ساده‌زیستی، استکبارستیزی، شجاعت، افتخار به انقلابیگری، پرکاری، پشتکار، خسته نشدن و دیگر شعارهای انقلاب اشاره کرد.

این گرفتار، مهر بطلانی بر اتهام انحراف از مبانی فکری انقلاب، فساد اقتصادی، سازش و بسیاری از اتهامات بی‌پایه دیگر است. آخر وقتی رهبری (دام ظلّه) خطاب به

۱. سخنان رهبر معظم انقلاب در دیدار با هیئت دولت، ۹۱/۶/۲. «هر بیننده‌ای احساس می‌کند و می‌بیند که تلاش دشمنان در مقابله با جمهوری اسلامی در این سالهای اخیر، به‌ویژه در شش-هفت سال گذشته و بخصوص در این دو سه سال اخیر بیشتر شده است. به نظر من دو-سه عامل تأثیر دارد که اگر بدانیم انگیزه‌های دشمن از کجا ناشی می‌شود، تکلیف خود را در برنامه‌ریزی‌هایمان بهتر می‌فهمیم. به نظر من یکی از علل این دشمنی‌ها، همین پیشرفتهای شما است؛ یعنی می‌خواهند این پیشرفتهای ما را بکنند. جمهوری اسلامی با داعیه اسلام‌خواهی، مردم‌سالاری اسلامی و نیز با داعیه زد و نقی مستدل لیبرال دموکراسی، برای تشکیلات استکباری دنیا یک خطر به شمار می‌رود. هرچه شما بیشتر پیشرفت کنید، این خطر برای آنها بیشتر خواهد شد. می‌خواهند جلوی این را بگیرند.»

۲. همان. «عامل دوم این دشمنی‌ها، زنده شدن شعارهای انقلاب است. وقتی شعارهای انقلاب کم‌رنگ و پنهان شود، آنها به‌طور طبیعی بیشتر خوششان می‌آید و چهره همراه‌تری می‌گیرند. هرچه شعارهای انقلاب را پررنگ‌تر کنید، چهره آنها عبوس‌تر و خصمانه‌تر می‌شود؛ این چیز طبیعی است.»

مسئولان اجرایی می‌فرمایند که گرایش مسئولان کشور به سمت ارزش و مبانی انقلاب است، چگونه می‌توان دولت را به انحراف از مبانی و ارزش‌ها متهم کرد؟! در پایان از همه کسانی که سخنان رهبری را بر برداشت‌های ذهنی خویش مقدم می‌شمارند و منویات رهبری را صائب‌تر از سخنان خویش می‌دانند، تقاضا می‌کنم اقدام به پوزش شجاعانه از کسانی کنند که بر آنها مهر انحراف زدند؛ پوزش از رئیس‌جمهور و اطرافیان خاص و خالص او که با سکوت وحدت‌بخش خویش، صبوری کردند و کریمانه از همه تهمت‌ها چشم پوشیدند. بیاییم از بار گناهان خود در ریختن آبروی اهل ایمان و خلوص و عشق بکاهیم که «ان الناقد بصیر».



۳۷

ارتباطات، عامل همگرایی بین ملت‌ها و آشنایی جوامع با یکدیگر شده و با گسترش ارتباطات، همگرایی و حرکت به سوی یکپارچگی سرعت بیشتری گرفته است. کشورهای سلطه‌گر با آگاهی از این موضوع به دنبال ایجاد موانعی برای همگرایی برآمده‌اند. رئیس جمهور با حضور خود در مجامع بین‌المللی به منظور ارائه مدل مدیریت مشترک جهانی، سهم بسزایی در عرصه گفتمان جهانی شدن داشته‌اند. استاد شریف‌زاده به منظور تحلیل ضرورت سفر رئیس جمهور به سازمان ملل، با خبرنگار «پایگاه اطلاع‌رسانی سفر رئیس جمهور» گفت‌وگویی داشته که مشروح آن در ذیل آمده‌است.

مصاحبه با خبرنگار «پایگاه اطلاع‌رسانی سفر رئیس جمهور» درباره سفر رئیس جمهور به سازمان ملل

امروز ارتباط دولت‌ها و ملت‌ها با یکدیگر باعث شده‌است که ملل جهان به یکدیگر نزدیک‌تر شوند و روند جهانی به سمت یکپارچگی، شتاب بیشتری پیدا کند. بنابراین ضروری است که با مدیریت، جهت‌دهی و الهام‌بخشی صحیح بر شتاب این حرکت افزود و ایران نیز باید در این عرصه، نقش مؤثر و تأثیرگذاری داشته باشد. حجت‌الاسلام والمسلمین بهمن شریف‌زاده، استاد حوزه و کارشناس مسائل سیاسی، در مصاحبه اختصاصی با خبرنگار سایت ^۱ un.president.ir با بیان این مطلب اظهار داشت: سخنان رئیس جمهور در مجمع عمومی سازمان ملل متحد باید با توجه به سه رویکرد انجام شود:

۱. پایگاه اطلاع‌رسانی سفر رئیس جمهور ایران، تاریخ: ۱۳۹۱/۷/۳.

رویگرد نخست، «رویگرد ائتلاف، همدلی و سازگاری» است. سخنان دکتر احمدی‌نژاد باید با این رویکرد عرضه شود که ملل جهان را گردهم آورد و جمع کرده، میان آنها سازگاری ایجاد کند و از اختلاف و ناسازگاری، که قدرتهای بزرگ جهان با ایجاد آن در بین ملتها به دنبال منافع خود هستند، دور کند.

وی گفت: ایشان با طرح مدیریت مشترک جهانی، گام مهمی را برای ایجاد ائتلاف و همدلی در بین دولتها و ملتهای جهان برداشته‌اند و به طور قطع قدرتهای بزرگ با ایجاد اختلاف می‌کوشند به منافع خود برسند و ایشان نیز باید کوشش کنند که با ایجاد سازگاری، قدمی در برابر آنها بردارند.

حجت‌الاسلام و المسلمین شریفزاده، رویکرد دوم را «رویگرد جهانی» عنوان کرد و افزود: سخنان ایشان باید در مقیاس جهانی عرضه شود؛ البته ایشان تا کنون نیز با همین رویکرد در سازمان ملل سخن گفته‌اند.

شریفزاده با بیان اینکه دیگر باید از مقیاس‌های ملی، منطقه‌ای و قاره‌ای گذر کنیم و در مقیاس جهانی سخن بگوییم، گفت: اگر از مدیریت، عدالت، مهرورزی و عشق و محبت سخن می‌گوییم، این صحبت‌ها باید در مقیاس جهانی باشد؛ زیرا هیچ‌کدام از این مقولات بدون مقیاس جهانی قابل تحقق نیستند.

وی در این زمینه افزود: ملتها و دولتها با یکدیگر چنان مرتبط هستند و در روند یکدیگر مؤثرند که هیچ‌کس نمی‌تواند خود را جدا از سایر کشورها به شمار آورد و جداگانه برنامه‌ریزی کند. پس ضروری است که سخنان رئیس‌جمهور به مانند گذشته، رویکرد جهانی داشته باشد.

حجت‌الاسلام و المسلمین شریفزاده، رویکرد سوم را «ارائه تصویری از آینده روشن جهان» عنوان کرد و گفت: ایشان صحبت‌ها و برنامه‌هایی را که در مجمع عمومی ارائه می‌کنند، باید همراه با برنامه‌ای روشن برای ملتها و دولتها و در واقع الهام‌بخش آنها باشد.

وی افزود: رئیس‌جمهور با طرح مدیریت مشترک جهانی کوشیدند که آینده روشنی را برای بشر تصویر کنند؛ بنابراین نباید در سخن گفتن، اصل را بر رویکرد تدافعی، تهاجمی یا تظلیمی بگذاریم؛ بلکه رویکرد ما باید تصویرگری از آینده بشر باشد و این تصویرگری به نحوی باشد که الهام‌بخش ملتها باشد.

شریفزاده افزود: رئیس‌جمهور در جلسات گوناگون بین‌المللی همواره کوشیدند که این سه رویکرد را پیگیری کنند و باید در این سخنرانی خود نیز این موضوع را

با قوت و شدت بیشتری مورد توجه قرار دهند.

وی در مورد ضرورت حضور همه‌ساله رئیس‌جمهور در سازمان ملل متحد گفت: در حال حاضر مشاهده می‌کنیم که جهان به صورت شتابان به سمت یکپارچگی حرکت می‌کند. ارتباط دولت‌ها و ملت‌ها با یکدیگر باعث شده که ملل، به هم نزدیک‌تر شوند و روند جهانی به سمت یکپارچگی، شتاب بیشتری پیدا کند و ضروری است که با مدیریت، جهت‌دهی و الهام‌بخشی صحیح بر شتاب این حرکت افزود و ایران نیز باید در این عرصه، نقش مؤثر و تأثیرگذاری داشته باشد. شریف‌زاده افزود: برخی در عرصه جهانی، با مدیریت غلط می‌کوشند که از شتاب این حرکت کم کنند و در واقع تلاش دارند که جهان را آن گونه که مایل هستند، بسازند؛ درحالی که باید با شتاب به سمت همدلی و یکپارچگی جهان حرکت کنیم و همان طور که اشاره شد، روند این شتاب در گرو جهت‌دهی صحیح است و این جهت‌دهی صحیح با رویکرد ائتلاف، همدلی، سازگاری حرکت در مقیاس جهانی و تصویرگری از آینده روشن بشر باید صورت گیرد.

وی گفت: اگر ما از این سه رویکرد فاصله بگیریم، به انزوا کشیده می‌شویم؛ به همین خاطر ضرورت دارد که رئیس‌جمهور با این سه رویکرد، هر ساله در مجمع عمومی سازمان ملل حضور یابد تا ایران بتواند نقش خود را در این روند شتابان به خوبی ایفا کند؛ وگرنه در صورت عدم حضور به انزوا کشیده می‌شویم.

وی گفت: در مورد کسانی که مخالف حضور هر ساله رئیس‌جمهور در مجمع عمومی سازمان ملل متحد هستند، باید گفت که آنها حرکت پرشتاب جهان به سمت یکپارچگی را نمی‌بینند و چون به این موضوع توجهی ندارند، این سفارش آنها مبنی بر عدم حضور هر ساله ایران در این مجمع، نتیجه‌ای جز به انزوا کشیدن ایران ندارد. درحالی که ما برای اینکه بتوانیم از جایگاه مناسبی در این روند پرشتاب برخوردار باشیم، باید با توجه به این رویکردها در عرصه جهانی از جمله مجمع عمومی سازمان ملل متحد حضور داشته باشیم و سخنان خود را مطرح کنیم.





هشتمین سفر رئیس‌جمهور ایران به نیویورک برای شرکت در مجمع عمومی سازمان ملل متحد، با بازتاب گسترده‌ای در رسانه‌ها و افکار عمومی ملت‌های جهان همراه بود. پیش از سفر دکتر احمدی‌نژاد، رسانه‌های منتقد دولت کوشیدند با فضاسازی‌های رسانه‌ای، حضور مکرر رئیس‌جمهور در محافل بین‌المللی را بی‌اثر نشان دهند. یادداشت «بلندنظری در افق اندیشه‌های جهانی» با نگاهی دقیق به آخرین سفر دکتر احمدی‌نژاد به سازمان ملل به قلم استاد شریف‌زاده نگاشته شده است.

بلندنظری در افق اندیشه‌های جهانی^۱

چند هفته پیش بود که دربارهٔ ضرورت حضور رئیس‌جمهور در مجامع بین‌المللی مثل سازمان ملل، همچون بقیه رفتارهای او، معرکه‌ای برپا شد؛ برخی با تردید از آن یاد کردند، برخی دیگر، منکر آن شدند و گروهی نیز قاطعانه از ضرورت حضور در این‌گونه مجامع حمایت کردند. هم اکنون پس از ایراد سخنرانی دکتر احمدی‌نژاد در سازمان ملل^۲، مجموعه‌ای از گفته‌های او را در اختیار داریم که با تأمل در آن می‌توان به ارزش‌گذاری بر این حضور پرداخت و بین‌آرای پیش‌گفته داوری کرد. با دقت در مبانی فکری و مشی سیاسی دکتر احمدی‌نژاد و گفته‌های او در این سفر، می‌توان رویکردهای او را به شرح ذیل تشریح کرد:

الف. ایجاد سازگاری و همدلی: دکتر احمدی‌نژاد می‌کوشد گفتار و کردار خویش را در جهت ایجاد سازگاری بین ملت‌ها و دولت‌های جهان سامان بخشد. کلامش را

۱. روزنامه ایران، ۱۳۹۱/۷/۹.

۲. سخنرانی رئیس‌جمهور در شصت و هفتمین مجمع عمومی سازمان ملل متحد، ۱۳۹۱/۷/۵.

به سروده نغز و حکیمانه سعدی مزین می‌کند که «بنی آدم اعضای یکدیگرند/ که در آفرینش ز یک گوهرند...» و با طرح ایده مدیریت مشترک جهانی، سازوکاری نخبگانی برای آن پی می‌ریزد. اگر استکبار می‌کوشد با ایجاد بحران‌های جغرافیایی، قومی، فرهنگی و دینی، مدیریت جهان را در انحصار خویش نگاه دارد، احمدی‌نژاد در مقابل می‌کوشد با ترسیم خطوط تلائم و گشودن مجال همدلی، از شدت بحران بکاهد و انحصار را درهم بشکند. سخنان او در فضای پرالتیایی که استکبار برای دینداران جهان پدید آورد تا پیروان ادیان را به جان هم بیندازد و نبرد ادیان را کلید زند، نویدبخش وحدت بود و سبب خشم استکبار شد. او بود که گفت:

«باور ندارم که توده‌های مسلمان و مسیحی و یهودی و هندو و بودایی و غیره با یکدیگر مشکلی داشته باشند. آنها به راحتی با هم انس می‌گیرند و در فضای دوستی زندگی می‌کنند و همگی خواهان پاکی، عدالت و محبت هستند.» و البته این گونه سخن است که هندوها، سیک‌ها و مسیحیان را در کنار مسلمانان برای دفاع از حریم پیامبر اعظم(ص) به خیابان‌های دهلی می‌کشاند و فطرت‌ها را بیدار می‌کند.

ب. تدوین برنامه با مقیاس جهانی: گفتار و کردار سیاسی دکتر در سازمان ملل، فراتر از مقیاس‌های ملی، منطقه‌ای و قاره‌ای بود. او معتقد است که انسان، زمانی رایحه عدالت و عشق را استشمام می‌کند که برنامه عشق و عدالت را با مقیاس جهانی طراحی کند؛ چرا که در عصر جهانی شدن، سرنوشت هیچ کشوری جدا از دیگر ملل رقم نمی‌خورد و دیگر نمی‌توان کشورهای جهان را همچون جزایر جدای از یکدیگر تلقی کرد که هر یک سرگرم برنامه مدون خویش است. پس دوراندیشی و خردمندی مقتضی آن است که با مقیاس جهانی اندیشید و برنامه‌ریزی کرد. دکتر می‌کوشد که این مقیاس را نه فقط در حوزه جغرافیا که به دیگر حوزه‌های زندگی ملل نیز تسری دهد. او با تأکید بر گرایش‌های فطری بشر در خواش عدالت و عشق و پاکی، می‌کوشد ملاکی فراگیر و شامل برای طرح موضوعات در مقیاس جهانی ارائه کند. دکتر می‌گوید:

«برآیند مطالبات و گرایش‌های عمومی ملت‌ها همیشه مثبت و فصل مشترک

آنها، تمایلات فطری و گرایش‌های زیبا و متعالی الهی و انسانی بوده است.»^۱

ج. ترسیم آینده روشن: او با ترسیم آینده‌ای درخشان از جهان، دولت‌ها و ملت‌ها را به برون‌رفت از وضعیت موجود ترغیب و امید و حرکت در آنها ایجاد می‌کند. رویکرد اصلی او در سازمان ملل، ارائه تصویری زیبا و معقول از آینده جهان بود که در ضمن آن، وضعیت موجود مدیریت جهان، نقد شد و ضعف‌هایش آشکار گردید. رئیس‌جمهور به جای آنکه با رویکردی تدافعی یا تهاجمی سخن بگوید، دفاع و تهاجم را زیرکانه در ضمن ترسیم آینده گنجانده و میدان جدیدی در برابر دیده‌جهانیان گشود و گوششان را برای شنیدن سخنان خود باز کرد و میدان‌دار شد. بی‌شک قرار گرفتن در وضعیت تدافعی، رویکردی انفعالی و بازی در زمین خصم است و وضعیت تهاجمی هم اگرچه رویکردی فعال است، ولی به علت آنکه مقتضی مرزبندی است، از شمار مخاطبان می‌کاهد. درحالی‌که با ترسیم آینده تابناک و دست‌یافتنی برای جهان و دعوت از دولت‌ها و ملت‌ها برای ساختن آن، بهترین دفاع از ستم‌دیدگان و قدرتمندترین هجمه بر ستمگران صورت گرفت. کسی که آینده را ترسیم می‌کند، آینده را خواهد ساخت و همچون مغناطیسی دیگران را به سمت و سوی خویش، جذب خواهد کرد و صدا البته که دکتر با این رویکرد، ایران را به راهبری نیک‌اندیش و محبوب در میدان سیاست جهان مبدل می‌کند.

اکنون درباره حضور رئیس‌جمهور در مجامع بین‌المللی چگونه داور کنیم؟ آیا غایب بودن در عرصه‌های جهان و نداشتن منظری جهانی از اعتبار ایران نخواهد کاست؟ کوتاهی افق نگاه و ندیدن آینده و معارضت با جهانیان و مرزبندی میان خود و دیگر ملت‌ها، ایران را به انزوا نخواهد کشاند؟

والسلام علی من اتبع الهدی

۱. همان.

«توده‌های مردم به دنبال جهان‌گشایی و ثروت افسانه‌ای نبوده‌اند. آنها با هم اختلاف اصولی ندارند و در حوادث تلخ تاریخ، نقش تعیین‌کننده نداشته، بلکه خود قربانی حوادث بوده‌اند. باور ندارم که توده‌های مسلمان، مسیحی، یهودی، هندو و بودایی... با یکدیگر مشکلی داشته باشند. آنان به راحتی با هم انس می‌گیرند و در فضای دوستی زندگی می‌کنند و همگی خواهان پاکی و عدالت و محبت هستند. برآیند مطالبات و گرایش‌های عمومی ملت‌ها همیشه مثبت و فصل مشترک آنها، تمایلات فطری و گرایش‌های زیبا و متعالی الهی _ انسانی بوده است.»



۳۹

یکی از کارکردهای مهم رسانه، انعکاس واقعیت‌های جامعه است و رکن بی‌غرضی در این راه اقتضا می‌کند تا از هرگونه اعمال سلیقه شخصی پرهیز شود. در این بین چنانچه افزون بر بی‌توجهی به واقعیت، سفسطه‌گری نیز به کمک سلیقه‌های هدایت‌شده به محتوای رسانه‌ای راه یابد، بی‌شک رسانه از هدف غایی خود بازمی‌ماند است و این کتمان حقیقت سبب گمراهی اندیشه‌ها، و فرصتی برای رشد سوءظن‌ها می‌شود. انتشار گزارشی در خبر «۳۰:۲۰» سیمای جمهوری اسلامی با عنوان «بازداشت‌های اخیر قوه قضائیه» و همزمانی بازداشت آقای جوانفکر با دستگیری متهمان دیگر همچون فائزه هاشمی و ... بهانه یادداشتی است که به منظور تنویر افکار عمومی در نقد این اقدام رسانه ملی نگاشته شده است.

سفسطه‌های ناشیانه، ستم به جوانفکر و رئیس‌جمهور^۱

سفسطه کردن هم راه و روشی دارد که وقتی با آن آشنا نباشی و بخواهی سفسطه کنی، به سخافت گرفتار می‌شوی. سوفسطائیان یونان باستان، چنان مهارتی در سفسطه‌گری داشتند که همچون سقراطی لازم بود تا آنچه می‌بافتند، پنبه کند. می‌خواهم بگویم اگر کسی قصد سفسطه‌گری دارد، ولی با شیوه آن آشنا نیست، سکوت کند تا محترم بماند.

بیننده گزارشی در اخبار ۲۰:۳۰ بودم که گوینده با آب و تاب از آن یاد می‌کرد.^۱ موضوع گزارش، پرونده بازداشت‌های اخیر قوه قضائیه بود. گوینده خبر، نخست

۱. روزنامه ایران، ۱۱/۷/۱۳۹۱.

۲. گزارش ۲۰:۳۰، ۱۲/۷/۱۳۹۱، کد خبر: ۲۵۸۵۲.

از چهار پرونده و احکام قضایی آن یاد کرد و آنگاه چند گزارش که در آن مردم از اجرای حکم، ابراز رضایت می‌کردند، پخش شد.

گوینده خبر از چهار پرونده و چهار مجرم خبر می‌داد؛ اما ابراز رضایت مردم از این بود که قوه قضائیه بدون توجه به موقعیت و پشتوانه مجرم، آنها را بازداشت کرده است؛ بدون آنکه سخنی از شمار مجرمان به میان آید. آنچه سفسطه‌اش می‌نامم، البته از نوع ناشیانه، همین‌جا است که گزارش رضایت بدون شماره‌ای را در کنار خبری با شمارش چهار پرونده قرار دهند تا بینندگان اخبار به این پندار گرفتار شوند که مردم از هر چهار بازداشت، ابراز رضایت کرده‌اند و هر حرکتی در مخالفت با هر یک از این چهار بازداشت، برخلاف خواست مردم است! آیا اهانت‌کننده به خانم فائزه هاشمی از موقعیت و پشتوانه همسانی با خانم هاشمی برخوردار است که مشمول ابراز رضایت مردم از دستگیری افراد خاصی با موقعیت و پشتوانه خاص شود؟! آخر مردم از دستگیری افراد خاصی با موقعیت خاص، ابراز خشنودی کردند.

آیا مردمی که از آنها گزارش تهیه شد، از اتهام آقای علی‌اکبر جوانفکر آگاه و در انتظار مجازات او بودند که هم اکنون از دستگیری او ابراز رضایت کنند؟ آیا آنها از نشر ویژه‌نامه خاتون، سخت‌مکدر و ناراحت بودند که روزها و شب‌ها، انتظار مجازات علی‌اکبر جوانفکر را بکشند؟!

البته درست یا نادرست، وقتی همین پرسش را درباره دو متهم دیگر از مردم می‌پرسیم، پاسخ مثبت است. مردم از سال‌ها پیش درباره خانم هاشمی چه می‌گفتند و چه انتظار می‌کشیدند؟ نگاهی به سال ۱۳۸۴ بیندازید و علل رأی نیاوردن برادر هم‌لباس مرا نظاره کنید. به فضای غبارآلود و شعله‌ور سال ۱۳۸۸ بنگرید و ببینید مردم چه می‌گفتند و چه انتظار می‌کشیدند.

شما حتی اگر به سخنان متهمان و مجرمان آن سال هم گوش دهید، این پرسش را با طنین بلند خواهید شنید که چرا ما که موقعیت و پشتوانه ویژه‌ای نداشتیم، به حبس رفتیم و مدت محکومیت را هم در حبس گذرانیدیم و از حبس بیرون آمدیم؛ اما برخی رنگ حبس را ندیدند و از جلوی محبس هم عبور نکردند؟! مگر آنها خونشان از ما رنگین‌تر بود؟!

اکنون از برادران خوب اخبار ۲۰:۳۰ می‌پرسم که شما گزارش ابراز خشنودی مردم از اجرای حکم بازداشت را به کدام پرونده، از چهار پرونده‌ای که در خبر خود

از آن یاد کردید، مربوط می‌دانید؟

شما با چه دلیل و مدرکی، گزارش مردمی را بر هر چهار پرونده تطبیق کردید؟ آیا خودتان باور دارید که سفسطه کردید؟ آیا در تمام تقریباً ده گزارشی که تهیه کردید، تصریحی بر پرونده‌ها شده بود؟

به هنگام عدم تصریح، چه چیز به ذهن متبادر می‌شود و شتاب می‌گیرد؟ توضیح آنکه وقتی تصریحی در گزارش مردمی وجود نداشت، باید نگاه کرد که ذهن مردم به کدام پرونده منحرف می‌شود؟ مردم در انتظار کدام مجازات بوده‌اند؟ مردم به بازداشت نشدن چه کسی اعتراض داشته‌اند؟ مردم توقع بازداشت چه کسانی را داشتند؟ هم‌اکنون می‌توان نتیجه گرفت که قراردادن اعتراض ریاست محترم جمهور و بسیاری از اعضای کابینه و نیز برخی از نمایندگان مجلس به بازداشت جناب آقای جوانفکر در برابر ابراز رضایت مردم از بازداشت افراد خاص با موقعیت خاص، جرم و ستمی است که نه فقط در حق آقای جوانفکر که در حق رئیس‌جمهور محبوب انجام می‌شود. خداوند همگان را به راه درست هدایت فرماید.





گسست حوزه‌های علمیه از سیاست و بی‌توجه بودن نهاد روحانیت به رویدادهای کنونی کشور، نقشه‌ای است که دشمنان اسلام برای به نبست کشاندن نظام مقدس جمهوری اسلامی طراحی کرده‌اند. مقام معظم رهبری در سخنانی در کرمانشاه در زمینه این خطر و انشقاق بین حوزه‌های علمیه و نظام جمهوری اسلامی هشدار دادند. استاد شریف‌زاده با بررسی سخنان رهبر انقلاب، راهکارهای عملیاتی برای خنثی کردن این طراحی‌ها را تبیین کرده است.

حوزه‌های علمیه به سیاست و اجتماع توجه کنند.^۱ واکاوی مطالبات اخیر رهبری در گفت‌وگو با حجت‌الاسلام بهمن شریف‌زاده

مدیر سابق حوزه علمیه مروی با اشاره به سخنان مقام معظم رهبری درباره خطر سکولار شدن حوزه‌های علمیه،^۲ سکولاریزاسیون اجتماعی را به معنای عقب راندن دین از عرصه‌های گوناگون اجتماعی همچون سیاست، اقتصاد، حقوق و قانون می‌داند و می‌گوید: در دنیای غرب پس از رنسانس این اتفاق افتاد و دین از عرصه‌های اجتماعی کنار زده شد و به عبارتی دین در انزوای کلیسا قرار گرفت. حجت‌الاسلام بهمن شریف‌زاده در گفت‌وگو با شبکه ایران با بیان اینکه رهبر بزرگوار انقلاب (حفظه الله تعالی) تصریح فرمودند که جدا شدن حوزه‌های علوم دینی از نظام به معنای سکولاریسم است، تصریح می‌کند: حوزه‌های علوم دینی به عنوان مولدان علوم دینی، دریافت‌کنندگان حقایق دینی و مرجع مردم شناخته می‌شوند.

۱. روزنامه ایران، ۱۳۹۱/۷/۲۵.

۲. سخنان رهبر معظم انقلاب در دیدار روحانیون خراسان شمالی، ۱۳۹۱/۷/۱۹.

اگر این حوزه‌ها با نظام حاکم بر جامعه که عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، حقوقی و قانونی در اختیارش است بیگانه شوند و فاصله بگیرند، دین از عرصه‌های مذکور عقب رانده می‌شود و این بار اسلام در انزوای مساجد محصور خواهد شد. فرقی هم نمی‌کند که نظام، حوزه‌های علمیه را طرد کند یا حوزه‌های علمیه از نظام فاصله بگیرند. وی در ادامه تأکید می‌کند: فاصله به هر علت و در نتیجه نقش‌آفرینی هر عاملی که پدید آید، سکولاریزاسیون محقق می‌شود، به عبارت دیگر ضریب تحقق سکولاریزاسیون اجتماعی، رابطه مستقیمی با فاصله بین روحانیت و نظام دارد.

حوزه‌های علمیه به فاصله تن ندهند

این استاد حوزه درباره وظیفه حوزه‌های علمیه می‌گوید: طبیعی است که حوزه‌های علمیه به هیچ وجه نباید به این فاصله تن دهند. حوزه‌های علمیه باید زنده و بیدار و حامی ورود دین به عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، حقوقی و قانونی و بلکه جلودار آن باشند. اسلام، دین اجتماعی است و به گفته امام(ره) «سیاسیات اسلام بر عبادیات آن غلبه دارد». یعنی اسلام بیش از آنکه دینی عبادی _ فردی باشد، دینی سیاسی - اجتماعی است. به همین دلیل حوزه‌های علمیه به عنوان مولدان علوم دینی، به حتم باید دین را وارد عرصه‌های اجتماعی کنند.

حجت‌الاسلام شریف‌زاده به سخنان رهبر بزرگوار انقلاب (حفظه الله تعالی) در استان کرمانشاه^۱ اشاره می‌کند و می‌افزاید: وقتی ایشان از بازنگری و بازسازی یک نظام قابل قبول برای دنیای اسلام سخن می‌گویند، روحانیون به عنوان مولدان علم دینی باید در این مسیر پیشرو و پیشتاز باشند و در ارائه نظام بهینه، زیبا و جذاب بکوشند. وقتی ریاست محترم جمهور، نزدیک به یک سال پیش مسئله مدیریت جهانی مهدوی را در جمع علما و روحانیون مطرح و تأکید می‌کند که علما تنها کسانی هستند که می‌توانند در این زمینه وارد شوند،^۲ پس باید حوزه‌ها پیشتاز باشند و طرح مدیریت جهانی مهدوی و حرکت به سمت

۱. سخنان رهبر معظم انقلاب در دیدار دانشجویان دانشگاه رازی کرمانشاه، ۱۳۹۰/۷/۲۴.

۲. سخنرانی رئیس‌جمهور در دیدار علما و روحانیون، ۱۳۹۰/۹/۱۲ «نظام جمهوری اسلامی ایران به سادگی شکل نگرفته و در پی مجاهدت‌ها و تلاش‌های تاریخی علما و روحانیون تأسیس شده... بشر نیازمند نظم جدیدی است و اگر کوتاهی شود، دیگران همان اندیشه‌های غیر الهی را با ماسک جدیدی به بشریت تحمیل خواهند کرد. در کشور ما نیز معرفی زوایا و ضرورت‌های حکومت مهدوی، جزء مسئولیت سنگین علما و روحانیون محسوب می‌شود و پایگاه اصلی آن، حوزه‌ها و مساجد است.»

آن را تئوریزه کنند.

امروز اگر دکتر احمدی‌نژاد، بحث مدیریت مشترک جهانی را مطرح می‌کند که گامی است به سوی مدیریت مهدوی، حوزه‌های علوم دینی باید نخستین کسانی باشند که وارد عرصه می‌شوند. روحانیت نباید فقط در حوادث اجتماعی به عنوان یک معترض مطرح باشد. وی با بیان اینکه حوزه‌های علمیه اگر به این موضوعات ورود نکنند، تبدیل به اپوزیسیون خواهند شد، تصریح می‌کند: بدین صورت که نخست به انزوا می‌روند و بعد به دلیل حدود اسلامی معترض و خود به خود به اپوزیسیون نظام تبدیل می‌شوند. اگر نگوئیم اپوزیسیون می‌شوند، باید بگوئیم که حتماً به یک عنصر خنثی تبدیل می‌شوند.

رهبر، بهترین راهکار را مطرح کردند

مدیر سابق حوزه علمیه مروی تهران معتقد است: برای اینکه این دو اتفاق نیفتد، حوزه‌ها باید به سیاست و اجتماع توجه کنند. برای اینکه حوزه‌ها وارد مدار اجتماع شوند، باید مدیریت حوزه و بزرگان روحانی، طلاب را به این سو هدایت کنند. باید ساز و کاری طراحی شود تا حوزه علمیه در حوزه اقتصاد، سیاست، حقوق و قانون به نظریه‌پردازی بپردازد. باید حوزه به یک مرکز پژوهشی در تمام زمینه‌ها تبدیل شود؛ وگرنه آن دو حالتی که عرض کردم، سرنوشت محتوم حوزه خواهد بود. حجت‌الاسلام شریف‌زاده با بیان اینکه بهترین راهکار را خود حضرت آقا مطرح کرده‌اند، خاطر نشان می‌کند: و آن چیزی نیست جز ارتباط با جامعه و به‌ویژه جوانان و دانشجویان. برقراری ارتباط بین حوزه با جوانان و دانشجویان، موجب آشنایی طلاب با نیازهای اساسی مردم می‌شود و اینجاست که حوزه خط می‌دهد، سخن می‌گوید و طراحی می‌کند. ایجاد مراکز پژوهشی در حوزه نیز بسیار دارای اهمیت است. تأکید دارم که یکی از وظایف مهم مدیریت حوزه، نیازسنجی و سپس ایجاد ارتباط بین حوزه و نهادهای حاکمیتی نیازمند علوم دینی است.

مخالفت با حضور دین، اصلی‌ترین برنامه استعمار

وی با اشاره به کسانی که مخالف پیوند روحانیت با نظام هستند می‌گوید: در حقیقت این افراد با آمدن دین به عرصه اجتماع مخالفت می‌کنند. مخالفت با حضور دین در عرصه اجتماع، از جمله اصلی‌ترین برنامه‌های استعمار است که

طراحی‌های گوناگونی برای آن صورت گرفته است. یک موقع امام(ره) فرمودند که دشمن در حد مرجع هم بین ما مهره دارد. این، بسیار مهم است. این استاد حوزه با بیان اینکه سرویس‌های امنیتی، دست کم از چهل، پنجاه سال پیش برای تربیت مهره‌های مد نظر خود وارد عمل شده‌اند، می‌گوید: باید توجه کنیم که این قبیل افراد به دو صورت با واسطه و بی‌واسطه تربیت می‌شوند. بی‌واسطه بدین معنا که ممکن است یک نفر از آغاز با تعهد به دشمن وارد حوزه‌های علمیه شود و به مدارج عالی برسد. از این قبیل محصولات سرویس‌های امنیتی قبلاً داشته‌ایم و هنوز هم داریم؛ ولی بسیار انگشت‌شمار هستند. دشمن روش دیگری هم برای تربیت افراد مورد نظر خود دارد، به این صورت که با حاکم کردن انگاره‌های فکری و آموزشی خود، به صورت اتوماتیک، نیروهای مد نظرش را پرورش دهد. تعداد این قبیل افراد بسیار بیشتر است. زمانی خود آقا تصریح کردند که ممکن است حتی خود فرد هم نداند که دارد از سوی عناصر بیرونی هدایت می‌شود؛ زیرا واسطه‌های گوناگونی در کار است.

جمع احزاب شیطانی علیه انقلاب

حجت‌الاسلام شریف‌زاده به تعبیر رهبر انقلاب مبنی بر جنگ احزاب در خصوص شرایط کنونی کشور اشاره می‌کند و می‌افزاید: تعبیر آقا حکایت از این دارد که دشمنان خارجی و داخلی ما را احاطه کرده‌اند. در جنگ احزاب آنچه رخ داد، این بود که حزب‌های گوناگون در هدف مشترکشان که نابودی اسلام بود، با یکدیگر توافق کردند و با انسجامی بی‌نظیر به جامعه اسلامی حمله‌ور شدند. اکنون نیز چنین اتفاقی افتاده است. احزاب مختلف شیطانی جمع شده‌اند و هدف مشترکشان، نابودی انقلاب اسلامی است. همین تعبیر آقا نشان از اهمیت تأثیر هجمه‌های دشمن دارد. وی با بیان اینکه جنگ احزاب، حکایات خاص خود را دارد و تشبیهات رهبری، نشان‌دهنده همان معانی است، در پاسخ به این سؤال که فکر می‌کنید عمرو بن عبدود از خندق جمهوری اسلامی عبور کرده است، می‌گوید: نه، فکر می‌کنم هنوز دارد آن سوی خندق رجز می‌خواند؛ اما قطعاً سرش را بر باد خواهد داد!

پرهیز از تنگ‌نظری در عرضه دین^۱

نگاه فرهنگی رهبر معظم انقلاب در مواجهه با مسئله حجاب

رهبر معظم انقلاب در جمع روحانیان و علمای استان خراسان شمالی درباره‌ی داشتن سماحت نظر در پدیده‌های ناخوشایند غیردینی در بین جوانان مطالبی بیان کردند که این سخنان نشان‌دهنده‌ی رویکرد فرهنگی ایشان بود. این نگاه فرهنگی، که دولت دهم آن را به عنوان هدف سیاست کلان فرهنگی خود قرار داده است، تا پیش از اعلام صریح معظم‌له، با نقد جدی منتقدان دولت روبه‌رو بود. آنچه در پی می‌آید، مصاحبه‌ی استاد شریف‌زاده با روزنامه‌ی ایران به منظور تبیین رویکرد فرهنگی دولت در برخورد با پدیده‌ی بدحجابی است؛ همچنین در این مصاحبه بر تطابق این دیدگاه با رویکرد فرهنگی مقام معظم رهبری نیز تأکید شده است.

رهبر معظم انقلاب در دیدار با طلاب و روحانیون استان خراسان شمالی^۲ در زمینه‌ی نوع برخورد با افراد بدحجاب، مطالبی را بیان فرمودند که همسویی و جهت‌گیری صحیح دولت در این زمینه را نشان می‌دهد؛ سخنانی که به شیوه‌ی مواجهه و برخورد با پدیده‌ی اجتماعی بدحجابی می‌پردازد. ایشان می‌فرمایند:

«من سفارش می‌کنم که کانون‌های فرهنگی-هنری مساجد را فراموش نکنید؛ با همکاری بسیج، این کانون‌های فرهنگی-هنری مساجد را مؤثر کنید و برایش کار کنید. بنشینید فکر کنید، مطالعه کنید و سخنی که متناسب با نیاز آن جوان است که در آنجا حضور پیدا می‌کند، فراهم کنید. خودتان را مجهز

۱. شبکه‌ی ایران، ۱۳۹۱/۸/۱۳.

۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار روحانیون خراسان شمالی، ۱۳۹۱/۷/۱۹.

کنید و مسلح به سلاح معرفت شوید و استدلال کنید؛ بعد به این کانون‌های فرهنگی_هنری بروید و پذیرای جوان‌ها باشید؛ آن‌هم با روی خوش، با سماحت و با مدارا. فرمود: «و سنة من نبیه» و سنتی از پیامبرش را در پیش گیرد که به ظاهر همان «مداراة‌الناس» یعنی مدارا کردن است.»

ایشان در ادامه می‌فرمایند:

«بعضی از کسانی که در استقبال امروز حضور داشتند، ممکن است ظاهر زنده‌ای داشته باشند و جزء خانم‌هایی باشند که در عرف معمولی به آنها «خانم بدحجاب» می‌گویند؛ حتی اشک هم می‌ریزند؛ حال باید چه کار کنیم؟ ردشان کرد؟ آیا مصلحت است؟ حق است؟ خیر؛ دل، متعلق به این جبهه است؛ جان، دلباخته به این اهداف و آرمان‌ها است. او یک نقصی دارد؛ مگر من نقص ندارم؟ نقص او ظاهر است؛ ولی نقص‌های این حقیر باطن است و کسی نمی‌بیند. «گفتا شیخا هر آنچه گویی هستم / آیا تو چنان که می‌نمایی هستی؟» ما یک نقصی داریم؛ او هم یک نقص دارد. پس با این نگاه و با این روحیه برخورد کنید. البته انسان نهی از منکر هم می‌کند؛ ولی نهی از منکر باید با زبان خوش باشد، نه با ایجاد نفرت... آقای فرجام در مورد لباس روحانیت تذکر خوبی دادند. کسانی که در سشان یک مقدار پیش رفته است، لباس روحانیت بپوشند؛ اما بدانند لباس طلبگی پوشیدن، بار سنگینی است. این عمامه چند سیری که شما بر روی سر می‌گذاری، خیلی سنگین است. به مجرد اینکه مردم دیدند شما عمامه بر سر داری، سیل سؤال و اشکال و ... وارد می‌شود. اگر آنچه نمی‌دانی، گفتی نمی‌دانم و بعد کوشیدی (و در آن زمینه) تحقیق کردی و دانستی و احیانا پاسخ را به او گفتی، این خوب است؛ اگر آنچه نمی‌دانی، به شکل غلط جواب دادی یا چون نمی‌دانستی، عصبانی شدی که چرا این را از من پرسید، این دیگر خوب نیست. اگر بنا است انسان این گونه باشد، نبودن بهتر است.»

مخاطب باید سخن را بپذیرد؛ آن‌هم نه در ظاهر بلکه در باطن. آن وقت می‌توان انتظار داشت که حکمی را اجرا کند یا نکند. اما اگر این پذیرش اتفاق نیفتد، یک نوع دلزدگی و نفرت در او ایجاد می‌شود که با هیچ ابزاری قابل بازگشت نیست! حال در نظر بگیرید که بخواهیم زور و فشار را هم چاشنی نداشته‌های قلبی‌اش کنیم، نتیجه اجرای یک حکم محکم، فاصله گرفتن از آن و گاهی هم لجبازی و دهن کجی می‌شود! بدتر این است که بیاییم و خودمان را افضل فرض

کنیم و به همین فردی که او را «بد» خوانده‌ایم، عنوان حیوان بدهیم و بگوییم از کنارش رد نشوید که بوی تعفن می‌دهد! در این صورت باید در انتظار چه نتیجه‌ای باشیم؟ نتیجه‌گیری البته کار آسانی است؛ آن فرد گریزان‌تر از قبل می‌شود و ما هم که اکنون به فرض خودمان اعلی‌تر و آگاه‌تر از دیگران شده‌ایم، قاضی‌القضات می‌شویم و حکم صادر می‌کنیم که بگیرید و ببرید و... تا اینکه یک نفر می‌گوید: «این ره که تو می‌روی به ترکستان است.» ولی حال که بر کرسی قضاوت و صدارت نشست‌ه‌ایم، او را به انواع و اقسام صفات می‌نوازیم و چه باک که روزی خودمان نواخته این تهمت‌ها و خلافه‌گویی‌های امروزمان شویم!

حجت‌الاسلام بهمن شریف‌زاده هم که سال‌ها در زمینه عرفان و اخلاق اسلامی به تحقیق و پژوهش پرداخته است، گفته‌های ما را تصدیق می‌کند. او نیز معتقد است که با تحکم و الزام نمی‌توان مخاطب را به اجرای یک حکم وادار کرد؛ چه رسد به اینکه این حکم دینی، و هدف از ایجادش، تربیت انسان و عشق و محبت نسبت به خدا باشد.

• آقای شریف‌زاده! لطفاً به عنوان نخستین سؤال بفرمایید که نحوه مواجهه با جوانان در جامعه درباره مسئله عفاف و حجاب چگونه باید باشد؟

پیش از این که درباره این موضوع صحبت کنم، لازم می‌دانم مقدمه‌ای درباره بعثت انبیا بگویم. ما باید بدانیم که انبیا برای تربیت، تزکیه و تعلیم انسان‌ها برانگیخته شده‌اند یا به عبارتی آموزش و پرورش که آموزش، مقدمه‌ای برای تربیت و پرورش انسان‌ها و در واقع تعالی انسان است. غایت و هدف از آمدن انبیا، ارسال پیام‌های آسمانی، هدایت بشر و تربیت انسان است که دشوارترین کار و بزرگ‌ترین هنر محسوب می‌شود. درواقع هیچ راهی به دشواری تربیت انسان و هیچ هنری والاتر از تربیت وجود ندارد. از این رو خداوند این مسئولیت را به نخبگان بشری یعنی انبیا سپرد. بر این اساس باید باور کنیم که اگر بخواهیم تعلیم انبیا را در جامعه انتشار دهیم، هدف اصلی، تربیت مخاطبان است؛ یعنی مخاطبان ما باید هدایت، ارشاد و پذیرا شوند و حقیقت را ببینند. وقتی هدف این باشد، راه رسیدن به این هدف نمی‌تواند هر راه و با هر شکلی باشد. شاید برخی تصور کنند که باید باور آنها (حتی اگر هم درست باشد) به هر شکلی تحکیم و تثبیت شود و برای تثبیت و تحکیم باورهای خود نیز کوتاه‌ترین و سریع‌ترین راه را انتخاب می‌کنند. شاید تصور کنند که

باید سخن آنها به هر قیمتی به کرسی بنشینند؛ ولو مخاطب پذیرای سخن آنها نشود و تغییری هم در او اتفاق نیفتد. درحالی که هدف از بعثت، تربیت مخاطبان است. نخست ما باید به این هدف توجه کنیم، آنگاه شیوه عرضهٔ تعالیم انبیا در جامعه را با توجه به این هدف بررسی کنیم. وقتی هدف، تربیت مخاطبان است، به قطع، شیوه نمی‌تواند تحکم و الزام باشد. اگر بخواهیم از آغاز، تعالیم انبیا را با تحکم و الزام به مخاطبان القا کنیم، به طور قطع به هدف نخواهیم رسید؛ یعنی تربیتی اتفاق نمی‌افتد و صرفاً در ظاهر، حرف کسی به کرسی می‌نشیند.

• یعنی به نظر شما این تحکم و الزام به هیچ وجه نمی‌تواند مخاطب را در پذیرش موضوع عفاف و حجاب قانع کند؛ به طوری که در مقطعی، شاهد تغییر و تحولات و اصلاح وضع موجود باشیم؟

شاید به صورت مقطعی، تغییر یا پاسخ مثبتی ببینیم؛ ولی سخن در ظاهر ممکن است به کرسی بنشینند؛ چون پذیرشی صورت نگرفته است و به همین علت تغییر و پاسخ مثبتی هم که رخ داده است، به سرعت از دست می‌رود. این را بدانید که انسان بر طبق گرایش‌های قلبی خود رفتار می‌کند و به آنچه دوست دارد عمل می‌کند و از آنچه نفرت دارد فاصله می‌گیرد. اگر تعالیم انبیا به گرایش‌های انسان‌ها تبدیل نشود، آنها با تعالیم انبیا تربیت نشده‌اند و به طور حتم از آنها فاصله می‌گیرند. اگر بخواهیم با تحکم و الزام، تعالیم انبیا را حاکم کنیم، نتیجه‌ای جز دور شدن از تعالیم انبیا نخواهیم گرفت.

• اگر بخواهیم تعالیم انبیا به گرایش مخاطبان تبدیل شود و در نتیجه آن تربیت رخ دهد، چه باید کرد؟

برای رسیدن به این منظور باید با ضابطه‌های خاص گرایش، با مخاطبان روبه‌رو شد. گرایش محبت و دوست داشتن، یک عنصر درونی و یک حالت باطنی و قلبی است که برای تحقق آن باید از ساحت پذیرش و باور عقلی گذر کرد؛ یعنی تا عقل باور نکند، دل نمی‌پذیرد و برای آنکه دل گرایش نشان دهد، باید عقل را به باور رساند. اینها ضابطه‌های گرایش است. وقتی ضابطهٔ گرایش این باشد، اگر بخواهیم تعالیم انبیا به گرایش قلبی مخاطبان بینجامد، باید به این ضابطه‌ها اعتنا کنیم. باید بکوشیم تعالیم انبیا را به باور مخاطبان برسانیم و زیبایی‌های این تعالیم را چنان ترسیم و تنظیم کنیم که برای مخاطبان ما دلنشین شود و مطمئن باشید پیش از انجام این اقدامات، تحکم

و الزام جز فاصله و نفرت، نتیجه دیگری نخواهد داشت؛ زیرا تحکم و الزام از نظر رتبه در مرتبه‌ای پس از تربیت و باورهای عقلی و گرایش‌های قلبی قرار می‌گیرد. یعنی اگر واقعاً خواهان تثبیت و تحکیم باطنی، پایدار و مستمر تعلیم انبیا در جامعه باشیم، باید به ضابطه‌های عقل و دل توجه کنیم و پیش از تمسک به فشار و زور، عقل و دل جامعه را مخاطب قرار دهیم. در حقیقت هر تعلیمی از تعلیم انبیا مبتنی بر منطقی است که تمام کسانی که حامی تعلیم انبیا هستند، از عالمان دینی در رتبه بالا گرفته تا متعلمان مکتب و هواداران و طرفداران، باید این منطق را در جامعه ترویج کنند.

• بهترین راه ترویج این منطق با چه شیوه‌ای است؟

به نظر من بهترین راه، استفاده از ابزارهای گوناگون رسانه‌ای مثل صدا و سیما و مطبوعات و خبرگزاری‌ها است. ما نمی‌توانیم خود را از ترویج منطق تعلیم دینی معاف بدانیم و حق نداریم در هیچ مقطعی از عرضهٔ منطق تعلیم دینی صرف‌نظر کنیم و اگر صدا و سیما یا دیگر رسانه‌های ما تا کنون تلاشی در زمینه ارائه منطق حجاب نکرده‌اند، مقصردند و باید بازخواست شوند؛ اما هدف از این بازخواست باید این باشد که به حرکت درآیند تا فرصت‌های بیشتری از دست نرود؛ به طوری که لازم است سهم قابل توجهی از بودجه خود را به همین موضوع، یعنی اینکه حجاب با چه منطقی از سوی اسلام عرضه شده است، اختصاص دهند.

البته وظیفه فقط عرضهٔ منطق حجاب نیست؛ بلکه این وظیفه که تا کنون به خوبی انجام نشده است یا به اعتقاد من اصلاً انجام نگرفته، گام نخست در تربیت است. استفاده از هنر و تبیین و ترسیم زیبایی‌های تعلیمی به نام عفاف و حجاب و به عبارتی ترسیم هنرمندانه این آموزه دینی، گامی بزرگ‌تر از گام اول است.

• ترسیم هنرمندانه عفاف و حجاب به چه معنا است؛ آیا باید شکل و

ظاهر آن را تغییر دهیم تا راه برای پذیرش آن تسهیل شود؟

ترسیم هنرمندانهٔ حجاب یعنی دلنشین کردن آنچه عقل باور کرده است. در حقیقت رسانه‌های ما باید حجاب را، هم عقل‌پسند و هم دلپسند کنند؛ چون اگر حجاب عقل‌پسند نشود، دلپسند هم نمی‌شود و صرفاً یک الزام است که فاصله ایجاد می‌کند. انبیا برای یک لحظه نیامدند تا سخن خود را به کرسی بنشانند؛ بلکه آمده‌اند تا تربیت کنند. هدف از آفرینش این کرهٔ خاکی هم تربیت و ارشاد انسان

ها به سوی خدا است. خدا حق است و تمام خواسته خداوند این است که مردم بفهمند و پذیرای آن شوند. بنابراین برای اینکه مردم پذیرا شوند، راهی جز این وجود ندارد؛ زیرا انسان دارای عقل و قلب است و برای رسیدن به فرمان دلش باید از گذرگاه عقل او عبور کرد. افرادی که راه تحکم و الزام را پیشه می‌کنند، انسان را و ابعاد وجودی او را نمی‌شناسند؛ همچنین سازوکار حرکت و گرایش در انسان را نمی‌شناسند و به هدف بعثت انبیا کم توجه‌اند. حال برای اینکه توجهشان جلب شود، شاهد یک دستور زیبای اخلاقی و سفارش قابل توجه در سخنان رهبر بزرگوار انقلاب بودیم. ایشان تأکید می‌کنند:

«با سماحت با مخاطبان روبه‌رو شوید.»

پس افرادی که به تحکم سفارش می‌کنند، فرمایش رهبری را چگونه جامعه عمل خواهند پوشید؟ ضمن اینکه مقام معظم رهبری در کنار تأکیدی که دارند، توصیه‌ای هم می‌کنند؛ ایشان می‌فرمایند:

«اگر مخاطب شما عیب یا اشکالی ظاهری دارد، (البته ایشان از باب تواضع و فروتنی خودشان را مثال می‌زنند؛ اما این یک سفارش اخلاقی به همه کسانی است که می‌خواهند از دین سخن بگویند و ارشاد کنند) به خودتان نگاه کنید. اگر مخاطب شما اشکالی ظاهری دارد، چه‌بسا شما اشکال باطنی داشته باشید و البته اشکال باطنی چه‌بسا بدتر از اشکال ظاهری باشد.» جالب این است که ایشان کلام خود را با این بیت شعر تلطیف می‌کنند:

گفتا شیخا هر آنچه گویی هستم آیا تو چنان که می‌نمایی هستی

بله، هر عیبی که به من می‌گیری، در من وجود دارد؛ ولی آیا تو که این گونه

با من سخن می‌گویی، پاک و منزه‌ی؟

این یک توصیه اخلاقی است؛ چون اگر انسان به عیوب خودش توجه کند، نمی‌تواند با مخاطب با تحکم صحبت کند. هر کس که می‌خواهد در مسیر ارشاد دیگران قرار گیرد، از پدر و مادر نسبت به فرزند گرفته تا نیروی انتظامی در مقابل جامعه، اگر با یک چشم به خود و با یک چشم دیگر به مخاطبش بنگرد، شیوه ارشاد معتدلی خواهد داشت و دیگر نمی‌تواند تحکم کند؛ چون می‌داند خودش صاحب عیوبی است که اجازه نمی‌دهد با درشتی سخن بگوید؛ بلکه با لطافت ارشاد می‌کند و می‌کوشد تا به عقل و دل مخاطبش احترام بگذارد. حال شما در نظر بگیرید که این نگاه مقام معظم رهبری کجا و آن نگاه کجا که وقتی به او

می‌گویند نباید با جوانان با تحکم و الزام سخن گفت، بلکه باید دل و عقل او را اقناع و اشباع کرد، می‌گویند آیا شما وقتی با قاچاقچی مواد مخدر یا دزد هم روبه‌رو می‌شوید، در آغاز می‌کوشید عقل و دلش را اقناع کنید!

• آیا این سخنان بانص صریح سخنان رهبر بزرگوار انقلاب همخوانی دارد؟
خیر، من خطاب به این مسئولان می‌گویم که حقیقتاً تناسبی بین گفته شما و مقام معظم رهبری وجود دارد؟

شما قیاس مع الفارق می‌کنید. بسیاری بدون اینکه شایستگی داشته باشند و بدون اینکه تا کنون در حوزه عفاف و حجاب ورود کرده باشند، خودشان اجتهاد می‌کنند و چگونه می‌شود یک فرد را که در حجابش اشکالی وجود دارد، با دزد و قاچاقچی مواد مخدر قیاس کرد؛ با این توجیه که هر دو کار حرام است و باید برخورد یکسانی هم صورت گیرد؟! ما در حوزه علمیه به این امر، قیاس باطل می‌گوییم و طبق روایات، نخستین کسی هم که به این قیاس دست زد، شیطان بود.

• آقای شریف‌زاده! دکتر احمدی‌نژاد نیز در باب عرضه دین و شکل برخورد با جوانان جامعه، بارها سخنانی گفته‌اند که به نظر می‌رسد منطبق با سخنان مقام معظم رهبری است؛ اما متأسفانه هر بار این سخنان مورد انتقاد عده‌ای قرار گرفته و برخی حتی اعلام کرده‌اند که ایشان و اطرافیان‌شان می‌کوشند اسلام رقیق را عرضه کنند؛ نظر شما در این زمینه چیست؟

جناب دکتر احمدی‌نژاد و اطرافیان خاص ایشان به‌ویژه جناب مهندس مشایی، سال‌هاست در باب چگونگی عرضه دین و مواجهه با جوانان سخنانی می‌گویند که از سوی بسیاری از گروه‌ها مورد حمله قرار گرفته‌اند. برخی می‌گویند اینها یک اسلام رقیق را می‌خواهند؛ عده‌ای می‌گویند اینها می‌خواهند با امر به معروف و نهی از منکر مقابله کنند و برخی بر این باورند که اسلام این افراد سکولاریزه شده است. اما ما این سخنان را نه امروز که بارها از رهبر بزرگوار انقلاب شنیده‌ایم و ایشان این بار برای چندی بار تصریح کردند که نحوه مواجهه با همین یک مسئله، یعنی حجاب، در جامعه چگونه باید باشد.

درحالی که مخالفان دکتر احمدی‌نژاد بارها بر فاصله زیاد میان سخنان رهبر

بزرگوار انقلاب و رئیس‌جمهور دست گذاشتند و گفتند و نوشتند ... اکنون بنده می‌گویم آیا فاصله، میان شما و رهبر انقلاب است یا فاصله میان دکتر احمدی‌نژاد و مقام معظم رهبری. سخنان ایشان که منطبق با فرمایش رهبر است؛ اما آیا سخنان شما تناسبی با صحبت‌های آقا دارد؟ واقعاً چه زمانی وقت پوزش خواستن از درگاه خداوند، ملت ایران، رهبر معظم انقلاب، جوانان و دکتر احمدی‌نژاد است؟ من معتقدم که این افراد به همه آنچه نام بردم، ظلم کرده‌اند؛ چون خداوند دین خود را برای تربیت فرستاده است نه نفرت! پس اگر من دین را به شکلی عرضه کنم که در دل جوانان نفرت ایجاد کند، به خدا و دینش ستم کرده‌ام و باید توبه کنم.

وقتی جوانان را به خاطر اشکالی که در نحوه پوشش‌شان وجود دارد، با دزد و قاچاقچی و جنایتکار مقایسه می‌کنم، این اهانت به جوانان و پدر و مادر آنها است. وقتی می‌گویم دکتر احمدی‌نژاد و اطرافیانش، سکولار و رقیق‌الایمان و رقیق‌الدین هستند، به این افراد ستم کرده‌ام.

چون با این شیوه عرضه دین و سنگ رهبری را به سینه زدن، در افکار حامیان خودم و ذهن جوانان، این طور وانمود کرده‌ام که نگاه رهبر بزرگوار انقلاب این‌گونه است؛ درحالی که نظر ایشان مثل شما نیست. اما شما تلاش کردید که بگویید این‌گونه است؛ به همین علت باید توبه کنید و حلالیت بطلبید.

۴۲

برخی از حامیان سابق دکتر احمدی‌نژاد که امروز به جرگه مخالفان وی پیوسته‌اند، خود را در جایگاه مالک و صاحب گفتمان دولت دکتر احمدی‌نژاد می‌دانند و مدعی هستند که دولت دهم از گفتمان دولت نهم فاصله گرفته و در وادی انحراف گام نهاده است. استاد شریف‌زاده در گفت‌وگوی پنج ساعته با شبکه «ایران»، گفتمان ارتقایافته احمدی‌نژاد و عکس‌العمل حامیان سابق در برابر این گفتمان را به شکلی بنیادین بررسی کرده است.

گفت‌وگو با شبکه ایران

گفت‌وگوی شبکه ایران با حجت‌الاسلام شریف‌زاده / بخش اول

بهمن شریف‌زاده از اتهام «اومانیسیم»، «پلورالیسم» و «ناسیونالیسم» به جریان انحرافی سخن می‌گوید.^۱

نخست می‌گفتند این سه اتهام مربوط به فرد منحرفی است که از هر کس به آقای احمدی‌نژاد نزدیک‌تر است. در نهایت آن فرد منحرف در گفتار آنها آرام آرام به یک جریان تبدیل شد و گفتند جریانی با تفکراتی برگرفته از اومانیسیم، پلورالیسم و ناسیونالیسم در دولت نفوذ کرده است. این سه اتهام آرام آرام متوجه آقای احمدی‌نژاد هم شد.

هرگاه جبهه مخالفان احمدی‌نژاد و مشایب زبان به تکفیر و لعن گشوده‌اند، بهمن شریف‌زاده یکی از نخستین روحانیانی بوده که برای دفاع از ایشان، وارد میدان شده است. بهمن شریف‌زاده دو، سه سالی می‌شود که هم و غمش، تبیین

دیدگاه‌های اسفندیار رحیم مشایی است. از این رو است که او به عنوان یکی از مهم‌ترین تئوریسین‌های گفتمان عدالتخواه و حامیان روحانی اسفندیار رحیم مشایی شناخته شده است. بررسی احمدی‌نژاد مدل ۹۱ و معرفت‌شناسی مخالفان گفتمان انقلاب اسلامی، سوژه اصلی گفت‌وگوی چهار ساعته خبرنگار شبکه ایران با آقای شریف‌زاده بود. اما پای بسیاری از ناگفته‌ها و حوادث جالب به این گفت‌وگو باز شد. بخش اول گفت‌وگوی شبکه ایران با حجت‌الاسلام شریف‌زاده را در ادامه می‌خوانید:

• آقای شریف‌زاده چطور طلبه شدید؟

علاقه به روحانی شدن در بنده شاید پیش از دبستان به وجود آمد. بعد هم که وارد دبستان شدم، با مطالعه برخی حکایات از زندگی امیرالمومنین (ع) این علاقه در من تشدید شد.

در خانواده‌ی ما، شخص دیگری روحانی نیست و جز من، روحانی دیگری هم بین اقوام وجود ندارد. خانواده من خانواده‌ای نبودند که بنده را ترغیب به روحانی شدن کنند. البته پدر و مادر خوبی داشتیم. هرچقدر که جلو آمدیم، علاقه به روحانی شدن در بنده رشد یافت و دوازده ساله بودم که انقلاب رخ داد. با وقوع انقلاب، این علاقه بسیار بیشتر شد. فکر می‌کنم سال ۱۳۶۱ در مقطع دوم دبیرستان تحصیل می‌کردم که به صورت نیمه‌وقت وارد حوزه علمیه شدم و بعد از ظهرها بعد از دبیرستان به سمت حوزه می‌آمدم. از آن روز تا به حال، ۳۱ سال از حضور من در حوزه می‌گذرد.

• از سوابق تحصیلی خود بگویید؟

نخستین مدرسه‌ای که رفتم، در همان سال ۶۱ تأسیس شده بود؛ مدرسه‌ای در محله نظام‌آباد تهران و در مسجد جامع فاطمیه بود. اساتید خوبی را جمع کرده بودند؛ به‌ویژه من در حوزه به درس اخلاق بسیار علاقه‌مند بودم و از همان آغاز، استاد معنوی و پرشوری نصیب ما شد که نماینده امام رضوان الله علیه در انزلی بود. ایشان پدر شهید و اهل جبهه و دفاع مقدس بودند. دو سال در آنجا تحصیل کردم و در سال سوم از سوی مدیریت حوزه به عنوان مدیر داخلی آنجا انتخاب شدم. پس از یک سال در مدرسه شهید بهشتی کنونی

و سپهسالار سابق، مدتی تدریس کردم و سپس وارد مدرسه مروی شدم و در آنجا هم مشغول به تدریس و تحصیل بودم. چند سالی را در آنجا تدریس کردم تا به مدرسه چیدر تهران وارد شدم و مدتی هم آنجا تدریس داشتم. همچنین مدرسه‌ای به نام برهان در شهر ری وجود داشت که با آنجا نیز همکاری‌هایی داشتم. سال ۱۳۷۰ بود که به حوزه علمیه مجد _ از مدارس قدیمی تهران _ آمدم و در آنجا با هماهنگی آیت‌الله مهدوی کنی به عنوان مدیر منصوب شدم و نزدیک به چهار سال مدیریت و تدریس می‌کردم. سرانجام به اشاره آیت‌الله مهدوی کنی، مدیریت مدرسه مروی را برعهده گرفتم. مدرسه مروی، مدرسه بزرگی بود با هفت، هشت مدرسه تابعه که به عنوان مدارس اقماری آن شناخته می‌شدند. در سال ۱۳۸۰ از مدرسه مروی به عنوان مدیر جدا شدم؛ ولی تدریسم همیشه ادامه داشته است. از آن زمان تا به حال چند سالی است در «مدرسه مجد» و «شیخ عبدالحسین» تهران در بازار کفاش‌ها تدریس می‌کنم. معمولاً هم تدریس بنده در تمام سطوح حوزه بوده و در همه دانش‌های حوزوی از جمله فقه، اصول، فلسفه، کلام، اخلاق و اندکی هم عرفان به تدریس پرداخته‌ام.

• چه زمانی مسئولیت سردبیری کتاب نقد را بر عهده گرفتید؟

بنده از سال ۱۳۸۰ که مدیریت حوزه مروی را واگذار کردم، جذب پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی به سرپرستی آقای رشاد شدم و به عنوان «عضو هیئت علمی گروه اخلاق و عرفان»، فعالیت خود را آغاز کردم. بعدها ایشان از من دعوت کردند تا در تحریریه فصلنامه «کتاب نقد» هم حضور داشته باشم. آن زمان آقای رحیم‌پور ازغدی، سردبیر کتاب نقد بودند. با توجه به اشتغالات فراوان آقای رحیم‌پور ازغدی، این مسئولیت به بنده واگذار شد و از سال ۱۳۸۲ تا ۱۳۸۷ سردبیری کتاب نقد را بر عهده داشتم. البته تدریسم در حوزه ادامه داشت و هیچ‌گاه قطع نشد. شغل اصلی خودم را همیشه معلمی در حوزه می‌دانم.

در پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه کارهای دیگری مثل برگزاری کنگره آیت‌الله شاه‌آبادی بزرگ _ استاد عرفان امام _ برعهده من گذاشته شد که محصول آن، احیا و شرح کتاب‌های ایشان و نیز ترجمه و اصلاح و انتشار آثار منتشر نشده ایشان بود. مجموعاً نه یا ده جلد کتاب در عرض ۹ ماه تولید شد. کار مهم دیگری که انجام شد، تدوین، تحریر، تکمیل، تصحیح، چاپ و انتشار

دایرةالمعارف بزرگ اخلاقی بر اساس درس‌های اخلاقی آیت‌الله مجتبی تهرانی بود. ایشان از آغاز انقلاب درس اخلاق داشتند و تا الان هم ادامه دارد. مجموعه این درس‌ها به شکل صوتی موجود بود؛ اما از ما خواسته شد تا کاری کنیم که شکل کتاب علمی وارد بازار شود. تصویری که در ذهن داشتیم، یک دایرةالمعارف سی جلدی مفصل و در نوع خود بی‌نظیر بود. مفصل‌ترین کتاب اخلاقی ما چهار جلد است؛ ولی این، یک کتاب سی جلدی بود که تا زمان حضور من، چهار جلد آن منتشر شد که برخی از آن‌ها تا هجده بار در عرض سه سال تجدید چاپ شد.

• **سابقه‌های که به آن اشاره کردید، سابقه‌های علمی و مذهبی است؛ اما اکنون شما را یک چهره سیاسی هم می‌شناسند ...**
دوره ورود من به سیاست به گونه‌ای که مثل امروز از کسی یا اندیشه‌ای دفاع کنم، زمان طولانی ندارد. زندگی بنده از سه سال پیش به عقب، بیشتر یک زندگی حوزوی و درسی بوده است؛ البته نه به این معنا که خط سیاسی نداشته باشم یا طرفدار کسی نباشم؛ بلکه همواره موضع داشته‌ام.

• **سال ۱۳۸۴ به چه کسی رأی دادید؟**
هر دو دوره به جناب آقای احمدی‌نژاد رأی دادم.

• **برای احمدی‌نژاد تبلیغ هم می‌کردید؟**
تبلیغ را به شکل طرفداری از ایشان به دیگران اعلام می‌کردم؛ ولی سخنرانی، مناظره و مصاحبه در حمایت از ایشان نداشتم.

• **آقای شریف‌زاده طی یکی دو سال اخیر با احمدی‌نژاد به دو شکل برخورد شده است: عده‌ای می‌گویند که احمدی‌نژاد از ارزش‌های سوم تیر ۱۳۸۴ فاصله گرفته است و عده‌ای دیگر که شما جزء آنها هستید، می‌گویند گفتمان احمدی‌نژاد ارتقا یافته است. شاخص‌های این ارتقای گفتمانی چیست؟**

یکی از فازهای مهم ارتقا در حرکت فکری، سیاسی و اجتماعی آقای احمدی‌نژاد، تغییر مقیاس است. مقیاس کار آقای احمدی‌نژاد، نخست مقیاس ملی بود؛ اما

به مرور این مقیاس وسعت یافت و هم اکنون به یک مقیاس جهانی تبدیل شده است؛ برای مثال مسئله عدالت، در آغاز طرحی در ساحت و مقیاس ملی بود، اما به مرور ارتقا یافت و اکنون مدتی است که عدالت در مقیاس جهانی مطرح می‌شود. مهرورزی و عشق به انسان در وهله نخست در مقیاس ملی مطرح می‌شد؛ اما به مرور ارتقا یافت و اکنون به صورت بسیار شفاف در مقیاس جهانی مطرح می‌شود. آنچه عرض شد، نمونه و مثال بود؛ ولی در همه ساحت‌ها، این ارتقا را در توسعه مقیاس گفتمان آقای احمدی‌نژاد می‌توان ملاحظه کرد. البته این ارتقا بر یک منطقی مشخص استوار است، یعنی این توسعه یک توسعه سلیقه‌ای نیست؛ بلکه یک توسعه منطقی است، مثل گامی که مترتب بر گامی دیگر است. منطقی این ارتقا در مقیاس جهانی شدن گفتمان آقای احمدی‌نژاد این است که هر کدام از باورها، زمانی در ساحت ملی قابل تحقق است که در ساحت جهانی طرح و برای آن گام‌هایی برداشته شود. این گونه مطرح می‌شود که حتی اگر بخواهیم رایحه عدالت را در کشور خودم استشمام کنیم، باید عدالت را در مقیاس‌های جهانی مطرح کنیم. اگر بخواهیم رایحه کرامت انسان را در ساحت ملی استشمام کنیم، باید کرامت انسانی را در مقیاس جهانی مطرح سازیم.

• مخالفان حداقل در ظاهر هم که شده، با جهانی شدن گفتمان احمدی‌نژاد مشکلی ندارند یا لااقل کسی احمدی‌نژاد را به این خاطر به عدول از ارزش‌ها متهم نمی‌کند ...

اتفاقاً یک خطا در انتقاد علنی و صریح برخی از اصلاح‌طلبان وجود دارد. شاید برخی از کسانی که خود را اصولگرا می‌نامند، همین مطلب را نیز مطرح کرده باشند. وقتی آقای احمدی‌نژاد بحث مدیریت مشترک جهانی را مطرح کردند، برخی این انتقاد را مطرح کردند که شما پیش از آنکه به فکر مدیریت جهان باشید، به فکر مدیریت کشور خود باشید و این مسائل را در مقیاس ملی مطرح کنید، که به نظر بنده، سخن کاملاً سست و بی‌پایه و ناشی از کج‌فهمی بود.

بنده همیشه گفته‌ام که این سخن، درست فهمیده نشده است. مدیریت مشترک جهانی به معنای مدیریت جهان از سوی ایران نیست، بلکه معنای آن این است که همه دولت‌ها در مدیریت جهان سهیم شوند. یعنی به جای اینکه مدیریت جهان در انحصار یک یا دو قدرت باشد، در اختیار همگان باشد. معنایش این نیست

که مدیریت را از انحصار امریکا در آوریم و در انحصار خود بگیریم که بعد بگویند شما ایران را مدیریت کن تا بعد نوبت به مدیریت جهان برسد. کسی مدعی مدیریت جهان نیست. ما یک سهم داریم و دیگر ملل و دولت‌ها هم سهم دارند. رئیس‌جمهور معتقد است اگر مدیریت از انحصار قدرت‌های محدود خارج نشود، اجرای عدالت در داخل کشور غیرممکن است؛ زیرا ما یک جزیره جدا از جهان نیستیم. ارتباطات و تعاملات چنان جدی است که هر اتفاقی در دنیا بیفتد، روی ما اثرگذار است. هم اکنون مگر تحریم‌ها بر معیشت مردم تأثیر نگذاشته است؟ این یکی از مخالفت‌هایی بود که صورت گرفت؛ ولی بعد از مدتی همگان به آن معترف شدند.

• همان طور که گفتید، این جنس مخالفت‌ها به شدت فروکش کرده است. به طور مشخص منظورم از سال ۹۰ به بعد است که احمدی‌نژاد از سوی برخی از حامیان سابقش، متهم به عدول از ارزش‌ها و تغییر گفتمان شد. چه تغییری در رفتار و گفتمان احمدی‌نژاد به وجود آمد که برخی او را متهم به انحراف کردند؟

به نظر بنده، می‌شود این خرده‌ها و اشکالات را طبقه‌بندی کرد:

شاید «کرامت انسانی» را بتوان شاه‌بیت کلام آقای احمدی‌نژاد عنوان کرد. «کرامت انسانی» واژه‌ای نیست که جناب احمدی‌نژاد در دوره دوم آن را به کار برده باشد؛ بلکه ایشان از همان سال ۸۴ بر این واژه تأکید داشت؛ اما در دوره دوم ریاست‌جمهوری به همین واژه «کرامت انسانی» اتهام «اومانیسیم» زده شد. البته این اتهام در وهله اول به جناب آقای مهندس مشایی وارد شد، بعد که دیدند آقای احمدی‌نژاد بر واژه «کرامت انسانی» تأکید می‌کند، آرام‌آرام ایشان را متأثر از تفکر جناب مهندس مشایی دانستند و پیکان اتهام را به سوی ایشان بردند و گفتند از سخنان رئیس‌جمهور، بوی «اومانیسیم» استشمام می‌شود.

باید از خرده‌گیران پرسید که چرا «کرامت انسانی» در دوره اول بو نداشت، ولی در دوره دوم بودار شد؟ صرفاً به خاطر اینکه آقای احمدی‌نژاد به جناب مشایی توجه و عنایت داشت؟ فقط همین موجب شد که معنای این واژه عوض شود و بوی «اومانیسیم» بدهد؟ اصلاً مگر مشایی درباره انسان چه گفته بود که آن قدر به مشام خرده‌گیران تند آمد و واژه کرامت انسانی را اومانستی تعبیر کردند؟ به‌ویژه

وقتی تعریف دکتر احمدی نژاد از انسان به عنوان مظهر اسمای الهی مطرح شد، این مسائل اوج گرفت. وقتی آقای احمدی نژاد گفتند که انسان می‌تواند مظهر همه اسمای الهی حتی نام خالق باشد و خلقت و آفرینش داشته باشد، عده‌ای فریاد زدند که انسان می‌تواند مظهر همه اسما باشد، الا اسم خالق! خب این سخن، از عدم وقوف و تسلط این خرده‌گیران بر عرفان و حکمت متعالیه حکایت داشت. واقف نبودند که مظهریت اسما استثنا ندارد.

فکر می‌کنم بعد از این، بحث «اسلامگرایی» مطرح می‌شود که نکته مهمی هم هست. از زمانی که از جناب مهندس مشایی شنیدیم که دوره اسلامگرایی پایان یافته است، هر گویشی که از آقای احمدی نژاد درباره دین واحد شنیده می‌شود، زود حمل بر «پلورالیسم» می‌شود. زمانی که جناب احمدی نژاد مسئله دین واحد را مطرح کردند، دیدم عده‌ای به شدت موضع‌گیری کردند؛ برخی دیگر هم مسخره کردند و با تعجب پرسیدند که دین واحد یعنی چه؟ حتی گفتند: «لکم دینکم ولی دین.» ما باید بگوییم و بتازیم!

«ناسیونالیسم» سومین اتهامی بود که متوجه گفتمان آقای احمدی نژاد شد. بحث تاکید بر عظمت ملت ایران هم از همان مواردی است که آقای احمدی نژاد از دوره اول ریاست‌جمهوری بسیار بر آن تاکید داشتند؛ اما درست مانند مسئله کرامت انسانی، آن زمان رایحه انحراف از آن به مشام برخی نمی‌رسید؛ ولی بعد از اینکه جناب مهندس مشایی در شورای عالی ایرانی‌ها یا در میراث فرهنگی بر مسئله عظمت ملت ایران تاکید کردند، دیگر هر زمان که آقای دکتر هم بحث ایران را مطرح می‌کردند، به ترویج ناسیونالیسم متهم می‌شدند.

اومانیسیم، پلورالیسم و ناسیونالیسم سه اتهامی بود که از سوی کسانی که خود را سوم تبری معرفی می‌کردند، متوجه آقای احمدی نژاد شد. نخست می‌گفتند این سه اتهام، مربوط به فرد منحرفی است که از هر کس به آقای احمدی نژاد نزدیک‌تر است. در نهایت آن فرد منحرف در گفتار آنها آرام‌آرام به یک جریان تبدیل شد و گفتند جریانی با تفکرانی برگرفته از اومانیسیم، پلورالیسم و ناسیونالیسم در دولت نفوذ کرده است. این سه اتهام آرام‌آرام متوجه آقای احمدی نژاد هم شد. در مقابل، وقتی حمایت‌هایی از دولت مطرح می‌شد، برخی از خرده‌گیران عقب‌نشینی می‌کردند و در مجموع، فراز و نشیب‌های زیادی طی دو سال و نیم اخیر مشاهده کردیم، برای مثال عقب‌نشینی می‌کردند و می‌گفتند دکتر احمدی نژاد منحرف

نیست و منظورمان فقط همان جریان است! اگرچه گاهی اوقات سخنان آقای دکتر شبیه آنها می‌شود؛ ولی می‌شود دکتر را نجات داد و از جناب مهندس جدا کرد که مهندس، دکتر را مهندسی نکنند! می‌گفتند می‌شود کاری کرد که دکتر سالم بماند و «کرامت انسانی» اش قرآنی باشد؛ چنان که پیش از ارتباط با جناب مهندس مشایبی قرآنی بود!

همیشه معتقدم افراد پاک‌نهاد و مترقی که از خودبینی و خودخواهی خالی و عاری هستند، هیچ‌گاه خود را در آخر راه نمی‌بینند، بلکه همیشه خود را ناقص و نیازمند به رشد و ترقی می‌پندارند. یکی از معضلات ما این است که گروهی خود را آخر حقیقت می‌دانند؛ یعنی برای خود احتمال خطا قائل نمی‌شوند و خود را بی‌نیاز از رشد و ترقی می‌دانند. می‌گویند حرف آخر همین است که ما گفتیم.

من دکتر احمدی‌نژاد و مهندس مشایبی را این چنین یافتم که هرگز نمی‌پندارند به آخر رسیده‌اند.

• یعنی شما می‌گویید گفتمان احمدی‌نژاد - مشایبی رشد می‌کند؛ در حالی که عده‌ای در ۱۳۸۴ جا مانده‌اند و لاجرم هر چیزی را که عوض می‌شود، تنزل می‌بینند؟

اگر در سال ۱۳۸۴ مانده باشند که خوب است.

بله. بنده این را باور دارم که جناب احمدی‌نژاد در سال ۱۳۸۴ قابلیت ارتقا داشته و خودش بر این باور بوده که می‌تواند رشد کند و باورها، اندیشه‌ها و کارکردهایی بهتر از گذشته داشته باشد. اصلاً یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های رئیس‌جمهور باید همین باشد و این ویژگی، مبنای اصلی «مدیریت دانایی» است.

متأسفانه هنوز کشور ما درگیر مدیریت «متمرکز» است. مدیریت متمرکز یعنی همه اندیشه‌ها باید حول محور یک نفر بچرخد که خودش می‌اندیشد، فکر می‌کند و تصمیم می‌گیرد و ممکن است مشاوره هم بگیرد اما شور نمی‌کند. در مدیریت «مشارکتی»، اوضاع کمی بهتر است و مجموع فکرها نظر می‌دهند و مشارکت می‌کنند. اما پیشرفته‌ترین شکل مدیریت، همین مدیریت دانایی است. مدیریت دانایی یعنی اینکه دانش مدیر باشد نه من و معتقدم که آقای دکتر احمدی‌نژاد و جناب مهندس مشایبی پیوسته در حال ارتقا هستند و ما به چنین روسای نیاز داریم. ولی اگر مقصودتان از تغییر این است که جهت عوض شده، پاسخ منفی

است. بین کرامت انسانی که جناب احمدی‌نژاد در دور اول مطرح می‌کرد با کرامت انسانی که امروز می‌گوید، تغییر جهتی اتفاق نیفتاده، ولی ارتقا رخ داده است، یعنی کرامت انسانی امروز بسیار عالی‌تر مطرح می‌شود که نمودش در همین ارتقای در مقیاس است. این مقیاس فقط کمی هم نیست، بلکه در درونش عالی‌ترین کیفیت نهفته است، یعنی به طور عمیق به فطرت انسان‌ها از هر ملیت، قومیت، آیین، مسلک، دیانت نگاه می‌شود و براساس این فطرت برای انسان‌ها ارزش‌گذاری می‌شود.

طبیعی است تا زمانی که مقیاس آقای احمدی‌نژاد و جناب مشایی جهانی نشده بود، کرامت انسانی نه فقط از جهت کمی در ساحت کوچک‌تری مطرح می‌شد، بلکه از جهت کیفی نیز از چنین عمقی برخوردار نبود. نمی‌گویم سطحی بود، ولی عمق فعلی را هم نداشت. هر چه جلو می‌رویم، این نگاه عمیق‌تر می‌شود و زمانی به حد اعلا می‌رسد که از همه مرزبندی‌ها خارج شود. وقتی از مرزبندی‌ها خارج شد، تنگ‌نظران مارک انحراف می‌زنند.

سخن آقای مهندس این است که باید مرزها را برداریم و انسان‌ها را مرزبندی نکنیم، یعنی خط‌کش نگذاریم و بگوییم این تعداد از انسان‌ها باارزشند و این تعداد هم تا در فضای ما قرار نگیرند، بی‌ارزش‌اند. وقتی آمدند، باارزش می‌شوند! وقتی این را شنیدند، گفتند این سخن او مانیسم است!

• پس مرزبندی بین حق و باطل چه می‌شود؟

این پرسش شما و پاسخی که داده می‌شود، بسیار مهم است و امیدوارم توسعه یابد. اصل بحث عبارت است از تفاوت بین «اعتقاد به دین» با «روش عرضه دین». بنده قبل از سفر آقای رئیس‌جمهور به سازمان ملل، در جلسه‌ای در زمینه نحوه عرضه دین در مجامع بین‌المللی، پیشنهادهای ارائه دادم و بر توجه به فطرت مخاطبان تاکید کردم. اسلام دین حنیف و مبتنی بر فطرت بشر است؛ اما گفتیم اسلام در سازمان ملل باید بدون پرچم عرضه شود. گفتیم اگر اسلام با پرچم بخواهد در بین دیگر ادیان مطرح شود، همین مسئله، آغاز مرزبندی را در پی دارد. یک موقع با مخاطبان مسلمان سخن می‌گوییم؛ ولی گاه روی سخن‌ها با مخاطبانی است که به انواع و اقسام ادیان تعلق دارند؛ از ادیان ابراهیمی گرفته تا ادیان نوظهور، حتی بودیسم و هندوئیسم و حتی بی‌دین‌ها.

مشاهده کردم عده‌ای به سخنرانی رئیس‌جمهور اشکال گرفتند و گفتند که ما باید از اسلام ناب محمدی در سازمان ملل سخن بگوییم. دقت کنید که چه خلطی در این افراد وجود دارد که باعث می‌شود به افراد مارک انحراف بزنند. خلطی که وجود دارد، به سبب عدم تفاوت‌گذاری بین «اعتقاد» با «شیوه عرضه دین» است. آنها فکر می‌کنند اگر جناب مهندس مشایی می‌گوید که باید مرزها را برداریم، منظورش این است که اسلام مهم نیست و حق و باطل معنایی ندارد! بنابراین ایشان از اعتقادات اسلامی عدول کرده و تکثرگرا و پلورالیست شده است! درحالی‌که اصلاً بحث این نیست؛ بلکه سخن از «عرضه دین» است. در فضای عرضه، ظرف مخاطب باید لحاظ شود. اگر هدف از عرضه، پذیرش است، باید ظرفیت مخاطب را در نظر بگیریم. باید معیارهای خاصی را در نظر بگیریم تا احتمال پذیرش بالا رود. اما گویی بعضی بر این باورند همانی را که معتقدیم، باید بدون کم و کاست عرضه کنیم! این نشان می‌دهد که این افراد، خبر از شیوه عرضه و القا ندارند. آنها شیوه تربیت را نمی‌دانند و فکر می‌کنند اگر رسیدیم به اینکه اسلام به نکته‌ای اشاره می‌کند، باید عین همان نکته را بازگو کرد؛ آن هم در هر فضایی که هستیم! این افراد تفاوتی بین «عرضه دین» با «اعتقاد» قائل نیستند. ممکن است بنده به اسلام اعتقاد راسخ داشته باشم، اما در فضایی که مخاطبان من بودایی‌اند، به گونه‌ای سخن بگویم که حتی نامی هم از اسلام نبرم؛ اما حقیقت اسلام را به شکلی بازگو کنم که او هم بگوید: بله، من هم قبول دارم. این را «روش عرضه» می‌گویند. توجه نمی‌کنند که عرضه دین با هدف پذیرش باید صورت گیرد نه با هدف معرفی خود. ما نمی‌خواهیم خود را معرفی کنیم. اگر اسلام را عرضه می‌کنیم، می‌کوشیم دیگران را به باور رسانیم. برای این مسئله باید ظرفیت‌ها و عکس‌العمل‌ها را در نظر بگیریم تا بتوانیم درست عرضه کنیم.

بنده زمانی مثالی برای برخی از دوستان زدم و گفتم شما فرض کنید که می‌خواهیم درباره منجی سخن بگوییم. از بنده دعوت می‌کنند که در این زمینه سخنرانی کنم. بنده هم متنی را آماده می‌کنم و همین که برای سخنرانی آماده می‌شوم، فردی به من می‌گوید که در مجلس، برادران اهل سنت هم حضور دارند. اگر تا پیش از این به صراحت می‌خواستم باورهای شیعی را با نام و نشان شیعی در این مجلس بازگو کنم، ولی وقتی باخبر می‌شوم که در میان این جماعت، برادران اهل سنت هم حضور دارند، تأملی می‌کنم که چگونه باید سخن گفت تا برادران

اهل سنت هم مخاطب من باشند. بار دیگر وقتی برای سخنرانی آماده می‌شوم، باخبر می‌شوم که افراد مسیحی هم در مجلس حضور دارند، حتی بودایی و بی‌دین و ... هم حاضر هستند.

هرچه تنوع مخاطبان بیشتر شود، نوع سخن گفتن متفاوت می‌شود. این یک تدبیر ساده است! هر عاقلی می‌داند که باید نوع سخن گفتن خود را با در نظر گرفتن گونه‌های مخاطبان تنظیم کند. اتفاقاً در دانش فصاحت و بلاغت، این مسئله وجود دارد؛ یعنی باید مخاطب را در نظر گرفت و مطابق ظرفیت او، سخن را تنظیم کرد؛ وگرنه کلام گوینده بلیغ نخواهد بود. بلیغ یعنی کلامی که رسا باشد و برسد. درباره اینکه چرا چیزی از شیوه عرضه نمیدانیم، سخنان خوبی می‌توان گفت.



۴۳

آسیب‌شناسی تحجر در گفت‌وگو با بهمن شریف‌زاده / بخش دوم بزرگ‌ترین خطر تاریخ اسلام، انقلاب را تهدید می‌کند^۱

متحجر نمی‌تواند بین «عرضه دین» و «اعتقاد به دین» تفاوت بگذارد/ افراط و تفریط دو تیغه یک قیچی یا دو روی یک سکه‌اند اما متحجران خطرناک‌تر از سکولارها هستند/ مخالفت‌ها با فلسفه در حد تکفیر است و متأسفانه شدت گرفته است/ تفاوت احمدی‌نژاد و مشایی با متحجران/ عرفان خیلی کفرآمیز و خطرناک‌تر از فلسفه است!/ ورود فلسفه به حوزه یعنی تحجرشکنی. ورود عرفان به حوزه یعنی شکسته شدن تحجر/ احمدی‌نژاد و مشایی تحجرشکن هستند.

در بخش اول گفت‌وگوی شبکه ایران با حجت‌الاسلام بهمن شریف‌زاده که چندی پیش منتشر شد، بحث ارتقای گفتمانی محمود احمدی‌نژاد و ریشه‌های طرح اتهامات «اومانیسیم»، «پلورالیسم» و «ناسیونالیسم» درباره وی مطرح شد. بخش دوم این گفت‌وگو را با بررسی معضل تحجر و معارضه مرتجعین با محمود احمدی‌نژاد پی می‌گیریم:

• در سال ۱۳۸۸، جریان سکولار با تمام توان در برابر احمدی‌نژاد صف‌آرایی کرد و می‌توان مقطع مناظره ۱۳ خرداد احمدی‌نژاد تا قیام ۹ دی را دوره مرگ سکولاریسم در ایران نامید؛ به گونه‌ای که دیگر اصلاح‌طلبان

محلی از اعراب ندارند. فکر می‌کنید در حال حاضر، دقیقاً چه تفکری در برابر احمدی‌نژاد ایستاده است؟

بدون شک متحجر. قطعاً وقتی قرار است ابعاد سخن توسعه یابد، مرزها باید در عرضه دین برداشته شود. تأکید می‌کنم در عرضه و نه در اعتقاد! وقتی مرزها در عرضه برداشته شود، آنگاه طبیعی است که داد متحجران بلند شود. چرا؟ چون متحجر نمی‌تواند بین عرضه و اعتقاد تفاوت بگذارد. حال در زمینه اینکه چنانچه مطالبی وجود دارد، متحجر وقتی مشاهده کند که جمعی از جوانان، حجاب را به طور کامل رعایت نمی‌کنند و شما هم بر سر آنها فریاد نمی‌زنید و غوغا به پا نمی‌کنید، به شما ایراد می‌گیرد و می‌گوید اعتقاداتان سست شده است و در زمینه حجاب حساسیت ندارید؛ زیرا دیگر فریاد نمی‌زنید. زمانی آقای علی مطهری این گونه مطرح می‌کرد که جناب احمدی‌نژاد و مشایی به گونه‌ای رفتار می‌کنند که گویی قیود اسلامی برای آنها مهم نیست.

نه، اصلاً مسئله این نیست. بین اعتقاد و عرضه فاصله وجود دارد! اگر بر سر جماعتی نمی‌شود فوری فریاد زد و با آنها مقابله کرد، به خاطر این است که باید معیارهای عرضه لحاظ شود. اصلاً ممکن است کسی که فریاد نمی‌زند، در مقایسه با کسی که فریاد می‌زند اعتقاد بسیار قوی‌تری داشته باشد؛ چرا که او باید هم زخم زبان و تهمت بی‌دینی را تحمل کند و هم باید رنج طی کردن مسیر پر پیچ و خم برای عرضه صحیح دین را به جان بخرد.

البته معنای این سخن، این نیست که هیچ جا حق فریاد زدن نداریم. بنده توضیح می‌دهم که جای فریاد زدن کجاست. اما برخی فکر می‌کنند که در هر جا می‌شود فریاد زد. خب این غلط است. اصلاً چنین چیزی نداریم. برای مثال قیود متعددی که در فقه در زمینه شرایط امر به معروف و نهی از منکر گذاشته شده، کافی است که دریابیم داد زدن مطلق نیست! این در حالی است که اساساً فقه، دانش تربیت نیست؛ بلکه دانش احکام و قانون است. اما تربیت، روش انتقال قانون است. اصلاً نباید در فقه به دنبال روش تربیت بگردیم.

اشکال از اینجا برمی‌خیزد که معمولاً فقه در مراکز علوم دینی سیطره داشته است. فقه بسیار شریف و عالی است و بخش مهمی از دانش دین خداست؛ اما دانش قوانین است نه دانش تربیت.

- اصلی‌ترین نشانه متحجران چیست؟
منحصر کردن اسلام در فقه، یکی از مهم‌ترین نشانه‌های تحجر است.
- متحجران خطرناکتر هستند یا سکولارها؟
بنده یکی را افراطی و دیگری را تفریطی می‌دانم؛ مانند دو تیغه یک قیچی یا دو روی یک سکه. به همان اندازه که افراط خطرناک است، تفریط هم خطرناک است.
- اما فشار و رنجی که احمدی‌نژاد از سوی سکولارها متحمل شد، در مقایسه با آنچه طی دو سال گذشته متحجران بر سرش آوردند، اصلاً به شمار نمی‌آید! برخورد با سکولارها برای احمدی‌نژاد بسیار راحت‌تر از متحجران بود؟
علتش این است که در ایران، غلبه با افراطی‌ها است، نه تفریطی‌ها! ولی احمدی‌نژاد وقتی به خارج از کشور می‌رود، بیشتر مورد آزار تفریطی‌ها و سکولارها قرار می‌گیرد تا متحجران. اساساً در کشور ما غلبه با افراط و تحجر است، نه تفریط و بی‌دینی. تفریط و بی‌دینی طرد شده‌است و روشنفکر مآبان سکولار نزد مردم جایگاهی ندارند؛ زیرا مردم ایران مذهبی و متدین هستند. شاید زمانی جایگاهی بین برخی از جوانان باز کرده بودند، اما هیچ وقت نمی‌توانید بگویید که جوانان ایران سکولارند.
جوانان ایران، تربیت دینی شده‌اند؛ البته نه آن تربیت ایده‌آل، بلکه تربیت فقهی و الزامی منظور است. یعنی فقط قانون بر آنها عرضه شده است که چه کاری واجب است و چه کاری حرام. من اسم این را اصلاً تربیت نمی‌گذارم؛ بلکه می‌گویم ابلاغ فقه. اینکه تربیت نیست؛ بیان قانون است؛ آن هم قوانین خوانده شده بر مردم ایران. البته نمی‌گویم همه آن قوانین هم عرضه شده است؛ ولی آنچه در انتقال دیانت به کودکان، نوجوانان و جوانان از سوی خانواده یا آموزش و پرورش و مراکز دیگر مشاهده می‌کنیم، نامش تربیت نیست.
بنابراین اعتدال، به همان اندازه از سوی افراطی‌ها تهدید می‌شود که از جانب تفریطی‌ها. اما در جامعه‌ای ممکن است غلبه با افراطی‌ها باشد و طبیعی است که خطر را بیشتر در آنجا متراکم و متمرکز ببینیم. ظرفیت خطرآفرینی بیشتر در افراطی‌ها وجود دارد؛ چون اینها غلبه دارند. البته به این معنا نیست که خطر تفریط

را نادیده بگیریم. بر این اساس احمدی نژاد در داخل با آزار و اذیت متحجران و در خارج از کشور با مقاومت شدید سکولارها روبه‌رو است که شرایط بسیار سخت و متناقضی است.

• نظر شما این است که فلسفه و عرفان باید وارد زندگی مردم شود و احمدی نژاد و مشایبی بر این مسئله تاکید دارند. به طور دقیق منظور شما چیست؟ یعنی مردم در کلاس فلسفه و عرفان شرکت کنند؟

ما معیارهای تربیتی قابل توجهی در فلسفه و به‌ویژه عرفان داریم. عارفان به مسئله روش انتقال توجه کرده و در این زمینه کار کرده‌اند. تلاش فقها در فقه برای استنباط قوانین خداوندی درباره رفتارهای فردی بوده است؛ اما در عرفان درباره مسئله تربیت بشر کارهای بسیار زیادی صورت گرفته است؛ زیرا تربیت جز با چنگ زدن به باطن انسان ممکن نیست و آن دانشی که به باطن انسان توجه دارد، عرفان است. فلسفه با باطن میانی انسان یعنی ذهن و عقل ارتباط دارد؛ پس عرفان به باطن عمیق انسان یعنی احساس و قلب راه دارد. تربیت انسان بدون در نظر گرفتن احساس ممکن نیست.

ما اصلاً چیزی به نام «تربیت منطقی» نداریم. عده‌ای می‌کوشند فرزندانشان را به شکل منطقی تربیت کنند، یعنی از آغاز آنها را با دلیل رشد دهند. البته چنین افرادی هم بسیار کم هستند؛ ولی عده‌ای که می‌کوشند فرزندانشان را به روش‌های متعالی تربیت کنند، می‌گویند باید فرزند را با دلیل و منطق بار آورد. هر زمان او را به چیزی امر یا نهی می‌کنیم، استدلال و حکم آن را هم بیان می‌کنیم. بنده این تربیت را هم کافی نمی‌دانم. تربیت باید در عمق احساس و عواطف انسان صورت بگیرد و از منطق و الزام به عنوان ابزار باید استفاده شود. منطق، ابزار راهیابی به حوزه عواطف و الزام است.

• آیا متولی این مسئله مهم باید رئیس‌جمهور و مسئول دفترش باشند؟ یعنی نباید به مخالفان حق داد که نگران باشند؟

اتفاقاً با یکی از آقایان در جایی مناظره می‌کردیم، نظر ایشان این بود که رئیس‌جمهور با فرهنگ چه کار دارد! اصلاً نباید کاری به فرهنگ داشته باشد. این پرسش شما شبیه همین دیدگاه است. بنده در پاسخ گفتم: نخست آنکه یکی از وزارتخانه‌های

رئیس‌جمهور، وزارت فرهنگ و ارشاد است؛ دوم آنکه کسی که می‌خواهد جامعه را به پیش ببرد، اگر به فرهنگ نظر نداشته باشد، چطور می‌تواند قوانین را در جامعه تثبیت کند!

نگرانی برای این مسئله هم با کمک کردن به رئیس‌جمهور باید برطرف شود، نه با مقابله و انکار وظیفه فرهنگی ایشان. عده‌ای می‌گویند رئیس‌جمهور نباید اصلاً کاری به فرهنگ داشته باشد، بنده می‌پرسم آیا رئیس‌جمهور باید قوانین را اعمال کند یا خیر؟ اگر رئیس‌جمهور نباید کاری به فرهنگ داشته باشد، چطور می‌تواند قوانین را اجرا کند؟ برخی‌ها می‌گویند که رئیس‌جمهور فقط باید قوانین را با زور و قدرت در جامعه اجرا کند و این در حالی است که در این صورت قوانین اجرا نمی‌شود. زمانی قانون در یک جامعه تثبیت می‌شود که با ساز و کار خودش به مردم القا شود. بنابراین باید هم و غم رئیس‌جمهور این باشد که برای پیاده کردن قوانین از چه سازوکاری استفاده شود. اینجا است که وارد حوزه مهم فرهنگ می‌شویم و اگر به فرهنگ نظر نداشته باشیم، نمی‌توانیم قوانین را به درستی در جامعه اجرا کنیم.

• با متحجران چه باید کرد؟

پرسش مهمی است. یک کار اساسی باید کرد که پیش از تحقق آن، امکان ریشه‌کنی تحجر وجود ندارد. ۳۳ سال از انقلاب می‌گذرد، امامی آمد که هم فقیه بود، هم فیلسوف و هم عارف. هنگامی که آمد، باب عرفان را بر جوانان ما گشود. ما در دوران دفاع مقدس سخنانی از رزمندگان می‌شنیدیم که باید آنها را در کتاب‌های عرفای بزرگ می‌خواندیم. این اتفاق افتاد؛ چون امام باب عرفان را به روی جوانان گشود. اما بعد از ۳۳ سال مشاهده می‌کنید که دوباره فضای عجیبی به وجود می‌آید و کسانی که خود را حامی امام معرفی می‌کردند، اکنون می‌نویسند که انقلاب براساس حکمت متعالیه نبود؛ بلکه براساس فقه بود! و به کوییدن حکمت متعالیه و عرفان، اقدام می‌کنند. همان عرفانی که امام بارها در حسینیه جماران به مخاطبانش گفت اگر نمی‌فهمید، انکارش نکنید! و امروز این عرفان انکار می‌شود.

امروز شاهدیم که فضای مهمی در مهم‌ترین مرکز علوم دینی _ یعنی قم _ برای مخالفت با عرفان و فلسفه به راه می‌افتد! اگر عرفان و فلسفه در مراکز علوم دینی ما نهادینه نشود، همیشه با تحجر دست به گریبان خواهیم بود.

رهبر بزرگوار انقلاب برای این مهم، تلاش جدی کردند و در دوره‌هایی که به قم تشریف بردند، بر فلسفه تأکید بسیاری کردند. عده‌ای نمی‌دانستند افق بلندی که ایشان می‌بینند کجاست؛ بنابراین می‌گفتند پس فلسفه هم خوانده شود! فکر کردند ایشان می‌خواهد یک شاخه علمی را به شاخه‌های حوزه و یک درس را به درس‌های دیگر اضافه کنند! ولی مسئله عمیق‌تر از این است. ورود فلسفه و عرفان به حوزه یعنی شکسته شدن تاجر؛ یعنی باز شدن میدان تربیت و عرضه دین. اگر عرفان وارد مراکز علوم دینی نشود، باب تربیت و عرضه دین همیشه بسته می‌ماند.

• احمدی‌نژاد و مشایبی می‌خواهند تابوشکنی کنند؟

خیر؛ نام این، تابوشکنی نیست؛ بلکه تاجرشکنی است. امام تاجر را شکست، ولی نهادینه نشد. این نهادینگی باید در مراکز علوم دینی انجام شود. هنگامی که فلسفه و عرفان نهادینه نشود، باب تاجر بسته نمی‌شود؛ باب تربیت هم باز نمی‌شود. باب شیوه‌های درست عرضه دین زمانی باز می‌شود که این دانشها در حوزه نهادینه شود. چون در این دانش‌ها، شیوه‌های تربیتی به صورت قابل توجهی وجود دارد. این سخن به این معنا نیست که به رفتار فردی و فقه بی‌توجهی شود. ما همیشه از ایمان و عمل صالح در کنار هم سخن می‌گوییم. ظاهرسازی بدون باور قلبی ممکن است معنای ریاکاری بدهد. ایمان قلبی، بروز و ظهور عملی دارد؛ اما بسیاری از اعمال بدون ایمان قلبی انجام می‌شود.

به نکته‌ای اشاره می‌کنم؛ البته ممکن است عده‌ای ناراحت شوند و آن این است که امروز ما با تفکری روبه‌رو هستیم که انسان به خاطر چنین تفکری به شدت تاسف می‌خورد. امروز فلسفه را به عنوان یک درس در حوزه پذیرفته‌اند، ولی به عنوان یک درس فرعی با آن برخورد می‌کنند؛ درسی که لازم نیست به خاطر آن در کلاس حاضر شد و طلبه‌ها می‌تواند به طور شخصی آن را مطالعه کنند! آیا فلسفه را با مطالعه می‌شود فهمید؟ فلسفه به این شکل نهادینه می‌شود؟ از آنجا که به حکم برخی از مراجع، فلسفه هنوز هم حرام است، مقلدان ایشان در حوزه علمیه از گذراندن این درس معاف می‌شوند و فقط نمره برای آنها ثبت می‌شود! مخالفت‌ها با فلسفه در حد تکفیر است و متأسفانه شدت گرفته است. اینجا و آنجا فلسفه را کفر معرفی می‌کنند. اینها مربوط به فلسفه است. عرفان اصلاً از آن دسته چیزهایی است که حتی نباید اسم آن برده شود! چون عرفان بسیار کفرآمیز و

خطرناک‌تر از فلسفه است! عرفان اصلاً به عنوان یک رشته در حوزه مطرح نیست و به این زودی هم مطرح نخواهد شد.

رهبر انقلاب در کنار تاکید بر فلسفه، به طور جسته و گریخته از اخلاق و سلوک هم یاد کردند. اگر ایشان به طور آشکار از عرفان سخن می‌گفتند، چه برخوردی صورت می‌گرفت؟ به هر حال رهبر عزیز انقلاب در لفافه هم که شده، بیان کردند که عرفان به حوزه‌های علمیه وارد شود. شما ببینید وقتی بحث سالگرد مولوی مطرح می‌شود، چه کسانی به طور جدی مخالفت می‌کنند. ۳۳ سال از انقلاب امام عارفان گذشت ...

• و این فرصتی برای گسترش عرفان‌های نوظهور است؟
کالایشان را در این بازار بی‌رقیب عرضه می‌کنند. هر کالای بی‌ارزشی هم که عرضه شود، خریدار جدی پیدا می‌کند.

• چطور می‌شود یک فیلسوف و فرد مدعی فلسفه، اسیر تحجر شود؟
در اینجا فراوان باید سخن گفت؛ برای مثال به جز یکی دو مورد، در فلسفه‌دانی مخالفانی که به عنوان اسلامگرایی و اصولگرایی با تفکر احمدی نژادمقابله می‌کنند، نه تنها باید تردید کرد که از اساس باید انکار کرد! زیرا اغلب حتی الفبای فلسفه را هم نمی‌دانند. حال ممکن است رئیس یک مرکز آموزشی فیلسوف باشد؛ اما در آن مرکز علوم گوناگونی تدریس می‌شود. وقتی نام آن مرکز برده می‌شود، بدین معنا نیست که همه افراد حاضر در آن فلسفه می‌دانند. بنده تاکید دارم که حتی عده‌ای الفبای فلسفه را هم نمی‌دانند. کسانی هم که برخی مطالب عقلی را مطرح می‌کنند، باید دید در آنچه مطرح می‌کنند، دانشجوی درجه یک هستند یا خیر؟ البته درباره برخی نمی‌توان این سخن را به کار برد؛ زیرا واقعاً در فلسفه ممتازند. اما این مسئله منحصر در یک یا دو نفر است. این گونه تصور نشود کسانی که حامی یک فیلسوفند، خود نیز فیلسوف هستند! خیر. بسیاری از آنها در فلسفه توانایی ندارند؛ عده زیادی هم اصلاً در فلسفه ورودی ندارند.

• «آقای شریف‌زاده! شما شرم نمی‌کنید به عنوان یک روحانی، از یک مهندس کت و شلواری دفاع می‌کنید؟» این نهایت استدلال یکی از

سایت‌ها در نقد حمایت شما از مهندس مشایی بود!

بنده اصلاً از طرح این پرسش خجالت می‌کشم. واقعاً نمی‌توانم جمله‌ای در توصیف این سخن پیدا کنم. آیا بگوییم این سخن از مصادیق تحجر است؟ یا بگوییم مطرح کردن این سخن برای مردم، اهانت به مردم و اساتید دانشگاهی است که این لباس را بر تن دارند؟

• این استدلال نوعی قبیله‌گرایی نیست؟ کسانی که لباس روحانیت بر تن دارند، هوای هم را داشته باشند و کت شلواری‌ها هم همین طور! بنده عبارتی دارم که مستند به کلام بزرگان است. آیت‌الله مهدوی کنی همیشه مطلبی را برای ما می‌گفتند که جالب بود. ایشان می‌گفتند خصلتی به نام خصلت اشرافی‌گری در برخی از روحانیون وجود دارد که خودشان را از دیگران ممتاز می‌دانند. این جمله از آن خوی اشرافی‌گری سرچشمه گرفته و بسیار زشت است. جمله بسیار زشتی است که یک روحانی چرا از یک غیرروحانی دفاع می‌کند. ممتاز کردن روحانی از غیرروحانی به این معنا که روحانی می‌فهمد و غیرروحانی نمی‌فهمد، یا هر چیز خوبی را روحانی می‌فهمد و غیرروحانی فقط باید پیروی کند، یا اگر غیرروحانی هم بفهمد، روحانی بهتر می‌فهمد، سخن پوچی است. حال ممکن است آقایان بگویند ما در زمینه علوم دینی سخن می‌گوییم و روحانی علوم دینی خوانده است. به فرض که یک روحانی در زمینه علوم دینی تبحر داشته باشد، مگر علوم دینی منحصر است به آنچه این فرد خوانده است؟ علوم دینی یک شاخه ندارد؛ دین که فقط فقه نیست. یک فقیه نمی‌تواند بگوید من در زمینه عرفان تسلط دارم؛ زیرا ممکن است درباره عرفان، چیزی نداند؛ چون اصلاً عرفان را حرام می‌داند! فقیهی که فلسفه و عرفان را حرام می‌داند، که فلسفه من در زمینه فلسفه و عرفان سررشته دارم؟ البته برخی از فقها بوده‌اند که فلسفه خوانده‌اند، ولی آن را قبول نداشته‌اند. حال اگر فقیهی در زمینه فلسفه و عرفان، مطالبی نخوانده باشد، نمی‌تواند بگوید چون فقیه هستم، پس فلسفه را هم بهتر از غیرروحانی درک می‌کنم! خب این غیرروحانی فلسفه خوانده است، ولی شما نخوانده‌اید.

ما استادی داشتیم که در توصیف عده‌ای می‌گفت: «این کافر به عرفان». مقصودش چه کسی بود؟ همان کسی که بسیار فلسفه خوانده و فیلسوف خوبی است، اما عرفان نمی‌داند. بنابراین نمی‌توانیم بگوییم یک روحانی در هر حوزه‌ای

متبحرتر و متخصص‌تر از یک غیرروحانی است.

• مشایبی فلسفه و عرفان خوانده است؟

دقت کنید! سخن درست گفتن، علل و عوامل گوناگونی می‌تواند داشته باشد. بنده صرفاً به خاطر اینکه در یک دانش تخصص یافته‌ام که دانش دینی هم هست، نمی‌توانم بگویم در درستگویی و درست گفتن حتماً برتر از دیگران هستم. چه بسا کسی مطلب درستی بگوید که من تا به حال به آن نرسیده‌ام. این احتمال وجود دارد و مصادیق زیادی هم دارد. برای اینکه انسان اصلاً وارد این حوزه نشود، همیشه باید به سراغ منطق افراد رفت. معیار، بررسی منطق افراد است. هر کس هر سخنی و بر هر اساسی که می‌خواهد، بگوید، باید منطق افراد را بررسی کرد. رهبر انقلاب فرمودند تبیین منطقی کنید. اگر می‌بینید سخن فلان کس نادرست است، تبیین منطقی کنید. این سخنان را کنار بگذارید که من ده سال در حوزه درس خوانده‌ام و او حتی از کنار حوزه هم عبور نکرده است! من لباس به تن دارم و او کت و شلواری است! هیچ کدام از اینها ملاک نیست؛ بلکه ملاک، منطق است. تبیین منطقی کنید و اگر توانستید منطقی را عرضه کنید که منطق دیگران را زیر سؤال ببرد، پس مردم به سراغ شما می‌آیند.

• بزرگ‌ترین خطر تاریخ اسلام چیست؟

به طور قطع تحجر. تحجر لطمه‌هایی به اسلام زده که بی‌سابقه است.

• وجه تمایز جریان احمدی‌نژاد با متحجران چیست؟

پرسش بسیار سختی است؛ چون تمایزها بسیار زیاد و قابل تأمل است. فقط به یک نمونه اشاره می‌کنم. بنده در این مدتی که با آقای احمدی‌نژاد و جناب مشایبی از نزدیک گفت‌وگو و بحث کرده‌ام، هرگز ندیده‌ام که از کسی سخن بگویند. به ندرت شنیده‌ام که سخن آنها به سمت فردی جهت بگیرد که درست در نقطه مقابل آنها ایستاده و حکم کفر آنها را صادر کرده‌است و می‌خواهد نابودشان کند. آنها از فکر سخن می‌گویند؛ اما از شخص، هرگز! تعجب می‌کنم که عده‌ای به راحتی از فرد سخن می‌گویند. اصلاً هیچ نگرانی ندارند از اینکه با بردن نام افراد، آبروی آنها را ببرند.

بنده خودم را متخلق به اخلاق اسلامی نمی‌دانم؛ اما سال‌ها در حوزه اخلاق مطالعه کرده‌ام. بسیاری از اوقات با خود فکر می‌کنم که برای پیدایش این اخلاق شگفت‌انگیز در احمدی‌نژاد و مشایی، چقدر زحمت کشیده شده است. چه تهذیب نفس‌هایی داشته‌اند که می‌توانند این همه در برابر تهمت و بهتان مقاوم باشند؛ تا جایی که حتی نام بهتان زنده را هم به زبان نیاورند. بهتان زنده‌ای که آبروی آنها را در بخشی از جامعه مخدوش کرده است.





پاسخ شریفزاده به شبهات علیه دولت^۱

چندی پیش بخش اول و دوم گفت‌وگوی شبکه ایران با حجت‌الاسلام بهمن شریفزاده که بیشتر حول محور مباحث فکری و تئوریک انجام شده بود، منتشر شد. سومین و آخرین بخش از این گفت‌وگو به بررسی مسائل روز سیاسی اختصاص یافته است. آقای شریفزاده در این بخش، بعد از بیان راهکار نهایی ریشه کن کردن تحجر و سکولاریسم، انتقادات خود از اصلاح‌طلبان را مطرح می‌کند و به شبهه اخیر دکتر زیباکلام پاسخ می‌دهد. وی در ادامه، سخنان شنیدنی درباره ماجرای موسوم به خانه‌نشینی بیان می‌کند. متن این گفت‌وگو را در ادامه می‌خوانید:

• راه مقابله با تجددزدگی و روشنفکرمآبی چیست؟

اگر تفکر را در کشور نهادینه کنیم، نه تنها باب تحجر و خرافه بسته می‌شود، بلکه ریشه انفعال در برابر غرب و تقلید کورکورانه هم خشکیده خواهد شد. تقلید و انفعال همچنان که می‌تواند وصفی برای متحجران باشد، رویه سکولارها، تجددزدگان، روشنفکرمآبان و غرب‌زدگان هم هست. می‌دانیم که سکولارهای کشور ما بیش از آنکه متفکر باشند، مقلد و مترجم هستند؛ یعنی بیش از آنکه با اندیشه به سکولاریسم رسیده باشند، بر اثر انفعال به سکولاریسم رسیده‌اند؛ انفعال در برابر جاذبه‌های زندگی مدرن در غرب و پیشرفت‌های تکنولوژیک. البته خیلی از موارد موجود در زندگی مدرن، امر

منفی نیست؛ بلکه ممکن است بسیار مترقی هم باشد؛ اما هیچ کدام از اینها نتیجه سکولاریسم نیست، عامل سکولاریسم هم نیست؛ به بیان کامل تر تلازمی بین آنها با سکولاریسم وجود ندارد. تفکر، هم سد باب تحجر است و هم سد باب تقلید و انفعال. تفکر، انسان را به موجودی فعال و بالنده در مسیر کشف حقیقت تبدیل می‌کند. ما باید تفکر را در کشور نهادینه کنیم. رهبر بزرگوار چند سال پیش بر این امر مهم تاکید کردند. باید توجه داشت که مطالب به صورت سلیقه‌ای و ذوقی به ذهن ایشان نمی‌رسد و از یک ساختار منطقی و معطوف به حقیقت نشات می‌گیرد. وقتی ایشان از نهادینه شدن تفکر در کشور سخن گفتند، شاید این موضوع آن طور که شایسته بود پیگیری نشد. به نظر من، این موضوع اصلاً پیگیری نشد.

• چرا؟

نهادینه شدن تفکر به چیست؟ اگر پاسخ این سؤال را بدهم، آنگاه شما می‌توانید بگویید که آیا تلاشی در این جهت صورت گرفته است یا نه؛ حتی بسیاری از تلاش‌ها در جهت مخالفت با این مهم به کار افتاده است. ماهیت تفکر عبارت است از حرکت از مبدأ پرسش به سمت معلومات، داشته‌ها و آگاهی‌ها برای رسیدن به پاسخ. پیش‌تر می‌گفتند حرکت از مراد به مبادی و از مبادی به مراد. مراد یعنی مطلوب و آنچه می‌خواهی کشف کنی و در زمینه آن، سؤال می‌پرسی؛ به این عملیات ذهنی تفکر می‌گویند. لذا به آسانی می‌توانیم پی ببریم که تفکر از پرسش آغاز می‌شود. اگر پرسشی در ذهن مردم بروز نکند، هیچ وقت فکر نمی‌کنند و نمی‌اندیشند. انسان وقتی می‌اندیشد که پرسشی برایش به وجود آید. از اینجا نتیجه می‌گیریم که برای نهادینه کردن تفکر در کشور، نه تنها باید جلوی پرسشگری گرفته نشود، بلکه باید پرسشگری ترویج شود.

تحجر مانعی در برابر پرسشگری است. تحجر ملازم با تحکم است؛ یعنی اجازه نمی‌دهد شما برسید و فوراً شما را متهم به کفر یا کمتر از آن می‌کند. اگر بخواهید برسید، فوراً بر شما انگ می‌زند و مارک می‌چسباند. تحجر فضای باز ذهن را تنگ می‌کند و نمی‌گذارد ذهن‌ها بپرسد و مخاطبان را از پرسش برحذر می‌دارد و از پرسیدن می‌ترساند. چرا افراد از پرسیدن می‌ترسند؟ چون فرد پرسش‌کننده احساس امنیت نمی‌کند؛ بلکه احساس می‌کند اگر بپرسد، امنیتش به

مخاطره می‌افتد. تحجر با سد کردن باب پرسشگری، راه تفکر را مسدود می‌کند. حال عده‌ای ممکن است احساس روشنفکری هم داشته باشند و بگویند جلوی پرسش پرسشگران را نگیرید، اما اگر کسی چیزی نپرسد، ناراحت و نگران نمی‌شوند. اگر پرسشی به وجود آید پاسخ می‌دهند؛ ولی میل به این دارند که پرسشی پیش نیاید. من می‌گویم بالاتر از این، باید بکشیم اذهان را پرسشگر بار آوریم؛ یعنی اگر دیدیم جماعتی نمی‌پرسند، ناراحت و نگران شویم و با سازوکار خاصی، پرسش ایجاد کنیم.

• پس جوانان شرایط سختی برای طرح سؤالاتشان دارند؛ زیرا از یک سو روشنفکر مآبان با چماق املیسم و واپسگرایی، فرصت هر گونه نقد و پرسشی در خصوص غرب را سلب می‌کنند و از سوی دیگر، متحجران به جای پاسخ به شبهات، مارک کفر و الحاد می‌چسبانند...

همین طور است. حال از سکولارها و روشنفکر مآبانی که مقهور زرق و برق دنیای مدرن شده‌اند، چندان انتظاری نیست؛ اما این وضعیت در محیط‌های مذهبی به هیچ وجه قابل قبول نیست. امروز وقتی می‌بینیم که جوانان جامعه درباره احکام شریعت سؤال مطرح می‌کنند و شک و شبهه دارند، چه عکس‌العملی نشان می‌دهیم؟ واقعاً چقدر به جوانان مجال می‌دهیم؟ این بدترین عکس‌العمل است که بخواهیم با ایجاد هراس از کفر، جلوی شبهه را بگیریم. باید اجازه داد جوانان حتی در خصوص بدیهی‌ترین مسائل دینی هم شبهات خود را مطرح کنند.

شما به همین مسئله حجاب توجه کنید. اینکه ما حجاب را صرفاً با تحکم در جامعه مطرح می‌کنیم، چقدر با فرهنگ پرسشگری قابل جمع است؟ به راستی کسانی که فقط می‌خواهند حجاب را در جامعه «الزام» کنند، چقدر ظرفیت شنیدن شبهات و پرسش‌های مربوط به حجاب را از همان افرادی که قرار است ملزم به رعایت حجاب شوند، دارا هستند؟ به نظر من، کسی که فقط برای «الزام کردن» و «تحکم کردن» می‌آید، اساساً ظرفیتی برای شنیدن پرسش ندارد! اگر ظرفیت شنیدن پرسش برای او باقی مانده بود، پیش از الزام می‌کوشید عقل مخاطبش را اقناع کند. او وقتی به الزام و تحکم روی می‌آورد که دیگر مجال برای استدلال ندارد. این وضعیت با نهادینه شدن تفکر منافات دارد. ما باید مجال پرسش را وسعت ببخشیم.

• **عده‌ای می‌گویند چون فلان عالم بزرگ سخنی گفته است، شایسته نیست کسی در این زمینه شبهه کند یا چیزی پرسد...**

ببینید نباید بگوییم چون فلان آیت‌الله سخنی گفته است و درباره او هم توصیفاتی وجود دارد، دیگر نمی‌شود از او سؤالی پرسید یا در دیدگاه‌هایش شبهه کرد. من با همه احترامی که برای آیت‌الله مصباح قائم، این تفکر برخی از مریدان ایشان - شاگردان ایشان این طور نیستند - را که به محض اینکه کسی شروع می‌کند به نقد فرمایش آیت‌الله مصباح، فوراً می‌گویند رهبر انقلاب فرموده‌اند ایشان مطهری زمان است و از آن نتیجه می‌گیرند که آقای مصباح دیگر قابل نقد نیست، کاملاً باطل می‌دانم. این سخن غلطی است و سد باب تفکر است. تعریف از یک نفر به معنای صحه گذاشتن بر همه اندیشه‌ها و باورهای گذشته، حال و آینده او نیست؛ به معنای این نیست که نمی‌شود با او به بحث پرداخت و جایگاه او را جایگاهی دانست که نقدی بر او وارد نمی‌شود.

حتی حضرات معصومین علیهم‌السلام هم که در جایگاه عصمت قرار دارند و هیچ خطا و لغزشی در اندیشه و عملشان راه ندارد، نه تنها مانع از پرسش مردم نمی‌شدند، بلکه مردم را به پرسشگری تحریک می‌کردند. وقتی کسی بر اساس عقل به این باور رسیده باشد که معصوم (ع) پاکیزه از لغزش است، یعنی به این مسئله معتقد است که سخن معصوم (ع) قابل نقد نیست. اما با وجود این، او می‌تواند از سخن، حکم و عمل معصوم سؤال پرسد. چرا؟ چون آگاهی‌اش بیشتر می‌شود. حضرات معصوم با روش خاص خود کوشیده‌اند پیروانشان را متفکر بار بیاورند. یکی از روش‌ها اهل بیت (ع) این بود که در بسیاری از موارد وقتی مطلبی را بیان می‌کردند، علت و دلیل آن را هم می‌گفتند. حال آنکه می‌توانستند بگویند چون باور دارید من معصوم هستم، از علت و دلیل نباید پرسید. می‌توانستند از مردم صرفاً پیروی و تعبد را بخواهند؛ اما همواره کوشیدند تا عقل پیروان خود را پرورش دهند. انسان می‌تواند متعبد به معصوم (ع) باشد، اما در عین حال از علت فرمایش معصوم (ع) سؤال کند تا بر میزان فهمش افزوده شود.

• **بر اساس سخن شما، نهادینه شدن تفکر در گروه نهادینه شدن پرسشگری در جامعه است. حال پرسشگری را چطور می‌توان نهادینه کرد؟**

پرسشگری با ایجاد امنیت نهادینه می‌شود. پرسشگر باید امنیت داشته باشد نه اینکه از پرسیدن بترسد. در غیر این صورت، جامعه آرام‌آرام دیگر فکر نخواهد کرد؛ چون آرام‌آرام روح پرسشگری در او مرده و به نپرسیدن عادت کرده است. امروز در برخی موارد ممکن است انسان با واهمه سخن بگوید. اما شما ببینید جناب احمدی‌نژاد چقدر زیبا برای نهادینه شدن پرسشگری تلاش می‌کند. به تازگی دوباره گفتند که ما جوری رفتار کرده‌ایم که هر کس بتواند بپرسد، بلکه بالاتر از پرسش، بتواند نقد کند؛ بلکه درشتی و اهانت کند. حتی خبرنگار ساده خبرگزاری فارس هم اجازه دارد بپرسد؛ بلکه مجادله و جسارت کند؛ آن هم در برابر میلیون‌ها بیننده داخلی و خارجی. جالب اینکه نه تنها حتی به این خبرنگار تذکر هم داده نمی‌شود، بلکه رئیس‌جمهور بارها به او و حتی رئیسش ابراز محبت می‌کند. چرا جناب احمدی‌نژاد چنین کرد؟ رئیس‌جمهور برای این خبرنگار امنیت به وجود آورد تا بار دیگر هم بتواند از رئیس‌جمهور جسورانه بپرسد. این فرهنگ را باید ایجاد کرد. اما به قول جناب احمدی‌نژاد، آیا همه این گونه هستند؟ آیا اصلاً می‌توان از دیگران پرسید؛ چه رسد به اینکه درشتی کرد؟ جرأتش را دارید؟

• کدام یک از این دو رویه در آینده موفق خواهند بود؟
به قطع انسان به خاطر فطرت الهی خود، گرایش به حریت دارد و به سوی آزادیخواهان حقیقی خواهد آمد.

• ولو اینکه جریان احرار تحت سنگین‌ترین فشار احزاب سیاسی باشند، رسانه و سازماندهی نداشته باشند و...؟
مردم می‌فهمند. فطرت مردم ربطی به رسانه‌ها ندارد. ایجاد هراس از پرسش، رفتاری متحجرانه و عین دیکتاتوری است. مستبد چون فقط فکر و عمل خود را صحیح می‌داند، اجازه بروز اندیشه و عملی متفاوت را نمی‌دهد. لذا تحجر ملازم و همراه با استبداد است. مردم اینها را به خوبی می‌فهمند.

• اصلاح‌طلبان و روشنفکر مآبان به رغم ادعای آزادیخواهی، امروز در کنار اقتدارگرایان به مواضع رئیس‌جمهور در زمینه حجاب، تعامل با جوانان، بازدید از زندان اوین و ... حمله می‌کنند. وقتی می‌گوییم شما

با ادعای آزادی خواهی چرا در کنار اقتدارگرایان قرار دارید، می‌گویند از کجا معلوم احمدی‌نژاد در دفاع از آزادی صداقت داشته باشد؟ برای مثال آقای زیباکلام گفت که احمدی‌نژاد بعد از هفت سال اقتدارگرایی، در این سال آخر به یادش افتاده است که از آزادی دفاع کند و من به نیت او شک دارم؛ اما واقعاً نمی‌دانم تا کجا می‌توانم از احمدی‌نژاد دفاع نکنم؟

آقای زیباکلام چندی پیش اعتراف جالبی داشت. ایشان اخیراً گفته بود^۱ من با آنکه حامی مشایی نیستم، اما این مرد را این گونه شناختم که هر اندازه به او اهانت کردند، او به اهانت کشیده نشد و جواب اهانت را با اهانت نداد. من از همین گفته جناب زیباکلام می‌خواهم خطی را در خصوص آزاداندیشی آقای احمدی‌نژاد تصویر کنم. آن کسی که ترس از پرسش را در دل مردم ایجاد کند، آزاداندیش نیست و قطعاً به تحجر یا سکولاریسم دچار شده است. سؤال این است که جناب احمدی‌نژاد در هفت سال گذشته، چه زمانی مانع از پیدایش پرسش در ذهن اصحاب رسانه شده است؟ آقای احمدی‌نژاد چه وقت امنیت اصحاب رسانه را مختل کرده، با وجود اینکه بدترین اهانت‌ها به ایشان روا شده است؟ اگر آقای زیباکلام نتواند مصداقی بیاورد که آقای احمدی‌نژاد پرسشگری را در بین اصحاب رسانه مختل ساخته باشد، باید این حرفش را پس بگیرد. بنده می‌گویم نهادینه کردن تفکر با نهادینه کردن پرسشگری ممکن است.

رسانه‌ها بلندگوهای افکار در جامعه هستند. واژه بلندگو معنا دارد؛ یعنی پرسش با صدای بلند باید مطرح شود نه با صوت لرزان. من به آقای زیباکلام می‌گویم اگر رسانه‌ها از پرسیدن با صدای بلند نترسیده باشند، چطور می‌توان گفت که احمدی‌نژاد بزرگ‌ترین کار را برای نهادینه شدن تفکر و آزاداندیشی انجام نداده است؟ همین بلندگوها، پرسش از برخی مسئولان را نه با صدای بلند که در صفحه آخر آن هم با تیتیر کوچک حتی جرأت ندارند مطرح کنند؛ اما آقای احمدی‌نژاد و جناب مشایی نه تنها باب پرسش که باب جسارت و درشتی را هم باز گذاشته‌اند. البته رئیس‌جمهور یک تقاضای اخلاقی از رسانه‌ها داشته است و آن اینکه تهمت نزنند؛ اما هرگز نگفته است که نپرسند. برای مثال همین خبرنگار جزئی فارس با چه لحن‌زننده‌ای شروع کرد به بحث با رئیس‌جمهور، آن هم در برابر چشم همه خبرنگاران خارجی؛

اما رئیس‌جمهور دل او را هم به دست آورد و به او امنیت خاطر داد. جناب زیباکلام! این برای امروز و سال آخر دولت نیست؛ هفت سال است که مشی احمدی‌نژاد چنین است. شما نخواهید توانست حتی یک مورد اقتدارگرایی از احمدی‌نژاد در هفت سال گذشته مثال بزنید. شما که آزاداندیش هستید، چرا؟ دیگران باب پرسش از خودشان را بسته‌اند؛ اما احمدی‌نژاد باز کرده است. من باز هم در برابر آقای زیباکلام به سخن دکتر احمدی‌نژاد استناد می‌کنم. آقای زیباکلام جرأت می‌کنید همین سخن را درباره دیگران هم بگویید؟ می‌توانید بگویید فلان مسئول کشور نه هفت سال که یک روز اقتدارگرایی کرده است؟ من تعجب خودم را از فرمایش دکتر زیباکلام ابراز می‌کنم و می‌گویم مراقب باشید از خط آزاداندیشی خارج نشوید.

• از نظر شما، آزادخواهان و اصلاح‌طلبان واقعی باید به احمدی‌نژاد بپیوندند؟

هر کس که مدعی تفکر است، باید به خط تفکر بپیوندد؛ خط تفکر و آزاداندیشی خط احمدی‌نژاد و مشایی است. مشاور صدیق رئیس‌جمهور باب فکر را آن قدر باز می‌کند که می‌گوید حتی با پرچم جلو نروید؛ زیرا ممکن است عده‌ای جرأت نکنند پرسش خود را مطرح کنند. پرچم‌ها را بخوابانید و آرمان‌ها را بلند کنید.

• این رویکرد احمدی‌نژاد و مشایی چقدر در جامعه جا باز کرده است؟

خیلی جا افتاده است. مردم می‌بینند که سخنان چه کسی با فطرتشان سازگار است. من همیشه گفته‌ام که نیازی نیست گروهی را به داخل جامعه بفرستیم تا نظرسنجی کنند. من آمارها و رفتار مخالفان این جریان را روی چشم می‌گذارم. من آمار خودم را از آن روزنامه اصولگرا می‌گیرم که مقاله می‌نویسد و دست به دامان شورای نگهبان می‌شود که مبادا اجازه دهید یک نفر از این جریان در عرصه انتخابات مجلس حضور یابد. معنای این دست به دامان شدن چیست؟ اگر فلان کس جایگاهی ندارد، لازم نیست به دنبال حذف او باشید؛ خب بگذارید بیاید و رأی نیاورد و مفتضح شود. خطاب به شورای نگهبان می‌گویند: ای شورای نگهبان! تویی سرنوشت این انقلاب! اگر بگذاری فلان کس وارد انتخابات شود، دیگر خودت می‌دانی و خدا! من آمار خود را از زبان آن نایب رئیس مجلس می‌گیرم که گفت انتخابات ریاست

جمهوری به دور دوم می‌رسد و در دور دوم، این جناب است و اصلاح‌طلبان.

- شما به عنوان تئوریسین دولت شناخته می‌شوید؛ چرا گفتمان احمدی‌نژاد مدون نیست؟ آرامان نمی‌گذارند.

• عده‌ای می‌گویند مصاحبه شما با روزنامه شرق، بازی در زمین اصلاح‌طلبان بود؛ چرا با شرق مصاحبه کردید؟ اگر این مصاحبه در جهت منافع روزنامه شرق نبود، چرا آن را منتشر کردند؟

فکر می‌کنم که اگر علت مصاحبه با روزنامه شرق را بگویم، پاسختان را پیدا می‌کنید: نخست آنکه شرق نمی‌توانست این مصاحبه را منتشر نکند؛ زیرا قبل از انجام این مصاحبه، از روزنامه شرق برای چاپش تضمین گرفته شده بود؛ نکته دیگر اینکه روزنامه شرق با کنایه‌ای از جانب ما برای مصاحبه آمد. آن کنایه چه بود؟ روزنامه شرق در اسفند ماه سال ۱۳۹۰، یک ویژه‌نامه با این عنوان چاپ کرد: «آنهايي که منحرفشان می‌خوانند». حال شرق به ما نگفته بود جریان انحرافی. یکی از دوستان، این ویژه‌نامه را به من داد و گفت: «بین شرق درباره جریان شما ویژه‌نامه چاپ کرده است و می‌گوید اندیشه جریان موسوم به انحرافی در این ویژه‌نامه شرح داده شده است.» وقتی نگاه کردم، دیدم مطالب بسیار ضعیفی را ارائه کرده است؛ یعنی چند مقاله بسیار ضعیف از کسانی که مخالف این جریان هستند، جمع کرده بود که اصلاً نتوانسته بود فکر احمدی‌نژاد و مشایی را شرح دهد. با وجود این، این مطالب ضعیف را به نام اندیشه‌های احمدی‌نژاد و مشایی منتشر کرده بودند. بنده پیغام دادم که ما یک سال است مقاله می‌نویسیم، اگر شما می‌خواهید یک جریانی را باز کنید، سراغ نسخه اصلی بیاید؛ حق ندارید یک جریان را این گونه معرفی کنید.

- شما تماس گرفتید؟

یکی از دوستان این پیغام را رساند. ما کنایه زدیم که اگر آزاداندیش هستید، بیاید. خب این دوستان داعیه‌دار آزاداندیشی بودند و من هم نمی‌گویم داعیه آنها توخالی است؛ داوری نمی‌کنم. در هر صورت تحت تأثیر این کنایه قرار گرفتند.

خب آنها نیامدند برای اینکه به یک معنا شکست بخورند؛ بلکه برای غلبه آمده بودند؛ اما نتیجه هر چه بود، نمی‌توانستند منتشر نکنند.

• سخنان شما سانسور هم شد؟

مباحث سه برابر آن چیزی بود که چاپ شد؛ منتها از آغاز برای این مصاحبه، دو صفحه در نظر گرفته شده بود. به ناچار مباحث باید خلاصه می‌شد. حال من درباره نیت فردی که این مطالب را خلاصه کرده است، قضاوتی ندارم؛ ولی به طور طبیعی، خلاصه کردن سبب ابهام می‌شود. چنین چیزی رخ داد و قسمتی از مباحث من گنگ و مبهم ارائه شد. البته لب مطالب گفته شده است.

• بزرگ‌ترین انتقاداتان به مشایب چیست؟ چه نقطه ضعف‌هایی در ایشان مشاهده کردید؟

انتقادی ندارم؛ ولی جز معصوم، همه انسان‌ها ضعف دارند.



۴۵

بحث چگونگی عرضهٔ دین به مردم جهان موضوعی است که کمتر به آن توجه شده است. با مطرح شدن موضوع‌هایی همچون مدیریت مشترک جهان و همچنین پایان دورهٔ اسلامگرایی از سوی دولت، این توهم ذهن بسیاری از دینداران و نیز منتقدان دولت را به خود مشغول کرد که دولت قصد تبلیغ مکتبی غیر از مکتب اسلام را دارد. شاید تحلیل‌های استاد شریف‌زاده در این باره بتواند به برخی از شبهات واردشده به نگرش دینی دولت پاسخ دهد.

اسلام را چگونه به دنیا عرضه کنیم^۱ مناظره‌ای درباره مسائل اجتماعی

گفت‌وگو و تبادل نظر، جامعه را به سمت تعالی سوق می‌دهد. تمایز انسان و حیوان در ناطق بودن است. در قرآن کریم آنجایی که به خلقت انسان اشاره می‌کند، بلافاصله موضوع آموختن مهارت بیان را متذکر می‌شود و می‌فرماید: «الرحمن علم القرآن، خلق الانسان علمه الیّان»^۲؛ از این رو زبان، مهم‌ترین راه انتقال اندیشه‌ها است. به اعتقاد برخی فیلسوفان و جامعه‌شناسان، اندیشه‌ها چیزی جز فعل و انفعالات زبانی نیست. برای همین خداوند بندگانی را که قابلیت و ظرفیت شنیدن سخنان مختلف را داشته‌باشند و از میان آنها با تأمل و تدبیر، بهترین آنها را گزینش کنند، بشارت می‌دهد که آنها با دو ویژگی از دیگران متمایز می‌شوند: اول آنکه تحت هدایت خداوند هستند و دوم آنکه آنها صاحبان خرد

۱. روزنامه ایران، ۱۳۹۱/۸/۲۰.

۲. الرحمن، ۱_۴.

هستند. تفاسیر نیز این «احسن احوال» را دعوت به خدا عنوان کرده‌اند:
 «فبشرعباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین و هداهم الله
 و اولئک هم اولوالباب»^۱

امروزه جامعه تشنه شنیدن و دانستن چیزهایی است که برخی در برابر آن، سدهای حذف ایجاد کرده‌اند. درحالی که شنیدن اندیشه‌های مختلف، به جامعه حق انتخاب می‌دهد؛ گفت‌وگو، روابط اجتماعی را تنظیم می‌کند، فرصت بروز اندیشه‌های ناب را فراهم می‌آورد و خود به خود اندیشه‌های پوچ و توخالی را کنار می‌زند. به اعتقاد بسیاری از کارشناسان امور اجتماعی، امروزه بسیاری از مشکلات در جوامع حتی در سلول‌های اولیه جامعه، یعنی خانواده، از نبود روابط زبانی و تبیین مسائل برای یکدیگر ناشی می‌شود.

چندی پیش گفت‌وگویی مناظره‌گونه در فضایی علمی^۲ بین دو تفکر، یعنی حجت‌الاسلام بهمن شریف‌زاده. «استاد فلسفه و عرفان اسلامی»، و آقای بابازاده مقدم «مدیر یک سایت خبری» برگزار شد که نکات جالبی در آن نهفته است.

بازخوانی و انتشار این گفت‌وگو در فضای کنونی، هم می‌تواند به رونق بحث و تبادل نظر در موضوعات مختلف اجتماعی بینجامد و هم مخاطبان را با دو نوع تفکر، یعنی رسمی و اجتماعی، آشنا کند. در این گفت‌وگو که درباره شیوه عرضه دین است، نخست شریف‌زاده با بیان اینکه اسلام‌شناسی کار آسانی نیست، زیرا اسلام ابعاد گوناگونی دارد، گفت: به جرأت می‌توان گفت کسانی که از یک بعد به اسلام می‌نگرند، آن را به خوبی نمی‌شناسند. از این رو کسانی را می‌توان نام برد که شناخت آنها از دین، سالم‌تر است؛ برای مثال امام جزء این دسته معدود است. امام(ره) دارای شخصیتی چندبعدی است و ایشان انسان را به سه ساحت تقسیم کرده است و دین خدا را هم مجموعه‌ای از اینها می‌داند. او هم فقیه، هم عارف و هم فیلسوف بود.

بابازاده مقدم نیز با تأکید بر اینکه اگر امام امروز حضور داشتند، سر کسانی را که شما از آنها دفاع می‌کنید و ما به عنوان جریان انحرافی می‌شناسیم جدا می‌کردند، اظهار داشت: دین بدون پرچم، سرآغاز انحراف و دینی بدون شاخص و مسیری

۱. زمزم، ۱۷ و ۱۸.

۲. این مناظره در نمایشگاه مطبوعات برگزار شد همان‌جا که محل تبادل افکار و اندیشه‌ها و نیز محل گفت‌وگو میان اصحاب رسانه با مخاطبان است.

بدون علامت است. مگر می‌شود کسی در یک مسیر بدون شاخص حرکت کند و منحرف نشود؛ این است که ناگهان جریان انحراف، سبز می‌شود.

شریف‌زاده در پاسخ به این شبهه، انقلاب اسلامی را انقلابی چندبعدی عنوان کرد و گفت: من پیش از این سخن از «دین بدون پرچم» سخن گفته بودم؛ شاید شما برای نقد به سراغ کسانی بروید که تنها از یک بعد به اسلام می‌نگرند و این، مشکل امروز ما است. اسلام‌های تک‌بعدی به خاطر همین تک‌بعد بودن عقیم مانده‌اند. بابازاده مقدم با انتقاد از این جمله شریف‌زاده، دین بدون پرچم را دین بدون رهنما، الگو و شاخص معرفی کرد که التقاط و هرج و مرج روشی و فکری در آن متبلور است و گفت: آیا حضرت امام(ره) هم که الگوی تعامل هستند، بدون پرچم تبلیغ می‌کردند یا به صورتی شفاف با الگوی اسلامی و با اعلامی اسلامی، به سراغ جهان و مردم و افکارشان رفتند؟

شریف‌زاده علت این نقد بابازاده را کم‌توجهی به ساحات گوناگون دین عنوان کرد و با اشاره به اینکه چندین رویکرد برای دین وجود دارد، ادامه داد: رویکرد اول، «معرفی» است. ما گاه با غیر هم‌دین خود روبه‌رو می‌شویم و برای معرفی دینمان، گفت‌وگو می‌کنیم؛ رویکرد دوم، رویکرد «عرضه» است که تبادل باورها و اندیشه‌های ما با دیگران است؛ رویکرد سوم، «تدافع» است که گاه در برابر هجوم، دفاع می‌کنیم و رویکرد چهارم، رویکرد «تقابل» است که البته تقابل و تدافع، اندکی به هم نزدیک‌اند. اگر کسی به تفاوت این رویکردها توجه نکند، در توصیه نسبت به پیشبرد دین، یک توصیه بیشتر نخواهد داشت. در تقابل، کسی به دنبال عرضه نیست؛ بلکه به دنبال سرکوب ستمگر است، اما در رویکرد معرفی، به همین اندازه که کسی بگوید من از موضع اسلام سخن می‌گویم و بدان که اسلام این را می‌گوید، کافی است. پرچم برای غلبه است. علامتی است تا بر خصم غلبه کنیم. اگر با رویکرد غلبه جلو روید، در عرضه شکست می‌خورید. حضرت رضاع) که امام ما و عالم اهل بیت است، وقتی با دهریون و زنادقه برای گفت‌وگو روبه‌رو می‌شدند، نه تنها پرچمی بالا نمی‌بردند، بلکه می‌گفتند بیاید تا گفت‌وگو کنیم. اگر تو حق گفتی، من بپذیرم و اگر من حق گفتم، تو بپذیر؛ یعنی هر نوع پیش‌فرضی را در ذهن طرف مقابلش نفی می‌کرد تا طرف هیچ‌گونه عکس‌العمل منفی در پذیرش کلام امام نداشته باشد. اگر شما از آغاز بگویی من می‌خواهم تو را مجاب کنم و نیز می‌خواهم تو را شکست دهم، فرد از آغاز موضع می‌گیرد و اخلاق و

حس حریت‌طلبی او اجازه نمی‌دهد که حتی اگر حق را از دهان شما شنید، بپذیرد. در رویکرد غلبه باید پرچم را افراشت؛ اما در رویکرد عرضه باید تا آنجا که می‌توانیم، فرد را از گرفتن موضع منفی در برابر خود خلاص کنیم.

وی افزود: گاه ما می‌خواهیم با امریکا و صهیونیسم روبه‌رو شویم، پس پرچم را برمی‌افرازیم و با شعار عدالت خواهیم گفت شما را قبول نداریم، ولی گاه روی سخن ما با مردم جهان است؛ با مردمی که بسیاری از آنها مسیحی، یهودی، بودایی، هندو و از دیگر ادیان هستند. حتی ادیان نوپدید هم در بین آنها مشاهده می‌شود. آیا شما نمی‌خواهید این مردم را به اسلام دعوت کنید؟ چگونه باید اینها را جذب کرد؟ به‌ویژه در دوره ما که اگر بخواهیم با پرچم جلو برویم، به این معنا که من می‌خواهم شما را مسلمان کنم، هیچ‌کس اعتقاد پیدا نمی‌کند؛ آن هم با این تبلیغات مسمومی که علیه اسلام می‌شود و آن را دین خشونت قلمداد می‌کنند. تفاوت این دو را ببینید! بابازاده مقدم نیز اظهار داشت: حال طرف مسلمان شد که چه شود؟ یکی مثل آقای مشایبی بشود؟ این طرف قائل به عرفی‌گرایی خاص سکولار است. از حیث نگاه به فرهنگ ایرانی یک نگاه پان‌ایرانیستی تند دارد که به مراتب بسیار بدتر از احمد کسروی است. اساساً ارزش این چیست؟ به فرض شما مثلاً کسی را هم داخل دین آوردید، سپس این فرد در یک منظومه فکری، این گونه افتاد، چه فایده‌ای دارد؟

شریف‌زاده این گونه پاسخ می‌دهد: به ظاهر قواعد بحث رعایت نمی‌شود. بنده دارم کلمه‌ای را که شما به نقد کشیدید بررسی می‌کنم. شما یکبار به موضوع بحث را بر پان‌ایرانیسم استوار می‌کنید. گفتید با من وارد بحث علمی نمی‌شوید و می‌خواهید بحث سیاسی کنید؛ البته من با شما وارد بحث سیاسی هم شدم و دلایلی را گفتم؛ شما می‌توانید دلایل من را رد کنید.

این استاد فلسفه و عرفان اسلامی تصریح کرد: کسی نگفته است که پرچم اسلام را پایین آوریم؛ بلکه گفتیم در مرحله عرضه، اسلام در کدام موضع و برای کدام مخاطب و چگونه عرضه شود. گویی شما مدعی هستید که اسلام به خوبی به همه مردم دنیا عرضه شده است؟! در فضای واقعی، دین را چگونه باید به مردم جهان عرضه کرد؟ در عرضه باید مخاطب را لحاظ کرد تا بتوانید کلام خود را منتقل کنید. ما که نمی‌خواهیم استکبار را جذب کنیم؛ بلکه می‌خواهیم مردم جهان را جذب کنیم تا همین مردم علیه حاکمان مستکبر خود بشورند. وظیفه شوریدن به

استکبار فقط به دوش مردم ایران نیست. نخست باید مردم دنیا را جذب و نیز اسلام را عرضه کرد. در اینجا تحکم جایی ندارد. شریف‌زاده اضافه کرد: اصلاً به ماجرای اهانت به مقدسات، ساده نگاه نکنید. اهانت به اسلام، نخست موجب تضعیف و سخیف شدن آن در دنیا می‌شود. اما این، هدف نهایی نیست؛ بلکه هدف دیگر و مهم‌تر، ایجاد یک نزاع بین ادیانی است. ستمگران در طول تاریخ از این پتانسیل سوء استفاده کرده‌اند؛ درحالی که اصلاً به دین نمی‌اندیشیده‌اند. شما گمان می‌کنید سلاطین اروپا در جنگ‌های صلیبی به خاطر دین می‌جنگیدند؟ اصلاً این گونه نبوده است. تنها چیزی که نداشتند، اعتقاد بوده است. اما از این پتانسیل می‌شود به نفع ستمگری استفاده کرد. مگر نام جنگ صلیبی را در دولت جرج بوش نشنیدیم؛ آن نام‌گذاری برای چه بود؟ پیشنهاد من به آقای احمدی‌نژاد این بود که در سازمان ملل، چنان که برخی دوستان هم گفتند، از اسلام دفاع کن؛ ولی تند نباشد. شما از دین خدا دفاع کن؛ چون اگر از اسلام دفاع کنی، مسیحیان ساکت نمی‌نشینند. شما این گونه بگو که به خداوند و مقدسات بشری اهانت شده است تا مسیحیان و یهودیان و سایر ادیان نیز با تو هم‌نوا شوند. آقای احمدی‌نژاد هم همه ادیان را مخاطب قرار داد و گفت به مقدسات بشری توهین شده است؛ چنان که توهین به مسیح نیز توهین به مقدسات بشری است.

لازم است به مردم دنیا بگوییم که مقدسات ما مشترک است؛ پس به سخنی روی آورید که میان ما و شما مشترک است. معنای بدون پرچم همین است! نمی‌شود به دنیا گفت تو در آن سو قرار بگیر و من هم در این سو قرار می‌گیرم؛ حال باید سخنان من را بپذیرید. وی گفت: امیرالمومنین (ع) بارها در جنگ، ابن‌عباس و مالک را می‌فرستاد و می‌فرمود با سربازان دشمن صحبت کنید و تا آنجا که می‌توانید، آنها را به این سو بیاورید. ایشان با اشکی که بر زمین می‌ریخت، می‌جنگید و تأسف می‌خورد. چون بنا بر خونریزی و کشتن نبود؛ بلکه این بود که انسان‌ها به خدا متصل شوند. حال اگر این گونه نشد و حتی عده‌ای می‌کوشیدند دیگران را از خدا دور کنند، آنگاه چاره‌ای جز خونریزی و کشتن نبود.

ما در برابر استکبار باید پرچم داشته باشیم؛ ولی با مردم جهان باید سخن گفت تا آنها را در صف سپاهیان خود جای ندهند. پس برای عرضه باید کارهای متفاوتی بلد باشیم؛ یعنی بکوشیم پرچم بالا ببریم، حرف بزیم و دست نوازش بکشیم تا بتوانیم این جهان را به سمت خدا هدایت کنیم.

بابازاده در پاسخ به شریف‌زاده با اشاره به جنایتهایی که در کشورهای مختلف اسلامی علیه مسلمانان می‌شود، گفت: برادران و خواهران ما را می‌کشند و ما می‌کوشیم با آنها حرف حساب بزنیم؛ آیا باید پرچم را زمین بگذاریم؟ آیا این منطقی است؟ یعنی اگر هم سخن درستی باشد، آیا اکنون کار بجایی است؟ برای مثال شما در شرایطی هستید که باورهایتان را تحقیر می‌کنند. حال می‌خواهید دیگران را مسلمان کنید تا مثل آقای مشایی شوند؟ این آدم اگر مسلمان شد، قرار است چکار کند؟ شریف‌زاده گفت: شما خوب بحث نمی‌کنید. جامعه در هیچ زمان، تک‌روی کردی نیست. پرسش بنده از شما این است که جامعه را می‌شود با یک رویکرد اداره کرد؟ یعنی عین همان رفتاری که با استکبار داریم، با همان رویکرد تقابلی با جامعه روبه‌رو شویم؟ برای مثال بنده در بالای منبر می‌خواهم از امام زمان (عج) سخن بگویم، ناگهان به بنده اطلاع دهند که سخنرانی در جمع اهل سنت است، در اینجا باید به سرعت مختصات بحث را بسیط‌تر کنم؛ چون مخاطبان من، افراد دیگری هستند. هرچه گوناگونی بیشتر باشد، نحوه کلام در عرضه مطلب باید تغییر کند. اسم این، بلاغت است. یعنی پیام باید به مخاطبان برسد. اگر همه عامی هستند و من از فلسفه ملاحظه‌دار سخن بگویم، کلام من بلیغ نیست. با فیلسوف باید فلسفی سخن گفت. در عرضه هم اگر می‌خواهیم از منجی بحث کنیم و همه مخاطبان ما شیعه هستند، در اینجا دست انسان باز است و از مسلمات و ادله استفاده می‌کنیم؛ اما اگر مخاطب غیر شیعی باشد، باید ادله تغییر کند.

در پایان این مناظره، بابازاده مقدم این گونه سخن را به پایان برد: به زودی طومار این جریان که بحمدالله اثبات شده دستش خالی است و حرفی برای گفتن ندارد و چیزی در بساطش به لحاظ فکری نیست، برچیده خواهد شد و تا چند ماه دیگر، نامی از جریان انحراف بر جای نخواهد ماند.

۴۶

استکبار جهانی همواره کوشیده است با طرح استراتژی‌های سلطه‌گرانه، نظام‌های تازه استقلال یافته را از آرمان‌های در پیش گرفته دور کند. ابداع واژه‌هایی مانند «اسلامگرایی» یا «بنیادگرایی» بر همین اساس بوده است؛ به گونه‌ای که در جهان غرب، مردم جوامع از عباراتی چون اسلامگرایی هراس دارند. طرح مطالبی از سوی مهندس مشایی مبنی بر پایان دوره اسلامگرایی که دربردارنده تصویری طالبانی، تروریست‌مآب و نگاه افراطی به دین است، باعث ایجاد شبهات زیادی در ذهن منتقدان دولت دکتر احمدی‌نژاد شده است. شاید تبیین دقیق استاد شریف‌زاده در این باره، پاسخگوی بسیاری از شبهات وارد شده باشد.

دوره کد ام اسلامگرایی به پایان رسیده است؟^۱

معنایی که از این واژه در ذهن جهانیان به غلط جا افتاده است، عبارت است از گسترش اسلام از راه توسعه‌طلبی. اگر معنای این واژه این است که گفتیم، پس ما اسلامگرا هستیم؟ انقلاب اسلامی می‌خواهد اسلام را در عقول و قلوب جا بیندازد، یا به دنبال تسلط بر جهان از راه تروریسم است؟ ما تروریست هستیم؟ اگر کسی این گونه فکر می‌کند، من به او می‌گویم: «لکم دینکم و لی دین.»^۲

- بزرگ‌ترین انتقاد شما به مشایی چیست؟ چه نقطه ضعف‌هایی در ایشان دیدید؟

۱. شبکه ایران، ۱۳/۹/۱۳۹۱

۲. کافورن، ع.

انتقادی ندارم؛ ولی جز معصوم، همه انسان‌ها ضعف دارند.

• **لطفا کلی‌گویی نکنید!**

دلیلی برای بیان ضعف افراد وجود ندارد. اصلاً بیان برخی از ضعف‌ها، غیبت است؛ برای مثال ممکن است بنده در فلان کس ضعفی دیده باشم، چه مجوزی برای بیانش وجود دارد؟

• **حال چیزی بگویید که به درد ما بخورد!**

نکته‌ای که می‌گوییم، از باب ضعف آقای مشایی نیست؛ اما نکته خوبی است. آقای مشایی، همان‌طور که عرض کردم، دارای افق بلندی است و قدرت ابداع و نوآوری‌اش فوق‌العاده است. سخنان جدید باید با یک تبیین کامل و دقیق عرضه شود. سخنان نو و تازه اگر با تبیین دقیق هم عرضه شود، باز هم جای اتهام و حرف و حدیث باقی می‌گذارد. من حق می‌دهم به کسانی که با شنیدن سخنان نو، دچار شبهه شوند و پرسش در ذهنشان پدید آید؛ اما نباید فوراً متهم کنند. به آنها باید گفت بیایید و بپرسید. حرف جدید را باید پرسید تا ضعف و قوت و صحت و سقمش روشن شود. این ضعفی که مطرح کردم، متوجه امثال بنده است که نمی‌توانیم سخنان نو را به خوبی تبیین کنیم.

• **بحث پایان اسلامگرایی یکی از همین موارد است؟**

بله، من از شما می‌پرسم: اسلامگرایی در ادبیات سیاسی بین‌الملل برای توصیف چه جریانی به کار می‌رود و کد اختصاصی چه کسانی است؟

• **طالبان و القاعده...**

بله. تداعی‌کننده طالبان‌سیم است. منظور از اسلامگرایی در فضای جهانی، عرضه اسلام به مردم جهان به صورت تحکم‌آمیز و تروریستی است. معنایی که از این واژه در ذهن جهانیان به غلط جا افتاده است، عبارت است از گسترش اسلام از راه توسعه‌طلبی. اگر معنای این واژه این است که گفتیم، آیا ما اسلام‌گرا هستیم؟ انقلاب اسلامی می‌خواهد اسلام را در عقول و قلوب جا بیندازد یا به دنبال تسلط بر جهان از راه تروریسم است؟ ما تروریست هستیم؟ اگر کسی این‌طور

فکر می‌کند، من به او می‌گویم «لکم دینکم و لی دین». ما با طالبان فرق داریم. وقتی معنای جهانی این واژه این است که گفتیم، چه اصراری داریم که بر این لفظ تعصب داشته باشیم و ذهن همه مردم جهان را عوض کنیم! و بگوییم ما به دنبال اسلامگرایی با قرائت خودمان هستیم؟ تعصب بر این واژه هیچ لزومی ندارد. ما هر چه بگوییم، دشمن از این واژه معنای مورد نظر خودش را به اذهان جهانی منتقل می‌کند و هر چه بگوییم، معنای دیگری مد نظرمان است. او کار خودش را می‌کند. رسانه در اختیار چه کسی است؟

ضمن اینکه بسیاری توجه نکردند که موضوع سخنرانی آقای مشایی، امام عصر (عج) بود؛ اما لب کلام مهندس مشایی چه بود؟ عده‌ای در داخل کشور فکر می‌کنند لازمه اینکه مردم جهان بفهمند سلطه امریکا و صهیونیسم بد است و حقیقت نزد انقلاب اسلامی است، باید نخست همه آنها را مسلمان کنیم! یعنی تا مسلمان نشوند، در نمی‌یابند که نظم جهانی کنونی باید تغییر کند و حاضر به قیام نیستند. سخن آقای مشایی این بود که خیر! راه را این قدر دور نکنید. بشریت به قدری رشد کرده است که با هر دین و آیینی می‌تواند حقانیت آرمان‌های انقلاب اسلامی را دریابد. امروز غیر از این است؟ اکنون که مردم جهان از نظام سرمایه‌داری بریده‌اند و امیدشان به صدایی است که از ایران بلند است، مسلمان شده و به این نتیجه رسیده‌اند؟

• این محتوا بسیار متعالی است، ولی آیا لفظی بجز پایان اسلامگرایی نمی‌شد برایش پیدا کرد؟

شاید بشود واژه بهتری پیدا کرد؛ اما باید توجه داشت که تعدادی از واژگان، معنای تثبیت‌شده‌ای در ذهن مردم جهان دارد؛ مانند بنیادگرایی. نباید از واژگان سیاسی جهان تخطی کنیم و برای خود یک کتابچه اصطلاحات دیگر بسازیم. چه نیازی وجود دارد؟ حال اگر تعریف او از بنیادگرایی و اسلامگرایی، تعریف تحکم و خشونت است، چه اصراری داریم همین واژه را به کار ببریم، اما بگوییم منظورمان این نیست. اصطلاح که دعوا ندارد. او از بنیادگرایی، خشونت و تحکم در عرضه دین را برداشت می‌کند. حال بیاییم و بگوییم که ما اسلامگرا به معنای دیگری هستیم. این می‌شود مشترک لفظی. گفت: «اشتراک لفظ دائم رهن است» دشمن، واژه اسلامگرایی ما را می‌گیرد؛ ولی در رسانه‌های جهان، به همان

معنای مورد نظر خودش منعکس می‌کند. حال شما فریاد بزن که اسلامگرایی من به معنای طالبانیسم نیست! ما می‌خواهیم دین را گسترش دهیم؛ اما نه با تحکم و ترور. آیا داد شما را منتشر می‌کند؟ نمی‌گذارد صدای شما به گوش کسی برسد. واژه را از شما می‌گیرد، اما فریادت را منتشر نمی‌کند.



۴۷

در پی انتصاب مهندس مشایی به ریاست دبیرخانه جنبش عدم تعهد، قرائت‌های متفاوتی در عرصه سیاسی مطرح شد. بیشتر تحلیل‌ها به انتخابات ریاست‌جمهوری آینده و آغاز تبلیغات زودهنگام انتخاباتی اشاره می‌کردند. همین تحلیل‌های سیاسی سبب شد که فصل جدیدی از نقدها نسبت به مهندس مشایی آغاز شود. توصیف شخصیت مهندس مشایی در این حکم آن هم با عباراتی خاص، که مؤید صلاحیت وی در قانون اساسی است، مزید بر علت شد تا شدت این نقدها فزونی گیرد. گفت‌وگوی زیر در تحلیل چرایی این انتصاب و توصیف رئیس‌جمهور از شخصیت مهندس مشایی است که با حضور استاد شریف‌زاده انجام شده است.

رمزگشایی شریف‌زاده از حکم متفاوت رئیس‌جمهور برای مهندس مشایی نوید مهر جهانی^۱

روز گذشته رئیس‌جمهور با صدور حکمی^۲، مهندس اسفندیار رحیم مشایی را به عنوان «رئیس دبیرخانه جنبش عدم تعهد» منصوب کرد؛ انتصاب حساسی که دایره تأثیرگذاری مشایی را به دو سوم کشورهای جهان، تسری می‌دهد. نظر حجت‌الاسلام بهمن شریف‌زاده را درباره ابعاد گوناگون این حکم جویا شده‌ایم:

۱. شبکه ایران، ۱۳/۹/۹۱.

۲. حکم رئیس‌جمهور برای انتصاب مهندس مشایی به سمت «مشاور رئیس‌جمهور و رئیس دبیرخانه جنبش عدم تعهد»: «در ادامه توقیقات الهی در خدمت به ملت بزرگ و آرمان‌های بلند انقلاب اسلامی، اینک با سمت «مشاور رئیس‌جمهور و رئیس دبیرخانه جنبش عدم تعهد» منشأ خدمات گسترده‌تر خواهید بود. ۱۳/۹/۹۱.

• آقای شریف‌زاده، متن حکم صادرشده از سوی رئیس‌جمهور با محتوای مرسوم احکام این چینی، بسیار متفاوت است؛ نظر شما در این باره چیست؟

از جمله ضرورت‌های این بُرهه از تاریخ کشور، ایجاد تغییر در مقیاس نگاه مدیران نظام است. افق دید و مقیاس نگاه مسئولان باید از اندازه‌های ملی و منطقه‌ای وسیع‌تر شود و به اندازه‌های جهانی ارتقا یابد. اگر ما با دقت به رُخدادها و حوادث جهان بنگریم، به خوبی متوجه روند و حرکتی فراگیر در جهان می‌شویم؛ حرکتی که با شتاب، فاصله‌ها و مرزبندی‌های گوناگون انسانی و فرهنگی بین ملت‌ها را کمرنگ، و آنها را به هم نزدیک می‌کند و به این ترتیب، جهان را رو به یکپارچگی می‌برد و همین واقعیت است که بلندی افق و توسعه نگاه مسئولان کشور را ضرورت می‌بخشد.

امروز باید مسئولان کشور به جهانی اندیشیدن، توجه ویژه کنند و آن را به عنوان فرصتی ارزنده برای تعالی ملت سرافراز ایران به شمار آورند؛ همچنین داشتن اندیشه‌های جهانی و نگاهی به وسعت انسان را می‌توان از مهم‌ترین ملاک‌ها و معیارها برای انتخاب مردم به شمار آورد. انقلاب ما امروز به کسانی نیاز دارد که با مقیاس جهانی بیندیشند، سخن بگویند و عمل کنند؛ یعنی وقتی می‌خواهند برنامه‌ریزی کنند، به بشر بیندیشند و همه آحاد انسانی را به شمار آورند؛ اگرچه حوزه دستوراتشان، کشور خودشان باشد. امروز بر خلاف گذشته که مصالح هر ملت و سرزمینی، جدا از ملت‌ها و سرزمین‌های دیگر تعریف و تعیین می‌شد، نمی‌توان برای هیچ ملتی به طور جداگانه مصلحت‌اندیشی کرد؛ زیرا ارتباطات به قدری توسعه یافته است که جز با نگاهی فراگیر نمی‌توان مصالح کشوری را به درستی تعریف و تبیین کرد؛ برای مثال اگر به دنبال ارزشی همچون عدالت هستیم، بی‌شک جز با نقشه و طرحی فراگیر مثل مدیریت مشترک بر جهان، نمی‌توان به آن دست یافت. اگر خواهان صلح، امنیت، عشق، بهداشت، سلامت روانی و دیگر مقولات خوشایند هستیم، جز با طراحی‌های جهان‌شمول به آن دست نمی‌یابیم. ما جزیره‌ای جدا از دیگر ملت‌ها نیستیم که بدون توجه به پتانسیل و عملکرد آنها بتوانیم طراحی کنیم و کسی که به این بینش نرسیده باشد، شایستگی لازم برای طراحی را ندارد؛ به‌ویژه وقتی دشمنان این نظام، نقشه براندازی می‌کشند و به حذف نظام اسلامی می‌اندیشند.

• به همین دلیل مهندس مشایی به سمت رئیس دبیرخانه جنبش عدم تعهد انتخاب شده است؟

انتصاب مهندس مشایی در جایگاهی مثل دبیرخانه جنبش عدم تعهد، از ژرف‌نگری دکتر احمدی‌نژاد حکایت دارد. جناب احمدی‌نژاد با وسعت نظری که دارد، به خوبی دریافته است که چگونه می‌توان ظرفیت جنبش عدم تعهد را در مسیر شکوفایی برای ساختن جهانی بهتر به حرکت درآورد. مهندس مشایی از نادر شخصیت‌هایی است که اندیشه‌هایی فرهنگی، اجتماعی و سیاسی در مقیاس جهانی دارد. او مدت‌ها است که ساحت تفکر خویش را وسعت بخشیده و جهانی اندیشیدن را تمرین کرده است؛ از این رو با توفیقات خداوندی می‌تواند پتانسیل جنبش عدم تعهد را در برابر اندیشه شوم دهکده جهانی به حرکت درآورده و جهانی شدن را به معنای پاک آن، کلید بزند. بنده این انتصاب را مانند دادن مشعل المپیک از دونده‌ای به دونده بعدی می‌دانم؛ دکتر مشعل جهان‌افروزی را به دونده تازه‌نفسی همچون مهندس سپرد تا با الطاف خداوند، جنبش عدم تعهد را برای روشنایی جهان، شعله‌ور کند و البته که انتخاب دکتر، بهترین انتخاب بود.

• کم نیستند شخصیت‌های سیاسی‌ای که داعیه نگاه کلان و بین‌المللی دارند؛ تفاوت مهندس مشایی با دیگران چیست؟

تفاوت مهندس مشایی با برخی دیگر از کسانی که داعیه جهانی اندیشیدن داشتند، در این است که او جهانی شدن را با مبانی منطبق بر فطرت الهی انسان تفسیر می‌کند. جهانی شدن در اندیشه مهندس مشایی، تصویری از مقدمه جهان تابناکی است که انسان کامل، مدیریت محسوس آن را برعهده دارد؛ اگرچه از نگاه او، مدیریت نامحسوس ولی خدا است که جهان را به سوی همین یکپارچگی پیش می‌برد؛ چنان‌که در روایات، از آن به روشنایی از پشت ابر تعبیر شده است. نایبان ولی عصر(عج)، کارگزاران صدیق حضرت‌اند که مردمان را در این مسیر، راهبری و ارشاد می‌کنند. جناب مشایی زندگی در سایه ولایت فقیه را تمرینی برای زندگی در دوره ولی و حجت خدا می‌داند؛ بنابراین اندیشه‌های جهانی مهندس مشایی، جهانی شدن به معنای پاک الهی_ انسانی را نوید می‌دهد که بنابر باور همه ادیان الهی، سرنوشت حتمی جهان است.

این انتصاب، موجب آشکار شدن ابعاد پنهان شخصیت مهندس مشایی

می‌شود و جهانی بودن شخصیت و اندیشه‌های او را شفاف می‌کند. نادر افرادی که دارای اندیشه‌های انسانی_ الهی برای همه مردمان جهان هستند، باید معرفی شوند و امید که این انتصاب، سرآغازی برای این باشد.



۴۸

پس از طرح مسئله پایان اسلامگرایی از سوی مهندس مشایی، برخی از رسانه‌های منتقد تنها با در نظر گرفتن ظاهر عبارت، به معناتریشی‌ها و انتقادهای تندی پرداختند. استاد شریف‌زاده با تبیین واژه اسلامگرایی از نگاه غرب به انتقادهای پاسخ‌گفته و تلقین اسلامگرایی را با قرائتی که غرب به عنوان یک برداشت افراطی از دین ارائه می‌دهد، یک استراتژی استکباری در جوامع بشری دانسته‌است.

ختم کلام در تحلیل عبارت پایان اسلامگرایی^۱

موضوعی که برای بحث و پرسش و پاسخ در نظر گرفته شده، واژه اسلامگرایی و پایان دوره اسلامگرایی است که مهندس مشایی در سخنان خود به آنها اشاره کرده است. می‌خواهیم بدانیم که مقصود و منظور از پایان اسلامگرایی در گویش ایشان چیست و چگونه می‌توان این مسئله را تحلیل کرد؟ برای ورود به این بحث، ناچارم مقدمه‌ای درباره حرکت شتابان جهان به سوی یکپارچگی و همدلی بیان کنم.

بی‌شک جهان، حرکتی رو به خدا و رو به وحدت دارد و این آیه شریفه را بارها شنیده‌اید و قرائت کرده‌اید که خداوند می‌فرماید: «انا لله و انا الیه راجعون».^۲ شما این آیه را به هنگام مرگ یکی از مسلمانان شنیده‌اید؛ این جمله، معروف به کلمه استرجاع، یعنی کلمه بازگشت است؛ اما تنها مصداق بازگشت، خارج شدن از دنیا و رفتن به سوی عوالم بالاتر مثل برزخ و قیامت نیست؛ بلکه برای بازگشت،

۱. سخنرانی بهمن شریف‌زاده در مسجد جلوه ۱۳۹۱/۹/۲۹.

۲. بقره، ۱۵۶.

مقدمه و مصداق‌های دیگری نیز وجود دارد که از جمله آنها، حرکت جهان رو به سوی وحدت و یکپارچگی است. در همه ادیان الهی و نیز ادیان بشری این باور وجود دارد که جهان رو به سوی سعادت حرکت می‌کند. به جرأت می‌توان ادعا کرد که اغلب ادیان الهی و غیرالهی جهان، آینده روشنی را برای جهان تصویر می‌کنند. اعتقاد به منجی، اعتقاد به آن کسی که همه جهان را به سعادت می‌رساند و عدالت را در جهان حاکم می‌کند، اعتقاد اغلب ادیان جهان است. اختلاف، تنها در نام و مصداق و نشان است؛ اما اعتقاد به منجی، اعتقاد همه ادیان است. جهان به سمت این وحدت و همدلی و یکپارچگی و فلاح و رستگاری در حال حرکت است؛ اما آنچه ما در دوره معاصر با آن روبه‌رو هستیم، شتاب خارق‌العاده این حرکت است. تفاوتی که بین ما و دوره‌های گذشته وجود دارد، تفاوت در شتاب است؛ و گرنه از آغاز آفرینش، حرکت به سمت این سعادت آغاز شده است. در «انا لله» اگر این «لام» را به معنای «من» معنا کنیم، چنان که برخی مفسران چنین می‌کنند، به معنای «ما از خداییم»، ترجمه می‌شود و «انا الیه راجعون» یعنی ما به سوی او بازمی‌گردیم. چنان که عرض کردم، بازگشت فقط با مرگ نیست؛ بلکه بازگشتی دیگر در همین دنیا برای آفرینش به سمت خدا وجود دارد. این بازگشت از آغاز آفرینش رقم خورده و شروع شده است؛ اما در دوره ما، شتابی خارق‌العاده گرفته است، علت این شتاب چیست؟ رشد ارتباط، رشدی چشمگیر و متفاوت با اعصار گذشته است. در اعصار گذشته، ارتباطی که ما امروز در بین انسان‌ها مشاهده می‌کنیم، وجود نداشت. امروز ارتباط اقوام و ملت‌ها و همه انسان‌ها بر روی کره خاکی به آسانی انجام می‌گیرد. پس بی‌علت نیست که نام عصر کنونی را عصر ارتباطات گذارده‌اند. تکنولوژی انسان به آنجا رسیده است که همه انسان‌ها در هر نقطه کره خاکی که زندگی می‌کنند، به آسانی می‌توانند با یکدیگر مرتبط شوند. اینها اموری نیست که نیاز به استدلال داشته باشد و به طور آشکار روشن است که همه انسان‌ها در این کره خاک، امروز می‌توانند به آسانی و با سرعت به صورت لحظه‌ای به همدیگر مرتبط باشند. این ارتباط، یکی از عوامل شتاب حرکت جهان به سمت همدلی و یکپارچگی است. از طرف دیگر و به دلایل گوناگون، هیچ‌کس نمی‌تواند جلوی این حرکت را بگیرد. در این باره، هم دلایل فلسفی وجود دارد و هم دلایل دینی؛ یعنی هم دلایل عقلی و هم دلایل نقلی. لذا هر کس بخواهد مدیریتی بکند، با مدیریتش نمی‌تواند این حرکت را متوقف کند.

از نگاه دین، این حرکت برای جهان رقم خورده است و از نگاه عقل اقتضای حرکت، شکوفایی استعدادهاست. فیلسوفان می‌گویند حرکت یعنی خروج از قوه به فعلیت و به عبارت عرفی‌تر یعنی شکوفا شدن استعدادهای نهفته در موجودات. وقتی استعدادها شکوفا می‌شود، به این شکوفایی حرکت می‌گویند. استعدادها، استعداد کمال است و مبدأ و منشأ کمال، خداست؛ برای همین هر اندازه که در این جهان حرکت رخ می‌دهد، فاصله از خدا کمتر و کمتر می‌شود و جهان رو به سوی او می‌رود. این، اقتضای حرکت است، اما عرض کردم که امروز این حرکت شتاب گرفته است؛ شتابی قابل توجه و غیرمنتظره؛ شتابی که نمی‌توان آن را با دقت محاسبه کرد. توجه به این نکته، بسیار مهم است که زمانی شتاب حرکت دنیا را می‌توانستید محاسبه کنید، اما امروز فکر نمی‌کنم هیچ سازمانی بتواند شتاب حرکت را محاسبه کند. تغییرات روبه رشد، خارق‌العاده است. هیچ‌کس نمی‌تواند جلوی حرکت را بگیرد. شاید بتوان گفت که تلاش انسان‌ها بر تندی و کندی این حرکت اثرگذار است. آنها که به شکل غلط مدیریت کنند، فقط می‌توانند شتاب حرکت را کندتر کنند و آنها که به شکل صحیح مدیریت کنند، بر شتاب حرکت می‌افزایند. البته بنده مسئله را بسیار عمیق‌تر از این می‌دانم و معتقدم که هیچ‌کس نمی‌تواند شتاب این حرکت را کند کند. به نظر بنده، مدیریت غلط انسان‌ها، آنها را از همراهی با این حرکت شتابنده دور می‌کند؛ نه آنکه شتاب را کم کند. گفتنی است که آمریکا می‌کوشد این حرکت را مدیریت کند.

شما با واژه جهانی‌سازی^۱ آشنایی دارید. واژه جهانی‌سازی به معنای مدیریت این حرکت شتابان در جهت یکسان‌سازی است، اما آمریکا چگونه مدیریت می‌کند؟ یکی از شکل‌های مدیریتش به این صورت است که لشگرکشی می‌کند؛ برای مثال به بسیاری از نقاط دنیا مثل عراق و افغانستان لشگرکشی و در قسمت‌های مختلف دنیا پایگاه نظامی برقرار می‌کند. هدفش از این کار، یکپارچه‌سازی! و نیز برقراری دهکده جهانی، نظم نوین جهانی و جهان تک‌قطبی است.

اینها همه واژگانی است که آمریکا برای یکپارچه‌سازی به کار برده است؛ ولی آیا جهان با لشگرکشی و ایجاد پایگاه‌های نظامی به یکپارچگی می‌رسد؟ اصلاً آیا همدلی با خشونت و ستم حاکم می‌شود؟ یعنی مردم عراق و افغانستان با این لشگرکشی، با مردم آمریکا همدل شدند؟ نتیجه را که همه دیدیم. در آغاز

هم می‌شد چنین نتیجه‌ای را پیش‌بینی کرد. شاید برخی در اوایل کار، به گونه دیگری تصور می‌کردند؛ ولی امروز نتیجه عیان است که امریکا در همین دو کشور عراق و افغانستان، منفور است؛ یعنی مدیریت امریکا برای یکپارچه‌سازی نه فقط به همدلی نینجامید، بلکه به نفرت منتهی شد. البته اینها مقدمه بسیار مهمی برای فهم مطلب است.

اکنون این پرسش مطرح است که آیا مدیریت امریکا برای جهانی‌سازی یا همان یکپارچه‌سازی، شتاب حرکت جهان را کند می‌کند یا امریکا را منزوی می‌کند؟ یعنی امریکا را از همراهی با این حرکت شتابان دور می‌کند؟ معنای انزوا همین است؛ یعنی جماعتی به یک سمت در حال حرکت است و کسی که آن جماعت را همراهی نمی‌کند، تک و تنها و منزوی می‌شود. نظر بنده این است که قطعاً هیچ رفتار مدیریتی نمی‌تواند این حرکت شتابان را کند کند. برخی می‌گویند با رفتارهای مدیریتی، شتاب حرکت جهان به سمت همدلی و یکپارچگی، کند و تند می‌شود؛ ولی این نیست! به نظر می‌رسد که همراهی افراد کم و زیاد می‌شود؛ یعنی کسی که خوب مدیریت کند، همراه می‌شود و در این همراهی جلودار می‌شود و کسی که بد مدیریت کند، آرام‌آرام منزوی و به کنار رانده می‌شود. ما با انقلاب اسلامی به این تفکر رسیدیم که آن کسی که می‌تواند جلودار این حرکت شتابان باشد (حال این جلوداری به چه معناست؟ معنایش این نیست که ما این حرکت را می‌سازیم و به وجود می‌آوریم؛ بلکه معنایش این است که مردم را در این حرکت منسجم و همراه می‌کنیم) ایران و اسلام است که این کار را می‌تواند انجام دهد. چرا؟ زیرا اسلام، مضامینی دارد که منطبق بر فطرت بشری است. اسلام، دین حنیف است؛ یعنی دینی که منطبق بر فطرت بشری است. بشر، سخن اسلام را می‌فهمد؛ چون با فطرت پاک و کمالجو آفریده شده است. همه انسان‌ها با سرشت الهی آفریده شده‌اند. کلام صریح قرآن کریم این است که می‌فرماید:

«فطرة الله التي فطر الناس عليها»^۱

همه مردم و همه انسان‌ها بر این فطرت پاک آفریده شده‌اند، یهودی، مسیحی و ... همه بر فطرت الهی آفریده شده‌اند. خداوند فرمود که همه بر فطرت الهی آفریده شده‌اند و تربیت‌ها است که افراد را به سمت و سوهای دیگر می‌کشد. دینی که بر سرشت الهی بشر منطبق باشد، می‌تواند بشر را به همدلی رساند و جلودار

این حرکت شتابان باشد. آنچه بیان شد، مقدمه کلام بنده است. در این ساحتی که انسان‌ها به همدیگر نزدیک می‌شوند و رو به سمت همدلی و یکپارچگی می‌روند، نیاز به زبانی مشترک داریم. زبانی که همگان بفهمند و بپسندند. تنها زبانی که همگان آن را می‌فهمند و می‌پسندند، زبان فطرت است؛ زبانی است که با سرشت کمالجوی بشر منطبق است. اسلام واجد چنین زبانی است و باید از این زبان بهره گرفت. اگر کسی با فطرت بشر سخن گفت و با عقل فطری انسان‌ها حرف زد، همه انسان‌ها پذیرای او خواهند شد؛ زیرا سخن او در مسیر همدلی و یکپارچگی است از این رو جلودار خواهد شد؛ چون همه به سخنش گوش می‌دهند و آن را می‌فهمند و می‌پسندند. این اصلی است که امروز باید در این حرکت شتابان، همیشه آن را مورد توجه قرار دهیم.

اسلام، دین همین فطرت است و هیچ مضمون غیرفطری ندارد. ممکن است در طبقه‌بندی مضامین اسلام، برخی از مضامین به طور مستقیم و برخی از مضامین با واسطه و غیرمستقیم به فطرت بازگردند؛ اما همه مضامین، فطری است؛ طبیعی هم هست. برای جلوداری، نخست باید از مشترکات آغاز کرد و چنان بر مشترکات تکیه کرد تا مضامین غیرمستقیم فطری نیز آشکار و روشن شود. آنچه بیان شد عرض بنده بود. چون بنا است که این جمله جناب مهندس مشایی را بررسی کنیم، جملاتی را به ترتیب از ایشان می‌خوانم تا به موضوع پایان اسلامگرایی در گویش ایشان برسیم. اولین جمله‌ای که از ایشان می‌خوانم، مربوط است به مردادماه سال ۱۳۸۷:

«اسلام اگر افتخار دارد- که دارد- که دین آخر است و قرار است که همه جهان را رهبری کند، این مشروط به این است که اندیشه‌های انسانی و الهی خودش را به دنیا معرفی کند. امروز در دنیا مدعیان راهبری اسلام متعدّدند؛ تنها ایران مدعی اسلام نیست؛ بلکه یکی از آنها ایران است؛ همچنان که ما در جوامع اسلامی ادعای راهبری فکری را برای بسیاری از مدعیان نمی‌پذیریم؛ چون منطقتشان منطقی درستی نیست. منطقی که خشونت و زور را ترویج می‌کند، این مورد پذیرش نیست...»^۱

در جهان اسلام و در کشورهای اسلامی شما با کشورهایی روبه‌رو می‌شوید که اسلام را با منطقی زور و خشونت به دنیا عرضه می‌کنند؛ البته این شکل عرضه

از اسلام، با حمایت‌های جدی استکبار و امریکا به عنوان اسلام به دنیا معرفی شده است.

عرضه اسلام نخست در کشور افغانستان بود که ریشه در تفکر وهابی عربستان داشت و با عنوان طالبان شکل گرفت. طالبان با عنوان مدعیان اسلام، حاکمیت افغانستان را به دست گرفتند. شما آگاهید که عرضه اسلام از سوی طالبان چه نوع عرضه‌ای بود؛ عرضه بسیار خشن و تحکم‌آمیز و با الزامی وحشتناک. تبلیغات غرب با وسعت آغاز شد تا اسلام را در دنیا، این گونه معرفی کند.

آیا وقتی دنیا به سمت یکپارچگی و همدلی می‌رود و ما بنا است با مدیریت صحیح بکوشیم جلودار این حرکت باشیم، با این نحوه عرضه می‌توانیم همدلی در مردم جهان ایجاد کنیم؟ این هیچ تفاوتی با لشگرکشی امریکا در مناطق گوناگون دنیا و زدن پایگاه نظامی ندارد. باید با زبانی با مردم دنیا سخن گفت که به مضامین گفته‌شده اقبال نشان دهند و پذیرا باشند. ترویج طالبان به عنوان اسلام از سوی امریکا، برای ایجاد نفرت از اسلام بود. ما سال‌ها این را شنیدیم و گفتیم، درست هم گفتیم که معرفی اسلام در چهره طالبان، دشمنی با اسلام است؛ وگرنه امریکا نمی‌خواست اسلام در دنیا حاکم شود. چرا طالبان را به عنوان اسلام معرفی می‌کردند؟ برای اینکه در دل مردم جهان نسبت به اسلام نفرت ایجاد شود نه همدلی. فرار و گریز از اسلام. این نحوه عرضه اسلام را در اصطلاح سیاسی جهان با عنوان «اسلامگرایی» معرفی کردند. اسلامگرایی یک معنای لغوی و یک معنای اصطلاحی دارد. معنای اصطلاحی آن در واژگان سیاسی جهان غرب مشهور است. آنچه ما از معنای لغوی این واژه درک می‌کنیم، گرایش به اسلام است که بار مثبت دارد؛ اما آنچه در واژگان سیاسی جهان معروف شده است، عرضه اسلام با سبک خاص است نه عرضه آکادمیک و با منطق. در واقع عرضه‌ای تحکم‌آمیز و الزام‌گرایانه است؛ عرضه‌ای بدون گفت‌وگو و اجباری که یا مسلمان شوید یا بمیرید. گوش شما با واژه بنیادگرا آشناست که ترجمه آن، همان اصولگرا می‌شود. ما امروز لغت اصولگرایی را، به آن معنا به کار نمی‌بریم که در دنیا به کار می‌برند. بنیادگرا در دنیا معنای خوب و مثبتی ندارد؛ بلکه معنای منفی دارد. اسلامگرا هم در واژگان سیاسی دنیا، معنای مثبتی ندارد؛ بلکه معنای منفی دارد. برداشتی که ما در کشور ایران از واژه اسلامگرایی داریم، معنای لغوی اسلامگرایی است؛ یعنی گرایش به دین و اسلام؛ اما معنای این واژه در واژگان سیاسی، عرضه

اسلام با روش خشونت و تحکم است؛ بدون باز کردن مجال بحث و گفت‌وگو. آنچه بیان شد، عبارات آقای مهندس در چهار سال پیش بود که گویای نحوه درست و نادرست عرضه اسلام در جهان است. سخن ایشان این است که چطور باید اسلام به دنیا عرضه شود. او می‌گوید:

«همچنان که ما در جوامع اسلامی، ادعای راهبری فکری را برای بسیاری از مدعیان مانند طالبان نمی‌پذیریم؛ زیرا منطق آنها منطق درستی نیست؛ منطقی است که خشونت و زور را ترویج می‌کند و این، مورد پذیرش نیست. اینها اصحاب شیطان‌اند؛ کجا اصحاب خدا هستند؟»^۱

شما القاعده را می‌بینید که سر مخالفان خود را از بدن جدا می‌کنند و پیش از بریدن سر آنها، آیه قرآن می‌خوانند. آنها کارهای وحشتناک خود را به تصویر می‌کشند و بر روی سایت‌ها می‌گذارند و در همه دنیا منتشر می‌کنند. وقتی اسلام را با این چهره به دنیا معرفی کنند، در حقیقت نفرت از اسلام را ایجاد می‌کنند. مهندس در ادامه می‌گوید:

«این مورد پذیرش نیست؛ اینها اصحاب شیطان‌اند؛ کجا اصحاب خدا هستند. همان طور که امروز جمهوری اسلامی ایران دارای ادعای ارائه اندیشه‌های ناب به جهان است، باید خودش را مُمَهَّز کند. در این سرزمین هم افراد به یک شکل نیستند. همه در عرضه اسلام به یک شکل فکر نمی‌کنند. این نظر بنده است و نمی‌خواهم کسی را متهم کنم. بنده می‌گویم اگر اسلام با تحکم و الزام بخواهد ارائه شود، نام این روش القاعده و طالبان است؛ طالبانیزم است. حال چه معتقدان این روش از اهل سنت باشند چه شیعه دوازده امامی، فرقی نمی‌کند؛ یعنی تفاوت در مذهب، تفاوتی در ارزش روش غلط به وجود نمی‌آورد. روش، روش، روش غلطی است. روش عرضه اسلام، روش تحکم نیست؛ هیچ زمانی هم روش اسلام این گونه نبوده است. روش پیامبر و حضرات معصوم علیهم‌السلام در عرضه دین، روش تحکم نبوده است. کسی که بخواهد دین خدا را با تحکم عرضه کند، خواه شیعه باشد خواه سنی، روشش روش درستی نیست؛ چون این روش، نفرت از اسلام را به دنبال خواهد داشت؛ بنابراین ما نمی‌توانیم بگوییم اگر مردم در کشوری مثل ایران شیعه‌مذهب باشند، پس روش عرضه آنها ایرادی نمی‌تواند داشته باشد. بحث بر سر نحوه عرضه است؛ نحوه عرضه اگر خشونت و زور باشد، روش نادرستی است.

در این سرزمین هم همه افراد یک جور نیستند و همه افکار پسندیده نیست. در قسمت دیگری از عبارات ایشان آمده است:

«هیچ دینی نمی‌تواند آینده را از آن خود بداند؛ مگر اینکه منطقی را ارائه کند یا ارائه دهد که در سایه آن منطق، جهانیان جایی برای ایستادن داشته باشند؛ یعنی همه مردم جهان را ببیند، گروهی را نفی نکند، گروهی را از رده انسانیت خارج نکند و انسان از هر قوم و قبیله و نژاد، جایی برای ایستادن داشته باشد. جامعه آینده بشری متعلق به همگان است. هر مکتب و مذهب فکری، هر مسلکی و هر دینی و منطقی و هرچه در دنیا وجود دارد و دارای صبغه فکری است و نیز آرم و نشان و پیام فکری دارد، تنها در صورتی که بتواند جامعه جهانی را با هم ببیند و همه انسان‌ها را محترم بشمارد، آینده از آن او است.»

این بخش از سخنان ایشان که نشان از نفی اسلامگرایی دارد و می‌گوید دوره آن پایان یافته است، با توجه به واژگان سیاسی جهان مطرح شده است. بحث در زمینه اسلام نیست، بلکه بحث بر سر اسلامگرایی با معنای مصطلحی است که در دنیای سیاست وجود دارد. برخی از چند سال قبل تا امروز، تکیه می‌کنند بر اینکه جناب مهندس مشایی گفته است که دوران اسلام پایان یافته است! آنها می‌گویند جناب مهندس با اسلام و مسلمانی مخالفت می‌کند! خب این تحریف آشکار کلام مهندس مشایی است. آنچه در نگاه و کلام مهندس مشایی، دوره‌اش پایان یافته است اسلام نیست؛ بلکه اسلامگرایی به معنای عرضه اسلام با شیوه زور و تحکم است. همان شیوه‌ای که طالبان عرضه می‌کند و نیز همان اسلامگرایی که استکبار کوشید به نام اسلام به دنیا معرفی کند.

واژه اسلامگرایی، همان طور که عرض کردم و باز هم تأکید می‌کنم، به معنای گرایش به اسلام نیست که برخی بخواهند پایان اسلامگرایی را بد معنا کنند و آن را به معنای پایان اسلام بدانند. ایشان در بخش دیگری از سخنان در جای دیگر می‌گویند:

«وقتی بنده نزد پاپ رفتم، به پاپ هم همین را گفتم که دوره مسیحیت‌گرایی گذشته است. فرقی نمی‌کند؛ امروز هیچ دینی را نمی‌توان با زبان تحکم و زور به مردم دنیا عرضه کرد. امروز روز فتح نیست که ما بخواهیم کشورها را فتح و مردم کشورها را با الزام مسلمان کنیم. اصلاً روش اسلام چنین روشی نیست که بخواهد

با فتح سرزمین‌ها، مردم را به مسلمان شدن وادار کند.^۱ آنچه بیان شد، عین عبارات ایشان است. اما نکته عمیق‌تری در اینجا وجود دارد که در عبارات آقای مهندس نیز مشاهده می‌شود و باید مورد توجه بیشتری قرار گیرد و آن این است که ما وقتی بخواهیم زبان مشترکی با مردم دنیا داشته باشیم، زبانی که همگان بپسندند و پذیرای آن باشند، این زبان جز زبان فطرت نیست. همدلی، یکپارچگی در بین مردم جهان جز با حرکت به سمت فطریات ممکن نیست. هوای نفس و امیال نفسانی انسان‌ها، منشأ اختلاف است؛ چون هر فرد، میل ویژه و هوای خاص خود را دارد. امیال انسان‌ها با یکدیگر متفاوت است و وقتی انسان‌ها تکیه بر امیال و اهواء خویش می‌کنند، نتیجه‌ای جز اختلاف و پراکندگی و کینه‌توزی به بار نخواهد آمد. انسان‌ها وقتی به همدلی و وحدت می‌رسند که بر فطریات مشترک تکیه کنند و بر این مسئله می‌توان ده‌ها دلیل اقامه کرد. نکته‌ای که می‌خواهم عرض کنم این است که امروز اگر بخواهیم با مردم جهان سخن بگوییم، آیا باید با زبان خاصی به سوی مردم دنیا برویم؟ یا با حقایقی که ورای آن نام وجود دارد؟ پرسشی که از شما دارم این است: آیا بین اسلام و حقیقت فرقی می‌بینید یا نمی‌بینید؟ یعنی می‌گویید حقیقت یک چیزی است و اسلام فراتر از حقیقت است؟ بیشتر از حقیقت است یا کمتر از حقیقت است یا اسلام مساوی همان حقیقت است؟ اگر پاسخ شما این باشد که اسلام متفاوت با حقیقت است، با این پاسخ، خود را محکوم به شکست و فنا کرده‌اید؛ یعنی شما به امری غیر از حقیقت معتقدید و می‌خواهید مردم دنیا را به امری غیر از حقیقت فرابخوانید. اما اگر معتقد باشیم که اسلام، دین حنیف و منطبق بر حقیقت است؛ همان حقیقت نورانی کمالات الهی که فطرت بشر بر آن سرشته شده است «فطرة الله التي فطر الناس عليها»، درواقع به سخن مفسران در تفسیر دین حنیف استناد کرده‌ایم که از نظر آنها دین حنیف، دین منطبق بر حقیقت است؛ یعنی دینی که زیاده بر فطرت نیست، کم از فطرت هم نیست؛ بلکه به طور کامل منطبق بر فطرت انسان است؛ فطرت سلیم و الهی انسان که جويا و خواهان حقیقت است. خداوند انسان را خواهان همه خوبی‌ها و زیبایی‌ها و کمالات آفریده و آنگاه برای شکوفا شدن استعدادهای انسان، دین را به آنها عطا کرده است. اگر دین مساوی با حقیقت باشد، برای سخن گفتن با مردم دنیا که باورها و مسلک‌های

گوناگون دارند، چقدر ضرورت دارد از نام استفاده کنیم؟ از نام خاص؟ آیا تکیه ما بر حقیقت مشترک باشد یا بر نامی که احیاناً ممکن است با عرضه این نام، گروهی موضع بگیرند و خود را آماده مخالفت کنند. شنیده‌اید که امیرمومنان علی(ع) با یک مسیحی در مسیری که به سمت کوفه و بصره می‌رفت همراه شد، وقتی به دوراهی کوفه و بصره رسیدند، این فرد به سمت بصره رفت و حضرت(ع) نیز در پی او به سمت بصره رفت. فرد مسیحی خطاب به حضرت گفت: شما که مسیرتان کوفه بود، پس چرا به سمت بصره می‌روید، حضرت فرمودند: ما در باورهای خود، حقی را برای همسفر قائلیم که باید همسفر را همراهی کرد. آن فرد وقتی این را شنید، شیفته و مسلمان شد.^۱ عرض بنده این است که حضرت علی(ع) در این مدت همراهی، چگونه عرضه‌ای داشت؟ آیا درباره گرایش به اسلام، روش الزام را در پیش گرفت؟ آیا نامی از اسلام برد؟ گفتنی است که وقتی حضرت علی(ع) در لحظه آخر، یعنی پس از عرضه اخلاق نیکو و رفتار پسندیده، بیان می‌کند که این رفتار، سفارش دین ما است؛ بدین معناست که نخست حقیقت را عرضه کن و در آخر از نام دین خود سخن بگو.

امروز وقتی بشر به دنبال حقیقت است و تنها برای رساندن او به حقیقت باید از زبان مشترک بهره گرفت، چقدر ضرورت دارد که در گام نخست بر واژگان تکیه کنیم. نکته‌ای که جناب مهندس مشایی در گفتار پایان اسلامگرایی می‌گوید، همین است. ایشان می‌گوید:

«دوران اسلامگرایی هم به پایان راه خود رسیده است... «ان الدین عندالله الاسلام» آیه قرآن کریم است و تردیدی در آن نیست که دین نزد خداوند فقط اسلام است؛ اما روند تحولات این نیست که بشریت مسلمان شوند تا به حقانیت برسند. اگر بین اسلام و حقانیت فرقی نیست و تطابق کامل است، پس کسی که به حق رسید، آن هم مسلمان است؛ ولو نامش هنوز در شناسنامه مسلمان نباشد. روند تحولات این نیست که بشریت مسلمان شوند تا به حقانیت برسند. این دوره تمام نشده است؛ ولی رو به پایان است. سرعت بشر بالا رفته و فهمش تیز شده است. به حقایقی می‌رسد که لازم نیست آن را از پوسته اسلام طی کند؛ یعنی لازم نیست از نام به حقیقت وارد شود؛ بلکه حقیقت را می‌گیرد و آنگاه تنها یک نام می‌ماند و بس؛ یعنی دارد به یک عصاره اصلی دست می‌یابد که در آن عصاره

اصلی، فهم بزرگی اتفاق می‌افتد؛ می‌فهمد که برای آن نظام بسیار بزرگ است. نظم نوین جهانی یادتان است؟ چقدر می‌شنیدیم و چقدر الان می‌شنویم که اصلاً کسی از نظم نوین جهانی سخن بگوید؟ چه شد؟ داشت برای سال‌های آینده از نظم نوین جهانی حرف می‌زد اکنون اصلاً نظم نوین جهانی را فراموش کرده‌اند علت چیست؟ برای اینکه تحولات آن قدر سریع است که اصلاً دیگر نمی‌کشد که بفهمد چه اتفاقی می‌افتد.»^۱

آنچه بیان شد، عباراتی از مهندس مشایی بود که فرمودید درباره این عبارات بحث کنیم. بنده از شما می‌پرسم که سرنوشت ادیان در جهان آینده چیست؟ اگر ما به روایات ظهور بنگریم، می‌بینیم که ادیان گوناگون در عصر ظهور بقیه‌الله الاعظم وجود دارد که با یک گام همه به حضرت مهدی (عج) و اسلام اعتقاد پیدا می‌کنند؛ برای مثال در روایت آمده است که مسیحیان دنیا، که در آرزوی منجی هستند و منجی را حضرت عیسی (ع) می‌دانند، پس از اقتدای حضرت عیسی (ع) به حضرت مهدی (عج)، منجی را می‌یابند و به منجی واقعی گرایش پیدا می‌کنند. اصلاً تأمل در این روایت چه چیز را به ما می‌فهماند؟ این حقیقت را که مسیحیان هم مانند مسلمانان با تمام وجودشان، خواهان نجات دنیا از ستم خواهند شد. یعنی آنها هم منتظر منجی خواهند بود؛ فقط مبتلا به یک اشتباه مصداقی هستند و فکر می‌کنند که منجی حضرت عیسی (ع) است. هنگامی که حضرت عیسی (ع) به حضرت مهدی (عج) اقتدا می‌کند، این اشتباه مصداقی از بین می‌رود؛ یعنی همه باورها مشترک می‌شود و همان حقایقی که مسلمان‌ها دریافته‌اند، آنها نیز در می‌یابند و باور می‌کنند. آنها هم به دنبال نجات‌بخش و عدالت‌گستر هستند و نیز کسی که بشر را به سعادت رساند. در آن زمان، همه خواهش‌ها یکسان می‌شود. آیا اگر به حقیقت یکسان نرسند، تنها با یک اقتدا، اشتباهشان برطرف می‌شود؟ آن چیزی که جناب مشایی از آن حکایت می‌کند، این است؛ بنابراین می‌توان مقصود مهندس مشایی از عبارت پایان اسلامگرایی را در دو سطح مطرح کرد:

سطح اول: معنای اسلامگرایی است که در واژگان سیاسی بار مثبت ندارد؛ بلکه بار منفی دارد؛ چون دوره این روش به پایان رسیده است. اسلام، دین حق است، اما نمی‌شود با تحکم، الزام، فتح و با سرزمین‌گشودن، اسلام را در جهان حاکم کرد.

سطح دوم: وقتی جهان رو به یکپارچگی است، وقتی همه مردم جهان با افکار و باورهای گوناگونشان با همدیگر مرتبط هستند و وقتی به رشدی رسیده‌اند که هر سخنی را به آسانی نمی‌پذیرند، باید حقایق مشترک را که همان حقایق فطری و مساوی با اسلام است، به مردم دنیا عرضه کرد.

آنچه بیان شد، تفسیر پایان اسلامگرایی در نزد آقای مشایی است. بنابراین پایان اسلامگرایی به معنای بی‌اعتنایی به اسلام نیست؛ بلکه پشت کردن و مخالفت با روش طالبانیسم و القاعده در عرضه اسلام و نیز مخالفت با تأکید و تکیه بر عرضه نام اسلام، پیش از عرضه حقیقت آن است. او تأکید بر عرضه حقایق اسلامی پیش از عرضه نام دارد؛ حقایقی که به‌طور کامل منطبق بر فطرت بشری است. ایشان حقایق مشترک انسان‌ها را مطرح می‌کند و با این کار بر مشترکاتشان می‌افزاید.

نکته پایانی که در تکمیل این بحث عرض می‌کنم این است که اسلام و ادیان موجود در جهان، مشترکات و مختصات دارند. برخی معتقدند برای همدلی و یکپارچگی باید مختصات را کنار گذاشت و فراموش کرد و فقط باید مشترکات را نگه داشت. این یک شیوه است که می‌توان نامش را «سکولاریزه کردن دین» یا «کوچک کردن دین» گذاشت. شیوه دیگری نیز وجود دارد که برخی مدعی آن، شیوه هستند و آن شیوه «تکثرگرایان» یا «پلورالیسم» است. در این شیوه گفته می‌شود که ادیان با همه گوناگونی‌ای که دارند، همه درست و صحیح هستند و فقط باید بیاموزند که همدیگر را باطل نپندارند؛ اگرچه تناقض و تضاد با یکدیگر داشته باشند؛ اما این تضادها و تناقض‌ها، ظاهر امر است. شیوه سوم، شیوه القاعده و طالبانیسم است که می‌گوید برای رسیدن به یکپارچگی باید با تحکم، اسلام را در دنیا حاکم کرد؛ یعنی همه ادیان را وادار کرد تا از دین خود دست بکشند و به اسلام بگروند. به‌طور معمول شیوه سلاطین در فتح همین بوده است؛ مسیحیان هم به همین شکل عمل کرده‌اند. در جنگ‌های صلیبی، مسلمانان می‌کوشیدند مردم سرزمین‌های غیراسلامی را مسلمان کنند، مسیحیان نیز می‌کوشیدند، مسیحی کنند؛ فرقی نمی‌کند، یک شیوه است. شیوه چهارم می‌گوید بر مشترکات تکیه کنید و درباره مختصات بحث و گفت‌وگو کنید و شیوه پنجم می‌گوید بر مشترکات تکیه کنید و مشترکات را به گونه‌ای تبیین کنید که در سایه تبیین و روشنگری شما، مختصات دین اسلام نیز مشترک شوند؛ یعنی پرده‌ها بیفتند و معلوم شود که

آن مختصات هم به مشترک بازمی‌گردند.

جناب دکتر احمدی نژاد در چند سال اخیر هم در مجامع بین‌المللی نزد سران مسیحیت و یهود در امریکا و هم در داخل بر بحث دین واحد بسیار تأکید کرده است. ایشان می‌گوید:

«دین خدا یک دین است «ان الدین عندالله الاسلام»؛ ابراهیم هم مسلمان بود، موسی هم مسلمان بود، عیسی هم مسلمان بوده است.»^۱

برخی این را به تمسخر گرفتند؛ ولی این یک حقیقت کلامی است. این مسئله در علم کلام مطرح می‌شود که آیا حقیقت دین یکی است یا بسیار است؟ آیا ما به واقع ادیان مختلف داریم؟ یعنی خداوند چند گونه با بشر سخن گفته است؟ یا اینکه خدا یکی است و یک دین دارد؛ اما این دین و این حقیقت، در مقاطع مختلف از زبان انبیای مختلف با توجه به ظرفیت‌های مختلف بشریت عرضه شده است؟ اگر حقیقت، یک است، پس دین هم، یک است و این را همگان باید بفهمند.

این، مبنای فکری جناب دکتر و مهندس است که حقیقت دین خدا یکی است؛ چون فطرت بشر یکی است و دین خدا منطبق بر فطرت است. پس در این دوره که حرکت جهان به سمت یکپارچگی شتاب گرفته است و مردم با همدیگر در همه جای دنیا مرتبط‌اند، باید از این زبان مشترک بهره گرفت. بنابراین نباید از واژگانی استفاده کرد که مرزبندی را تداعی می‌کند؛ چون واقعاً مرزی در دین خداوند وجود ندارد. دین خدا یکی است؛ وقتی دین خدا یک بود، مرز ندارد؛ اما انسان‌ها به دلایل گوناگون، مرزهایی بین ادیان به وجود آورده‌اند و این نام‌ها هم اکنون، این مرزها را تداعی می‌کند. پس بیاییم بر حقایق تکیه کنیم نه بر نام‌ها تا این مرزبندی‌ها مانع از رسیدن به حقیقت و همدلی بشر نشود.

نظر آقای مشایی این نیست که به نام اسلام نمی‌رسیم؛ بلکه می‌گوید لازم نیست از نام آغاز کنیم. ایشان می‌گوید نخست حقایق را مطرح کنیم، آنگاه از حقایق به نام اسلام می‌رسیم، ولی رفتار پیشینیان به این شکل بود که می‌کوشیدند نخست مردم دیگر سرزمین‌ها بگویند مسلمان شدیم، سپس با حقایق اسلام آشنا شوند. درحالی‌که هم‌اکنون می‌گویند نخست حقایق را بر مردم دنیا عرضه کنید، سپس به نام سخن بگویید. اصرار بر نام نکنید؛ چون اگر اصرار کنید، مرزبندی به وجود می‌آید و حقیقت اسلام را نمی‌پذیرند. حقیقت را باید بازگو کرد، مطمئناً به

نام اسلام هم می‌رسیم. وقتی می‌خواهیم حقایق را مطرح کنیم، در واقع همان آموزه‌های اسلامی را مطرح می‌کنیم که فطرت را بیدار می‌کند، اما چطور حرکت می‌کنیم؟

بنده در گفت‌وگویی که خارج از ایران با برخی پروفیسورهای مسیحی داشتم - که هم کشیش وهم استاد دانشگاه بودند- به آنها گفتم که آیا عدالت امری فطری و مقبول همه انسان‌ها است یا نه؟ گفتند: بله. گفتم برای مثال می‌توانیم عدالت را به عنوان تکیه‌گاه خود در بحث قرار دهیم؛ بعد به سراغ معاملات می‌رویم و با یک نوع معامله به نام معامله ربوی روبه‌رو می‌شویم. حال ممکن است در فلان دین بگویند جایز است و در دین دیگر بگویند که حرام است. ما می‌کشیم با استفاده از عقل و منطق، گفت‌وگویی را درباره ربا انجام دهیم که آیا این نوع معامله، عادلانه است یا ظالمانه؟ اگر بتوانیم نشان دهیم که در ربا ستم انجام می‌شود، چه اتفاقی می‌افتد؟ گفتند: با تکیه بر عدالتخواهی فطری می‌گوییم که ربا جایز نیست؛ چون در ربا، ستم نهفته است؛ اگرچه تا پیش از این می‌گفتمیم ربا جایز است.

پس یافتید که حرکت از فطریات به سمت پوسته چیست. یعنی نخست که گفتمیم عدالت را می‌طلبیم، همه می‌گویند عدالت را می‌خواهیم؛ سپس نوبت می‌رسد به این معامله که به نام ربا معروف شده است. او تا به حال می‌گفت ربا جایز است و شما می‌گفتی حرام است؛ ولی با منطق به او نشان دادیم که ربا به ستم می‌انجامد و او از زمانی که فهمید ربا به ستم می‌انجامد، از ربا متنفر شد. اصلاً چاره‌ای جز پیمودن این راه نیست. نمی‌توانید از آغاز بگویند که من تو را مجبور می‌کنم که ربا نخور و بعد از اجبار و الزام برایش ثابت کنی ربا معامله بدی است. بنده یک مصداق برای شما بیان کردم تا حرکت از مشترکات به سمت مختصات را دریابید. حرکت از حقایق به سمت پوسته چیست؟ سخن من این است که دین خدا این گونه از طرف خدا تبلیغ شده است؛ منتها اندازه فهم بشری متفاوت بوده است.

بنده بحث مفصلی درباره دینداری دارم و آن این است که گاه سخن از دین است و گاه سخن از دینداری است. دین آن چیزی است که خدا می‌فرستد؛ دینداری آن است که مردم می‌فهمند و باور می‌کنند. دینداری بشر در دوره‌های نخست، دینداری رفتاری بوده است؛ یعنی فقط پوسته و قشر دین را می‌فهمیدند؛ بنابراین اگر می‌خواستند دین را عرضه کنند، با پوسته عرضه می‌کردند؛ یعنی با

اسم و صورت رفتاری پیش می‌رفتند و به دلایل عقلی‌اش نظر نمی‌کردند. دومین مرحله دینداری، مرتبه عقلانی است. در این مرحله، دینداری عمیق‌تر می‌گردد و به حقایق دین‌نگاهی عقلانی انداخته می‌شود و سومین مرحله دینداری، دینداری شهودی و باطنی است؛ یعنی انسان حقیقت را با باطن و درونش حس می‌کند. این نوع دینداری، عمیق است. البته در طول تاریخ افرادی بوده‌اند که دینداری آنها، دینداری عقلانی و حتی باطنی و شهودی بوده است؛ اما دینداری اغلب مردم در گذشته، دینداری رفتاری، سطحی و پوسته‌ای بوده است. هنگامی که پیامبر(ص) مردم را به دین فراخواند، فرمود که بلند شوید و این رفتارها را انجام دهید؛ بلکه نخست، دل مردم را به دست آورد؛ سپس فرمود اکنون برای اینکه متصل شوید به خدایی که او را دوست دارید، رکوع و سجود انجام دهید و نماز بجا آورید.

پیامبر(ص) نخست چیزهایی را در دل و جان مردم تغییر داد؛ یعنی تلنگرهایی زد و مردم بیدار شدند. در واقع تلنگر به عقل و قلب آنها زد. اکنون سخن بنده این است که دعوت انبیا همیشه با عقل و دل شروع شده و سپس به توصیه رفتاری انجامیده است؛ زیرا تا وقتی مردم پیامبر(ص) را با عقل و دل خود باور نمی‌کردند، به توصیه‌های او را مبنای عمل خود قرار نمی‌دادند. مردم در آن زمان برای چه باید به توصیه‌هایی که مخالف آداب و سنن آنها بود گوش می‌کردند. مگر توصیه‌های پیامبر(ص) مخالف آداب و سنن آنها نبوده است؟ سخن آقای مشایی این است که به همین شکل، مردم دنیا را دعوت کنید؛ یعنی دل و عقل آنها را حساس کنید.

نکته‌ای درباره فیلم محمد رسول الله بیان کنم که نکته خوبی است و شباهت تام با صحبت‌های بنده دارد. وقتی جعفر بن ابی‌طالب(ع) مضامین اسلام را بر نجاشی عرضه کرد، نجاشی خطی بر روی زمین کشید و گفت: فاصله ما با شما همین یک خط است؛ یعنی یک اسم. همه آن چیزی که شما باور دارید، من هم باور دارم و در نهایت هم نجاشی اسلام آورد و مسلمان شد. سخن آقای مشایی این است که اسلام را مانند جعفر بن ابی‌طالب در دنیا عرضه کنید. مگر جعفر چه چیزهایی گفت؟ خطبه جعفر بن ابی‌طالب(ع) بسیار زیبا است. او می‌گوید: محمد(ص) آمد و خوراک و پوشاک ما را اصلاح کرد، دشمنی‌های ما را از بین برد و روابط و برخوردهای ما را درست کرد. امروز هم آقای مشایی مانند همین سخنان را بر زبان می‌آورد. بعد جعفر ادامه می‌دهد که دشمنی‌ها را از بین برد و محبت را به ارمغان آورد. ما تا پیش از این با هم می‌جنگیدیم و به خون هم تشنه بودیم؛ ولی او آمد و

این دشمنی‌ها را برداشت و دوستی‌ها را آورد. او لباس و غذای ما را اصلاح کرد؛ یعنی سبک زندگی و محیط زیست و دیگر امور زندگی ما را اصلاح فرمود. سپس نجاشی می‌گوید که همه اینها، حرف‌های ما است!

پس معلوم می‌شود که حقایق الهی ادیان، یکی است. منظور مهندس مشایی این است که حقایق دین خدا را بازگو کنید که به قطع اسلام چیزی غیر از این نیست. به قطع اسلام چیزی بیشتر از حقیقت‌ها نیست. بیشتر از حقیقت و فراتر از آن، یعنی غیر حقیقی و به‌طور قطع اسلام، غیرحقیقی نیست. پتانسیل و استعداد همه این حقایق را هم خداوند در وجود هر انسانی گذارده است. اگر نگذارده بود، نمی‌توانستند دین را بپذیرند. اکنون پرسش بنده از شما این است که اگر خداوند استعداد تمام آنچه اسلام می‌گوید، در نهاد ما نگذاشته بود، آیا هرگز تسلیم آن چیزها می‌شدیم؟ چرا باید تسلیم شویم؟ تسلیم یعنی پذیرش با دل. اگر خدا در نهاد من استعداد این حکم را نگذاشته باشد، هرگز تسلیم نمی‌شوم؛ یعنی نه عقلم قبول می‌کند و نه قلبم می‌پذیرد.

نکته مهمی در اینجا وجود دارد که متذکر آن می‌شوم: آیا در اسلام و نیز در سبک اسلام، تحریف رخ داده است؟ وقتی امام باقر(ع) می‌فرماید: «ارتد الناس بعد رسول الله الا ثلاثه او اربعه او سبعة» یعنی مردم بعد از رسول خدا(ص) مرتد شدند «و به دوران جاهلیتشان بازگشتند»؛ مگر سه یا چهار یا هفت نفر. این تردید هم به خاطر این است که افراد مذکور در درجه ایمانشان متفاوت بودند. این گویای آن است که پدر خط و جهت‌گیری مسلمانان و جامعه اسلامی تحریف رخ داده است که یکی از آنها این است که برخی پنداشتند اسلام را باید با جنگ، جهانگیر کرد. این فرمان که بود؟ آیا اگر حاکمیت در اختیار امیرمؤمنان(ع) بود، حضرتش با جنگ اسلام را پیش می‌برد؟ قطعاً نمی‌توانیم جنگ و نبرد فاتحانه را به امیرمؤمنان(ع) نسبت دهیم. اما افکار و باور برخی از مومنان، تغییر کرده است. برخی از مومنان فکر می‌کنند که نخست باید اسلام را بر غیرمسلمانان تحمیل کرد و به آنها قبولاند، سپس به تعلیم حقایق اسلام پرداخت. آیا اول باید اسلام را به مردم دنیا قبولاند؛ یعنی آنها را به پذیرش اسلام ملزم کرد و سپس معارف اسلام را به آنها یاد داد؟

۴۹

وظیفه بزرگی که بعد از حرکت و خیزش عظیم ملت‌های اسلامی بر عهده متفکران اسلامی و انقلابی قرار دارد، نظریه پردازی در جهت ایجاد ساختارهای متناسب با ارزش‌های دینی در کشورهای اسلامی است. اقدام رئیس‌جمهور در طرح دکترین مدیریت مهدوی، گامی موثر برای تشکیل ساختاری نوین در مدیریت جهانی به شمار می‌آید. استاد شریف‌زاده در یادداشت «مدیریت مهدوی به الامم» به تحلیل دکترین مدیریت مهدوی رئیس‌جمهور پرداخته است.

بهدی به الامم^۱

چندی پیش بود که رهبر فرزانه انقلاب (دام‌الله) اذهان مخاطبان جوان خویش را با این واقعیت آشنا کرد که با بیداری ملت‌های مسلمان در سرزمین‌های اسلامی، باید در اندیشه بازخوانی نظام اسلامی به منظور عرضه ساختاری بالنده و مترقی به جهان اسلام بود.^۲ رهبری با این فرمایش، باب ارزنده و مهمی را بر ملت ایران و به ویژه کاوشگران و دانش‌پژوهان گشود که هیچ‌کس غیر از ایشان، توان و شجاعت گشودنش را نداشت؛ پرسش از معیارهای تشخیص حیات نظام، توفیق یافتن یا نیافتن آن، صعود یا نزول فرهنگ انقلاب، این جرأت را برای همگان پدید می‌آورد که در این باره، به تأمل و درنگ و بحث و گفت‌وگو بپردازند. سرگرم اندیشیدن در این باره بودیم که در نشست^۳ برخی از طلاب و فضلاء حوزه با دکتر احمدی‌نژاد،

۱. روزنامه ایران، ۱۳۹۰/۹/۳۰.

۲. سخنان رهبر معظم انقلاب در دیدار دانشجویان دانشگاه رازی کرمانشاه، ۱۳۹۰/۷/۱۳.

۳. سخنرانی دکتر احمدی‌نژاد در دیدار علما و روحانیون، ۱۳۹۰/۹/۱۲.

نکات جالب توجهی در این زمینه از ایشان شنیدیم. نکات دکتر، ذوق‌برانگیز و الهام‌بخش بود. سخن از طرحی بود که به نظر، قابلیت عرضه شدن در فضای جهانی را داشت و صد البته که در پروسه جهانی شدن، فقط چنین طرح‌هایی قابل بررسی و توجه است. عنوان طرح دکتر، مدیریت مهدوی بود. ریاست‌جمهوری را بر این باور یافتیم که مدیریت مهدوی، بهترین طرحی است که می‌توان آن را به جهانیان عرضه کرد و با عرضه مناسب آن، امید و نشاط به حرکتی بالنده را در قلب همه مردم جهان پدید آورد.

مدیریت مهدوی از نگاه رئیس‌جمهور، نظام نوینی است که ملتها در برابر آن، موضع منفی نخواهند گرفت و از پذیرش آن، سر باز نخواهند زد. هیچ ملتی از آن، احساس ناراستی و نادرستی و تحمیل نخواهد کرد و در نزدیک شدن به آن از یکدیگر سبقت خواهند گرفت؛ زیرا این طرح با خواش‌های اصیل انسانی سازگار بوده و منطبق بر فطرت و فطریات پاک بشری است و در عصر استقبال از معنویات و فطریات، مورد استقبال قرار خواهد گرفت؛ به‌ویژه وقتی موعودگرایی و اعتقاد به منجی از باورهای مشترک اغلب یا همه ادیان باشد. او از فضایی حوزه خواست که به تبیین و تشریح ابعاد گوناگون این طرح بپردازند تا با روشن شدن ابعاد پنهان آن بتوان بهترین نظام را بر جهانیان عرضه کرد.

اهمیت گفتار دکتر در این بود که او به جای پافشاری برخی بر عرضه شکل کنونی نظام ایران اسلامی، عرضه مدیریت مهدوی را توصیه می‌کرد. این امر، شاید برخی را به این پندار گرفتار کند که دکتر از نظام کنونی روی گردانده و به نظامی دیگر که مدیریت مهدوی است، گرایش دارد؛ حال آنکه او مقصود خود را در چند جمله بیان کرد^۱ که شباهتی تمام به فرمایش رهبر فرزانه انقلاب داشت؛ آنجا که ایشان فرمود: «ما در صدد تحمیل نظام خویش به کشورهای تازه به‌پا خاسته مسلمان نیستیم.» رهبر هوشمند ما در موقعیتی به بیانات پیش‌گفته اقدام فرمود که دشمنان نظام می‌کوشیدند این بهتان را در اذهان مسلمانان جهان القا کنند که ایران به دنبال تحمیل نظام خویش به کشورهای اسلامی است. جمع سخنان

۱. همان.

«در معرفی اسلام و حکومت مهدوی باید مراقب بود که در بین ملتها این ذهنیت‌ها شکل نگیرد که ملت ایران قصد دارد اراده خود را به آنها تحمیل کند. مهم‌ترین کار فرهنگی و سیاسی در دنیا معرفی نظم جهانی تحت پرچم

مهدوی است.»

گونگون رهبر خردمند انقلاب در این باره، اهل دقت را به گویش ریاست محترم جمهوری نزدیک می‌کند که ما باید نظامی به غایت ایده‌آل را به جهان عرضه کنیم تا شوق و رغبت مردم جهان را برانگیزد و تعصبات قومی و نژادی، مانع از پذیرش آن نشود؛ همچنین هرگونه فرصتی را از دشمن برای متهم کردن ایران، سلب کند؛ پس از این، بدون انجام دادن کوچک‌ترین رفتاری که بوی تحمیل از آن به مشام رسد، نشان دهیم که نظام اسلامی با داشتن اصل متعالی ولایت فقیه، چگونه شتابان به سوی این ایده‌آل در حرکت است تا همدلی مردم مسلمان و غیرمسلمان را در سراسر گیتی محقق سازیم. بدیهی است که عرضه نظام مدیریت مهدوی و سنجش نظام اسلامی ایران با آن، این نتیجه را در پی خواهد داشت و گرایش به ایران را پدید خواهد آورد.





اجماع سال ۱۳۹۲ علیه احمدی نژاد وسیع تر از گذشته است^۱ هرگز از زبان مشایی نخواهید شنید که من می‌آیم

پس از انتصاب مهندس مشایی به ریاست دبیرخانه جنبش عدم تعهد، برخی از رسانه‌های منتقد، این حکم دکتر احمدی نژاد را فضاسازی به منظور حضور در انتخابات ۱۳۹۲ تلقی کردند. این در حالی بود که سکوت مهندس مشایی در برابر نقدهای تند مخالفان همچنان ادامه داشت. به دنبال این رخدادها در فضای رسانه‌ای، استاد شریفزاده به منظور تبیین شاخصه‌های اسلامی انتخابات، ملزومات حضور مهندس مشایی را برمی‌شمرد؛ ملزوماتی که رکن اصلی آن، مطالبه جامعه اسلامی است.

در پی موارد پیش گفته، حجت‌الاسلام بهمن شریفزاده گفت وگویی با شبکه ایران انجام داد و گفت موضوع انتخابات، موضوعی است که ذهن بسیاری از ارباب رسانه را به خود مشغول کرده است. ایشان از گمانه‌زنی‌های متعدد در زمینه ابعاد گوناگون انتخابات از سوی ارباب رسانه نیز سخن گفت؛ گمانه‌زنی‌هایی مانند: ارزیابی میزان اقبال مردم از انتخابات تا شناسایی کسانی که برای انتخابات کاندید می‌شوند و میزان آرای افراد.

وی سخنانی درباره مبانی کاندیداتوری و نگاه افراد به مسئله انتخابات بیان کرد و گفت باید توجه ویژه‌ای به توصیه رهبر بزرگوار انقلاب^۲ مبنی بر پرهیز از ورود

۱. روزنامه ایران، ۱۹/۱۰/۱۳۹۱.

۲. سخنان رهبر معظم انقلاب در جمع بسیجیان خراسان شمالی، ۱۳۴/۷/۱۳۹۱.

«انتخابات در پیش است؛ البته نزدیک نیست. عده‌ای از اکنون وارد عرصه انتخابات می‌شوند. البته ما این را اصلاً تأیید نمی‌کنیم؛ هر چیزی در وقت خود و در جای خود.»

زود هنگام به این عرصه صورت گیرد؛ همچنین تصریح کرد: نکته‌ای که می‌خواهم درباره انتخابات عرض کنم، یک نکته مبنایی است و آن این است که نگاه ما به انتخابات در عرصه اجرایی کشور از چه مبنایی برآمده و بر چه شیوه‌ای منطبق است؟ برای اینکه مسئله روشن و شفاف شود، بنده از سه نوع نگاه به انتخابات یاد می‌کنم که عبارتند از: نگاه «مطالبه‌گر»، نگاه «عرضه» و نگاه «اجابت».

نگاه «مطالبه‌گر» در انتخابات

این استاد حوزه، مقصود از نگاه «مطالبه‌گر» را ریاست برخی بر قوه مجریه دانست و افزود: این عده، خواهان دست یافتن به این سطح از قدرت هستند و دوست دارند ریاست قوه مجریه را به دست گیرند. ایشان گفت: من به نیت و انگیزه‌های گوناگونی که در این مطالبه‌گری از سوی مطالبه‌گران عرضه می‌شود، کاری ندارم. طبیعی و بدیهی است که مطالبه‌گران ریاست اجرایی در کشور ما، خود را واجد نیت خدایسندانه معرفی می‌کنند. مطالبه‌گران از نیاز کشور به وجود خودشان سخن می‌گویند. آنها می‌گویند قادریم که امور را به دست خود درست کنیم و نیت خود را یک نیت خوب معرفی می‌کنند. با این گویش سخن می‌گویند که «اگر ما بیاییم، کارها را سامان می‌بخشیم». برای اینکه انگشت اشاره بنده به سمت فرد خاصی نباشد، زیاد از عبارات خود افراد استفاده نمی‌کنم و نمی‌خواهم از کسی نام ببرم. فقط می‌خواهم نوع نگاه را تبیین و تشریح کنم. نگاه مطالبه‌گر چنین گویشی را اقتضا می‌کند که «من مصلح امور هستم» و کاستی‌ها را برطرف می‌کنم. وی با بیان اینکه این افراد برای اثبات مدعای خود به سابقه و گذشته خویش استناد می‌کنند که «من می‌توانم مثل گذشته، امور را سامان ببخشم»، خاطرنشان کرد: می‌گویند در گذشته من به همه چیز سامان دادم و بعد از سال‌ها که همه چیز تخریب شده است، می‌توانم دوباره سامان قبلی را بازگردانم... حتی از دیگران می‌خواهد یا بهتر است بگویم دیگران را به این امر سفارش می‌کند که از او بخواهند وارد عرصه انتخاب شود. این را به صورت یک توصیه موکد مطرح می‌کند که از من باید خواسته شود تا وارد این عرصه شوم.

حجت‌الاسلام شریف‌زاده در ادامه افزود: بنده نگاه مطالبه‌گر را یک نگاه متکبرانه می‌دانم؛ نگاهی که خود را بزرگ و کامل نشان می‌دهد؛ همچنین خود را واجد فضایل و توانایی‌های خاص و ویژه معرفی می‌کند و خود را برتر از دیگران

می‌بیند. برای همین سفارش می‌کند که از او بخواهند تا به این عرصه گام بگذارد.

فرد «عرضه‌کننده»، خود را تحمیل نمی‌کند

این استاد حوزه در تبیین نگاه فرد «عرضه‌کننده» می‌گوید: دارنده این نگاه نیز خواهان دستیابی به موقعیت ریاست اجرایی کشور است؛ حتی خود را شایسته چنین سطح و مرتبتی هم می‌بیند، اما مطالبه نمی‌کند؛ بلکه خود را عرضه می‌کند. این نگاه از جهت خودبرتربینی در سطح پایین‌تری از نگاه مطالبه‌گر قرار دارد؛ زیرا برای مردم این اندازه از اختیار و آزادی در انتخاب قائل است که اگر مردم او را پسندیدند، به او رأی دهند. او خودش را واجد خصلت‌های پسندیده می‌بیند؛ اما نه به اندازه آن فرد مطالبه‌گری که همه صفات نیک را منحصر در خود می‌بیند و مردم را صرفاً در صورت انتخاب خود، بر جاده صواب می‌داند.

«نگاه اجابت»، مدل کاندیداتوری اسلامی

حجت‌الاسلام شریف‌زاده، نگاه سوم به انتخابات را «نگاه اجابت» می‌داند و اظهار می‌کند: منظوم از نگاه اجابت، نگاه کسی است که مطالبه این سطح از ریاست کشور را ندارد و خواهان ریاست نیست؛ بنابراین نه مثل گروه اول، مطالبه‌گر است و نه مثل گروه دوم، خود را عرضه می‌کند. او اصلاً به این معنا نمی‌اندیشد که بخواهد رئیس‌جمهور شود. خواهش این معنا در او نیست؛ اما در صورتی که از او بخواهند و حجت بر او تمام شود، از اجابت خواسته‌ها سرپیچی نمی‌کند.

وی با بیان اینکه این گروه برای فهم مردم ارزش فوق‌العاده‌ای قائل هستند، خاطر نشان می‌کند: طبیعی است وقتی برای فهم و خواسته مردم ارزش قائل‌اند، برای انتخاب مردم به طریق اولی ارزش قائل‌اند؛ در نتیجه هرچه را نیز مردم بخواهند و انتخاب کنند، به یقین پذیرا خواهند بود. در وجود قلب این افراد به خودی خود، پرهیز و کناره‌گیری از ریاست دیده می‌شود و اساساً میلی به ریاست وجود ندارد؛ ولی در صورت طلب، به خاطر ارزشی که برای فهم مردم قائل‌اند، به میدان وارد می‌شوند.

«پیغام دادم که والله قسم، پایتان به پاستور نمی‌رسد»

احمدی نژاد در سال ۱۳۸۹ با جمعی از حامیان گفتمان انقلاب دیدار کردند. در این دیدار، درباره عده‌ای که خیلی بی‌قرار پست ریاست‌جمهوری بودند، چنین گفتند: «پیغام دادم که والله قسم، پایتان به پاستور نمی‌رسد!» حجت‌الاسلام شریف‌زاده به این جمله اشاره می‌کند و می‌گوید: اصلاً جریان انتخاب آقای احمدی نژاد هم همین بود. من نه از زبان خود آقای احمدی نژاد، بلکه از زبان کسانی که امروز مخالف احمدی نژاد و جناب مهندس مشایی هستند، عرض می‌کنم. اینها چه گفتند؟ امروز برخی از مخالفان ادعا می‌کنند که ما احمدی نژاد را آوردیم. من می‌گویم اصلاً فرض کنیم که شما در این ادعا درست می‌گویید _ البته درست نیست و مردم آقای احمدی نژاد را آوردند _ این ادعای شما گویای آن است که آقای احمدی نژاد نخواست، بلکه خواسته شد! خود جناب احمدی نژاد یک بار اشاره کردند که همین مخالفان کنونی _ اسم نمی‌برم - نزد من آمدند و درخواست کردند که وارد عرصه شوم و من گفتم شما عدالت را تحمل نمی‌کنید. می‌دانید اینکه یک نفر پابرهنه از متن ملت به ریاست‌جمهوری برسد، چه معنایی دارد؟

مشایی خواهش آمدن ندارد

وی با بیان اینکه هیچ‌کس از جناب مهندس مشایی حتی یک کلمه هم درباره انتخابات نشنیده است، خاطر نشان می‌کند: همین اندازه دلیل کافی است که دوستداران و هواداران مهندس مشایی پیوسته می‌گویند که آیا مهندس پا به عرصه انتخابات خواهد گذاشت؟ بارها از ایشان پرسیدند، اما او در این باره هیچ سخنی نگفته است! بلکه ابا می‌کند و پس می‌زند؛ پس زدن، آموزه امیرالمومنین (ع) است. ابا کردن شیوه حضرت است، تا وقتی که تکلیف شود. تا وقتی «لولا حضور الحاضر» شود. آقای احمدی نژاد علاقه‌مند است به اینکه تفکر عدالتخواهانه ادامه یابد؛ آیا نباید علاقه‌مند به ادامه این تفکر باشد؟ ایشان هرگز مردم را در انتخاب به بن‌بست نمی‌رساند و هرگز مطالبه‌گر نبوده است. برای احمدی نژاد، تفکر مهم است؛ چه او باشد و چه نباشد؛ چه مهندس مشایی باشد و چه نباشد. آنچه عرضه می‌شود، تفکر است. این حامی گفتمان دولت با بیان اینکه مهم نیست چه کسی بر سر کار آید، اضافه می‌کند: هر که می‌آید، باید عدالت را دوست داشته باشد؛ باید عدالت را اجرا کند؛ باید از سهم‌خواهی و ثروت‌اندوزی و تجمل‌گرایی دور باشد؛ باید مثل مردم باشد؛ خانواده و فرزندان هم مثل فرزندان مردم باشند. نه اینکه فقط در گفتار،

فرزندان خود را مثل فرزندان مردم بنامد!

احمدی نژاد مطالبه‌گری نمی‌کند

وی در توصیه به یاران احمدی نژاد تأکید کرد: سفارش می‌کنم که این قدر به دنبال این معنا نباشید که مشایی می‌آید یا نمی‌آید؛ زیرا دیر شده است! اگر می‌خواهد بیاید، باید کار را شروع کنیم! اگر نمی‌خواهد بیاید پس چه کسی می‌خواهد بیاید؟ و... مبنای فکری دکتر احمدی نژاد و مهندس مشایی اصلاً این نیست! یعنی مبنای این دو در انتخاب شدن این نیست که مطالبه‌گری کنند یا خودشان را عرضه کنند. اگر روزی تکلیف شود، از اجابت ابایی ندارند. به مردم احترام می‌گذارند؛ ولی هرگز عرضه و مطالبه‌ای در کار نخواهد بود.

شریف‌زاده همچنین اضافه کرد: من می‌گویم هرگز از دهان مشایی نخواهید شنید که من می‌آیم! تأکید می‌کنم که اصلاً مبنای ایشان این نیست. مبنای او ابا و پرهیز و در عین حال، احترام به خواست مردم است.

این استاد حوزه با بیان اینکه هر کس دوستدار عدالت است، باید برای کسی که احساس می‌کند می‌تواند عدالت را پیگیری کند بکوشد، تصریح می‌کند: عدالت مطلق به وسیله مهدی موعود(عج) برپا می‌شود. ما با این تلاش در ذیل رهبری نایب مهدی(عج) (مقام معظم رهبری) خود را برای دوره حکومت حضرت مهدی(عج) آماده می‌کنیم. ولی اگر خواهان این آمادگی هستیم، باید مطالبه‌گر باشیم. یعنی ما باید مطالبه‌گر باشیم؛ نه کسی که می‌خواهد رئیس شود! اجابت در برابر مطالبه است و قضیه باید برعکس شود.

عده‌ای با چه انگیزه‌ای برای چندمین بار نامزد می‌شوند!

وی با اشاره به کسانی که چند دوره در معرض رأی مردم قرار گرفته و بارها با نه بزرگ آنها روبه‌رو شده‌اند! خاطر نشان کرد: چرا برای خواسته مردم احترام قائل نیستید؟ مردم وقتی نمی‌خواهند، یعنی دیگر نمی‌خواهند! بایدی در کار نیست! اگر مردم نمی‌خواهند، چرا می‌آیید؟ آیا چند بار آمدن و با رأی بسیار کم روبه‌رو شدن، شما را به این نتیجه نمی‌رساند که مردم شما را نمی‌خواهند؟ اگر برای رأی مردم ارزش قائلید، اصلاً چرا می‌آیید؟

حجت‌الاسلام شریف‌زاده در تشریح مبنای کاندیداتوری از نگاه اسلام و تکلیف

و توصیه‌ای که اسلام برای مردم دارد، می‌گوید: مینا این است: از کسی که باور دارید می‌تواند خط عدالت را تعقیب کند، مطالبه‌گر باشید و او را به اجابت وادارید و مکلف سازید؛ یعنی خنثی نباشید و منتظر نمانید تا او بیاید؛ بلکه بطلید تا بیاید.

اجماع ۱۳۹۲ علیه احمدی‌نژاد وسیع‌تر است

وی در بخش دیگری از سخنان خود در جمع حامیان دولت، با بیان اینکه احمدی‌نژاد خود را جزئی از هفتاد میلیون ایرانی می‌داند که صاحب رأی بیشتر نیست، خاطر نشان کرد: ان‌شاءالله مردم هم سومین اجماع شکل گرفته علیه او، را که اجماع سال‌های ۱۳۸۴ و ۱۳۸۸ در برابرش چیزی محسوب نمی‌شود، خواهند شکست. جناب احمدی‌نژاد صاحب اندیشه‌ای است و اندیشه و نیز باورهایش را با مردم در میان می‌گذارد؛ اما از تحمیل رأی خود بر مردم ابا دارد. اتفاقاً به خاطر اینکه معتقد به تحمیل نظر خود بر مردم نیست، مردم را به سمت انتخابات باشکوه ترغیب می‌کند.

جالب است کسانی که مبنایشان بر اجابت است، هیچ مانعی سر راه شرکت مطالبه‌گران و عرضه‌کنندگان در عرصه رقابت به وجود نمی‌آورند؛ بلکه آنها را به کاندیداتوری دعوت می‌کنند و آنها را آزاد و صاحب حق می‌دانند؛ برای همین است که اندیشه جناب احمدی‌نژاد، انتخابات حداکثری و ۴۹ میلیونی است. احمدی‌نژاد به حق مردم می‌اندیشد نه به انتخاب شدن فردی که به او گرایش دارد.

اگر عرصه‌ای باز شود و حجتی تمام...

حجت‌الاسلام شریف‌زاده با اشاره به اینکه مردم خوی مطالبه‌گری را می‌توانند از خوی عرضه‌گری و اجابت‌گری تشخیص دهند، می‌افزاید: مردم بر اساس خوی است که رأی می‌دهند.

اگر ببینند احمدی‌نژاد خوی اجابت‌گری دارد، از او استقبال می‌کنند؛ به همین خاطر است که احمدی‌نژاد، محبوب‌ترین افرادش را هم بر مردم تحمیل نمی‌کند. ممکن است اگر عرصه‌ای باز شود و حجتی تمام، احمدی‌نژاد هم گرایشش را تبیین کند.



همشهری ماه

استاد شریف‌زاده در مصاحبه با ماهنامه «همشهری ماه» ضمن یک تقسیم‌بندی، نحوه ارتباط بین دولت و روحانیت را تبیین و در سطوح مختلف شرح می‌کند. سائبه تبعیت نکردن رئیس‌جمهور از ولایت فقیه و ارتباط ضعیف دولت با نهاد روحانیت، از عمده‌ترین ترندهای ایجادشده در بین حامیان دکتر احمدی‌نژاد بوده است که پاسخ به آنها می‌تواند شباهت ایجادشده از سوی رسانه‌های منتقد را خنثی کند. همچنین در این گفت‌وگو از مسئله حضور نیافتن چند روزه رئیس‌جمهور که از آن با عنوان خانه‌نشینی در رسانه‌های منتقد یاد می‌شود، رمزگشایی شده است.

• رابطه آقای احمدی‌نژاد در دولت‌های نهم و دهم با روحانیت چگونه بوده است؟ آیا این رابطه رو به بهبود رفت یا متوقف شده و یا کاهش یافته است؟ به نظر شما در جمهوری اسلامی، رابطه دولت با روحانیت باید چگونه باشد؟

بسم الله الرحمن الرحيم. فکر می‌کنم پیش از آنکه به کیفیت ارتباط دولت نهم و دهم با روحانیت بپردازیم، باید ارتباط صحیح روحانیت را در نظام اسلامی تبیین کنیم تا معیاری برای داوری شود. چون هر داوری‌ای محتاج معیار است. برای بررسی ارتباط صحیح و ایده‌آل با روحانیت در نظام اسلامی نیاز به تقسیم روحانیت و تقسیم ارتباط است؛ یعنی کدام روحانی و چه نوع ارتباط. بنده روحانیت را به چهار

دسته تقسیم می‌کنم. نخست: فقیهی که ولایت جامعه را بر عهده دارد؛ یعنی ولی فقیه؛ دوم: فقها که امر مرجعیت بر عهده ایشان است؛ سوم: فاضلان حوزه؛ چهارم: طلاب. معتقدم باید ارتباط دولت با هر چهار گروه بررسی شود.

درباره ارتباط هم تقسیمی دارم که عبارت است از: نخست، متابعت که به معنای تبعیت و فرمانبری است؛ دوم، مشاورت که به معنای مشورت کردن است؛ سوم، معاونت که به معنای کمک و یآوری کردن است و چهارم، مجالست. با این دو تقسیمی که عرض کردم، می‌توانم شکل ایده‌آل ارتباط دولت با روحانیت را در نظام جمهوری اسلامی ترسیم کنم.

ارتباط دولت با ولی فقیه باید ارتباط «متابعت» باشد. رئیس‌جمهور، بازوی ولی فقیه است و بازو باید از صاحب بازو تبعیت کند. در حقیقت ولایت فقیه واجد سه بازو است: بازوی اجرایی، بازوی قانون‌گذار و بازوی داوری. سه قوه در کشور ما سه بازوی ولی فقیه هستند.

ارتباط دوم، ارتباط «مشاورت» است. آیا رئیس‌جمهور باید مشاورتی با ولی فقیه داشته باشد یا خیر؟ این نکته مهمی است. آنچه در روال و رویه مقام معظم رهبری دیده می‌شود و نیز در رویه امام راحل بود، آن بود که رئیس قوه مجریه را طرف مشورت خود قرار می‌دهند؛ زیرا رئیس قوه مجریه بر امور اجرایی کشور چیرگی و تسلط دارد. اخبار و آگاهی‌های گوناگونی از روند اجرایی کشور دارد؛ برای همین می‌تواند مشورت‌های ارزنده‌ای به ولی فقیه بدهد. همین جا یک نکته‌ای بگویم: برخی به غلط تصور می‌کنند که رئیس‌جمهور نباید طرف مشورت با رهبر شود؛ بلکه فقط باید مطیع و تابع باشد؛ درحالی که این غلط است. ما در انتخاب افراد برای ریاست‌جمهور باید به این نکته دقت داشته باشیم که افزون بر آنکه فردی را برمی‌گزینیم که در تبعیت کم نمی‌گذارد، توجه کنیم باید کسی را انتخاب کنیم که مشاور خوبی هم برای رهبر باشد؛ یعنی توان مشورت‌دهی داشته باشد. اگر توان مشورت‌دهی نداشته باشد و فقط بگوید تابع محضم، با آنکه تابعیت خوب است، اما نداشتن توان مشورتی خوب نیست. یعنی نمی‌شود به اسم تابعیت، خود را از دادن مشورت معاف دانست. این نکته مهمی است. چون عده‌ای فکر می‌کنند اگر مشورت‌دهی را نفی کنند، تبعیتشان قدرت می‌گیرد و بیشتر می‌شود. حال آنکه اصلاً این گونه نیست.

• **حال اگر رئیس‌جمهور بخواهد به گونه‌ای مشورت دهد که سخن خود را به کرسی بنشانند، نظر شما چیست؟**

اسم این، دیگر تبعیت نیست. یک موقع شما مشورت می‌دهید و ممکن است گاه نظر شما با نظر کسی که به او مشورت می‌دهید، مخالف باشد. مشورت همین معنا را دارد. در مقام بحث، مشاور، تابع نیست. اگر تابع بود، دیگر مشاور نیست؛ اما در مقام نتیجه‌گیری از بحث، تابع است. بنده می‌خواهم بگویم بسیاری از افراد، حوزه‌ها را با هم خلط می‌کنند؛ یعنی فکر می‌کنند اگر برای مشورت نشستند و نظر رهبری را شنیدند که مخالف با نظر خودشان بود، توقف کنند و دیگر به عرضه نظر خود ادامه ندهند؛ در حالی که این خطاست. ادامه بحث لطمه‌ای به تبعیت نمی‌زند. حوزه تبعیت، حوزه بحث نیست؛ یعنی پس از آنکه رهبر از بحث نتیجه گرفت و خواست حکم کند، حوزه تبعیت آغاز می‌شود. اما پیش از دادن حکم، حوزه مشورت است؛ یعنی باید کاملاً از ایده خودت _ اگر معتقدی درست است _ با دلیل و استدلال دفاع کنی. در نهایت یا ایده‌ات پذیرفته می‌شود یا نمی‌شود یا تو ادله طرف مقابل را می‌پذیری یا طرف مقابل، ادله تو را می‌پذیرد و یا هیچ کدام ادله یکدیگر را نمی‌پذیرد. به هر حال محصول این گفت‌وگو آن چیزی است که به عنوان حکم از دهان رهبر خارج می‌شود. از آنجا به بعد، حوزه تابعیت آغاز می‌شود. من می‌خواهم بگویم پس رئیس‌جمهور باید شجاعت مشورت دادن داشته باشد و تصور نشود اگر کسی گفت من با رهبر بحث نمی‌کنم، این فرد مناسبی برای ریاست‌جمهوری است؛ چون نمی‌خواهد با رهبر بحث کند و فقط می‌گوید چشم. حوزه چشم گفتن با حوزه بحث کردن فرق می‌کند. حوزه تبعیت با حوزه مشاوره فرق می‌کند. رهبر در حوزه مشاوره از تو می‌خواهد هر آنچه را داری بگویی. استوار باشی بر ادله‌ات. محکم دلیل بیاوری و محکم حرف بزنی تا بحث نتیجه بدهد. نهایتش آن است که رهبر دلیل تو را نمی‌پذیرد؛ حتی ممکن است نتواند تو را قانع کند. عیبی ندارد. از آنچه حکم کرد باید تبعیت بشود.

می‌خواهم نهایتش را بگویم. فرض کنید در یک مباحثه، رهبر ادله رئیس‌جمهور را نمی‌پذیرد و رئیس‌جمهور هم به ادله خود معتقد است؛ حال بحث تمام می‌شود و رهبر بر طبق ایده خود حکم می‌کند؛ از اینجا حوزه تبعیت آغاز می‌شود. یعنی رئیس‌جمهور حکم رهبر را روی چشم می‌گذارد و می‌گوید من بازوی او

• آیا می‌شود وقتی رهبر درباره مسئله‌ای حکمی صادر کردند، حکم اجرا نشود تا آن فرد به رهبر مشورت دهد، شاید این حکم تغییر کند؟ این بحث دیگری است. خیر. رهبر اگر حکم کرد که اجرا کنیم، باید مطیع باشیم. ولی باز ممکن است برسید اگر رهبر حکم کرد، باب مشاوره بسته می‌شود؟ خیر. باب مباحثه همیشه باز است؛ ولی این مشاوره و مباحثه نباید به عمل لطمه بزند و موجب تعطیل حکم شود. من حکم را اجرا می‌کنم؛ در عین حال به بحث و مشورت دادن به رهبری ادامه می‌دهم؛ البته در فرصت مناسب. با این شرط که رهبر خواهان ادامه این مشاوره و مباحثه باشد؛ زیرا گاه رهبر می‌گوید بس است و دیگر نمی‌خواهم به من مشورتی بدهید. ولی اگر باب مباحثه را باز بگذارد و حکم هم کرده باشد، می‌شود به این مشاوره ادامه داد.

می‌خواهم بگویم که اینها نکات مهمی برای روشن‌اندیشان است. اینها باید بدانند ارتباط با ولی فقیه به چه شیوه‌ای است. ارتباط با ولی فقیه به معنای بستن باب اندیشه نیست و باز بودن باب اندیشه نیز به معنای اطاعت نکردن نیست؛ اینها باید در کنار هم تعریف شود. یعنی هم می‌توانید فضای عرضه اندیشه را باز بگذارید و هم مطیع باشید. اشتباه نشود که برخی فکر کنند اطاعتی در واقع اطاعت است که در آن باب اندیشه بسته شود. این خلاف روال تشیع است. ائمه ما که آنها را معصوم می‌دانیم و می‌گوییم خطایی در فکر و اندیشه و سفارششان نیست، ما را به اندیشیدن واداشتند. این، بسیار مهم است. خود ائمه (ع) سؤال مطرح می‌کردند و اصلاً به شیعیان‌شان نمی‌گفتند گوش کنید و هیچ چیز نگویند؛ همچنین نمی‌گفتند اگر ما را به عنوان معصوم قبول دارید، به روایات ما مراجعه کنید. بنده کار فراوانی در زمینه روایات اخلاقی و حتی فقهی انجام داده‌ام. وقتی سفارش می‌کنند، علت حکم را بیان می‌کنند. چرا؟ می‌توانستند بگویند شما اگر ما را به عنوان معصوم باور دارید، یعنی عقلتان عصمت را باور کرده است، وقتی حکم کردیم انجام بدهید؛ ولی این را نمی‌گفتند و با بیان پرسش و علت حکم، شیعیان‌شان را به اندیشیدن وامی‌داشتند. چرا؟ چون شیعه معتقد است که اندیشه باید رشد کند. اصلاً تبعیت خوب در سایه اندیشیدن ممکن است.

اگر باب اندیشه بسته شود، ممکن است به ظاهر بگوییم تابعان خوبی به وجود آمدند؛ اما مطمئن باشید تبعیت در یک پیچ از میان می‌رود. خوارج تابعانی بودند که نمی‌اندیشیدند. نخست تابع امیرالمومنین (ع) بودند، اما اندیشه آنها تعطیل بود؛ زیرا در

یک پیچ یعنی بلند شدن قرآن‌ها بر سر نیزه و با یک فریب، تبعیت آنها مختل شد. رابطه رئیس‌جمهور با اولین سنخ از روحانیت یعنی رهبر و یا ولی فقیه، رابطه متابعت و مشاورت است؛ البته در این دو حوزه، معاونت و مجالست هم تعریف می‌شود.

• آیا رئیس‌جمهور هم باید از رهبر مشورت بگیرد؟

اصلاً مجلس بحث به معنای مشورت و مشاوره دو طرف است، یا هر تعداد که در مجلس حضور دارند. همه باید نگاهشان این گونه باشد. هر کس باید بگوید که همه چیز نزد من نیست؛ وگرنه اصلاً بحث شکل نمی‌گیرد؛ بلکه می‌شود کلاس درس. یعنی همه چیز را همگان می‌دانند نه یک نفر. پس افکار را روی هم می‌ریزیم تا به نتیجه درست دست یابیم. مطالبی که عرض کردم، خلاصه شرح ارتباط رئیس‌جمهور با اولین قسم از روحانیت است.

بنده وارد مصداق‌ها می‌شوم. نکته‌ای باعث کدورت طرفداران آقای احمدی‌نژاد شد و آن، مسئله خانه‌نشینی و مقاومت بر سر حکم آقای مصلحی و آقای مشایی است که در زمان مقرر اجرا نشد. شنیدیم که نامه آمد و دکتر احمدی‌نژاد گفت جلسه می‌گذاریم و صحبت می‌کنیم تا نظر رهبر را تغییر دهیم.

نخست بحث را با جمله‌ای از مقام معظم رهبری آغاز می‌کنم؛ سپس به مصداق شما هم می‌رسیم و درباره سایر مباحث هم سخن می‌گوییم. رهبر بزرگوار انقلاب در نشستی، یکی از مهم‌ترین امتیازات دولت آقای احمدی‌نژاد را در مقایسه با دولت‌های گذشته معرفی می‌کنند. می‌گویند: «من از همه دولت‌ها حمایت کردم؛ اما امتیازی که این دولت بر دولت‌های گذشته دارد این است که به دنبال ایجاد حاکمیت دوگانه نیست.» این حرف بسیار مهم است. این بحث در غرفه خبرگزاری مهر در نمایشگاه مطبوعات هم مطرح شد. بنده گفتم آقا در همین دیدار با دولت که به مناسبت هفته دولت برگزار شد، به صراحت مسئله احیای ارزش‌های انقلاب را در این دولت، با چهار یا پنج عبارت مطرح کردند. بعد در ادامه سخنانشان این آمد که دولت نهم و دهم؛ یعنی هم دولت نهم را بیان کردند و هم دولت دهم را؛ آن هم به صراحت، نه به اشاره. گفتند هر دو دولت، ارزش‌ها را احیا کردند. جالب است که آقا فرمودند مخالفت‌هایی که با این دولت صورت گرفته، به‌ویژه در سه سال اخیر، به خاطر این است که بر این ارزش‌ها تاکید بیشتری شده است؛ یعنی

دولت دهم بیش از دولت نهم بر ارزش‌های انقلاب تکیه کرد. برخی از دوستانی که معتقد بودند بر شعار سوم تیر پایدار هستند، بین دولت نهم و دهم فرق می‌گذارند؛ یعنی می‌گویند ما بر آرمان‌های دولت نهم پایداریم. اصلاً عبارت پایداری را هم برای این به کار بردند و گفتند به خاطر اینکه حلقه‌ای دور رئیس‌جمهور را گرفت و او را به انحراف برد و دولت دهم از ارزش‌ها فاصله گرفت. خدمت آقایان خبرگزاری مهر گفتم این کلام رهبر بزرگوار انقلاب که فرمودند در دولت دهم ارزش‌ها احیا شده و به همین خاطر مخالفت‌ها بیشتر شده، دقیقاً باطل‌کننده این ایده دوستان جبهه پایداری است.

- **یعنی انحرافی در دولت صورت نگرفته است؟**
بله، تصریح کلام رهبر است. ما نظر رهبر را بررسی می‌کنیم.

- **پس شما اصلاً جریان انحرافی و ... را قبول ندارید؟**
قبول ندارم، چون همه انحرافات که نام بردند، انحرافات فکری بود؛ انحراف از ارزش‌ها بود. رهبر انقلاب می‌فرماید علت مخالفت با دولت نهم و دهم، به‌ویژه در این دو - سه سال اخیر، این بوده که تاکید این دو دولت بر ارزش‌های انقلاب بیشتر شده است. این نشان می‌دهد که نه فقط انحرافی در دولت دهم رخ نداده، بلکه سرعت و شتاب دولت دهم در احیای ارزش‌های انقلاب، بیشتر از دولت نهم است. این سخنان رهبری، ابطل صریح و بدون تفسیر شعار جبهه پایداری بود. این دولت حاکمیت دوگانه ایجاد نکرده است. با دوستان خبرگزاری مهر که صحبت می‌کردم، آقای می‌گفت کدام ارزش‌ها؟ آیا ولایت‌پذیری هم جزء آن ارزش‌ها است؟ گفتم آقا در سخنان خود، از ارزش‌هایی نام برده و فقط ولایت‌پذیری را استثنا کرده‌اند؟ گفتم اصلی‌ترین ارزش انقلاب، ولایت‌پذیری است. در دولت‌های گذشته، تلاش‌هایی برای ایجاد حاکمیت دوگانه انجام گرفته است؛ ولی در این دولت صورت نگرفته است. ایشان گفت: آقا در کجا این جمله را فرموده‌اند؟ این برای یک خبرگزاری بد است که این را نشنیده و ندیده باشد. من گفتم اگر اینترنت در اختیار باشد، به شما نشان می‌دهم. همه در خبرگزاری مهر بلند شدیم و سراغ کامپیوتر رفتیم. من جمله را پیدا کردم و به ایشان نشان دادم و ایشان نگاه کردند و تمام شد.

بنده چند وقت پیش در یک مصاحبه درباره آنچه شما خانه‌نشینی آقای احمدی‌نژاد عنوان کردید، توضیحی دادم. توضیح بنده این بود که ببینیم چه روایتی شده است از خانه‌نشینی جناب احمدی‌نژاد؟ در واقع چه روایت‌ها و چه درایت‌هایی شده است؟ درایت یعنی برداشت و حدس. گمان و تخمین؛ ولی روایت یعنی نقل واقعه. من گفتم ما یک روایت بیشتر نشنیدیم و بقیه همه درایت و تخمین و گمان بوده است. در آن مصاحبه از من پرسیدند آقای احمدی‌نژاد قهر کرده است؛ گفتم سندی دارید؟ جایی نوشته شده است؟ گفتند همین که در خانه نشسته، یعنی قهر کرده است. گفتم پس این تخمین است؛ روایت نیست. خبرنگار از من پرسید از رئیس‌جمهور یا مهندس مشایب چیزی در این خصوص شنیده‌اید؟ گفتم نه؛ ولی یک روایت معروف در رسانه‌ها وجود دارد. این روایت در خیلی جاها گفته شده است اتفاقاً آن روایت هیچ دلالتی بر ضعف ولایت‌پذیری آقای احمدی‌نژاد نداشت. وقتی این مصاحبه منتشر شد. برخی از مقامات عالی گفتند این روایت باطل است و آن مصاحبه اصلاح شد گفتم خب وقتی هیچ روایتی درباره خانه‌نشینی وجود ندارد؛ چگونه می‌خواهید داوری کنید؟

• حال روایت چه بود؟

این بود که آقای احمدی‌نژاد نسبت به آقای مصلحی برای ادامه وزارت، نظر مثبتی نداشت. آقای احمدی‌نژاد نظر خود را در این باره به رهبر بزرگوار انقلاب اعلام می‌کنند؛ چون در مورد وزارت اطلاعات باید با رهبر انقلاب هماهنگ شود. این روایت می‌گوید که رهبر انقلاب به رئیس‌جمهور می‌گویند آیا شما کس دیگری را سراغ دارید؟ آقای احمدی‌نژاد یک نفر را معرفی می‌کند که رهبر انقلاب نمی‌پذیرد. آقای احمدی‌نژاد می‌گویند آیا من می‌توانم فکر کنم که با آقای مصلحی می‌توانم همکاری‌ام را ادامه دهم یا نه؟ رهبر بزرگوار انقلاب گفتند فکر کنید و پس از فکر کردن، نظرتان را بدهید. من گفتم کجای این، بر ولایت‌ناپذیری آقای احمدی‌نژاد دلالت می‌کند؟! ایشان که برای فکر کردن اذن گرفت. در نهایت فکر می‌کرد و می‌گفت من نمی‌توانم همکاری کنم و استعفا می‌کرد. آقا مدتی وقت دادند که ایشان فکر کند؛ ایشان هم مدتی فکر کرد و در نهایت به همکاری خود ادامه داد. کجای این خلاف ولایت‌پذیری است؟ آقا که حکم ندادند باید با مصلحی همکاری کنید. آقا به ایشان مهلت فکر کردن داده است. البته این روایت، ادامه هم

دارد؛ آقای احمدی نژاد تازه از سفر آمده بودند و بیمار بودند؛ گفتند هم استراحتی برای شما است و هم فکر می‌کنید و نتیجه را اعلام می‌کنید. برخی از مقامات گفتند چنین روایتی نیست. گفتیم: «مرحبا بناصرنا» (آفرین به یاری کننده ما)! اگر این نیست، سطح حدسیات که از روایات نازل تر است؛ چون دیگر اندیشه و خیال است. پس دیگر هیچ دلیل و سندی برای ضعف ولایت‌پذیری آقای احمدی نژاد نداریم که بتوانیم داوری کنیم.

• پس چرا این روایت تا این حد غالب شده است؟

خانه‌نشینی بوده است؛ اما حالت قهر در کجا گفته شده است؟ گناه‌گوینده بر عهده خودش است. کسی که این حدس را ترویج کرد، باید جوابگوی گناهانش در پیشگاه حضرت حق باشد. ما سندی برای داوری نداریم؛ ولی تصریحاتی داریم که می‌توان بر اساس آن داوری کرد. این دولت حاکمیت دوگانه ایجاد نکرده است. شما تصریح رهبری را در دست دارید؛ حدسیاتی هم دارید؛ آیا می‌شود در برابر نص اجتهاد کرد؟ مگر ما شیعه نیستیم؟ شیعه، مسلک اجتهاد در برابر نص را قبول دارد؟ ما نصی داریم و حدسی هم داریم که مخالف این است؛ آیا حدس خود را غالب کنیم بر این نص؟ صریح کلام رهبر این است که این دولت، حاکمیت دوگانه ایجاد نمی‌کند. حدس ما تخلف از این است؛ پس باید حدس را کنار گذاشت.

• چرا آقای احمدی نژاد در خانه‌نشینی سکوت کرد؟

فرصت برای فکر کردن بود که ادامه دهد یا ندهد. حتی اگر به این نتیجه می‌رسید که ادامه ندهد، به اذن بود. هیچ دلیلی بر ضعف ولایت‌پذیری ایشان وجود نداشت. آقای آقاهرانی خبری را نقل کردند مبنی بر اینکه من وارد منزل آقای احمدی نژاد شدم. ایشان متأثر شد و گفت من از حزب‌اللهی‌هایی نمی‌گذرم که در مورد من این گونه قضاوت کردند و گفتند که احمدی نژاد مخالف ولایت فقیه است.

• دیر گفتند!

خیر. در همان ایام بیماری که آقای آقاهرانی برای ملاقات خدمت ایشان رفتند، جناب احمدی نژاد این گونه گفت.

مختصری هم درباره دو سه قسم دیگر بگوییم. می‌رسیم به طبقه دوم از روحانیت، یعنی علما، که خدا نگهدار و نگهبان ایشان باشد. ارتباط دولت با علما باید چگونه باشد؟ آیا نوع اول ارتباط یعنی متابعت از علما، برای دولت رواست یا روا نیست؟ آیا دولت یعنی بازوی اجرایی ولی فقیه، مجاز است از غیر ولی تبعیت کند؟ فرد را نمی‌گوییم؛ بلکه دولت را می‌گوییم. رئیس‌جمهور رئیس دولت است. این شخصیت حقوقی بازوی کیست؟ بازوی ولی فقیه است. آیا حق دارد حکم را از غیر ولی فقیه بگیرد؟ بنده دو تصویر می‌سازم:

۱- همه فقها در عصر غیبت، ولایت دارند،

۲- برخی نظرشان این است که همه ولایت دارند. با آنکه می‌گوییم ولایت از آن فقیهان است، اما می‌گوییم در زمان توانایی بر اعمال ولایت باید تشخیص وجود داشته باشد؛ حال یا در قالب شورا یا در قالب فرد. می‌دانید تشخیص یعنی چه؟ یعنی تشخیص حکم. ببینید این مثل معروف است که در یک کشور چند نفر نمی‌توانند رئیس باشند. با آنکه مثل است، درست است. یک ولایت که نمی‌تواند چند امیر داشته باشد. حکم باید تشخیص داشته باشد. یعنی چه؟ یعنی از یک جا صادر شود. خدا می‌گوید «لو کان فیهما...» اگر قرار بود غیر از خدا، الهه‌های دیگری هم باشند، عالم فاسد می‌شد؛ پس شدنی نیست. حکم باید متشخص باشد. حال این حکم متشخص را یک نفر باید صادر کند یا یک شورا؟ آیا می‌توانیم احکام داشته باشیم؟ در یک کشور باید یک حکم داشته باشیم. ثابت شده که تمرکز، بهتر از عدم تمرکز است. با شورا نمی‌شود به حکم رسید. این نکته برای ما روشن می‌کند که آقای احمدی‌نژاد یا هر رئیس‌جمهور دیگر، حق طلب حکم از هیچ فقیهی را ندارد. اصلاً مجاز نیست و اگر فقیهی بخواهد حکمی کند، او مجاز به تبعیت نیست. اگر تبعیت کند، باید به ولایت‌پذیری او خرده گرفت. به قطع علما نیز چنین طلبی ندارند که در نظام اسلامی حکم کنند.

• اگر فقها حکم شرعی دهند، در این صورت تکلیف چیست؟

حکم بافتوا متفاوت است، حکم یعنی اجرا. در مورد فتوا باید گفت که رئیس‌جمهور می‌تواند مقلد هر فقیهی باشد؛ اما در احکام باید تابع ولی فقیه باشد.

- زمانی که فقها درباره مسئله‌ای فتوا داده‌اند، ولی رهبر در این باره چیزی نگفته است، تکلیف چیست؟

در هر صورت رئیس‌جمهور متابعت از علمای جامعه ندارد.

اما پرسش این است که اگر جامعه ولی فقیه دارد و ولی فقیه درباره مسئله‌ای حکم نکرد، آیا فقها باید حکم کنند و یا باید از او طلب حکم کنند؟ اگر بخواهید عاقلانه جواب دهید کدام را می‌پسندید؟ فقها باید از ولی طلب حکم کنند یا خود حکم کنند؟ اگر طلب حکم کنند و ولی فقیه حکمی بر خلاف حکم فقها صادر کرد، باید حکم ولی فقیه را اجرا کنیم. در واقع رئیس‌جمهور، رابطه متابعه در احکام از مراجع ندارد؛ اما مشاورت به قطع باید وجود داشته باشد و رئیس‌جمهور باید فقهای عظام را طرف مشورت بداند؛ چون اسلام‌شناس هستند و کشور ما هم کشوری اسلامی است.

- آیا آقای احمدی‌نژاد، فقها و فضلا را هم طرف مشورت خود قرار می‌دهد؟

بله، بسیار طرف مشورت قرار دادند.

- به چه صورت؟

آقای احمدی‌نژاد دو قدم برداشت که به ظاهر در دولت‌های قبلی برداشته نشده است: یکی ایجاد پست مشاوره ریاست‌جمهوری در امور روحانیت به عنوان مشاور روحانیت. در فرهنگ آقای احمدی‌نژاد این پست، مهم است. وظیفه ارتباط با مراجع، علما و فضلا را بر عهده دارد. انتقادهای زیادی در این زمینه مطرح است؛ ولی یکی از این انتقادهای خود مشاور سابق ایشان وارد است: اول آنکه آقای سقایی‌بی‌ریا کسی است که ارتباط وسیعی با جبهه پایداری دارد. خب ایشان استعفا کردند. بنده به استعفای ایشان ایراد دارم. چرا تا وقتی بر سر کار بود، با مراجع ارتباط کمی برقرار کردند؟ یک روحانی فاضل باید با دفتر علما ارتباط برقرار کند.

- وظیفه ایشان سنگین‌تر هم بود؛ چون آقای احمدی‌نژاد روحانی نبود، درست است؟

آفرین. آقای احمدی‌نژاد روحانی نیست؛ پس آقای بی‌ریا برای برقراری

این ارتباطها باید محکم‌تر گام برمی‌داشت. حال اینکه چقدر بوده، کاری ندارم؛ ولی به استعفای ایشان اعتراض دارم. استعفای ایشان، نوعی جفا و بی‌وفایی به آقای احمدی‌نژاد بود. باید می‌ایستادند و ارتباط ایشان را با آیت‌الله مصباح و دیگر مراجع محکم می‌کردند تا سخنان به درستی منتقل شود. بحث‌های شما همین انتقال حرف‌هاست؛ مثل بحث مدیریت انبیا، مکتب ایرانی، مسئله دوستی با مردم اسرائیل، مسئله ورود زنان به ورزشگاه و ... که البته بیشتر برای مهندس مشایی بوده است یکی از وظایف شما همین انتقال حرف‌هاست.

با استعفای آقای سقایی بی‌ریا، آقای احمدی‌نژاد مشاور دیگری را وضع کرد. توقع ما این است که مشاور جدید، تلاش بیشتری برای برقراری ارتباط به خرج دهد. جالب است بدانید آقای احمدی‌نژاد به مشاور هم اکتفا نکرده؛ بلکه کوشیده است خودش این ارتباط را در حد خوبی برقرار کند. قدم دیگر ایشان، قرار دادن استاد اخلاق برای هیئت دولت بود. اینکه دیگر به قطع نظیر نداشته است. مدت‌ها آیت‌الله حائری برای ارشاد هیئت دولت دعوت می‌شدند؛ سپس آقای آقاههرانی که از دیگر اعضای پایداری هستند، به عنوان استاد اخلاق هیئت دولت دعوت شدند.

• چقدر دولت از این استادان درس گرفت؟ به نظر می‌رسد فقط یک بحث تبلیغی بود یا برای جذب برخی نیروهای موثر در سامان اصولگرایان، این طور نیست؟

الان شما وارد ادعایی شدید که باید بگویید چه درس اخلاقی داده شد و به کدام عمل نشد. بنده می‌خواهم بگویم مهندس مشایی که در حد کفر ایشان را پیش بردند و او در مقابل، حتی یک اهانت هم به تکفیرکنندگان نکرد، متخلق هست یا خیر؟ اگر به من، یک تو بگویند، من فردا در روزنامه می‌نویسم و برخورد می‌کنم؛ ولی آقای مشایی دو سال است به انحراف، سحر، جادو، بهائیت، وهابیت، بایبیت جدید و ... متهم شده است. من واقعاً در تعبدش حیرت می‌کنم. من با ایشان نشست و برخاست دارم، حتی یک اهانت و توهین ندیدم. زهد ایشان واقعاً مثال‌زدنی است. من زاهدی مثل ایشان در مشی زندگی ندیدم؛ ادب ایشان را هم دیده‌ام؛ اهانت و غیبتی از ایشان نشنیدم. آقای احمدی‌نژاد را هم همین طور یافتیم. من بسیاری از علما و فضلا را دیده‌ام. جای علما بر روی چشم من است. من با علما بوده‌ام؛ معاونتشان کرده‌ام، ولی از ادب و زهد و تواضع این دو تعجب می‌کنم.

در حیرتم که اینها چطور زهد و تعبدی دارند. متخلق‌ترین افراد اینها هستند. صبوری اینها برای من مایه حیرت است. من یک روحانی‌ام و درس‌های اخلاق را خوانده‌ام؛ چطور نمی‌توانم مانند اینها باشم؟

• قبول کنید که ادبیات احمدی‌نژاد به این تعبیر به طور کامل دامن زده است.

این حرف من به معنای معصومیت آقای احمدی‌نژاد نیست. من گفتم تعجب آورند. از این بگذریم و به بحث خودمان برگردیم. اجازه دهید درباره معاونت و مجالست هم بحثی را مطرح کنم. ببینید افتخار حوزه‌های علمیه همیشه این بوده که در ذیل هیچ دولتی قرار نگرفته است؛ یعنی وابستگی دولتی نداشته و حریت داشته است. دولت‌ها هم اگر می‌خواستند به حوزه‌ها کمک کنند، حوزه‌ها قبول نکردند. چرا؟ چون احساس می‌کردند دولت‌ها مطالبه دارند. تنها کمکی که قبول کردند، کمک آقای احمدی‌نژاد بوده است؛ آن هم در حد میلیاردها تومان. چون ایشان هیچ مطالبه‌ای از حوزه نداشت؛ حتی نمی‌خواست این رقم به اسم دولت ثبت شود. حتی یک ناظر برای چگونه صرف شدن این پول کلان نفرستادند تا شائبه مطالبه به وجود نیاید. کدام دولت؟ دولتی که رئیسش، دانشگاهی است؛ اینها به حوزه در حد میلیاردی کمک کردند؛ اما اسمشان هم مطرح نشد. شاید احمدی‌نژاد از اینکه کمک دولت به حوزه‌ها را آشکار کردم، راضی نباشد؛ ولی مجبور شدم. خودم شاهد بودم که حتی دولت نگفت این پول را چطور خرج کنید؛ ولی کاش می‌گفت چطور خرج کنید و مسئول مستقیم امور فرهنگی هم حوزه‌های علمیه هستند. از حوزه‌های علمیه در مورد مسائل فرهنگی چه سؤالی پرسیدیم؟ آیا پرسیدیم برای شرایط فرهنگی چه می‌کنید؟ دولت پول کلانی هم داد، ولی چه تحقیق یا پژوهشی صورت گرفت؟ این ارتباطها محکم است.

آقای احمدی‌نژاد دیدارهای بسیاری با روحانیت داشته است. مشاور سابق ایشان یعنی آقای سقایی بی‌ربطی هیچ کاری در این زمینه نکرده است. آقای احمدی‌نژاد به هر استانی که رفته، این کار را کرده است. مهندس مشایی هم همین این کار را کرده است. ولی هرگاه گروهی با نام مهندس جمع شدند، برای آن گروه مشکل پیش آمد و آقای مهندس گفت به من نزدیک نشوید؛ چون برایتان مشکل پیش

می‌آید. من بارها دیده‌ام که آقای مهندس گفته است به من کمتر نزدیک شو؛ چون مشکل پیدا می‌کنی و اذیتت می‌کنند. یعنی عواملی از بیرون تلاش می‌کنند نگذارند این ارتباط ایجاد شود. کسی اشک می‌ریخت که زندگی‌اش مختل شد به خاطر اینکه یک جلسه با آقای جوانفکر ملاقات کرده‌است. اینها دوستدار ارتباط هستند، ولی مسائلی هست که نمی‌گذارد. آقای مشایی برای کارهای فرهنگی، بودجه‌های کلان داده است. ایشان مسئول فرهنگی دولت است. اینها مطرح نمی‌شود؛ برای مثال راهیان نور را می‌توان نام برد که مبالغ کلانش را شخص مهندس مشایی داده است. پس دولت معاونت و مجالست کرده است؛ بدون اینکه در برنامه‌هایشان دخالت کند.

• این مبالغ را از خزانه دولت پرداخت می‌کنند؟

بله. از جیب خودش که نمی‌دهد. بحث بر سر این است که چه کسی این پول را به امور فرهنگی می‌دهد و چه کسی نمی‌دهد؟ جناب آقای مشایی این کار را کرده است. متأسفانه زمان نداریم؛ وگرنه مباحث زیادی در مورد مدیریت انبیا و سایر مسائل که بر سر آنها جنجال شده است، داشتیم؛ اما فقط همین را عرض می‌کنم که شما در هیچ سایتی، عین نطق آقای مشایی را پیدا نمی‌کنید و همه تقطیع شده است. این چه معنایی می‌دهد؟ درحالی که خبرنگاران در جلسات او حضور داشتند. ولی سخنان رئیس‌جمهور را به طور کامل منتشر می‌کنند؛ چون ناچارند. تمام آنچه به مشایی نسبت داده‌اند، ادعا و بریده‌هایی است که به هم چسبانده‌اند. می‌دانید اگر کلام رسول خدا(ص) و خود خدا را هم ببریم، می‌شود برداشت بد و نادرست از آن کرد.

• به دولت در ارتباط با روحانیت نمره چند می‌دهید؟

حتماً بیست! البته معنایش این نیست که نمی‌شد بهتر از این کار کرد؛ اما همه ارتباطات با مدیریت دولت انجام نمی‌شود. وقتی فرد خواهان ارتباط را بترسانند که مبدا به من نزدیک شود، این دیگر مربوط به مدیریت من نیست.

• مطمئناً رابطه دولت و مراجع الان چندان تعریفی ندارد.

من نمی‌دانم. اینجا بحث دولت است و گفتم که دولت این قدم‌ها را برداشته است، حال از ناحیه فضا و فقها چه قدم‌هایی برداشته شده بحث دیگری است.

- رابطه مراجع و روحانیت در سال‌های اخیر کمرنگ‌تر شده‌است. این رابطه می‌توانست بهتر باشد؛ اما چه کسی نگذاشت این گونه شود؟ یعنی ضعف مدیریت در دولت بوده است؟ من می‌گویم خیر! وقتی یک روحانی فاضل و اهمه دارد که با ما دیدار داشته باشد ... بگذریم نمی‌شود تعدادی از مسائل را مطرح کرد



۵۲

رویکرد عدالت‌محوری در دولت نهم و دهم، در سال‌های اخیر روندی را طی کرده است که واکاوی آن در شرایط کنونی، کار ساده‌ای نیست. کسب موفقیت در قرار دادن این رکن به عنوان زیربنای سیاست‌های دولت می‌تواند از علت‌های گوناگونی برخوردار باشد. استاد شریف‌زاده در گفت‌وگو با ماهنامه سیاسی _ فرهنگی «نسیم بیداری»^۱، ضمن بررسی کامل این روند با توجه به عملکرد دولت دکتر احمدی‌نژاد، به واکاوی مفهوم عدالت در فضای سیاسی کشور پرداخته است. گفتنی است متن کامل این مصاحبه در ماهنامه «نسیم بیداری» انتشار نیافت؛ از این رو متن زیر دوباره از فایل صوتی پیاده شده و به طور کامل در زیر ارائه می‌شود.

نسیم بیداری

هر دولتی، چه در جمهوری اسلامی ایران و چه در سایر دموکراسی‌های دنیا، با شعارها و برنامه‌هایی بر سر کار می‌آید و به‌طور طبیعی علاقه دارد که راه و برنامه‌هایش و تفکری که با آن بر سر کار آمده، ادامه یابد. چون به هر حال دولتها یک عمر مشخصی دارند: چهار، هشت یا ده سال. می‌خواهیم بررسی کنیم که آقای احمدی‌نژاد با چه شعارها و گفتمانی در سال ۸۴ وارد انتخابات شد و پیروز شد و هم‌اکنون و در فاصله چند ماه مانده به پایان دوران ریاست‌جمهوری، این شعارها چه سرنوشتی پیدا کردند و در این مدت برای احیا یا ادامه آن شعارها چه کارهایی باید انجام شود؟

انتخاب جناب دکتر احمدی‌نژاد - همان‌گونه که همه می‌دانیم - از میان

آرمان‌های گوناگون بشری، مبتنی بر آرمان عدالت بود. این سخن فیلسوفان و اندیشمندان بشر از دیرباز مستدل و مبرهن به این است که همه فضیلت‌ها در عدالت ریشه دارد و در سایه عدالت قابل تحصیل است. بنده انتخاب آقای احمدی‌نژاد را با انتخاب دیگران مقایسه می‌کنم. فقط یک نمونه برای مقایسه عرض می‌کنم: برخی ممکن است آرمان آزادی را به عنوان آرمان اصلی خود برای ورود به حوزه ریاست برگزینند، برخی آرمان توسعه را برای ورود به سیاست انتخاب کنند و برخی مانند آقای احمدی‌نژاد، آرمان عدالت را پیش روی خود قرار دهند و سخن بنده این است که انتخاب ایشان، انتخاب احسن بود. چون همه فضیلت‌ها و آرمان‌های بلند بشری در سایه آرمان عدالت قابل تحقق است. آنگاه که عدالت باشد، بشر تکریم می‌شود و به بشر ارزش می‌نهند و وقتی بشر ارزشمند دیده شود و تکریم شود، طبیعی است که آزادی و آزادگی برای او پاس داشته می‌شود. یعنی از آزادی‌های او پاسداری و حراست می‌گردد. اما کسی که آزادی را به عنوان آرمان اصلی خود برای ورود به عرصه اجرایی کشور برگزیند، باید توجه داشته باشد که در سایه آزادی، همه فضیلت‌ها شکوفا نمی‌شود. در سایه توسعه هم به همین شکل است؛ همچنین هر آرمان دیگری که شما معرفی کنید، با دلایل گوناگون حکمی و فلسفی می‌توان اثبات کرد که سایر آرمان‌ها در سایه آن محقق نمی‌شود. ولی در سایه عدالت، همه فضیلت‌ها محقق می‌شود. این نه ادعای من، که ادعای همه حکیمان در طول تاریخ است.

• البته به شرطی که عدالت در همه زمینه‌ها اجرا شود!

بله، رسول خدا(ص) می‌فرماید که با عدالت، آسمان‌ها و زمین پابرجا و پایدار می‌ماند؛ یعنی پایداری خلقت به عدالت است. اگر عدالت باشد، دنیا پابرجا است. برای همین بنده معتقدم که روح همه تعالیم الهی، عدالت است. روح ولایت و راهبری جامعه، عدالت است. همان‌گونه که قرآن کریم می‌فرماید ما انبیا را فرستادیم و کتاب‌ها را هم نازل کردیم تا مردم برای قسط به‌پا خیزند. یعنی سخن قرآن این است که علت و نهایت همه ارسال‌های ما، برای برپایی عدالت به دست مردم است. اما همان‌طور که گفتید، عدالت ابعاد گوناگونی دارد و درباره آن باید پژوهش بسیار صورت گیرد. من به فرمایش رهبر معظم انقلاب اشاره می‌کنم؛ چون این مطلب را باور دارم؛ ایشان در جمع پژوهشگران و اندیشمندان

و دانشمندان کشور فرمودند:

«درباره عدالت پژوهش کنید.»^۱

درباره عدالت، آن گونه که شایسته است، هنوز پژوهش نشده است. درباره حقیقت، ابعاد و چگونگی اجرای آن باید پژوهش شود. ایشان تحقیق در همه ابعاد عدالت را مطرح کردند. چون عدالت ام‌فضایل و مادر همه خوبی‌ها است و اول باید شناخته شود تا بتوان آن را اجرا کرد. جناب دکتر احمدی‌نژاد این مقوله را انتخاب کردند؛ پس جای شک نیست که انتخاب ایشان، انتخاب احسن بود. یعنی بر بهترین آرمان انگشت گذاشتند. حال می‌رسیم به اینکه چقدر برای آن تلاش کردند و آن را در چه ابعادی دیدند. چون فرصت کم است، فقط اشاره می‌کنم. ایشان ابعاد گوناگونی را در عدالت مورد توجه قرار دادند که من این ابعاد گوناگون را در دو عنوان کلی جای می‌دهم:

۱. تسهیم برابر فرصت‌ها یا برابری در فرصت‌ها ۲. تسهیم برابر درآمدها.

اما درباره تسهیم برابر فرصت‌ها، جناب دکتر احمدی‌نژاد از دیدگاه بنده، کاری کارستان کرد و در این زمینه، انقلابی به‌پا نمود که حتی مخالفان آزاداندیش ایشان هم تقدیر کردند و باید بیشتر هم تقدیر کنند. ایشان کوشید یک ضربه کاری به خاندان سالاری در نظام ما بزند. همان‌طور که رهبر انقلاب فرمودند، ایشان قطار انقلاب را به ریل بازگرداند. دلالت التزامی این سخن آن است که قطار انقلاب از ریل خارج شده بود. این خروج از ریل چه بود؟ یکی از مظاهرش، خاندان سالاری است. این گلابه بسیاری از مردم بود که فرصت برای رسیدن به مراتب و مدارج بالا برای مردم عادی وجود نداشت. البته منظورم از عادی از نظر سواد نیست؛ بلکه استاد دانشگاه را هم جزء مردم عادی به‌شمار می‌آورم. یعنی ذهن شما به سراغ کسانی نرود که از نظر تحصیلاتی پایین هستند؛ بلکه مردمی که دارای مشاغل خاص نیستند و مشاغل عمومی دارند؛ حال از استاد دانشگاه گرفته تا دبیر آموزش و پرورش تا یک پژوهشگری که در خانه‌اش نشسته است و پژوهش می‌کند و کتاب می‌نویسد، همه را در برمی‌گیرد. این افراد از نگاه خود شما که این سؤال را مطرح کردید، در دوره‌های گذشته چقدر فرصت ورود به

۱. سخنرانی مقام معظم رهبری در دومین نشست اندیشه‌های راهبردی، ۹۰/۲/۲۷.

«یکی از مهمترین کارها در عرصه نظری این است که ما عدالت‌پژوهی را در حوزه و دانشگاه به عنوان یک رشته تعریف شده علمی بشناسیم، که این امروز وجود ندارد؛ نه در حوزه وجود دارد، نه در دانشگاه.»

مشاغل و مراتب حساس را داشتند؟ اگر نسبت خویشاوندی با هیچ کس نداشتند، آیا این کار ممکن بود؟

عرض بنده این است که ما این را با گوشت و پوست و خون خود احساس کردیم که فرصت کم بود؛ اگر نگویم نبود ولی کم بود. کاری که ایشان کرد برخی را به شدت نگران و عصبانی کرد. «البته معترضان، دلایل گوناگونی آوردند و من هم دلایلیشان را شنیدم.» این بود که یک ضربه _ آن هم نه ساده _ بلکه کاری به این روند زد. به قطع نه آقای احمدی نژاد و نه هیچ کس دیگر از حامیان ایشان، معتقد نیستند که ایشان کار را به آخر رساند. از نگاه ما و فکر می کنم از نگاه تمام ادیان، کار را منجی به آخر می رساند. یعنی آن عدالت گسترده همه جانبه و فراگیر تنها به دست مصلح و منجی کل حاصل می شود و همه در مسیرند؛ لذا همه را باید به صورت نسبی دید. سخن بنده این است که آقای احمدی نژاد در مسیر بر هم زدن نظام خاندان سالاری، ضربه ای خوب و جانانه به روند خاندان سالاری وارد کرد. البته به این نکته دقت کنید که وقتی این مطلب را برای برخی بازگو می کنم، می گویند آوردن خویشاوندان در روند کاری آقای احمدی نژاد هم دیده شده است. در حقیقت می خواهند مورد نقض بیاورند یا اشکال می کنند که روند خاندان سالاری به طور کل بر هم نخورده و نابود نشده است.

از ایراد دوم آغاز می کنم: آقای احمدی نژاد و هیچ کس دیگر مدعی آن نیست که عدالت را به صورت کامل اجرا کرده است؛ بلکه به سمت این آرمان حرکت کرده است. از این رو در جهت تسهیم برابر فرصت ها، ضربه خوبی به نظام خاندان سالاری زده است. آوردن خویشاوند در دولت ایشان هم ممکن است دیده شود، اما این امر، به ضربه آقای احمدی نژاد لطمه ای نمی زند. آقای احمدی نژاد کار خود را کرده است؛ هرچند این کار به صورت نسبی انجام شده است. بسیاری وارد این عرصه شدند، درحالی که فرصت ورود به عرصه های اجرایی کشور را نداشتند.

از اشکالات دیگری که گرفتند این بود که شما افراد با تجربه را کنار گذاشتید و به جای آنها، افراد جوان و تازه کار و خام را بر سر کار آوردید و برخی اکنون تأکید می کنند دوباره همان گذشتگان را به سر کار برگردانیم. یکی از کسانی که امروز به عنوان کاندید مطرح شده است، بر این نکته تکیه می کند که شما ظرفیت های مهم و خوب کشور را کنار گذاشته و کسانی را وارد کار کرده اید که هیچ تجربه ای نداشته اند و... این هم جای بحث دارد که آیا واقعاً حفظ ظرفیت های کشور به این

معنا است که همیشه آنها در رأس و مسند امور باشند؟ آیا مجریان کشور نمی‌توانند در جایگاه دیگر، تجارب خودشان را به جوان‌ترها انتقال دهند؟

• چقدر دولت از این قضیه استفاده کرد؟

بحث همین است اگر کسانی که دارای تجربه هستند، خود مبتلا به نظام خاندان‌سالاری نیستند، آیا نمی‌توانند تجاربشان را منتقل کنند و اگر خود مبتلا و گرفتار این آفت شدند، آیا استفاده از آنها به هر صورتی و در هر جایگاهی صحیح است؟ روشنتر بگویم، آیا استفاده از کسانی که بیمار شده‌اند و در بیمارستان هستند، جایز و روا است؟ یعنی در جایی که شما می‌خواهی نظام اداری مبتلا به بیماری را درمان کنی و رو به درمان ببری، آیا حق داری از بیماران استفاده کنی؟ حق داری از کسانی که خود موجب بیماری این نظام شدند استفاده کنی؛ حتی در مقام انتقال دهنده تجربه. آیا اگر تجارب آنها منتقل شود، دیگران را بیمار نمی‌کند؟ آیا کسی که تفکرش، تفکر سرمایه‌داری، تجمل‌گرایی و ایجاد فواصل طبقاتی است، می‌تواند انتقال دهنده تجارب به جوانان کشور باشد؟ می‌خواهم بگویم خیر. اینها باید در قرنطینه‌ای گذاشته شوند تا نتوانند آسیب برسانند. حتی تفکر آنها آسیب ایجاد می‌کند. با ظرافت زیادی می‌توان از تجارب آنها استفاده کرد، نه به صورت آزاد؛ زیرا تفکر جوانان ما را هم ضایع و مبتلا به آلودگی‌های خلاف عدالت خودشان می‌کند.

• یعنی شما می‌گویید تمام قبلی‌ها بیمار بودند؟

خیر، این‌گونه نمی‌گویم. بنده فقط این را به این صورت مطرح کردم و قواعد را گفتم که تلاش آقای احمدی‌نژاد این بوده است که خاندان‌سالاری‌ها را بشکند و تا اندازه‌ای که توانست، ضربه زد و به سبب کاری بودن ضربه، صدای عده‌ای هم بلند شد. یعنی اکنون آنها که به دولت انتقاد می‌کنند _ انتقادشان چه وارد باشد چه وارد نباشد _ اثبات‌کننده این معنا است که آقای احمدی‌نژاد روندی را که پیش‌تر رایج بود، (روندی که با نسبت‌های خویشاوندی می‌شد به مسندهای اجتماعی راه یافت) از بین برد و این، سخن مخالفان است.

• شما گفتید آقای احمدی‌نژاد جوانان را بر سر کار آورد؛ اما به نظر می‌رسد که جوان‌های خاصی را بر سر کار آورد؛ آنها که در ستادهایشان

بودند و...

پس از انتخاب، به قطع فرد، خاص می‌شود و تعیین می‌شود؛ اما اگر مقصودتان این است که از قبل تعیین و بعد وارد مسند می‌شود، باید بگوییم خیر، این گونه نیست و این اتفاق نیفتاده است. دلیل می‌آورم و آن این است که در بین کسانی که از بین قشر جوان انتخاب شده‌اند، مخالف آقای احمدی‌نژاد دیده می‌شود.

• مثال می‌زنید؟

خودتان هم می‌دانید و من نمی‌خواهم الان عرض کنم. بسیاری از کسانی که آمدند، از سطح وزیر گرفته تا مدیر کل، در روند حرکت، با آقای احمدی‌نژاد تفاوت رأی پیدا کردند و از این افراد فراوان داشتیم و داریم.

• چرا تفاوت رأی ایجاد شده است؟

تفاوت رأی ایرادی ندارد. نکته‌ای که می‌خواهم بگویم همین است. در آغاز بحث هم گفتم که در ذیل عدالت، همه آرمان‌های انسانی از جمله آزادی تحقق پیدا می‌کند. می‌خواستیم به این استناد کنیم. حال که شما به این اشاره کردید، من هم اشاره می‌کنم و وارد بحث مختصری در این زمینه می‌شوم. وقتی آرمان و باور کسی عدالت باشد، به انسان احترام می‌گذارد؛ وقتی به انسان احترام گذاشت، به آزادی او احترام می‌گذارد و وقتی به آزادی او احترام گذاشت، آن فرد اگر برای مثال با من مخالفت کند، مخالفتش به گونه‌ای نیست که در چرخه کاری من اختلال ایجاد کند. گاه کاری بر عهده من گذاشته شده است، می‌بینم کسی با اندیشه من مخالفت می‌کند؛ خوب ایرادی ندارد. اما گاه مخالفت او کار من را کند می‌کند و نمی‌گذارد که من کار کنم. آقای احمدی‌نژاد در برابر همه مخالفت‌ها با روحیه باز روبه‌رو شده است. یعنی در دوره آقای احمدی‌نژاد با نظر مثبت ایشان، هیچ روزنامه‌ای تعطیل نشد. در این اواخر، با تعطیلی یک روزنامه و از میدان خارج شدن روزنامه دیگر به اختیار خودش خواستند لطمه‌ای به این آزاداندیشی آقای احمدی‌نژاد در عرصه مطبوعات بزنند. البته نمی‌خواهم بگویم «خواستند» و اصلاً نمی‌گوییم که قصدی در کار بوده است؛ دست کم شاید عده‌ای خواستند از این موضوع استفاده کنند. اما آقای احمدی‌نژاد به صراحت در جلسه عمومی خبرنگاران، رفتار کسی که «شرق» را تعطیل کرد، تخطئه کرد و در مورد «مغرب» هم گفت که ما هیچ

شکایتی نداریم دال بر اینکه «مغرب» بخواهد به تعطیلی کشیده شود. شکایت ما فقط این است که پاسخ دهد چرا چنین کاری کرده است؛ آن هم نه به دولت و نه آقای احمدی نژاد؛ بلکه به همان وزارتی که در حقیقت مجوز چاپ می‌دهد.

• من به عنوان روزنامه‌نگار می‌گویم که احمدی نژاد در این دو، سه سال اخیر با احمدی نژاد سالهای ۱۳۸۴ و ۱۳۸۵، از لحاظ برخورد با رسانه‌ها بسیار متفاوت است و دیدش بازتر شده است.

این جای بحث دارد؛ ولی به هر حال می‌بینیم که حتی ایشان در آن دوران اول هم هیچ روزنامه‌ای را تعطیل نکرد؛ یعنی با نظر مثبت ایشان، هیچ روزنامه‌ای تعطیل نشد. می‌خواهم بگویم ذیل عدالت، آزاداندیشی است. شما گفتید چرا حتی جوانانی که آمدند، مخالفت می‌کنند؟ پاسخ بنده این است که اقتضای آزاداندیشی این است که ایشان در دولت، مخالفانی در برابر حرف خودش داشته باشد و البته مخالف را هم تحمل می‌کند. ممکن است بگویید پس عزل بعضی از وزرا چیست؟ البته نمی‌خواهیم وارد این موضوع شویم؛ ولی عرض کردم تا جایی که مخالفت، چرخه کار ایشان را کند نکند و جلوی وظایف ایشان را نگیرد. البته از نگاه خود ایشان هیچ مخالفتی را با عکس‌العمل منفی رد نمی‌کند.

باز می‌گردیم به اصل بحث که عدالت بود. تلاش آقای احمدی نژاد، مثل یک انقلاب بود؛ چون واقعاً رنج می‌کشیدیم از اینکه یک بافت و ساخت خاندانی ایجاد شده و هیچ کس نمی‌تواند راه یابد. بنده که در دانشگاه و حوزه تدریس می‌کردم، می‌گفتم چرا کسانی که شاگرد بنده هم نمی‌توانند باشند، به مسندهای عالی راه می‌یابند، اما هیچ کس به سراغ ما نمی‌آید تا از نیروی علمی ما استفاده کند. البته منظور از «من»، من نوعی است و بسیاری از اساتید این مطلب را می‌گفتند و از این روند به شدت ناراحت بودند. صرفاً به خاطر اینکه بی‌نام و نشان‌اند و رابطه و نسبتی ندارند. آقای احمدی نژاد این روند را شکست؛ البته وقتی می‌گویم این را شکست، به معنای این نیست که صد در صد کار تمام شده است؛ بلکه در حال انجام شدن است.

دوم، تسهیم برابر درآمدها است. البته این را عرض کنم که برابری مساوی با عدالت نیست. اما برابری در بسیاری از امور، اقتضای عدالت است؛ مثل همین فرصت‌ها. یعنی عدالت اقتضا می‌کند که فرصت‌ها بین افراد شایسته تسهیم شود.

عرض کنم که عدالت اقتضا می‌کند درآمدهای عمومی به شکل برابر تسهیم شود. آقای احمدی‌نژاد در این زمینه هم قدم‌های جدی برداشت. باز هم می‌گوییم که منظور ما این نیست که ایده‌آل حاصل شد؛ قدم‌های جدی ایشان مشخص است، که یک نمونه آن، یارانه‌ها است. بحث یارانه‌ها موضوعی نیست که کسی بخواهد با آن مخالفت کند؛ چون درباره این مسئله سال‌ها است که فکر می‌شود، کسی که با آرمان عدالت آمد و این فکر را از بایگانی بیرون آورد - چون واقعاً بایگانی بود - و اجرایش کرد، آقای احمدی‌نژاد بود و این مسئله واقعاً شجاعت می‌خواست و بسیاری اقرار کردند که این کار شجاعانه بوده است. شما نگاه کنید که ماهانه میلیاردها تومان پول به مردم داده می‌شود. این درآمدها پیش‌تر چطور مصرف می‌شد؟ ما نمی‌خواهیم بگوییم چطور مصرف شده و در این باره اظهار نظر کنیم؛ اما چرا آمدن این درآمدها به سمت مردم و رفتن در جیب آنها، برخی را ناراحت کرد و این ناراحتی را به صراحت در مطبوعات ابراز کردند؛ آن هم با دلایلی که خودشان مطرح می‌کردند. طبیعی است که چه دلایلی می‌تواند مطرح شود و چه دلایلی باید مطرح شود. آیا دلایل واقعی مطرح می‌شد؟! یا برخی به این عنوان که این موضوع برنامه‌ریزی نشده است و موجب تورم می‌شود، مسئله یارانه‌ها را زیر سؤال بردند. بنده در مورد یارانه‌ها از اوضاع مناطق گوناگون کشور پرس و جو کردم؛ چون در این زمینه باید نگاه کشوری داشت، نه فقط به شهر تهران نگاه کرد. باید مناطق گوناگون کشور از طبقه روستایی، شهری، شهرستان، استان و آنگاه شهر تهران را بررسی کنیم. خود شما بگویید، بنده نمی‌گوییم؛ آیا در طبقه روستایی، مردم سود بردند یا ضرر کردند؟ خودشان می‌گویند بهره‌مند شدیم.

• در آغاز بله، ولی الان نه...

آیا از یارانه‌ها بهره‌مند شدند یا نه؟ اینکه بعد، عوامل دیگری اوضاع را به گونه دیگری کرد، مطلب دیگری است. بحث ما درباره یارانه‌ها است. من از مردم در شهر تهران پرسیدم؛ بسیاری گفتند منتفع شدیم و عده‌ای گفتند برای ما فرقی نکرده است. این نشان می‌دهد که آمار بالایی ابراز کردند که از یارانه‌ها منتفع شدند. دست کم یک رصد نسبی درباره این جریان داشتیم.

درباره مسئله تنزل سود بانکی هم بگوییم که متأسفانه در آخرین ماه‌های سال گذشته، عده‌ای به نام این که تورم را با بالا بردن سود بانکی پایین آورند، آقای

احمدی نژاد را مجبور کردند که فشار را بردارد و اجازه دهد که اینها سود بانکی را بالا ببرند. این موضوع را همه در عرصه مطبوعات مطرح کردند. آقای احمدی نژاد هم سود بانکی را بالا برد. واقعاً از سود بانکی بالا چه کسانی بهره‌مند می‌شدند؟ آیا کسی که مثلاً یک میلیون تومان پول در حساب پس انداز خود در بانک گذاشته است؟ به قطع نه! کسی که از سود بانکی منتفع می‌شود، بدیهی است چه کسی است. متأسفانه در این سال اخیر کوشیدند که دوباره سود بانکی را به جای اول بازگردانند. تفکر آقای احمدی نژاد این بود و برای ما تفکر مهم است. حال آنکه چقدر تلاش کرد و چه عواملی سنگ اندازی کردند و مانع شدند، بحث دیگری است؛ ولی تفکرش این بود که سود بانکی باید یک رقمی شود و اگر اصل تفکرش را ببخواهید، این است که سود بانکی باید به صفر برسد. ایشان در آغاز به ۱۲-۱۱ درصد رساند؛ سپس در سال اخیر و بعد از شش سال اجرای این طرح، دوباره عده‌ای در برابر ایشان قد علم کردند و کاری کردند که بار دیگر این سود ارتقا یابد و بالا بیاید و این، قدم دیگر احمدی نژاد بود.

قدم دیگر ایشان، مسکن مهر بود. بی‌انصافی است اگر در مورد مسکن مهر این‌گونه داوری نکنیم که تنها دولتی که بحث مسکن مردمی را ایجاد کرد و به راه انداخت، دولت آقای احمدی نژاد بود؛ یعنی هیچ دولتی مسئله مسکن را دست نزنده بود و یک مسئله در بسته باقی مانده بود. هیچ کس نرسیده بود و نخواسته بود که برسد. حال به اینها کار نداریم. آقای احمدی نژاد رسیدگی و پیاده کرد و در حد وسیع این کار را انجام داد. ایشان تعداد زیادی را صاحب‌خانه کرد. عده‌ای که حتی در خیالشان نمی‌گنجید که روزی بتوانند صاحب‌خانه شوند. بسیاری را این‌گونه مشاهده کردم که می‌گفتند با این مقدار حقوقی که ما دریافت می‌کنیم، نمی‌توان صاحب‌خانه شد و ضرب می‌کردند و می‌گفتند مثلاً بعد از سیصد سال، اگر فلان مقدار پس انداز کنیم، می‌توانیم صاحب‌خانه شویم «به مزاح می‌گفتند». مسئله خانه دار شدن برای کارمند و کارگر مثل یک رویا بود.

• آیا یارانه‌ها، سهام عدالت، مسکن مهر و... جنبه انتخاباتی و سیاسی نداشت؟

مسکن مهر، سهام عدالت و پایین آمدن سود بانکی، از آن زمان که ایشان بر سر کار آمد، مطرح شد. برای همین است که حتی رایحه انتخاباتی بودن هم

به مشام نمی‌رسد. چون همه کارها از سال نخستی که ایشان آمد، رقم خورد و مطرح شد و سپس به مرحله اجرا درآمد. واقعاً این قابل انکار نیست. نمونه دیگر این بود که اگر کسی در خیابان اتفاقی برایش پیش می‌آمد و می‌خواستند او را به اورژانس یک بیمارستان برسانند، تا پول پرداخت نمی‌شد، بیمارستان پذیرش نمی‌کرد و در این بین، تعداد زیادی از دنیا می‌رفتند. کسی که از چند سال پیش به این مسئله رسیدگی کرد که حداقل درمان، در سطح اورژانسی رایگان باشد، آقای احمدی‌نژاد بود.

اینها برای عدالت و برای تسهیم درآمدها، گام‌های بزرگی است. یعنی آن خرجی که در بیمارستان می‌شود، درآمد بیت‌المال است که باید در بین مردم تسهیم شود. سهام عدالت، درآمد مردم است که باید سهم ببرند. این هم در بعد دوم. ایشان با آرمان عدالت آمد و کلمه عدالت فقط یک لفظ بر زبان ایشان نبود؛ بلکه ایشان کوشید عدالت راه، هم در تسهیم فرصت‌ها و هم در تسهیم برابر درآمدها اجرایی کند. موفقیت‌های نسبی و خوبی هم به دست آورد.

• شما می‌فرمایید ایشان می‌خواهد این تفکر ادامه یابد؟
به قطع؛ چون این تفکر، خواهش بشر و خواهش انسان و هر ایرانی است.

• به دست تیم خودشان یا هر تیمی؟
فعلاً نخست بحث اندیشه را مطرح کنیم. ایشان دوست دارد این اندیشه پیاده شود. بحث تیم که به میان می‌آید، باید ببینیم آرمان‌ها چیست؟ یعنی تیم مربوط به آرمان است. آن فردی که آرمانش توسعه بوده و فاصله طبقاتی در جامعه ایجاد کرده است، به قطع نمی‌تواند چنین آرمانی داشته باشد و عدالت را جاری کند؛ چون او می‌گوید تهران برای ثروتمندان است. همچنین می‌گوید این دویست، سیصد هزار تومانی که دولت به مردم داد، مقدار بسیار ناچیزی است که در جیب مردم ریخت. بله، برای آنها، چند میلیون پول به عنوان پول تو جیبی حساب می‌شود؛ ولی برای یک کارمند و کارگر، سیصد هزار تومان، هزینه یک زندگی است. پس او نمی‌تواند، چون نمی‌خواهد؛ در واقع آرمان و باورش این نیست. کس دیگری هم، آرمانش آزادی است. باور آزادی باور خوبی است؛ اما با باور آزادی نمی‌شود عدالت را تعقیب کرد. باید عدالت را باور کرد. یعنی باید به این ام‌الفضایل اندیشید و دغدغه خاطر و

همه وجود انسان شود و قلب آدمی برای عدالت بتپد.
 می‌خواهم به نکته مهمی اشاره کنم و آن این است که مقیاس‌های آقای احمدی‌نژاد در این مسیری که حرکت می‌کند، آرام‌آرام توسعه یافته است. نمی‌گویم از آغاز در فکرش نبوده است؛ اما مقیاس‌های اندیشه‌ای، آرام‌آرام توسعه پیدا کرده است و امروز مقیاس آقای احمدی‌نژاد فقط مقیاس ملی نیست؛ بلکه مقیاس جهانی است.

• معنای مقیاس جهانی چیست؟

آقای احمدی‌نژاد و حامیان ایشان مانند مهندس مشایی به این تفکر رسیده‌اند که برای برپایی آرمان‌های انسانی، امروز در جهان نمی‌توان فقط در جزیره خود اندیشید؛ چون دنیا دیگر جزایر پراکنده و جدای از هم نیست. از این رو اگر کسی بخواهد فقط به شکل ملی فکر کند، هرگز موفق به برقراری و برپایی آرمان‌های انسانی در ملت خودش هم نخواهد شد. اینها به این نگاه رسیده‌اند و این نگاه درست است؛ زیرا امروز کشورها چنان تعاملی با هم دارند و چنان ارتباطی با هم برقرار می‌کنند که نمی‌توان به تنهایی اندیشید و تدبیر کرد. از این رو است که می‌گویند برای اینکه در ادامه راه بتوانیم عدالت، آزادی، صلح و امنیت و عشق و محبت را در جهان پایدار کنیم، باید جهانی بیندیشیم. این سخن به چه معنا است؟ یعنی رئیس‌جمهور آینده باید تدابیر جهانی داشته باشد و سخنش با مقیاس جهانی عرضه شود، نه مقیاس ملی و نه حتی منطقه‌ای و قاره‌ای. درحالی که بعضی از کسانی که کاندید می‌شوند، در همان هنگام که حرف از دهانشان خارج می‌شود، متوجه می‌شویم که اینها هنوز مقیاس شهری هم ندارند؛ چه رسد به مقیاس کشوری. یکی از قدم‌های مهمی که آقای احمدی‌نژاد برداشت و تأیید هم شد و واقعاً رشد عدالت در جامعه را در پی داشت، انتقال ثروت به همه استان‌های کشور بود. البته چقدر با ایشان مخالفت شد که چرا ثروت را به استان‌های دیگر می‌برید؟ آیا فقط تهرانی‌ها باید خوب و راحت زندگی کنند؟ آیا خوزستانی یا هرمزگانی نباید خوب زندگی کند؟

• پس به نظر شما آقای احمدی‌نژاد علاقه دارد که تفکرش ادامه یابد.
 مگر شما علاقه ندارید که تفکر عدالت ادامه یابد؟

• **فعالان سیاسی می‌گویند که آقای مهندس مشایی، نماد این تفکر است.**

بنده معتقدم که آقای مهندس مشایی، جهانی اندیشیدن را مدتها است کار کرده و تمرین کرده است و ذهن بسیار مستعد، انگیزه بسیار قوی، دل پاک و زندگی پاکیزه دارد.

• **اگر ایشان بخواهد به عنوان کاندید و نماینده جریان آقای احمدی نژاد وارد شود، اکنون شرایط اقتصادی و سیاسی به گونه‌ای هست که مردم بیایند و رأی دهند؟**

مردم به این نگاه می‌کنند که خوی هر کس چیست؟ زندگی هر کس چگونه بوده است و سخن و اندیشه‌اش چیست؟ مردم الحمدلله بصیرند؛ یعنی به ظاهر سخن نمی‌نگرند؛ بلکه به مغز سخن می‌نگرند و توجه می‌کنند؛ که آیا این سخن ریشه‌دار دیندارد؟ حال برای تشخیص ریشه به عملکرد افراد می‌نگرند. به برد اندیشه افراد نگاه می‌کنند. کسی که پیوسته یک شعار را تکرار می‌کند، اما هیچ طرح و نقشه‌ای برای عملیاتی شدنش ارائه نمی‌دهد، افق نگاهش کوتاه است و مقیاس‌های دیدش بسیار بسته است و زندگی پاکیزه‌ای ندارد. مردم به چنین کسی رأی نمی‌دهند. مردم به کسی که بد اخلاق باشد، رأی نمی‌دهند. بد اخلاق یعنی اتهام‌زن و بهتان‌زن. بد اخلاق یعنی بگوید من، نه تو. یعنی کسی که به جای اینکه بکوشد حرف خودش را بر زبان آورد، می‌کوشد دیگری را تخریب کند؛ یعنی آن کسی که بخواهد فضای جامعه را به فضای امنیتی تبدیل کند. بد اخلاق یعنی کسی که بخواهد جلوی آزاداندیشی را بگیرد و بکوشد یک تکه از جامعه را بکند و از جامعه جدا کند؛ نه کسی که همه ایرانی‌های خارج از کشور را هم دعوت کند و بگوید بیایید، این سرزمین برای شما است. با هر آیین و باوری که دارید، بیایید و ایران را بسازید. بد اخلاق یعنی کسی که جدا می‌کند. مردم به بد اخلاق رأی نمی‌دهند و از بد اخلاقی متنفرند.

• **پس آقای احمدی نژاد و جریانش در انتخابات شانس دارند؟**

نظر بنده را می‌خواهید؟ به نظر من، مردم دنبال کسی هستند که آنها را دوست داشته باشد. این سختم را می‌خواستیم در آخر بگوییم، ولی اکنون مطرح می‌کنم: برای اینکه بتوان عدالت را در جهان برپا کرد (عرض کردم که آقای

احمدی نژاد مقیاس‌ها را بزرگ کرده است و می‌گوید با جهانی اندیشیدن می‌شود همه آرمان‌های انسانی را محقق کرد(و برای اینکه وارد فاز جهانی شویم، شاهبیت ما، آنچه به آن نیاز داریم و آنچه باید حرف نخست باشد، «مهر» است. در حقیقت دولت بعدی باید دولت مهر جهانی باشد. چون با مهر می‌شود همه جهانیان را گرد هم آورد و بعد آرمان‌های انسانی را محقق کرد. مردم، فرد مهربان را دوست دارند. یعنی فردی که به آنها عشق بورزد و دوستشان داشته باشد و بر سرشان نکوبد.

• **آقای مشایی مهربان است؟**
جز مهر از ایشان ندیدم.

• **فکر می‌کنید در این چند ماه، مخالفان آقای احمدی نژاد و گروه‌های سیاسی مختلف، چه برنامه‌هایی برای دولت داشته باشند که نگذارند این تفکر پیروز شود؟**

این را باید از خودشان پرسید؛ اما به نظر بنده، هر قدمی که بر خلاف خواسته‌های انسانی و آرمان‌های بشری برداشته شود، به زیان کسانی تمام می‌شود که این قدم را برداشته‌اند. معتقدم هر حرکتی که اکنون بر خلاف آقای احمدی نژاد صورت می‌گیرد یا صورت گرفته است، به نفع ایشان تمام شده است و لذا من از مخالفت‌ها باکی ندارم. سخن من را _ خودم که رسانه‌ای ندارم _ مخالفان من پخش می‌کنند و در مخالفت با من مجبور می‌شوند سخن من را بگویند و آن را نقد کنند؛ البته منظور، من نوعی است نه من شخصی.

• **دولت که رسانه دارد.**
کدام رسانه؟

• **ایرنا، ایران و...**

اگر منظورتان یک روزنامه است که در آن هم بالاخره افکار گوناگونی وجود دارد. همه افکار یکدست نیست، ولی خوب است. در هیچ روزنامه‌ای، همه افکار یکدست نیست. البته من نمی‌خواهم بگویم روزنامه‌های دیگر مخالف‌اند. دقت کنید که بنده به ارباب رسانه، روزنامه‌ها، سایت‌های دیگر و فضای مجازی هیچ جسارتی

نمی‌کنم. همه اینها بر روی چشم جا دارند و یار آزاداندیشی‌اند؛ به شرطی که اهانت نکنند. اهانت، سم آزاداندیشی است. اهانت اگر کنار رود، همه باید حرف بزنند؛ با هر فکری، موافق و مخالف. فکر باید رشد کند. اگر مخالفی نباشد که فکر بنده رشد نمی‌کند. عرض بنده این است که هر قدمی در مخالفت با آقای احمدی‌نژاد برداشته شود، برآیندش به سود آقای احمدی‌نژاد است.

• **برای آقای احمدی‌نژاد در این چند ماه باقی‌مانده پیشنهادی ندارید؟**
 نظر آقای احمدی‌نژاد این است که تمام حرفهایی را که تا به حال مطرح کرده است، ادامه پیدا کند. اگر به دنبال مسکن مهر، سفر استانی، صندوق مهر و... بودند تا آخر ریاستش به دنبال همین مسائل است. آقای احمدی‌نژاد حرفهای خودش را گفته و اجرایی هم کرده است و تا آخر هم بر همین سخنانش پابرجا است و این کارها را ترک نمی‌کند. عرض من این بود که ایشان مطالبه‌ای برای ریاست‌جمهوری ندارد و مطالبه‌گر نیست. مطالبه‌گران هستند که تمام فکر و ذکر و اندیشه‌شان، انتخابات است که چه کنیم تا انتخاب شویم. آقای احمدی‌نژاد مطالبه‌گر نیست؛ بلکه اجابت‌کننده است. ایشان به اندیشه‌اش پایبند است و بر این اندیشه جلو می‌رود و سخنی هم از انتخابات نمی‌گوید؛ چون مطالبه‌گر نیست. درباره انتخابات به چه می‌اندیشد؟ به یک شرکت حداکثری مردم. تنها اندیشه و دغدغه‌اش این است. مردم خودشان رأی می‌دهند و هر چه رأی دهند، برای ایشان محترم است.

• **برخی پیش‌بینی می‌کنند که ایشان در ماه‌های آخر، شروع به افشاگری و... می‌کند.**

خیر؛ این گونه نیست. دقت کنید! مثلاً اگر کسی بخواهد مسکن مهر را زیر سؤال ببرد، آقای احمدی‌نژاد دفاع می‌کند؛ اگر کسی بخواهد هدفمندی یارانه‌ها را زیر سؤال ببرد، آقای احمدی‌نژاد نشان می‌دهد که اشکالات کار در کجا است و این ممکن است همان سنگ‌اندازی‌ها باشد، اگر کسی بخواهد سفرهای استانی را زیر سؤال ببرد، ایشان اشکالات را نشان می‌دهد. می‌خواهم بگویم اگر ایشان به افشاگری هم دست بزنند، در مقام دفاع از طرح‌های خودش این کار را انجام می‌دهد.

۵۳

به منظور تحقق بخشیدن به منویات مقام معظم رهبری درباره پی‌ریزی تمدن نوین اسلامی باید راهبردهای از پیش طراحی شده‌ای را درباره مسائل کلان در پیش گرفت. زیربنا و شالوده تمدن نوین اسلامی باید بر بازتعریف مفهوم انسان استوار شود. دغدغه پی‌ریزی این تمدن سبب شده است دولت دهم و نیز شخص رئیس‌جمهور و مهندس مشایی، همواره در هر محفلی، از انسان و جایگاه وی در هستی سخن بگویند.

سخنرانی دانشگاه شیراز^۱

به دلیل مشابه انگاشتن این مباحث با آموزه‌هایی همچون اومانیزم، منتقدان دولت همواره موضوعات مطرح شده از سوی دکتر احمدی‌نژاد و مهندس مشایی را ورود به مسائل غیرضروری دانسته و ایشان را از داخل شدن در موضوعات دینی برحذر داشته‌اند.

با توجه به اهمیت این موضوع و نیز نقدهای وارد شده استاد شریف‌زاده طی نشستی در جمع دانشجویان دانشگاه شیراز، درباره لزوم توجه به موضوع انسان، همچنین تحلیل زمینه‌ها و عوامل لازم برای ورود به دروازه‌های تمدن نوین اسلامی سخن گفته است.

سخن از رویکرد فرهنگی دولت، بحث مفصلی است و ابعاد گوناگونی دارد و طبیعی است که در این مدت کوتاه نمی‌توان همه ابعاد آن را بررسی کرد. من از بین همه ابعادی که در این زمینه وجود دارد، یکی را انتخاب کردم که شاید مهم‌ترین باشد و از طرفی با آینده ریاست‌جمهوری کشور ما ارتباط دارد. یعنی

می‌تواند معیاری برای سنجش باشد.

با واژه تمدن‌سازی و تمدن‌نویین اسلامی آشنا هستید. در گفتار و اندیشه رهبر معظم انقلاب (دام‌الله) از تمدن اسلامی و تمدن‌سازی سخن به میان آمده است. تمدن را انسان می‌سازد. پیدایش، شکل‌گیری، دامنه و بقای هر تمدن به تعریف آن از انسان مربوط می‌شود.

تعریف تمدن‌های گوناگون در تاریخ بشریت از انسان، ارتباط وثیقی با دامنه و بقای آن تمدن داشته است. در مسیر تاریخی دنیای غرب با دو تمدن روبه‌رو می‌شویم: یکی تمدن قرون وسطا و دیگری مدرنیسم یا تمدن مدرن غرب که هر کدام تعریف و توصیفی ویژه از انسان داشته‌اند. آن گونه که منابع تاریخی گزارش می‌دهند و شما هم خوانده یا شنیده‌اید، تعریف انسان در قرون وسطا بسیار محدود و ناچیز بود. در این تعریف انسان به اندازه‌ای کوچک دیده می‌شد که از بسیاری از حقوق حتی حق دانش محروم بود. انسان به گونه‌ای تعریف می‌شد که حق دانش آموختن نداشت. با دانشمندان به شیوه نادرستی رفتار می‌شد و آنها تبعید و بازداشت و حتی سوزانده می‌شدند و آن هم به علت عرضه دانش و نظریه بود. محاکمه گالیله نمونه معروف این رفتار نادرست است. تحقیری که در قرون وسطا نسبت به انسان در پیش گرفته شد، او را به شدت رنجور کرد؛ چون تعریف آنها از انسان، محدود و ناقص بود و در نتیجه فرصت‌های پیش روی انسان نیز محدود می‌شد. وقتی انسان، کوچک تعریف می‌شد، فرصت‌های چندانی برای رشد به او داده نمی‌شد. در حقیقت فرصت دانش‌اندوزی و دانش‌آموزی از او سلب می‌شد؛ می‌گفتند دانش برای خداست و انسان حق ندارد در آنچه ویژه خداست تصرف و مداخله کند؛ پس به انسان فرصت دانش‌اندوزی نمی‌دادند و اگر کسی نظریه‌ای مطرح می‌کرد، با مجازات شدید و سنگین دادگاه‌های تفتیش عقاید کلیسای کاتولیک روبه‌رو می‌شد.

در بحرانی‌ترین زمان از قرون وسطا که اروپا بسیار عقب مانده بود، نهضت روشن‌اندیشی با تعریفی دیگر از انسان آغاز شد و تمدنی نوین را بر اساس تعریف جدیدی از انسان پی‌ریزی کرد. مدرنیسم با اومانیزم آغاز شد. اومانیزم تعریف و توصیف دیگری از انسان بود. انسانی که در قرون وسطا، تحقیر گردیده و فرصت‌های رشد و ترقی و تعالی از او گرفته شده بود، از سوی روشن‌اندیشان غرب به عنوان محور حیات، یعنی محور قانون‌گذاری، علم، تکنولوژی، صنعت،

زندگی و... معرفی شد. وقتی این تعریف از انسان مطرح شد و انسان تحقیر شده را تکریم کردند، آحاد انسان‌ها در دنیای غرب به این اندیشه نوین و تکریم انسان، تمایل جدی نشان دادند و غرب به سرعت دوره قرون وسطا را پشت سر گذاشت و وارد عرصه مدرنیسم شد. این تعریف از انسان، فرصت‌های بسیاری را پیش روی او قرار داد و آدمی با بهره‌مندی از این فرصت‌ها طی پانصد سال، علم و تکنولوژی و صنعت کنونی را پدید آورد. اگر این فرصت‌ها به انسان داده نمی‌شد، هرگز شاهد این دانش، تکنولوژی و صنعت نبودیم.

اینها مقدمه بود تا گفته شود نوع نگاه به انسان است که می‌تواند تمدن ساز باشد. امروز ما به دنبال تمدن نوین اسلامی هستیم. تمدن نوین اسلامی در گرو بیان تعریفی بهتر از انسان به دنیا است. ما باید تعریفی بهتر از انسان ارائه کنیم؛ تعریفی برتر از اومانیسیم غربی. اومانیسیم غربی با تعریفش از انسان، دلبری کرد و قرون وسطا را پشت سر گذاشت؛ یعنی همگان با نگاهی منفی به قرون وسطا نظر کردند و از مدرنیسم استقبال نمودند، ولی آیا تعریف دنیای غرب از انسان بهترین تعریف بود؟ اکنون نزدیک به ۲۵ سال است که وارد عصر پست‌مدرنیسم یا پسامدرنیته شده‌ایم. ورود به عصر پست‌مدرنیسم با تعریف نوینی از انسان رخ داده است. اگر انسان در دوران پانصد ساله مدرنیسم، مساوی با جسم و جسد در دنیای غرب معرفی شد و به تدریج در این پانصد سال، بعد فرامادی او انکار و تفکر ماتریالیستی بر جهان غرب حاکم شد، با پیدایش بحران‌های روحی و عاطفی فراوان در دنیای غرب، بشر از باور چندصدساله خویش دست کشید و بعد فرامادی خویش را باور کرد و نهضت‌هایی را بنیان گذاشت که از میان آنها می‌توان به نهضت‌های دینی در شرق عالم به‌ویژه انقلاب اسلامی ایران اشاره کرد.

انسان پست‌مدرن خود را مساوی جسم و ماده و عنصر نمی‌داند، بلکه بعدی فرامادی برای خود قائل است. پیدایش فرقه‌های گوناگون معنویت‌گرا که اکنون شماره آن به چهل هزار فرقه در امریکا می‌رسد، شاهد گویایی بر تغییر باور بشر از تعریف انسان بود. با این تغییر در نگاه به انسان، فرصت‌های جدیدی برای بشر فراهم شد و او به تکنولوژی فرامادی دست یافت. واژه‌هایی مثل «فرادرمانی»، «انرژی‌درمانی» و از این قبیل درمان‌های باطنی، نوعی تکنولوژی است. اکنون نزدیک به بیست سال است که این واژگان وارد فضای تکنولوژی غرب شده است. پیش از آنکه انسان بعد فرامادی خودش را باور کند، امکان ورود به تکنولوژی‌های

فرامادی وجود نداشت. وقتی انسان خود را جسد می‌پنداشت، تکنولوژی فرامادی معنا نداشت. در واقع با این تفکر انسان از فرصت‌های بسیار محروم مانده بود. بحران‌ها موجب شد انسان، نگاهی دوباره به سنت اندازد و به خودش توجه کند. پست‌مدرن این است. پست‌مدرن، ضمن حفظ مدرنیسم، به سنت گذشته نیز نظر می‌انداخت تا مواردی را که مغفول مانده بود، شناسایی کند. یکی از موارد مهم مغفول مانده توجه به بعد فرامادی بود. این بعد فرامادی تا باور شد، در تعریف انسان وارد گردید و تعریف انسان را کامل‌تر نمود و بدین ترتیب فرصت‌های بی‌شماری پیش روی بشر غربی قرار گرفت. انسان کوشید تا تکنولوژی فرامادی یا معنوی را کشف، و آن را به صنعت تبدیل کند.

پروفسور موسوی موحدی، شیمیدان بزرگ ایرانی، دوازده سال پیش برای ما تعریف می‌کرد که در کانادا انستیتوهای «ورددرمانی» تأسیس شده است؛ یعنی به جای دارو به بیماران «مانترا» تجویز می‌کنند. «مانترا» واژه‌ای است که در «تی‌ام» یا «مدیتیشن متعالی» بر آن تمرکز می‌کنند. این موسسات پژوهشی—درمانی معتقد بودند با تمرکز و تکرار مانترا، هورمون‌هایی در بدن ترشح می‌شود که مقاومت سلول‌های بدن را در برابر انواع بیماری‌ها بالا می‌برد. این محقق می‌گفت که غرب به دنبال استخراج این هورمون از بدن و استفاده آن در داروسازی است. اینها را او در آن زمان می‌گفت. سرعت رشد تکنولوژی در غرب، ثانیه‌ای است. از دوازده سال پیش تا امروز، تکنیک‌های فرامادی بسیاری در غرب رشد کرده است. ما به دنبال تمدن نوین اسلامی هستیم و معتقدیم که اسلام می‌تواند بهترین تمدن را پدید آورد. معتقدیم که جهان آینده روشنی خواهد داشت. این نوع نگاه به آینده و حتی در ادیان غیرابراهیمی «بشری» وجود دارد؛ البته به جز شیطان‌پرستی جدید که جهان را دارای آینده‌ای تاریک معرفی می‌کند. ما معتقدیم که آینده روشن را اسلام رقم می‌زند، اما چگونه و ما چه باید کنیم؟ تمدن‌سازی چگونه اتفاق می‌افتد؟ این پرسش‌ها با تعریف درست از انسان پاسخ داده می‌شود.

اینها مقدمه‌ای بود برای ورود به بحث سیاسی. ما امروز باید بتوانیم انسان را به خوبی تعریف کنیم. اگر نام اشخاص آورده می‌شود، به این دلیل است که بحث ما، سیاسی است. آنچه ما در دولت‌های نهم و دهم به آن توجه می‌کنیم و آنچه در کلمات دکتر احمدی‌نژاد و مهندس مشایی بر آن تأکید می‌شود، تعریف انسان است. بارها جناب دکتر و مهندس بر مسئله تعریف صحیح از انسان در جهان تأکید

کرده و معتقدند امروز باید با تعریف صحیح از انسان در دنیا، راه اسلام را باز کنیم. مهندس مشایی را به تفکر اومانیستی متهم کردند. یکی از دلایلی که بر اساس آن او را منحرف خواندند همین بود که او بر انسان تأکید کرد. وی در سخنان گوناگونی بر این نکته تصریح کرد که اشکال اومانیسم غربی، محور ساختن انسان نبوده است. این، نکته دقیقی است. اشکال اومانیسم غربی این نیست که انسان را محور ساخته و تکریم کرده است. اسلام هم معتقد است که انسان، محور حیات است. قرآن کریم به این موضوع تصریح کرده و گفته است: «همه چیز را مسخر شما کردیم»^۱؛ یعنی همه هستی را. اشکال اومانیسم غرب تعریف ناقص، کوچک و نادرست از انسان است. تعریف مدرنیسم از انسان، بسیار بهتر از تعریف انسان در قرون وسطا بود، اما این تعریف، کامل نیست. مدرنیسم به ماتریالیسم و مادی‌گرایی مبتلا بود. انسان را بسیار کوچکتر از آنچه بود تعریف می‌کرد. انسان موجودی بود که آغازش و هنگام تولدش در این دنیا بود و پایان و هنگام مرگش نیز در این دنیا. به عبارت دیگر یک موجود هفتاد، هشتادساله بود، درحالی که در تعریف اسلام، انسان موجودی است که آغازش بی‌نهایت است و پایان ندارد و ادامه‌اش در بی‌نهایت است. «انالله و انا الیه راجعون»^۲. اولش خدا و آخرش خداست؛ آغازش بی‌نهایت، و ادامه‌اش - نه آخرش - در بی‌نهایت است.

انسان موجودی است که از بی‌نهایت آغاز می‌شود. مشایی بارها گفته است که این دنیا، مرتبه‌های از حیات است و نه مطلق حیات. در واقع اینها جزء باورهای دینی ما است که وقتی انسان از خدا آغاز می‌شود، از نیستی آغاز نمی‌شود، بلکه از وجود آغاز می‌شود و این، گفته صدر المتألهین است.^۳ از کدام وجود آغاز می‌شود؟ از وجود بیکران. به گفته ابن عربی، انسان افاضه نور لایزال خداوندی است و ادامه‌اش در بیکران است و به بیکران می‌پیوندد.^۴ اینها تفاسیر حکمی و عرفانی از آیات قرآن و احادیث نبوی و ولوی (ولایی) علیهم‌السلام است.

وقتی انسان از بی‌نهایت آغاز می‌شود و در بی‌نهایت غور و سیر می‌کند، فرصت‌های پیش روی او بیکران و بی‌اندازه می‌شود. از سویی وقتی دکتر احمدی‌نژاد

۱. جاثیه، ۱۳: «وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ».

۲. بقره، ۱۵۶.

۳. ملاصدرا، اسفار، ج ۱، ص ۱۷۶.

۴. فصوص‌الحکم، فص آدمیه.

می‌گوید انسان می‌تواند مظهر همه اسمای الهی شود،^۱ این گفته برای آقای احمدی نژاد نیست، بلکه سخن عرفای ما است^۲ و تاریخ عرفانی ما گویای همین معانی است. بر این موضوع در فصوص ابن عربی، چهل حدیث، شرح جنود عقل و جهل و سرالصاله امام خمینی (ره)، پیوسته تأکید شده است. انسان مظهر همه اسمای بیکران الهی است. در اینجا منظور از مظهر، مظهر بی‌اندازه است که به قول ابن عربی، یعنی آنچه خدا می‌تواند خود را در آن ببیند. «خلق الله آدم علی صورته»^۳. احمدی نژاد عرفان را برای پی‌ریزی تمدن نوین اسلامی وارد اندیشه سیاسی کرد.

ما اگر تعریف کاملی به دنیا عرضه کنیم، آرام بذر تمدن اسلامی را پاشیده‌ایم. در این حالت گرایش به وجود خواهد آمد و دیگر نگران نخواهیم بود؛ چون انسان‌ها خواهش بی‌اندازه دارند. انسان به دلیل خواهش بی‌اندازه‌اش، اگر در اندازه‌ها و قالب‌ها تعریف شود، تعریف را ناسازگار با واقعیت خودش احساس می‌کند. چرا انسان از قرون وسطا گریخت و به اومانسیسم غربی روی آورد؟ چون اومانسیسم از او تعریف بزرگ‌تری مطرح کرد. اگر امروز نیز شما تعریف بزرگ‌تری از انسان به همه بشر در جهان ارائه کنید، بشر به آن اقبال می‌کند؛ چون با فطرتش _ با فطرت بی‌اندازه‌خواه او _ سازگار است. امام خمینی می‌فرماید: «بشر، بی‌اندازه‌خواه است»^۴. برای همین دنیا او را پر نمی‌کند. ما اگر امروز موفق شویم که انسان را بی‌اندازه معرفی کنیم، اندیشه عرفان را در فضای سیاسی وارد کرده‌ایم.

تأکید آقای احمدی نژاد و آقای مشایبی، امروز این است که انسان را از نگاه عرفان دینی به جهان معرفی کنند. جهان‌نیازمند این تعریف است و به این تعریف

۱. سخنرانی رئیس‌جمهور در دومین جشنواره و نمایشگاه علم تا عمل، ۱۳۹۰/۶/۱۶.

«مطلب اول درباره انسان است. انسان مهم‌ترین موضوع عالم هستی است. انسان، در هر جلسه، کتاب، کار و موضوعی، بحث اول است. اگر انسان را از هستی برداریم، موضوع قابل‌ذکری باقی نمی‌ماند. خدای متعال همه این عالم را برای انسان و انسان را برای خودش خلق کرد. خدا انسان را خلق کرد تا ظرف معرفی خدا باشد و در زمین خدایی‌کننده نه اینکه مثل فرعون و رئیس‌جمهور آمریکا و جنایتکاران تاریخ باشد یعنی جلوه صفات و اسمای خدا باشد منتها با یک تفاوت که او خالق است و این مخلوق. هرکاری خدا انجام می‌دهد، او هم انجام دهد و در واقع خلیفه‌الله شود. البته اگر خدای متعال انسان را خلق نمی‌کرد، ظرفی برای شناخت و معرفی او وجود نداشت. در واقع خدا انسان را خلق کرد تا خودش را به عالم نشان دهد؛ به سخن دیگر، انسان آینه معرفی و تجلی خدا و هزار صفت خدا شد.»

۲. خوارزمی، شرح فصوص‌الحکم، ص ۹۰.

۳. مجلسی، بحارالانوار، ج ۴، ح ۸، ص ۱۱.

۴. نامه عرفانی به خانم فاطمه طباطبایی.

روی می‌آورد. اگر ما انسان را آن‌گونه که هست، یعنی دارای ظرفیت بی‌اندازه معرفی کردیم، انسان را بزرگ داشته‌ایم. بزرگداشت انسان یعنی توجه به ظرفیت بی‌اندازه او. وقتی انسان در اندازه خودش تعریف شود، فرصت‌ها پیش روی او قرار داده می‌شود. بنابراین کسی که انسان را این‌گونه نگاه می‌کند، طبیعتاً در عملکرد سیاسی - اجتماعی و نیز برنامه‌ریزی‌های اجتماعی و سیاسی خود بسیار متفاوت است با کسی که این‌گونه انسان را نگاه نمی‌کند. نخستین تفاوت، نوع مواجهه او با انسان است؛ مواجهه او با انسان‌های داخل این کشور تا انسان‌های بیرون از این کشور. به آقای احمدی‌نژاد به دلیل نوع مواجهه‌اش با انسان‌ها، و نیز نوع عرضه دینش به قدری اعتراض شده است، که حتی گفته‌اند ایشان در امر به معروف و نهی از منکر، ضعیف است؛ برای نمونه در مسئله حجاب. تعریف درست ایشان از انسان را به یاد دارید. وقتی انسان را دارای ظرفیت‌های عقلانی، احساسی و رفتاری تعریف کردند، اقتضای این تعریف مواجهه خاص با انسان است.

به طور خلاصه بگوییم: مواجهات دینی در اغلب کشورهای دینی، مواجهات صرفاً رفتاری و تکلیفی است؛ چون فقه سیطره داشته است. فقه یکی از دانش‌های دینی است که در حوزه می‌خوانیم، اما این دانش، همه دین نیست. فقه، دانش رفتارهای ما است؛ دانش باید‌ها و نباید‌ها و واجب‌ها و حرام‌ها. روح فقه، روح تکلیف و الزام است. تکلیف باید یا نباید است. وقتی من از دین، فقط فقه را در مواجهاتم با انسان‌های دیگر آموختم، وقتی بخواهم دین را عرضه کنم، همانی را که آموختم عرضه می‌کنم؛ یعنی دیگران را الزام می‌کنم و می‌گویم باید این کار را انجام دهید؛ چون واجب است؛ نباید این کار را بکنید؛ چون حرام است. فقه، تنها دانش دین نیست. رهبر معظم انقلاب بر این تأکید کردند: که آقایان! فقه اکبر، کلام و فلسفه است،^۱ یعنی علوم عقلی دین است. در علوم عقلی بحث، بحث تکلیف نیست، بلکه سخن بر سر تبیین و قانع کردن و برهان و استدلال است. کسی که فلسفی بار بیاید، مواجهه‌اش، تبیینی است، یعنی راضی نمی‌شود جز آنکه شما باور کنید. اگر بخواهم نماز را بر شما عرضه کنم تا شما نمازخوان شوید، یک بار فقهی رفتار

۱. سخنان رهبر معظم انقلاب در دیدار جمعی از نخبگان حوزوی، ۱۳۸۲/۱۰/۲۹.

«فلسفه اسلامی - همان‌طور که شما فرمودید و درست هم گفتید - فقه اکبر است؛ پایه دین است؛ مبنای همه معارف دینی در ذهن و عمل خارجی انسان است؛ لذا این باید گسترش و استحکام پیدا کند و بروید و این مسئله به کار و تلاش احتیاج دارد.»

می‌کنم و می‌گویم باید نماز بخوانید و برای ادای این تکلیف، شما را الزام و تکلیف می‌کنم که در اینجا نگاهم فقط به رفتار است. حال اگر بلند شوید و نماز بخوانید، من راضی می‌شوم و کاری به این ندارم که آن را باور دارید یا ندارید. من از شما فقط رفتار می‌خواهم، اما اگر فلسفی و عقلانی تربیت شده باشم، اگر بلند شوید و نماز را هم بخوانید، تا وقتی نماز را باور نکنید، من از نماز خواندن شما راضی نمی‌شوم؛ چون به عقل شما نظر دارم و می‌خواهم رفتارهای شما از سر باور باشد نه از سر الزام. این را می‌گویند نگاه عقلانی یا ساحت عقلانی وجود انسان. انسان یک ساحت عمیق‌تر به نام قلب، احساس، حب، بغض، دوست داشتن و نفرت ورزیدن هم دارد. این ساحت در حوزه کار عارفان است. عارفان به این ساحت توجه بسیاری دارند. اگر عارفی از شما بخواهد که نماز بخوانید و شما هم نماز بخوانید. حتی اگر عقلاً بگویید که به آن باور دارید و دلیل عقل برایش داشته باشید اما نماز را دوست نداشته باشید و خود را به نماز خواندن مجبور کنید، آن عارف می‌گوید: هنوز آن چیزی که من می‌خواستم حاصل نشده است.

عارف می‌خواهد شما به نماز خواندن، احساس پیدا کنید. یعنی قلب شما نماز را باور کند. این سه حوزه از ساحت‌های وجود انسان است.

آقای احمدی نژاد می‌گوید انسان را به‌طور کامل بشناسید؛ زیرا اگر انسان را کامل بشناسید، فقط او را به ادای تکالیف دینی وادار نمی‌کنید، بلکه به عقل و قلبش هم توجه می‌کنید و می‌دانید صرف وادار کردن فردی به انجام دادن کاری، نتیجه‌بخش نیست؛ زیرا یا فرد را از دین‌گریزان می‌کند و حتی به ستیزه‌گری با دین می‌کشاند - یا در صورت عمل فرد به این تکالیف چه بسا وی به ریاکاری مبتلا شود. چرا ریاکاری در جوامع دینی زیاد است؟ چون به عقل و دل دینداران توجه نمی‌شود و فقط از آنها رفتار دینی خواسته می‌شود. در این جوامع این موضوع که رفتار دینی از چه خاستگاهی در درون نشأت می‌گیرد، حب‌الله یا حب مردم، اهمیت ندارد و فقط به ظواهر توجه می‌شود. تو نماز را بخوان و حجابت را رعایت کن، از نگاه آنها مومن هستی! در حالی که واقعاً این گونه نیست. چرا عارفان در تاریخ، اهل قشر را ریاکار معرفی می‌کردند؟ علتش همین بود.

نگاه آقای احمدی نژاد به انسان نیز همین گونه است. همین نگاه، رویکرد دینی او را این‌گونه کرده است. او می‌گوید برای عرضه دین باید به این شکل با مردم رفتار کنید؛ نه فقط با مردم این کشور، بلکه با همه دنیا. آقای مهندس مشایب گفت امروز دنیا به سمتی پیش می‌رود که بین انسان‌ها نباید خط کشید؛ یعنی نگویید این گروه خوب هستند و

آن گروه همگی بد، کافر و نجس. اگر این گونه رفتار کنید، دین به پیش نمی‌رود. تو دین خود را عرضه کن، چرا خط کشی می‌کنی؟ مخالفانش گفتند: اومانیست است. آیا این اومانیستی بودن است؟ آیا معنای اومانیست غربی این است؟ برای این بود که ایشان وادار شدند بگویند: نه، تعریف اومانیسم غربی از انسان کوچک بوده؛ وگرنه محور قرار دادن انسان کاری بوده که خود خدا آن را انجام داده و خودش گفته است که تو جانشین من هستی. مقام خلافت و ظرفیت خلافت الهی به انسان داده شده است. خدا برای این آفرینش به خودش تبریک گفته است.^۱ از خودتان پرسیدید که چرا خدا به خودش تبریک گفته است. خدا فقط برای آفرینش انسان به خودش تبریک گفته و برای هیچ آفرینشی به خودش تبریک نگفته است! با وجود آنکه قدرت خلافت بی اندازه است.

مهندس مشایبی می‌گفت: اگر از یک استاد دانشگاه یک عمل ساده ریاضی مثل «۲×۲» را بپرسید و او بگوید: این مساوی چهار است و شما بعد از این پاسخ برای او کف بزنید، او قهر می‌کند. می‌گوید: با تشویقتان برای این پاسخ به من بی‌احترامی کردید و با این حرف در اصل به من جسارت نمودید. خدا برای چه چیزی به خودش تبریک گفته است؟ مگر چه کار کرده است که به خودش تبریک می‌گوید؟ اگر کسی قدرت خلافت بیکران داشته باشد ولی یک چیز با اندازه را خلق کند، آیا این کار او، آفرین دارد؟ به طور قطع خیر!

در یک صورت خدا مجاز است به خودش آفرین بگوید: در صورتی که بیکران خلق کند. اگر خدا ظرفیت بی اندازه خلق کند، آنگاه به خودش تبریک می‌گوید، چرا؟ چون می‌تواند خودش را در این آفرینش ببیند. اینها گفته‌های ابن عربی است. به باور او خدا انسان را آفرید تا خود، یعنی اسما و صفات خویش را در انسان ببیند. چون می‌گویند ظهور اسما و صفات خدا یعنی انسان کامل. در روایت است: «نحن اسما لله»؛^۲ ما نام خدا هستیم؛ یعنی حضرت علی (ع) کرم، قدرت و بصیرت خدا است؛ یعنی در امیرالمومنین (ع) همه اسمای الهی را ببین. این حرف آقای مشایبی است. می‌گوید خدا برای این ظرفیت به خودش تبریک گفته است. انسان را باید این گونه دید و این گونه به دنیا معرفی کرد و به این شکل است که پی تمدن اسلامی ریخته می‌شود و همه مردم جهان نیز به این نقشه تو اقبال می‌کنند.

۱. مومنون، ۱۴: «تَمَّ خَلْقَنَا النَّظْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لُحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَا خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ».

۲. تفسیر نورالتقلین، ج ۲، ص ۱۰۳.

این نگاه، مقیاس جهانی دارد. ما امروز می‌خواهیم معیارهایی برای انتخاب ریاست‌جمهوری به دست افراد بدهیم. به عقیده بنده، داشتن مقیاس جهانی در نگاه و برنامه‌ریزی، یکی از این معیارهاست. این، معیار مهمی است. جهان با شتاب، رو به یکپارچگی می‌رود. مرزهای بین انسان‌ها کمرنگ شده‌است؛ مرز بین یک ایرانی با یک فرد عراقی، ترک، امریکایی و اروپایی کمرنگ شده‌است؛ یعنی انسان‌ها همدیگر را شناخته‌اند و با همدیگر تعامل برقرار می‌کنند. جهان به سمت آن تعریفی می‌رود که قرآن کریم مطرح کرده است:

«ما شما را شعبه‌های مختلف قرار دادیم تا همدیگر را بشناسید.»^۱

جهان به‌سوی یکپارچگی می‌رود. ما دیگر جزیره‌ای جدا از دنیا نیستیم. هیچ کشوری نمی‌تواند فقط برای خودش برنامه بریزد و بگوید من به جاهای دیگر کاری ندارم. مقیاس برنامه‌ریزان کشور باید جهانی شود. باید این را تمرین کرد. کسانی که می‌خواهند به عرصه انتخابات بیایند، باید نگاه کلان داشته باشند. اگر مقیاس‌هایشان جهانی نباشد، نمی‌توانند برای ملت مفید باشند. بعضی از افراد، مقیاس شهری و روستایی دارند؛ بعضی فقط برای تهران می‌توانند برنامه‌ریزی کنند و شاید خرده‌ریزه‌هایش به شهرهای دیگر برسد. مقیاس نگاه این عده بسیار محدود و کوچک است.

برخی می‌گویند بازگرداندن وضعیت کشور به سی و سه سال پیش فاجعه و مرگ کشور است. ما به دنبال مقیاسی برای همه مردم کشورهای جهان هستیم؛ چون مردم از همدیگر جدا نیستند. آقایان احمدی‌نژاد و مشایی می‌گفتند: اگر کسی بخواهد عدالت را در کشورش برقرار کند، باید طرح عدالتی که ارائه می‌دهد برای جهان باشد. «مدیریت مشترک جهان»^۲، یک گام برای طرح عدالت در جهان بود. از سویی وقتی قدرت تصمیم‌گیری و نقض قوانین در دست چند کشور ابرقدرت است چگونه می‌توان رفع ستم کرد؟! در کشور خودت چگونه می‌توانی رفع ستم کنی؟ شما وقتی می‌توانید رفع ستم کنید که از جهان آغاز کنید؛ یعنی از عام شروع کنید تا به خاص برسید. همه کشورها باید در مدیریت جهان سهم داشته باشند. برخی این را اشتباه فهمیده‌اند! برخی آقایان اصلاح‌طلب و اصولگرا گفتند که آقای احمدی‌نژاد بیاید کشور خودش را مدیریت کند، نمی‌خواهد جهان را مدیریت کند! آقای احمدی‌نژاد نگفت

۱. حجرات، ۱۳: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ».

ایران می‌خواهد جهان را مدیریت کند، بلکه گفت: «مدیریت مشترک جهانی»؛ یعنی همه کشورها باید در مدیریت جهان سهیم باشند. برنامه عدالت باید در مقیاس جهانی دیده شود تا به کشور ما برسد. امروز به گفته آقای مشایی «مهر» را باید در جهان اشاعه داد. با درست معرفی کردن انسان، عشق و مهر به جهانیان به درستی معرفی می‌شود. از اینها باید سخن بگوییم؛ زیرا ما ذخایرش را در قرآن داریم. این کلام مولا امیرالمؤمنین علی(ع) است که بنا بر نقل فرمود:

«اتزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر»؛ می‌پنداری یک جسم و جرم کوچکی هستی، درحالیکه در تو عالم بزرگتر پیچیده شده است.

چه زمان می‌خواهیم در دنیا مطرح کنیم که انسان، این است. ما بهترین تعریف را از انسان داریم. برای همین می‌توانیم از عدالت و مهر در جهان سخن بگوییم، البته این یک تلقی از اسلام است. تلقی‌های دیگری هم از اسلام داریم؛ مانند تلقی‌های شبیه «طالبانیسم اهل سنت» و «طالبانیسم اهل شیعه». طالبانیسم فقط در اهل سنت وجود ندارد، بلکه تفکر سلفی‌گری و نوع نگاه قشری و تصلب بر ظواهر به دین است که هم در مذهب سنی وجود دارد و هم در مذهب شیعه. زمانی که دین را فقط با رفتارها و ظواهر رفتاری بشناسیم و داورها، قضاوت‌ها و حکم‌هایمان همه براساس ظاهر باشد، دچار این تصلب می‌شویم. نگاه این‌گونه به انسان چه کار می‌کند؟ افغانستان را می‌سازد. همه باید مثل خود آنها شوند. آن زمان که طالبان در افغانستان حاکم بودند، اگر کسی ریشش در مشت یک فرد طالبانی جا نمی‌گرفت، در خیابان شلاق می‌خورد. همه باید مثل آنها می‌شدند؛ چون نگاه به دین، خشک، غلط، قشری و ظاهری صرف بود. این نگاه ربطی به مذهب ندارد، ما در عالم تشیع هم از این نگاه‌ها داریم. با وجود آنکه شیعیان به دلیل ارتباطات با ادعیه و معنویات نگاه معتدل‌تری دارند، این نوع نگاه‌ها در میان آنها هم وجود دارد. دعوی آقای احمدی‌نژاد با بعضی از قشری‌مسلمانان در داخل برسر این مسئله است که می‌گوید به انسان، این‌گونه نگاه کنید. ما می‌توانیم این انسان را به جهان معرفی کنیم. در این صورت می‌توانیم اسلام را در جهان و نیز در داخل کشور خود عرضه و کاری کنیم که جوانان از دین‌گریزان نشوند و به ستیز با دین برنخیزند. من با جوان‌های شیرازی ارتباط اینترنتی داشتم، یکی از آنها در اینترنت به من گفت: آن چه بر سر داری چیست؟ گفتم: عمامه است. گفت اگر یک تاج روی سرت

بود، من بیشتر می‌پسندیدم! گفتیم این هم تاج ماست. گفت: نه، این برای عرب‌ها و اسلام است. اسلام آمد ایران را ویران کرد. هرچه بدبختی داریم از اسلام داریم! برخی از همین جوان‌های شیراز این حرف را می‌زدند! ببینید چه در ذهنش فرو رفته است که اکنون اسلامی که باید همه را جذب کند، اسلامی که عشق به انسان‌ها است، اکنون از جذب بخشی از جوانان کشور ما عاجز است. پیامبر قلب‌های سنگی را که هیچ روزنه‌ای برای نفوذ در آنها نبود فتح کرد؛ با چه چیزی؟ با «انک لعلی خلق عظیم»^۱. قرآن می‌گوید: اگر این خلق را نداشتی، عرب از دورت پراکنده می‌شد. این تصریح قرآن است. چگونه اسلام را در روح و جان عرب سنگدلی جای داد که فرزندش را زنده به گور می‌کرد؟ اسلام به این شکل پیش می‌رود. آقای مشایی از مهر جهانی سخن می‌گوید. من گفتم که مهر جهانی در اصل ترجمه «رحمة للعالمین» است. شما اگر رحمة للعالمین را ترجمه کنید می‌شود «مهر جهانی»؛ یعنی مهر برای همه جهانیان. حال اگر ما بخواهیم از مهر جهانی سخن بگوییم، خواهند گفت این انحراف است؛ زیرا این لقب برای پیامبر است و فقط او معروف به «رحمة للعالمین» است.

• نگاه فرهنگی دولت در زمینه‌های مختلف، مخالف دیدگاه‌های مقام معظم رهبری بوده است؛ برای مثال در بحث فرهنگی، دولت در مبارزه با پدیده بدحجابی به تسامح و تساهل اعتقاد دارد و آقای مشایی، با هنر پیشگانی مثل هدیه تهرانی و ... ارتباط بی‌دلیل و خارج از مسئولیت خود دارد و در مقابل، در بحث مواجهه با بدحجابان، به مقابله با مظاهر فساد اعتقادی ندارد. این‌گونه رفتارها به هیچ‌روی با رفتار دولت اسلامی تطابق ندارد.

شما یک خط‌کشی کردید که با گفتار رهبری^۲ در خراسان منافات دارد؛ یعنی شما در اینجا خانم هدیه تهرانی را منفی معرفی کردید، در حالی که رهبر معظم انقلاب

۱. القلم، ۴.

۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار روحانیون خراسان شمالی، ۱۹/۷/۱۳۹۱.

«بعضی از کسانی که در استقبال امروز حضور داشتند، ممکن است ظاهر زنندگی داشته باشند و جزء خانم‌هایی باشند که در عرف معمولی به آنها «خانم بدحجاب» می‌گویند حتی اشک هم می‌ریزند! حال باید چه کار کنیم؟ رذشان کرد؟ آیا مصلحت است؟ حق است؟ خیره؟ دل، متعلق به این جبهه است؛ جان، دل‌باخته به این اهداف و آرمان‌هاست. او یک نقصی دارد؛ مگر من نقص ندارم؟ نقص او ظاهر است، ولی نقص‌های این حقیر باطن است و کسی نمی‌بیند. «گفتا شیخا هر آنچه گویی هستم / آیا تو چنان که می‌نمایی هستی؟» ما یک نقصی داریم؛ او هم یک نقص دارد؛ پس با این نگاه و با این روحیه برخورد کنید. البته انسان نهی از منکر هم می‌کند، ولی نهی از منکر باید زبان خوش باشد، نه با ایجاد نفرت...»

در مورد بدحجابانی که شما به ایشان بدحجاب می‌گویید چیز دیگری گفته‌اند. ایشان فرمود آنها پیش ما آمده‌اند و با ما هم‌دل هستند و این شعر را هم خواندند:

گفت شیخا هر آنچه گویی هستم آیا تو چنان که می‌نمایی هستی

بکوشید از این به بعد گویش شما به گونه‌ای باشد که با رهبر معظم انقلاب منافات نداشته باشد. اگر «آقا» در خراسان شمالی اینطور نمی‌گفت، شما این داوری را نمی‌پذیرفتید، اما ایشان گفتند و با گفته‌شان صحنه گذاشتند تا نگاهتان به انسان‌ها را تصحیح کنید؛ یعنی نتیجه فرمایش آقا این بود که نگاهتان به انسان‌ها را تصحیح کنید و فقط به ظواهر انسان‌ها دقت نکنید. فرمایش ایشان این بود که گفتند: من بعضی عیوب باطنی دارم، ولی این فرد عیبش در ظاهر است. ممکن است عیب باطنی من از عیب ظاهری این فرد بدتر باشد. برای همین داوری ممکن است برعکس شود؛ یعنی او مثبت‌تر از من باشد. اینها مضامین فرمایش رهبری است. این سخن صحنه گذاشتن بر نکاتی از عرفان اسلامی است.

عرض کردم که نگاهمان به انسان‌ها نباید فقط نگاه به ظاهر رفتارشان باشد؛ یعنی من ممکن است از یک رفتار زشت بدم بیاید، ولی انسان را به دلیل انجام دادن آن رفتار بد، منفور ندانم، بلکه بگویم باید با این انسان خوب به خاطر این رفتار بد به این شکل روبه‌رو شوم تا این رفتار بد و این عیبش برطرف شود. من بحث عمیق عرفانی نمی‌کنم، ولی ما به محض دیدن رفتار بد از فرد، نفرت او را به دل می‌گیریم؛ یعنی عادت کرده‌ایم که از افراد متنفر شویم، درحالی که نگاه عمیق عرفانی این‌گونه نیست. این درست شبیه موضوعی است که امروز درباره فرد معتاد مطرح می‌کنند و می‌گویند او را به چشم یک بیمار ببینید. ما هم می‌گوییم از کسی که عیبی دارد متنفر نشوید؛ زیرا اگر متنفر بشوید، دیگر نمی‌توانید او را اصلاح، هدایت و ارشاد کنید.

بحثی که آقای مشایی و آقای احمدی‌نژاد می‌گویند، همین است. آقای احمدی‌نژاد نمی‌گوید که همه باورهای مسیحی و همه سخنان یهودی درست است یا بودایی درست می‌گوید، بلکه ایشان می‌گویند راه انتشار اسلام این است که خط‌کشی‌ها را بردارید و ببینید اسلام را چطور عرضه کنید. همه سخنان بر سر عرضه است نه بر سر مضمون. زمانی می‌گفتند آقای مشایی پلورالیست و تکثرگراست، درحالی که این

تکثرگرایی نیست. اگر من می‌گویم در عرضه، وسعت نظر داشته باش، معنایش این نیست که مسیحیت و یهودیت را بپذیر، بلکه معنایش این است که وقتی روبه‌روی او قرار گرفتی، به این شکل مطرح نکن که تو بد و کافر هستی؛ پس یا باید مسلمان شوی یا بروی. راه دارد و راهش را آقای احمدی‌نژاد نشان داد. عرفا هم این راه را نشان داده و گفته‌اند: از فطریات سخن بگو؛ تو باید منادی فطریات باشی؛ یعنی تو باید منادی عدالت، عشق، صلح و امنیت باشی. آنها مدعی حقوق بشر هستند، درحالی که ما باید منادی حقوق بشر باشیم. وقتی شما از حقوق انسان سخن بگویید، آنها به سوی شما می‌آیند. وقتی از فطریات سخن بگوی، آنها به سوی تو می‌آیند. اصلاً دین ما را چرا دین حنیف می‌گویند؟ شما فکر می‌کنید دین ما مجموعه‌ای است از فطریات و غیرفطریات؟ هرگز.

دین حنیف به معنای دین منطبق بر فطرت است؛ یعنی حتی رفتارهایش منطبق بر فطرت است، ولی ما باید آن را منتقل کنیم؛ یعنی دست فرد را بگیریم و به او نشان دهیم که ربا نخوردن هم فطری است. چون رباخواری ستم است. منتها تا زمانی که نشان ندهیم این کار ستم است، می‌گوید رباخواری درست است. ما باید لطایف استدلال را به کار بگیریم و طوری نمایان و عرضه کنیم که نگاه کن این یعنی ستم. ستم به حکم فطرت امری منفور است. همه انسان‌ها، چه بودایی و چه مسلمان، از ستم متنفرند، اما تا نشان ندهیم که این ستم است، ممکن است کسی رباخواری کند و از این کار هم بدش نیاید و ما هم مدام بر سر خود بزنییم که او مرتکب فعل حرام می‌شود.

علمای ما درباره شیوه عرضه دین پیامبر اسلام (ص) تحقیق نکرده‌اند؛ چون ما هرگز دانشی به نام «دانش تربیت» در حوزه‌های علمیه نداشته‌ایم. این انتقاد به حوزه وارد است که ما دانشی به نام دانش تربیت دینی در حوزه‌ها نداریم. فقه داریم، کمی هم اخلاق داریم؛ البته کتاب‌های اخلاق انگشت‌شمارند، ولی دانش تربیت دینی، یعنی عرضه دین، نداریم. پیامبر چگونه با مشرکان رفتار و آنها را دگرگون کرد؟ او به وسیله فطرت‌هایشان با آنها سخن گفت. نکته این است که اگر به وسیله زبان فطرت با یهودی، بودایی، هندو و... سخن بگویید، آنها به سویتان گرایش پیدا می‌کنند. مسئله این نیست که بودیسم را بپذیریم و بگوییم این مکتب هم درست است _ که این پولریسم است _ بلکه مسئله این است که چگونه عرضه کنید و چگونه

مواجه شوید. این، سعه صدر عرفانی است. مسئله این است. اینکه می‌فرمایید با یهودی چگونه باید روبه‌رو شویم؛ در واقع به مسئله عرضه اشاره می‌کند که با مسئله باور متفاوت است. پس اینها را با هم خلط نکنید. آنهایی که این بنده خدا (مشایی) را پلورالیسم نامیدند این دو مسئله را با هم خلط کردند و به اشتباه تصور کردند که ایشان می‌گوید با روی باز با مردم دنیا روبه‌رو شوید و بگویید هر دینی درست است. در حالی که منظور، این نیست. ایشان در مجلسی در خارج از کشور سخنرانی می‌کرد، بدون اینکه نام اسلام را بر زبان آورد؛ همه گفتند حرف ما هم همین است. گفت اسلام این را می‌گوید. بعد آیه‌های مربوط را خواند. اگر از آغاز بحث می‌گفت: «قال الله الحكيم في كتاب الكريم»، همه گوش‌هایشان را می‌گرفتند و می‌گفتند این می‌خواهد سخنان اسلام خودش را بگوید. اما ایشان از مسلمانی سخن به میان آورد، بدون اینکه از اول بگوید این، حرف اسلام است. همه تأیید کردند و گفتند دل و فطرت ما نیز همین را می‌گوید؛ یعنی اسلام، دین فطرت شماسست؛ اسلام دین عقل شماسست. برخی می‌گویند: ابن عربی «اومانیست» است و عرفان و فلسفه جزء اسلام نیست؛ آقای احمدی‌نژاد هم، مانند ابن عربی سخنان اومانیستی بر زبان آورده است. آنها ابن عربی را که هشتصد سال پیش زیسته و به «ام‌العرفان» مشهور است، اومانیست خوانده‌اند. امام خمینی او را «شیخ اکبر» می‌خواند و آنها او را «اومانیست» می‌خوانند.

• چرا آقای احمدی‌نژاد آن‌گونه که از وی انتظار می‌رفت، در تبعیت از ولایت و دستورات ایشان کوتاهی می‌کند؟ ارائه اسناد اثبات‌نشده و متهم کردن سران دو قوه دیگر کشور، آن هم در صحن علنی مجلس، خلاف سخنان مقام معظم رهبری است. چرا ایشان با آگاهی از این موضوع که این اسناد هنوز در دادگاه اثبات نشده است این‌گونه به افشاکاری دست زد؟ آیا این رفتار ایشان مخالف تعهد و سوگندی که خورده است نیست؟

وارد شدن به بحث تبعیت از ولایت، مجدداً باز کردن همان دعواست. در تبعیت آقای احمدی‌نژاد از ولایت جای تردیدی وجود ندارد. فردی تابعتر از ایشان در این زمینه نمی‌توان یافت. برای اثبات آن می‌توان به دلایل گوناگونی اشاره کرد. یکی از دلایل این است که «آقا» عناوینی را روی سال‌ها گذاشتند و گفتند به فکر اقتصاد

کشور و مسائل اقتصادی کشور باشید. سال ۱۳۹۱ سال «توسعه اقتصادی و تولید ملی» نام گرفت و سال قبل از آن هم سال «اصلاح الگوی مصرف». هیچ کس جز آقای احمدی نژاد، سرش را پایین نینداخت تا به کارش برسد. همه آنها به حاشیه رفتند. صدای «آقا» بلند شد که چرا این قدر به حاشیه می‌روید؛ به کارتان برسید. با آقای احمدی نژاد دعوا کردند و گفتند: تو در برابر ایرادهای ما به تو، ساکت هستی! درباره مسائل اومانستی و پلورالیستی و سحر و جادو جنجال به پا کردند و گفتند: چرا ایشان سکوت می‌کند. چرا آقای مشایی به هیچ‌روی حرف نمی‌زند. یکی از ایرادها به آقای مشایی این بود که چرا ایشان اصلاً حرف نمی‌زند! او را با وجود اینکه حرف نزده است مرد حاشیه می‌نامند، وای به روزی که حرف بزند! چه می‌شود؟ او را مرد حاشیه در حاشیه خواهند خواند! آقای احمدی نژاد گوش به فرمان سپرده و سرش را پایین انداخته است و فعالیت‌های سازندگی رادر کشور انجام می‌دهد. ایشان به کارهای علمی و اقتصادی رسیدگی می‌کند و هیچ‌گاه درباره این بازی‌ها و جنجال‌ها که نسبت به انحراف و امثال اینها مطرح می‌شود، سخن نگفته است. این دعوی اخیر هم باز اقتصادی بود. من فقط نکته‌ای را به شما به عنوان کسی که حامی احمدی نژاد بودید و نیز به بسیاری از مردم که به ایشان رأی دادند بگویم؛ آیا جزء مطالبات اصلی مردم از آقای احمدی نژاد، ارائه لیست مفسدان اقتصادی بود یا نه؟ گفتیم ایشان که بر سر کار بیاید، لیست می‌دهد. اولین بار که آقای احمدی نژاد خواست لیست بدهد در دوره آقای شاهرودی بود، اما وی را سوگند دادند و گفتند تا وقتی چیزی در دادگاه نرفته است، اسم نیاور. با این سوگند ایشان سکوت کرد. بعد از آن لیست‌هایی هم دادند. نه فقط مردم، بلکه رهبر معظم انقلاب هم چند سال است که از مسئولان خواسته است با تجمل‌گرایی مقابله کنند. از دوران سازندگی این خواسته مطرح بود؛ حتی ایشان تهدید کرد و برای این منظور شورای قوا برای مقابله با تجمل‌گرایی نیز تشکیل شد. در زمان ریاست‌جمهوری آقای خاتمی کاری انجام نشد. مقام معظم رهبری تهدید کرد و گفت اگر شما کاری نکنید خودم وارد میدان می‌شوم. آیا کاری انجام شد؟ خیر؛ هیچ گامی در این راه برداشته نشد. اخیراً در همین تذکری که دادند، فرمودند مبارزه با مفاسد که فقط حرف نیست، باید اقدام شود.^۱ حال از شما سؤال می‌کنم اقدام یعنی حکم، حکم قضایی. پس روی سخن

۱. فرمان هشت ماده‌ای مقام معظم رهبری.

با کیست؟ با ریاست جمهوری یا با قوه قضاییه؟ یعنی چه کسی باید حکم دهد؟ اگر رئیس جمهوری بخواهد لب باز کند، می‌گویند تا زمانی که در محکمه مطرح نشده است، نباید حرف بزند؛ وقتی در محکمه آمد و ثابت شد، خود قوه قضاییه اعلام می‌کند. از رئیس جمهوری لیست می‌خواهد و ایشان هم لیست می‌دهد، اما می‌گویند که هنوز لیست نداده است. نامه‌اش را در همه سایت‌ها منتشر می‌سازد و اطلاع‌رسانی می‌کند که در این تاریخ ما به شما لیست دادیم. هشت سال است لیست گرفتند؛ اگر پیگیری و داوری نشود، به نظر شما باید چه کار کرد؟! اگر شما به جای رئیس جمهوری بودید، چه کاری می‌کردید؟! قوه مجریه در مورد مطالبه مردمی و مطالبه رهبری برای مقابله با مفسد اقتصادی چه کاری می‌تواند انجام دهد؟ می‌تواند بررسی کند و لیست بدهد. دیگران باید بررسی کنند و حکم بدهند. اگر طول کشید و زمان برد و سالها گذشت، چه اتفاقی می‌افتد و چه پیش می‌آید؟ نه مطالبات مردم پاسخ داده می‌شود و نه مطالبات رهبری. حال شما بگویید در این وضعیت چه باید کرد؟ یعنی وقتی دست و پا بسته است، فکر می‌کنید واقعا چه کار باید کرد؟ مگر برای آن آقا که اسمش مدت‌هاست در لیست سیصدنفره آمده، اتفاقی افتاده است؟ تا چیزی بررسی و ثابت نشده است، نمی‌گوییم فرد مجرم است، اما می‌پرسیم چه زمانی این مسئله بررسی می‌شود؟

دوره دولت آقای احمدی‌نژاد دیگر در حال پایان یافتن است. ایشان دوست داشت به این مطالبات رهبری و مردم پاسخ کامل دهد، اما هر وقت که خواست بگوید، نشد. پس باید راهکار بدهیم و از قوه قضاییه مطالبه کنیم تا مطالبات به نتیجه برسد و پاسخ یابد.

• چرا آقای مشایی به صراحت از دوستی با مردم اسرائیل سخن گفت، در حالی که این سخنان ایشان، مخالف روح سیاست خارجی جمهوری اسلامی بود؟ آیا این سخنان باعث خدشه‌دار شدن اعتبار کشور ما نزد مسلمانان کشورهای اسلامی نشد که ملت ایران را پیشگام مبارزه با صهیونیسم می‌دانستند؟

از آقای مهندس همین بس که فرمودند: اسرائیل مدت‌ها است مرده، فقط تشییع جنازه‌اش را به عقب می‌اندازند.^۱ در بازگشت از مصر هم گفتند: تشییع جنازه

اسرائیل هم رسید.^۱ رهبر معظم انقلاب هم به این مسئله ایراد گرفت و گفت که چرا بر سر یک مسئله فرعی، هیاهو درست کردید، حال یک نفر یک چیزی گفت، اشتباه هم گفت. موضوع این است که ما وقتی مطرح می‌کنیم، داریم از حکم «آقا» نافرمانی می‌کنیم. مقام معظم رهبری به صراحت گفت: چرا مطرح کردید؟ تمام شد. آقای احمدی‌نژاد هم گفت: تمام شد؛ چرا دوباره مطرحش می‌کنیم؟ ما با این کار نافرمانی می‌کنیم.

طرح پیوسته این موضوع، مخالفت صریح با کلام رهبر معظم انقلاب است. چرا؟ چون رهبر معظم انقلاب گفتند: نگویند، تماش کن، حتی در نماز جمعه گفتند. اگر فرمان و کلام آقا را شنیدید و الان هم اذعان می‌کنید که آقا فرموده است این بحث ادامه پیدا نکند، طرح درباره آن به معنای خلاف فرمان ایشان عمل کردن است. آقای مشایی که دیگر ادامه نداد.

جالب است که ما روی مسئله‌ای تمرکز کرده‌ایم که زمانش سپری شده و خود فرد هم گفته است که من دیگر نمی‌گویم. آقا هم گفت ادامه ندهید، ولی ما می‌خواهیم ادامه دهیم! بگذارید از انگیزه ایشان برایتان بگویم:

نخست آنکه طرح توطئه‌ای وجود دارد. استکبار پیوسته در حال توطئه است. در زمان امام خمینی (ره) این طرح توطئه‌آمیز اجرا می‌شد که یهودیان را علیه انقلاب اسلامی ایران یکپارچه کنند. امام خمینی از یهودیت و مسیحیت تمجید می‌کرد و یهودیان را از صهیونیسم جدا می‌کرد. یهودیان گروهی ثروتمند در دنیا هستند؛ یعنی بسیاری از امور تجاری مهم دنیا در دست یهودیان است. امریکا تلاش می‌کرد برای تأمین اقتصادی اسرائیل، یهودیان را یکپارچه کند. امام (ره) با این کارمقاله می‌کرد. شیوه مقابله امام این گونه بود که یهودیان را از اسرائیل، یعنی بین یهودیت را از صهیونیسم جدا می‌کرد. ایشان می‌فرمود: یهودیت از ادیان ابراهیمی و دین خدا است. حضرت موسی (ع) برای مقابله با ستم آمد. اینها سخنان امام (ره) است. خاخام‌های یهودی و اسقف‌های مسیحی پیوسته نزد امام می‌آمدند که عکس‌ها و گزارش‌هایش هم موجود است. امام خمینی (ره) بیدار بود و می‌دانست نباید بگذارد اجماع یهود علیه انقلاب اسلامی ایران به وجود بیاید. این سیاست پس از مدتی تقریباً

۱. شبکه ایران، ۱۳۹۱/۱۱/۳۰.

«من به شما مژده بنهم؛ البته پیش از این هم گفته بودم که اسرائیل مرده و فقط تشییع جنازه‌اش به تأخیر افتاده است. به نظرم حضور آقای احمدی‌نژاد در مصر، نشان‌دهنده تشییع جنازه اسرائیل بود.»

ضعیف شده بود، اما دوباره قوت گرفت. آقای مشایی این مقدمات را بیان می‌کند که امریکا در تلاش است تا یهود را برای مقابله با ایران یکپارچه کند. این گفته آقای مشایی چند علت داشت. ما می‌خواهیم رفتارشناسی و انگیزه‌شناسی کنیم؛ آن هم نه به صورت حدسی، بلکه از گفته‌های خود آقای مشایی.

دوم آنکه در همه کشورهای جهان، گه‌گاه راهپیمایی و تظاهراتی، علیه حاکمیت وقت آن کشور به راه می‌افتد. این مسئله اکنون بیشتر هم شده است. بعد از جریان «وال استریت» راهپیمایی‌ها و تظاهرات علیه رئیس‌جمهوری و نخست‌وزیران غربی در دنیای غرب فزونی هم یافته است. می‌دانید این تظاهرات بسیار مهم است و مانند ترمزی است که اجازه نمی‌دهد رئیس‌جمهوری آن کشور هر کاری که خواست انجام دهد. تنها تنها ملتی که تظاهرات نکردند، ملت اسرائیل بود. این ملت به دلیل مواجهه نشدن با مخالفت‌های درونی مردمی، هر غلطی می‌کرد؛ یعنی می‌کشت و تخریب می‌کرد. این فیلمی (شکارچی شنبه) که ساختند درست است؛ شکارچی می‌فرستاد که بدون نگرانی مسلمانان را با تیر بزند. نگرانی حاکمان آن از بیرون کشور بود و در داخل هیچ‌گونه نگرانی نداشت. شما چرا می‌توانید در برابر امریکا بایستید؟ بارها امام خمینی(ره) و رهبر معظم انقلاب فرموده‌اند ما چرا می‌توانیم در برابر امریکا بایستیم، چون مردم از درون حامی نظام هستند؛ یعنی مخالف نظام نیستند. چرا امریکا این قدر تلاش می‌کند فتنه داخلی ایجاد کند؟ چون اگر در درون کشور دودستگی بیفتد و مخالفت با نظام از درون آغاز شود، قلع و قمع آن بسیار آسان می‌شود. در اسرائیل هم این وضعیت وجود دارد؛ یعنی مردم آن هیچ اقدامی خلاف حاکمیت اسرائیل انجام نمی‌دادند و علیه آن راهپیمایی نمی‌کردند. امریکا در زمان جنگ تحمیلی به منظور ایجاد دودستگی در ایران با هواپیما در جبهه‌ها کاغذهایی می‌ریخت که روی آن نوشته شده بود: ای مردم ایران، ما دوست شما هستیم و ما شما را یاری می‌کنیم. این ابرقدرت می‌خواست با این کار میان مردم و نظام شکاف ایجاد کند.

آقای احمدی‌نژاد یک بار از همین ترفند استفاده کرد و موفق شد. می‌دانید نسبت به کجا؟ انگلستان. تنها نخست‌وزیر منفور انگلستان تونی بلر است. آقای احمدی‌نژاد شکاف ایجاد کرد، تدبیر جدی کرد. عده‌ای به اعتراض گفتند: احمدی‌نژاد بر تن آن چند جاسوس انگلیسی کت و شلوار پوشاند و با احترام آنها را فرستاد. اما این تدبیر عجیبی بود که شکاف در انگلستان ایجاد کرد. نخست

وزیرهای انگلستان همیشه محبوب بودند. تدبیر ایجاد شکاف را ما یک بار به کار بستیم. یکی دیگر از علل این سخن آقای مشایی، ایجاد شکاف در اسرائیل بود؛ آن هم با این نگاه که در اسرائیل همه مهاجر نیستند. آنجا بومی مسلمان، یهودی و مسیحی هم زندگی می‌کنند. این هم نکته سوم بود.

بحمدالله در اسرائیل شکاف ایجاد شد و آنچه ما می‌خواستیم، در آنجا اتفاق افتاد. خودسوزی‌ها و تظاهرات اخیر، جلوی صهیونیست‌های افراطی را گرفت. صهیونیست‌های افراطی وحشتناک‌اند. آنها به ریختن خون دیگران فرمان می‌دهند، نابود کردن کارشان است، با این حال اکنون ناچارند یک مقدار به اعتدال رفتار کنند، آن هم نه به خاطر فشار بیرونی، بلکه به خاطر فشار درونی. اکنون پیوسته در اسرائیل تظاهرات به راه می‌افتد؛ چه به دلیل مسائل اقتصادی و چه به دلیل مسائل سیاسی. می‌خواهم بگویم ایده این بود، نه اینکه فکر کنید باوری نسبت به اسرائیل وجود دارد. باور آقای مشایی آن است که می‌گوید: سرایتل مرده است و تشییع جنازه‌اش را به عقب می‌اندازند. اسرائیل باید بشکند و شکافی بین دولت و مردم آن به‌وجود آید. الان هم باید به‌وجود بیاید تا اسرائیل سریع‌تر به زمین بخورد و سریع‌تر ویران شود و از طرفی باید جلوی اجماع گرفته شود؛ ما نمی‌خواهیم یهودیان اجماع کنند؛ البته در این کار هم موفق شدیم. نشانه آن هم تظاهرات خاخام‌های بزرگ یهودی در امریکا علیه اسرائیل است که اکنون زبازند شده است. می‌دانید در سفر آخر آقای احمدی‌نژاد به سازمان ملل، در دیداری مهم، خاخام‌های یهودی نزد ایشان آمدند و گفتند: ما نمی‌دانستیم که ایشان دارای چنین افکار بلندی است. وقتی خاخام‌های یهودی از ایران تعریف کنند، «تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل». ما تدبیر خوبی را به کار گرفتیم، ولی عده‌ای شلوغ کردند و گفتند که او اسرائیلی است؛ درحالی‌که واقعیت این‌گونه نبود. مقام معظم رهبری هم ایراد گرفت و گفت چرا شلوغ کردید؟ ما با مردم اسرائیل دوست نیستیم و آنها غاصب‌اند. مقصود این سخن آقا، آنهايي هستند که از بیرون به این سرزمین آمدند. بومی‌ها را نگفتند. بومی‌ها غاصب نیستند. بسیاری از آنها بومی هستند. برخی هم مهاجرهای بدبخت و بیچاره‌ای هستند که وارد این سرزمین شده‌اند. تدبیر این بود که باید در اسرائیل شکاف ایجاد می‌شد تا جلوی اجماع جهانی یهود گرفته شود. شکر خدا این تدبیر نتیجه داد؛ یعنی خط‌های خوبی تعقیب شده است.

• آقای مهندس مشایی به صراحت از پایان دوره اسلامگرایی سخن گفتند. با این توصیف چگونه می‌توان وی را حامی ایده گسترش اسلام به شیوه رحمانی دانست؟ این سخنان کاملاً نشان می‌دهد که مشایی در اساس به گسترش اسلام اعتقادی ندارد.

«اسلامگرایی»^۱ عبارتی است که هم یک معنای سیاسی و هم یک معنای لغوی دارد. معنای سیاسی یا اصطلاحی آن در عرصه سیاست مطرح است. در لغت اسلامگرایی به معنای گرایش به اسلام است که پدیده‌ای خوب و مثبت به شمار می‌آید، اما اگر بگوییم که منظور آقای مشایی از «پایان اسلامگرایی» «پایان گرایش به اسلام» است، دچار اشتباه شده‌ایم. آقای مشایی با واژگان سیاسی سخن می‌گوید. خودش هم تفسیر کرده است و شما هیچ جا و در هیچ سایتی، سخنرانی کاملی از آقای مشایی پیدا نمی‌کنید. چرا؟ چرا سخنان یک فرد که هنگام سخنرانی‌اش این همه خبرنگار هست، به‌طور کامل منتشر نمی‌شود؟ هیچ جا و در هیچ سایتی سخنرانی کامل ایشان پیدا نمی‌شود. الان هوادارانش شروع کردند به گذاشتن سخنانش، ولی تا پیش از این یافتن آن به شکل کامل ناممکن بود. اول به ذهن آدمی خطور می‌کند که نکند توطئه‌ای در کار است. همیشه گفته‌ام، مشایی که سهل است، اگر کلام خدا را هم تقطیع کنید، به کفر تبدیل می‌شود؛ برای مثال در عبارت «لا اله الا الله»، «الا الله» را حذف کن؛ جمله کفرآمیز می‌شود؛ یعنی اگر کلام خدا را هم تقطیع کنید، کفر می‌شود. در سخنرانی آقای مشایی درباره اسلامگرایی، ایشان واژه را تشریح کرده و گفته‌اند که منظور از اسلامگرایی چیست. اگر معنای لغوی آن، یعنی گرایش به اسلام در نظر گرفته شود، اصلاً منظور ایشان را نمی‌رساند.

ایشان با اصطلاح جهانی صحبت می‌کند؛ یعنی همان تعبیر بنیادگرایی.^۲ می‌دانید اسلامگرایی یعنی چه؟ اسلامگرایی مثل مسیحیت‌گرایی است. اینها در واژگان سیاسی جهان سابقه دارد. عبارت مسیحیت‌گرایی برای مسیحیان کاتولیکی به کار می‌رفت که می‌گفتند انسان‌ها باید مسیحیت را بپذیرند. آنها با الزام، اجبار و فشار، مسیحیت را به همه القا می‌کردند. واژه اسلامگرایی را امریکا ساخت. ما اصلاً سازنده این واژه نیستیم. می‌دانید این قدرت به چه کسی اسلامگرا

Islamism .1

Fundamentalism ۲.

گفت؟ به طالبان با همان پیشینه ذهنی مسیحیت‌گرایی؛ یعنی الزام اسلام. امریکا می‌خواست اسلام را به شیوه طالبان به دنیا معرفی کند. این را باور دارید؟! این قدرت برای چه از طالبان حمایت کرد؟ عاشق اسلام بود؟ هرگز. او می‌خواهد تخم نفرت از اسلام را در دل مردم دنیا بکارد. بنابراین خودش طالبان را پر و بال می‌دهد تا بگوید اسلام یعنی این، تا نفرت از اسلام ایجاد کند و قرآن‌سوزی‌ها و اهانت‌ها شروع شود. فکر می‌کنید همه این اهانت‌ها نقشه است؟! نه نقشه نیست؛ نقشه قبلاً کشیده شده است تا بعداً بازتاب‌های عمومی‌اش شروع شود. نقشه‌ها آنجا کشیده شد که افراد طالبان ایستاده‌اند و آیه قرآن را می‌خواند و بعد ناگهان سر فردی را می‌برد. هر اروپایی و امریکایی که این تصویر را می‌بیند، می‌گوید باید با اسلام مقابله کنیم. واژه اسلامگرایی به معنای آن چیزی نیست که شما ترجمه می‌کنید، بلکه همانی است که امریکا ساخته؛ چون اصلاً سازنده‌اش امریکا است. بنابراین اسلامگرایی به معنای طالبان است؛ یعنی الزام و اجبار اسلام و دین. آقای مشایی گفت: دوره اسلامگرایی پایان یافته است. او گفت: در خارج از کشور ما، گروهی اسلام را با خشونت مطرح می‌کنند. آنها حزب شیطان هستند، نه حزب خدا؛ در داخل هم همه باورها نسبت به عرضه اسلام یکسان نیست؛ برخی با آنها مشابهت دارد و این دوره پایان یافته است که کسی بخواهد اسلام را این‌گونه ترویج کند. الان مفتی‌های وهابی عربستان می‌گویند که دروازه فوتبال را چهارگوش نسازید؛ زیرا تشبه به کفار است. آنها اسلام را با این کارشان ویران می‌کنند. آقای مشایی گفت: دوره این پایان یافته است و اسلام نباید به این شکل منتشر شود. اسلام حرفی دارد که به دل‌ها می‌نشیند. بسیار مهم است که بدانید اصلاً این تفکر چگونه به وجود آمد.

سؤال من این است که آیا ائمه نوع ورود اسلام به ایران را قبول داشتند؟ اگر این کار به دست ولایت بود، باز اسلام این‌گونه عرضه می‌شد؟ خیر. ما الان فکر می‌کنیم این، عرضه اسلام است. در ذهن همه ما است که اسلام باید فتح کند، اما اصلاً روش ائمه این نیست. شما روش ائمه را در کجا دیده‌اید؟! در حوزه علمیه یک کتاب هم به نام روش تربیت اسلامی وجود ندارد. یک نویسنده پنجاه کتاب فقهی نوشته است. آثار فقهی شیخ طوسی را شمارش کنید؛ ایشان چند عنوان کتاب در فقه نوشته است؟ سراغ علامه

حلی بیابید، هر کدام چهل، پنجاه عنوان کتاب فقهی نوشته‌اند. فقه خوب است، عالی است، اما من گفتم که فقه فقط اسلام نیست. حال درباره اخلاق به سراغ حوزویان بروید، چند کتاب اخلاقی دارید؟ منبع را نمی‌گویم، بلکه کتاب اخلاقی را می‌گویم. اگر تعداد آنها را بشمارید، به زحمت پنج کتاب را می‌توانید بیابید. کتاب اخلاق الهی^۱ که به قلم بنده نگاشته شده، نزدیک به بیست بار تجدید چاپ شده و مضمون آن، سلسله درس‌های آیت‌الله مجتبی تهرانی است. تلاش ما این بود که دایرةالمعارف بزرگ اخلاقی بسازیم. حال به سراغ کتاب تربیت دینی برویم. «تربیت» با «اخلاق» تفاوت دارد. تربیت به معنای روش بارآوردن است. مراد از تربیت اسلامی روش مسلمان کردن و به سخن دیگر، مسلمان بارآوردن است. در این زمینه شما نمی‌توانید حتی از یک کتاب هم نام ببرید؛ چون وجود ندارد. شما چطور ادعا می‌کنید پیغمبر این‌گونه عمل می‌کرد. شما دو تا داستان شنیدید و فکر می‌کنید روش تربیتی پیامبر را می‌دانید؛ به خدا نمی‌دانید. ما هم نمی‌دانیم؛ برای اینکه در این زمینه کار نکرده‌ایم.

بحث بنده این است که پایان اسلامگرایی آقای مشایی تشیع است؛ یعنی خط بطلان کشیدن بر اسلام فاتحانه خلفا. روش عرضه اسلام علوی، فتح دل است. امیرالمؤمنین(ع) دل ایران را فتح کرد. به قول آقای احمدی نژاد، ایرانی‌ها به هیچ‌روی نمی‌خواستند مقاومت کنند؛ چون اسلام را با دل پذیرفتند. فکر نکنید در آن زمان ارتش ایران ضعیف بوده است. واقعیت آن است که خالد بن ولید و سعد بن ابی وقاص از درافتادن با سپاه ایران به وحشت افتاده بودند؛ با این حال این سرزمین را آسان فتح کردند.

باید بدانید که پایان اسلامگرایی آقای مشایی به معنای پایان شیوه فاتحانه برای اسلام است. روش نفوذ اسلام، فتح سرزمین نیست، بلکه فتح دل است. این، مراد صریح کلام آقای مشایی است. این شعار امیرالمؤمنین(ع) است. آقای مشایی این را گفته و بهترین حرف را زده، بلکه حرف مذهب تشیع را زده است. من سخنرانی‌اش را به شما می‌گویم؛ شما این سخنرانی را بجویید، اگر توانستید در سایت‌های مختلف بیابید.

۱. اخلاق الهی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

• یکی از ایرادهایی که به آقای احمدی نژاد وارد است، عزل و نصب‌های پی در پی و بی دلیل است. ما در اواخر دولت نهم شاهد بودیم که ایشان در یک جلسه، چندین وزیر را از کار برکنار کردند، در حالی که این افراد از وزیران مومن و پرکار بودند. آقایان صفارهرندی، لنکرانی و... به چه دلیل از کار برکنار شدند؟ افزون بر این می‌بینیم که دکتر احمدی نژاد در یک اقدام نسنجیده، وزیر خارجه کشور را هنگام مأموریت در خارج از کشور از کار برکنار کرد. این اقدامات چه توجیهی دارد؟

اتومبیلی که قرار است حرکت کند، اگر چرخش به یک سمت برود و فرمانش به سمت دیگر، باید اصلاح شود. سخن آقای احمدی نژاد این بود که هر کس می‌خواهد، بیاید و در این مسیر همراهی کند. همه را هم آورد؛ از هر فرقه‌ای؛ چپ و راست، اصلاح‌طلب و اصولگرا. آنها تا جایی که همدلانه با آقای احمدی نژاد پیش آمدند بودند، اما وقتی گفتند نه، آقای احمدی نژاد هم گفتند: بفرمایید بیرون. من باید دولت را بگردانم؛ وزرا یعنی معاونان من. مردم که وزرا را انتخاب نکرده‌اند؛ مردم آقای احمدی نژاد را انتخاب کرده‌اند. آقای احمدی نژاد باید برای خودش همکاری برگزیند. ایشان می‌گویند من می‌خواهم ماشین را این شکل به پیش ببرم. اگر با من همدل هستید، بفرمایید. آقای صفار، آقای متکی، آقای لنکرانی شما هم بیایید. تا جایی که همدل بودند، حضور داشتند، اما وقتی از همدلی دست کشیدند و پیوسته موضع مخالفت را در پیش گرفتند، آقای احمدی نژاد هم آنها را کنار گذاشت.

آقای احمدی نژاد می‌گفت: «من آقای متکی را اصلاً نمی‌دیدم. ایشان خودش به سفر خارجی می‌رفت، بدون اینکه از من اجازه بگیرد و بگوید برای چه می‌رود. گزارش سفرهایش را نمی‌داد. چند بار این کار را تکرار کرد. پیوسته برای ایشان پیغام می‌فرستادم؛ حتی در هیئت دولت ایشان را نمی‌دیدم. در آخرین سفر به او گفتم: من نمی‌توانم این وضع را تحمل کنم؛ زیرا شما سفر می‌روی، بدون اینکه بگویی برای چه می‌روی و چه طرحی داری. حتی گزارش هم نمی‌دهی! آقای متکی! من دیگر نمی‌توانم با شما کار کنم. آقای متکی هم گفت: اجازه دهید من سفر آخر را هم بروم و بعد من را عزل کنید. آقای احمدی نژاد گفت: اشکالی ندارد، چه روزی برمی‌گردید؟ ایشان هم گفتند: دوشنبه. ایشان رفت و دوشنبه شد. من فکر کردم برگشته است. به دفتر اعلام کردم که حکم عزل

ایشان را اعلام و رسانه‌ای کنید. اما ناگهان به ذهنم خطور کرد که نکند ایشان برنگشته باشد. زمانی که جویا شدم به من گفتند که ایشان سفرشان را به یک کشور دیگر تمدید کرده‌اند. حکم هم منتشر شده بود». گفتند: ایشان دقیقاً در زمانی که دیدار دیپلماتیک داشته، عزل شده است. بعد آقای متکی گفت من هم حرف‌هایی دارم که الان نمی‌توانم بگویم، ولی بعد می‌گویم! هرچه ناسزا است به آقای احمدی‌نژاد می‌دهید. آیا شما انتظار دارید ایشان وزیرش را عزل نکند؟ وزیری که بدون اجازه به سفر می‌رود و گزارش هم نمی‌دهد باید عزل شود. اگر رئیس‌جمهوری چنین کاری نکند، خلاف کرده است.

• سخنان آقای مشایی را به طور کامل در کجا می‌توان پیدا کرد؛ چون اکثر سخنان ایشان در رسانه‌ها به صورت تقطیع شده منتشر شده است؟ سخنرانی آقای مشایی در هیچ جایی منتشر نشده است. اولین کسی که سخنرانی آقای مشایی را منتشر کرد بنده بودم که آن را در مجله‌ای چاپ کردم. نخست ایشان ما را نهی می‌کرد از اینکه حتی جملاتی از ایشان را بیان کنیم و می‌گفت این کار سبب دردسرتان می‌شود و انتشار مجله‌تان ادامه پیدا نمی‌کند. بعد از این قضیه، اولین سخنرانی کامل و مفصلی که منتشر شد در ویژه‌نامه «مدیریت جهانی مهدوی»^۱ بود. در پی انتشار آن مراکز مهدویت قم آن قدر به ما زنگ زدند که آیا از این مطالب باز هم دارید؟ چون این نگاه نویی به مهدویت است. اگر سخنرانی ایشان را مطالعه کنید، متوجه می‌شوید که آن در حقیقت مهر بطلانی بر اتهام انجمن حجتیه‌ای بودن ایشان است و عمق نگاه ایشان را نشان می‌دهد. هر کس متن این سخنرانی را خوانده، اقرار کرده است که واقعاً در بین عالمان ما هیچ یک به مهدویت و جهانی شدن این گونه نگاه عمیقی نینداخته است. این اولین سخنرانی است و اگر خدا بخواهد، بعد از این انتشار سخنرانی‌های ایشان ادامه پیدا خواهد کرد. زمانی که سخنرانی‌های آقای مشایی منتشر شود، خواهید دید که عمق نگاه ایشان تا چه حد است و این یار رئیس‌جمهوری چه می‌خواهد بگوید؟

۱. ویژه‌نامه گروه مطالعات دینی مرکز ملی مطالعات جهانی شدن و دفتر مطالعات و پژوهش‌های دینی مؤسسه

• در تبعیت نکردن آقای احمدی نژاد از ولایت همین نکته بس است که ایشان در برابر حکم صریح مقام معظم رهبری، یازده روز در خانه نشستند تا رأی و نظر خود را حاکم کنند و حکم مسلم ایشان را چندین روز معطل گذاشتند. چگونه می توان این رفتار آقای احمدی نژاد را تطهیر کرد؟ ایشان از نظر دلسوزان نظام، خلاف امر رهبری حرکت کردند.

بنده درباره خانه نشینی آقای احمدی نژاد مفصل صحبت کردم. بسیاری از روزنامه‌ها از جمله کیهان نوشتند: روایتی جدید از خانه نشینی آقای احمدی نژاد! مطلبی که می خواهم بگویم، درباره خانه نشینی آقای احمدی نژاد یا به قول بعضی، دور کاری «اسمش مهم نیست» ایشان است. ما تنها یک روایت داریم، بقیه همه درایت است. فرق روایت با درایت چیست؟ درایت به حدس گفته می شود، ولی روایت به معنای نقل واقعه است. در آنچه شنیدید مهم این است که آقای احمدی نژاد قهر کرده است؛ درحالی که هیچ کس این موضوع را نقل نکرد، بلکه همه حدس زدند و گفتند از این رفتار چنین برمی آید که ایشان قهر کرده است، اما هیچ کس نقل نکرده است که آقای احمدی نژاد در جایی گفته باشد: من ناراحتم، قهر کرده‌ام و در خانه نشسته‌ام. هیچ کس تا امروز چنین جمله‌ای را از آقای احمدی نژاد نشنیده است. همه اینها برداشت افراد است. تنها روایت و تنها نقل واقعه این است که آقای احمدی نژاد وقتی آقای مصلحی را کنار گذاشتند، گفتند ایشان استعفا کند. خدمت مقام معظم رهبری نیز رسیدند و ایشان گفتند: مصلحت ایجاب نمی کند که آقای مصلحی کنار گذاشته شود «من مضمون را عرض می کنم». آقای احمدی نژاد درحقیقت به آقا گفتند: اگر من نتوانم با ایشان همکاری کنم آن وقت تکلیف چیست؟ آقا گفتند: ایشان باید بر سر کار باشند. دکتر احمدی نژاد گفتند: اجازه دارم درباره این موضوع فکر کنم که می توانم با آقای مصلحی همکاری کنم یا نه؟ آقا در پاسخ فرمودند: چند روز برای فکر کردن فرصت دارید. در واقع رئیس جمهوری از مقام معظم رهبری اجازه گرفتند تا چند روزی درباره اینکه می توانند با آقای مصلحی کار کنند یا خیر فکر کنند. خانه نشستن آقای احمدی نژاد با اذن رهبر و برای تأمل بوده است.

نتیجه این شد که آقای احمدی نژاد برگشت. اما اگر آقای احمدی نژاد بعد از مدتی برمی گشت و می گفت آقا من نمی توانم با ایشان همکاری کنم و باید

استعفا کند، شما نمی‌توانستید بگویید ایشان تابع ولایت فقیه نیست. چون آقا ننگفته بود باید بمانید، بلکه گفته بود فکر کنید که می‌توانید همکاری کنید یا استعفا کنید؛ یعنی حتی اگر آقای احمدی‌نژاد نمی‌خواست بماند. ایشان رفتاری خلاف امر ولایت فقیه انجام نداده بود. این مطلب را بنده در رسانه‌ای نقل کردم و رسانه‌ها هم منتشر کردند. بنده به چند سند این روایت را گفتم؛ چون تنها چیزی که شنیدیم این بود و تنها چیزی که نقل کردند، این بود، ولی من از بسیاری از کسانی که مرتبط بودند پرسیدم، گفتند: قضیه همین بوده است. ولی بعد از اینکه این مطلب بنده در سایت «ایران» منتشر شد، «یک جایی» با سایت «ایران» تماس گرفت. گفتند این مطلب را بردارید و این‌طور نقل نکنید. آن را برداشتند! گفتم: اگر شما می‌گویید که این دروغ است، پس الحمدالله تنها روایت ماجرا هم دروغ است. وقتی روایت دروغ باشد، تکلیف درایت و حدس‌ها معلوم است. وقتی نقل واقعه دروغ باشد، دیگر حدس‌ها به طریق اولی زیر سؤال می‌رود؛ پس شما با چه سندی می‌خواهید بگویید تبعیت از ولی فقیه مخدوش شده است؟ یعنی مستند برای تبعیت نکردن از امر ولی فقیه چیست؟ مگر چه فرمانی بوده است که شما می‌گویید از آن تبعیت نشده است؟ آیا فرمان این بوده است که آقای احمدی‌نژاد چند روزی در خانه نماند، اما آقای احمدی‌نژاد چند روز در خانه مانده است؟ نقل این است که خود آقا اجازه داده است که ایشان برود و چند روزی فکر کند.

اگر آقا به شما اذن کاری را داده، دیگر نباید از سر باز زدن از امر ولی فقیه سخن گفته شود و اگر آن را انجام دادید، هیچ‌کس حق ندارد به شما بگوید که برخلاف فرمان ولی فقیه عمل کرده‌اید.

• نمی‌شد به سرکار بیایند و فکر کنند؟

نه، در این زمان هیئت دولت به فرمان خود آقای احمدی‌نژاد برگزار می‌شد تا ایشان فکر کند.

شما می‌خواهید بفرمایید اگر اباعبدالله به کسی می‌گفت من بیعتم را از تو برداشتم و او می‌رفت، قابل لعن بود؟ پاسخ بدهید، سؤال خود شما است. یا باید بگویید اباعبدالله تعارف کرده یا واقعاً بیعتش را برداشته است. اگر واقعاً تکلیف از گردن کسی برداشته شد و او دیگر آن را انجام نداد، شما نمی‌توانید به وی

خرده بگیرید.

شما می‌خواهید بگویید چند روز خانه‌نشینی آقای احمدی نژاد مخالفت با ولی فقیه بود، هرگز سندی بر این مدعا نیست. مطالبه مردم و مطالبه رهبری برای مقابله با مفسدان اقتصادی را با وجود آن مواردی که گفتیم، چگونه پاسخ می‌دهید؟

• ولایت‌پذیری یعنی تابع بی‌چون و چرای رهبری بودن؛ یعنی وقتی رهبری حکم می‌دهند، بدون چون و چرا آن را اجرا کنیم؛ نه اینکه با خانه‌نشینی و قهر کردن به رهبری فشار وارد کنیم تا ایشان نظر ما را قبول کند! این عین مخالفت با رهبری است؟

حتی آقای آقاتهرانی گفتند که به منزل آقای احمدی نژاد رفتیم، ایشان گفتند من از حزب‌اللهی‌ها نمی‌گذرم که من را مخالف ولایت فقیه معرفی کردند! الان در سایت‌ها ببینید. شما اول باید مخالفت با ولایت فقیه را اثبات کنید، بعد نگذرد! ولی اگر هیچ سندی بر مخالفت نباشد، آیا می‌توانید بگویید از شما نمی‌گذریم؟

درباره این موضوع می‌توانیم بگوییم که رهبری رأی و نظری داشته‌اند، اما آقای احمدی نژاد در آن منطقه‌الفراغی که آقا گشودند حرکت کردند. به سخن واضح‌تر نظر رهبری این بوده که بهتر است آقای احمدی نژاد بر سرکار خود حاضر شوند، اما منطقه‌الفراغی گشودند، یعنی فضا را باز گذاشتند و گفتند: شما آزادید در خانه بنشینید و فکر کنید. بنابراین شما در نهایت می‌توانید بگویید رأی ارجح حضرت آقا، حضور آقای احمدی نژاد در دفتر کار خود بوده است، ولی هرگز نمی‌توانید بگویید نشستن در خانه، معنای مخالفت با ولایت می‌دهد!

شما گفتید آقای احمدی نژاد یازده روز در خانه نشسته است؛ برادران! حضرت آقا درباره نظارت بر نمایندگان، ۴۵۰ روز معطل ماند، در نهایت هم چه تصویب شد؟

• چرا آقای مشایی درباره شبهاتی که درباره ایشان مطرح است پاسخگو نیست؟ ایشان به صراحت از افکار انجمن حجتیه دفاع کرده یا مثلاً از پایان دروه اسلامگرایی حرف زده است. سکوت مرموز ایشان مهر تأییدی است بر اظهارات دیگران!

در راه رفع شبهه نکته نخست این است که سخنرانی‌های آقای مشایی را منتشر کنید، اصلاً لازم نیست ایشان به آنها پاسخ بدهند. پس از آنکه من سخنرانی

مهدویت^۱ ایشان را منتشر کردم، دیگر هیچ کس نتوانست به ایشان اتهام انجمن حجتیه‌ای بزند! اگر کسی انجمن حجتیه را بشناسد، متوجه می‌شود که بین این تفکر با تفکر انجمن حجتیه از زمین تا آسمان فاصله وجود دارد. من مطلب اسلامگرایی را دارم که اگر شما آن را منتشر کنید این شبهات هم برطرف می‌شود. نکته دوم این است که آقا بارها گفته‌اند به حاشیه نپردازید. آقای مشایی هم به آن عمل نموده و سکوت کرده است. همین الان هم که ایشان سکوت کرده است، باز وی را مرد حاشیه‌ساز می‌نامند. شما به این پرسش پاسخ دهید که مقام معظم رهبری از نپرداختن به این مسائل تقدیر کرد یا آن را تقبیح نمود؟ مسلم است که آقا از آن تقدیر کرد.



۵۴

تحریف و تقطیع کلام، در طی چند سال اخیر، روشی بوده که رسانه‌های منتقد دولت در برابر سخنان برخی از چهره‌های سیاسی مانند مهندس مشایی در پیش گرفته‌اند. این ترفند رسانه‌ای به عنوان راهبرد اصلی جریان مخالف دولت در نشر مصاحبه‌های استاد شریف‌زاده نیز به کار گرفته شده است. حجت‌الاسلام شریف‌زاده به درخواست مدیریت هفته‌نامه خبری-تحلیلی «پنجره»^۱ مصاحبه‌ای البته با پیش شرط پرهیز از هرگونه تقطیع و تحریف انجام داد. اما متأسفانه عوامل نشریه پنجره در یک اقدام خلاف قانون و اخلاق قسمتی از مصاحبه را تحریف کردند علاوه بر این حجم مطالب منتشرشده به اندازه یک چهارم اصل مصاحبه هم نیست و این بالطبع به روح اصلی سخنان لطمه وارد کرده است و به یقین این امر به روح اصلی سخنان، لطمه وارد کرده است. به منظور شفاف‌سازی، مشروح مصاحبه استاد شریف‌زاده با نشریه «پنجره» در ذیل می‌آید:

کارنامه درخشان آینده روشن

بنده در بیان مطالبم از موازین شریعت و قانون خارج نمی‌شوم. طبیعی است که ممکن است سلیقه من با سلیقه مسئولان این نشریه متفاوت باشد؛ آیا این تفاوت در سلیقه موجب این نمی‌شود که از مطالب بنده گزینش شود. بنده بسیار با تقطیع مخالف هستم؛ زیرا در تقطیع بسیاری از مطالب به ابهام می‌رود و خارج می‌شود و بعد در نتیجه، برداشت‌های نادرستی را به دنبال دارد. بنابراین به این شرط سخن را آغاز می‌کنم که چیزی از مطالب بنده کم نشود. پرسش‌های شما بر دو محور استوار است:

محور نخست: ارزیابی دولت جناب دکتر احمدی نژاد در دوره نهم و به‌ویژه دهم و وضعیتی که دولت در ماه‌های پایانی در آن قرار گرفته است.

محور دوم: نگاهی به انتخابات و دولت آینده و تناسب احیاناً پایان دولت دکتر احمدی نژاد با انتخابات. به عبارت دیگر نسبت‌سنجی بین این دو.

بنده از محور نخست آغاز می‌کنم و سعی می‌کنم به شکل مختصر باورهای خود را بیان کنم. باور خود را به فرمایش مکرر رهبر معظم انقلاب در دولت نهم و دهم^۱ مستند می‌کنم. اینکه گفتم فرمایش مکرر، علتش آن بود که ایشان حقیقتی را_ که بازگو خواهم کرد_ هم در دولت نهم و هم در دولت دهم به شکل مکرر بیان فرمودند که با این تصریح و تکرار، می‌توانم بگویم ارزیابی دولت نهم و دهم با این معیار و ملاک، ممکن و شدنی است؛ یعنی آنچه ایشان فرمودند و به منزله ملاک و معیار است. اما آنچه مکرر فرمودند و بارها شنیده‌اید، آن است که ایشان دولت دکتر احمدی نژاد را احیاگر ارزش‌ها معرفی کرده‌اند و منظور از ارزش‌ها، شعارهای امام است. آنچه ما از امام آموختیم، تصریحات ایشان است. ایشان گفتند دولت آقای احمدی نژاد زنده کرد آنچه را که ما از امام آموختیم. در واقع دولت آقای احمدی نژاد، شعارهای امام را احیا کرد. یک پرسش بعد از این مطرح می‌شود که شعارهای امام کدام‌اند؟ باز خود ایشان به مهم‌ترین شعارهای امام اشاره کردند که آنچه ما از امام آموختیم_ که همان شعارهای امام منظور است_ و دولت آقای احمدی نژاد آنها را احیا کرد و از مهم‌ترین و در رأس دغدغه‌های امام می‌توان جای داد، رسیدگی به مستضعفان بود. امام پیوسته از مستضعفان سخن می‌گفت. آرزوی او بنابر صراحت کلام ایشان،

۱. سخنان رهبر معظم انقلاب در دیبازر رئیس‌جمهور و اعضای هیئت دولت، ۱۳۹۱/۶/۲.

«یک بخش دیگر از این نقاط قوتی که به نظر من روی آن باید تکیه کرد، مسئله‌ی برجسته شدن ارزش‌های انقلاب است. در این سال‌هایی که دولت نهم و دولت دهم بر سر کار بودند تا امروز، گفتمان انقلاب و ارزش‌های انقلاب و چیزهایی که امام به آن توصیه می‌کردند و ما آنها را از انقلاب آموختیم، خوشبختانه کاملاً برجسته شده: مسئله‌ساده‌زیستی مسئولان، استکبارستیزی، افتخار به انقلابی‌گری. یک دوره‌ای بر ما گذشت که اسم انقلاب و انقلابی‌گری و اینها به انزوا افتاده بود؛ سعی می‌کردند به عنوان یک ارزش منفی یا ضد ارزش، از این چیزها یاد کنند؛ مقاله می‌نوشتند، حرف می‌زدند، گفته می‌شد، امروز خوشبختانه این‌جور نیست، درست بعکس است؛ گرایش عمومی مردم و مسئولان کشور به حرکت انقلابی، جهت‌گیری انقلابی، ارزش‌های انقلابی و مبانی انقلاب است. این را توجه داشته باشید که یکی از عوامل گرایش مردم به دولت، همین‌هاست؛ یعنی مردم به این ارزش‌ها اهمیت می‌دهند. مسئله دعوت به عدالت، مسئله ساده‌زیستی، دور بودن مسئولان از تجمل؛ اینها خیلی چیزهای مهمی است...»

تشکیل «حزب جهانی مستضعفان» بود. البته این آرزو هنوز عملی نشده است. شعار او رسیدگی به مستضعفان بود و آرزویش تشکیل حزب جهانی مستضعفان بود که از همه ادیان، گروه‌ها، فرقه‌ها، باورها و مستضعفان در آن شرکت کنند و این حزب جهانی را تشکیل دهند. البته معتقد بود رسیدگی به مستضعفان با مضامین مکتب نورانی اسلام، ممکن و میسر است. البته می‌فرمود این معنا در تعالیم همه انبیا نهفته است و در اسلام متبلور شده است. این از مهم‌ترین شعارهای امام بود.

دولت آقای احمدی‌نژاد با محوریت عدالت بر سر کار آمد و عدالت همان معنایی است که امام دغدغه آن را داشت؛ یعنی رسیدگی و بهبود حال مستضعفان. حتی امام گاه ابراز تأسف می‌کردند که هنوز نتوانستیم کار جدی برای مستضعفان یعنی پابرنه‌ها و دردمندان انجام دهیم.

آقای احمدی‌نژاد با دغدغه برقراری عدالت بر سر کار آمد؛ یعنی تا آنجا که در توان دارد و امکان و احتمالش برای یک انسان وجود دارد، از مستضعفان رفع استضعاف کند. چون برای رفع استضعاف هیچ راهی جز برقراری عدالت وجود ندارد. عدالت، درمان استضعاف است.

پیامبر(ص) فرموده است: «بالعدل قامت السموات والارض»^۱ با عدالت، آسمان‌ها و زمین پایدار هستند. یعنی اگر عدالت را برداریم همه چیز به هم می‌خورد. همه چیز به عدالت برپاست. اگر عدالت از جهان گرفته شود، جهان نیست می‌شود. یک عدالت در وضعیت زندگانی انسان‌ها یعنی در جامعه انسانی داریم که اگر نباشد، استضعاف پدید می‌آید. متأسفانه این دردی است که بشر را همیشه به شدت آزوده است. آقای احمدی‌نژاد با این شعار آمد و کوشید در دولت نهم و دهم، عدالت را در دو جهت پیگیری کند: یکی تسهیم فرصت‌ها و دیگری تسهیم درآمدها. به عبارت دیگر، عدالت در حوزه فرصت‌ها و عدالت در حوزه درآمدها.

در مورد فرصت‌ها باید عرض کنم که متأسفانه این دردی است که جامعه ما به آن مبتلا شد و رهبر معظم انقلاب از این درد بارها سخن گفتند و ابراز ناخرسندی کردند؛ حتی پرخاش نشان دادند. این درد همان «تجمل‌گرایی» است. به خاطر دارم که در دولت قبل از آقای احمدی‌نژاد کار به جایی رسید که رهبر معظم

انقلاب، رؤسای قوا را تهدید کرد به اینکه اگر نمی‌توانید با تجمل‌گرایی مقابله کنید، خودم به میدان می‌آیم.^۱ البته براساس گفته‌های پیش‌تر ایشان، مجمع سران قوا تشکیل شد و گرد هم نشستند تا صحبت کنند که چگونه می‌شود با این بیماری مقابله کرد و چون ایشان آثار مثبتی از این نشست‌ها ندید، آن تهدید را بیان فرمود. جامعه ما مبتلا به این درد شد. رهبر معظم انقلاب درباره دولت نهم و دهم مطلب دیگری دارند و آن این است که دولت آقای احمدی‌نژاد، قطار انقلاب را به ریل خویش بازگرداند. این جمله دلالت التزامی دارد بر اینکه قطار انقلاب از ریل خود خارج شده بود؛ چون اگر خارج نشده باشد، بازگرداندن معنا ندارد. قطار انقلاب چگونه از ریل خارج شد؟ یعنی بروز و ظهور این خروج در چه بود؟ در همان چیزی که نام آن را «تجمل‌گرایی» گذاشت.

وقتی امام آمد، تجمل‌گرایی محو شد و مدیران مانند مردم زندگی می‌کردند؛ حتی نازل تر از مردم می‌زیستند. ساده‌زیستی امری بود که می‌شد به آن افتخار کرد. ساده‌زیستی مسئولان مثال زدنی شده بود؛ به‌ویژه رئیس‌جمهوری مثل شهید رجایی. امام هم به این مسئله بسیار سفارش می‌کرد. اما بعد از رحلت ایشان و پایان دفاع مقدس (دفاع مقدس از یک جهت روحیه ساده‌زیستی، ایثار، شهادت و معنویت را پیوسته در جامعه می‌دمید؛ البته نمی‌خواهم با این سخن بگویم که جنگ چیز خوبی است؛ ولی به هر حال به خاطر عوامل گوناگون و صحنه‌های گوناگونی که در آن آفریده می‌شد، روحیه معنویت و ساده‌زیستی و ایثار را پیوسته در جامعه پمپاژ می‌کرد)، گویی ارتجاعی رخ داد و گرایش به جمع مال و نیز گرایش به کسب مناسب پدید آمد. آرام‌آرام مدیران در اندیشه تجمل‌گرایی حتی در محیط کارشان افتادند و تغییر دکوراسیون اتاق مدیران پدید آمد؛ آن هم به صورت شتابان و سریع. به گونه‌ای که در هر سال دو بار مشاهده می‌شد. اینها نکاتی بود که اصلاً با روحیه انقلاب تناسب نداشت؛ ولی به هر حال پیش آمد.

۱. سخنان رهبری در دیدار رئیس‌جمهور و اعضای هیئت دولت، ۱۳۸۰/۶/۵.

«از فرصت‌های شغلی نباید استفاده شخصی شود. نباید ریخت و پاش صورت گیرد. این نامه هشت‌ماده‌ای من که به آقایان رؤسای سه قوه نوشته‌ام، جلی است. ما گذاشته‌ایم آقایان اقدام کنند؛ اما اگر اقدام نکنند، بنده خودم وارد میدان می‌شوم و اقدام می‌کنم؛ بعد هم اینها می‌آیند گله می‌کنند، اما گله‌شان به جایی نخواهد رسید چون بالاخره باید کار بشود. شما این همه زحمت می‌کشید من واقعاً می‌بینم که این همه غصه و جوش خورده می‌شوید خود رئیس‌جمهور و دیگران کار می‌کنند بعد یک نفر آدم باید از این اوضاع و احوال استفاده کند و پولی به جیب بزند و همه را بدمد و دولت را خراب و مردم را ناامید کند. مگر این قابل اغماض است؟»

همان گونه که گفتم، خروجی از ریل انقلاب رخ داد و آقای احمدی نژاد با شعار عدالت، این قطار را به ریل بازگرداند. حال چگونه؟ با تسهیم عادلانه فرصت‌ها. داشتم این را عرض می‌کردم که با این خروج از ریل، یک تفکر ناصحیح در بدنه مدیریتی جامعه به وجود آمد که از آن به «خاندان‌سالاری» تعبیر می‌کنم. یعنی افراد با وابستگی‌های خویشاوندی به مناصب می‌رسیدند. آرام‌آرام این روند آغاز شد که فرصت‌ها برای اداره کشور در مناصب و پست‌های حساس و نیمه حساس، براساس خویشاوندی شکل می‌گرفت و بسیاری از مردم جامعه با وجود شایستگی، ولی به علت نداشتن نسبت‌های خویشاوندی و آشنایی، از قرار گرفتن در مناصب محروم می‌شدند. این را تکرار می‌کنم که بسیاری از شایستگان را از اساتید دانشگاه یا حتی برخی اساتید حوزوی دیدم که با وجود شایستگی‌های علمی و عملیاتی، اما به خاطر نداشتن آشنا و نسبت، هیچ‌گاه در سطحی از سطوح مدیریتی کشور قرار نگرفتند. آقای احمدی نژاد این را برهم زد؛ خاندان سالاری را برهم زد و فرصت‌های بسیاری را در اختیار دیگر اقشار جامعه قرار داد؛ حتی به خاطر این کار با اعتراض کسانی روبه‌رو شد که قبلاً در مناصب بودند. به هر حال آنها هم دلیل خودشان را می‌آوردند که شما افراد باتجربه را کنار گذاشتید و افراد ناشی یا کم‌تجربه و بی‌تجربه را بر سرکار آوردید و مناصب را در اختیار اینها قرار دادید. این هم طبیعی است که دفاعیه آنها بود.

به هر حال ایشان کوشید فرصت‌ها را در اختیار اقشاری قرار دهد که خیلی فرصتی در اختیار آنها قرار داده نمی‌شد. ما شاهد هستیم که افراد جدیدی در صحنه مدیریت کشور وارد شدند؛ افرادی که خیلی جایگاهی در جامعه نداشتند. نمی‌گویم این روش، ضعف‌ها و آسیب‌هایی نداشته است؛ اصلاً چنین ادعایی نمی‌کنم. ولی برای آنکه عدالت در جامعه حاکم شود، باید فرصت‌ها را در اختیار همگان قرار دهیم. وقتی عدالت برقرار شد، ضعف‌ها هم برطرف می‌شود؛ چون شایستگان، فرصت پیدا می‌کنند و در فرصتی که پیدا می‌کنند، راه پیدا می‌کنند و در نتیجه ممکن است بسیاری از استعدادهای ناشناخته در مناصب گوناگون کشور قرار گیرد و این موجب رشد و تعالی کشور شود.

آنچه به شکل مختصر بیان شد، درباره تسهیم فرصت‌ها بود؛ اما درباره تسهیم درآمدها مطلب زیاد است؛ فقط اشاره می‌کنم به آنچه آقای احمدی نژاد برای تسهیم برابر درآمدها انجام داد، از مسکن مهر گرفته تا اجرای طرح مغفول مانده

هدفمندی یارانه‌ها که نه فقط از آن غفلت شده بود، بلکه کسی جرأت اجرای آن را نداشت. البته درباره هر کدام از اینها، هم بحث هدفمندی یارانه‌ها و هم بحث مسکن مهر، رهبر معظم انقلاب به صورت جدی تأیید کردند. من این نکته را در چند جا گفته‌ام، در اینجا هم عرض می‌کنم و آن این است که زیاد می‌دیدم کارمندا و کارگرهایی که وقتی بحث مسکن برای آنها مطرح می‌شد، می‌گفتند با این درآمدی که ما داریم، اگر بتوانیم، چهارصد سال دیگر صاحب مسکن می‌شویم که آن هم دیگر زنده نیستیم؛ یعنی خانه‌دار شدن محال است. اما آقای احمدی‌نژاد به این آرزو جامه تحقق بخشید. تمام نکاتی که من می‌گویم، نسبی است و مطلق نیست. چون ما در این دنیا مطلق نداریم. عدالت مطلق فقط به دست بقیه‌الله در جهان حاکم می‌شود. هر کس دیگری که عدالت برقرار کند، نسبی برقرار می‌کند. چون وعده پروردگار است. هیچ پیامبری و امامی، عدالت مطلق را برقرار نکرده است؛ حتی مولا امیرالمؤمنین (ع) که امام عدل است و وجودش عدالت است. فقط بقیه‌الله آن وعده خداست که عدالت را به صورت مطلق برقرار می‌کند. همه دیگر نسبی است و کم و بیش دارد. آقای احمدی‌نژاد تلاش خود را کرده است تا آرزوی خانه‌دار شدن را برای بسیاری محقق کند. حال اینکه عده‌ای می‌گویند مسکن مهر در اینجا ضعیف ساخته شده و در آنجا نقصان دارد، اینها دیگر حاشیه است. آنچه مهم است این است که یک کارگر به اینجا رسیده که من خانه دارم و دارد در خانه‌اش زندگی می‌کند؛ چیزی که هیچ موقع فکر نمی‌کرد.

آقای احمدی‌نژاد در زمینه کاهش سود بانکی، تلاش جدی کرد. به شدت با سود بانکی مخالف بود. ایشان بوی ربا از سود بانکی استشمام می‌کرد و وعده داد سود بانکی را یک رقمی کند و تا ۱۲ درصد رساند. سال‌ها ۱۲ درصد بود، اما این اواخر، مخالفان با آقای احمدی‌نژاد کاری کردند که دوباره سود را به ۱۷ یا ۱۸ درصد بازگرداند.

بحث سهام عدالت ایشان که در حقیقت اقشار مستضعف جامعه را سهام‌دار کارخانجات کرد، برای مردم مانند آرزو بود که بتوانند سهامدار یک کارخانه یا شرکت شوند؛ البته هنوز تا آن نقطه آخر، راه باقی است. بحث ارزیابی دولت را جمع می‌کنم. آقای احمدی‌نژاد کاری که کرد، احیای شعار عدالت بود؛ یعنی شعار مستضعفان. عدالت، ام‌الفضائل است. دانشمندان اخلاق، فیلسوفان و عرفا همه بر این باورند که عدالت، مادر همه فضیلت‌هاست. امام (ره) می‌فرماید اگر بگوییم

عدالت، تمام فضیلت است، اغراق نکردیم؛ یعنی نه مادر فضیلت‌ها، بلکه خود فضیلت‌ها است. اخیراً مشاهده کردم که برخی از دوستان اصلاح طلب، نکته‌ای را نوشته‌اند و آن این است که عدالت، مادر فضیلت‌ها نیست. مقاله‌ای هم در این زمینه نوشته شد که مثلاً با صدها سال اندیشه فلسفی، اخلاقی، عرفانی، حکمی نه فقط اندیشمندان این خاک و بوم بلکه اندیشمندان کل دنیا مقابله کند.

باز آنجا بوی سیاست می‌آید که ما بیاییم یک مسئله علمی و متقن را که این همه روایت درباره‌اش وجود دارد، به این شکل بیان کنیم. یعنی فقط بحث عقلی نیست که فیلسوفان و دانشمندان گفته باشند؛ بلکه این روایتی که خواندم که به عدالت، آسمان‌ها و زمین پابرجا است یا همین حدیثی که در لسان مردم، معروف و مشهور شده است که می‌گویند: «ملک با ظلم باقی نمی‌ماند، ولی با کفر باقی می‌ماند» (البته در مورد سندش تحقیق نکرده‌ام) همه گویای این است که چقدر مهم است.

از گفتن این نکته می‌خواستم نتیجه بگیرم کسی که محور رفتارش عدالت باشد، بدانید سایر ارزش‌ها و فضیلت‌ها را هم به تبع آن احیا می‌کند، یعنی کسی که با عدالت جلو بیاید، بدانید که دیگر ارزش‌ها در سایه عدالت احیا می‌شود؛ بهتر است بگویم در پرتو عدالت. چون عدالت سایه ندارد و فقط نور دارد. در پرتو عدالت همه ارزش‌ها احیا می‌شود. رهبر معظم انقلاب نیز می‌گویند شعارهای امام، ارزش‌های انقلاب؛ درحالی که محور کار آقای احمدی‌نژاد نیز عدالت است. و حال آنکه شما می‌دانید برای عدالت باید شجاعت به خرج داد؛ شجاعت در برابر چه کسی؟ مستکبران، مستکبران جهانی، یا کسانی که خوی استکباری در داخل دارند. فرد باید شجاع باشد، معامله‌گر نباشد، اهل عافیت نباشد و کوتاه نیاید. آقا بر استکبارستیزی دولت نهم و دهم تصریح می‌کند.

مقابله جدی‌ای که آقای احمدی‌نژاد با اسرائیل و امریکا دارد، همچنین با استکبار و خوی استکباری این مستکبران دارد، یا شجاعت جانانه‌ای که درباره انرژی هسته‌ای نشان داد، این تصریح آقا بود که قبلی‌ها چنین نکردند. چرا قبلی‌ها می‌خواهند بگویند ما کرده‌ایم. قبلی‌ها مسئله را متوقف کرده بودند. اینها تصریحات رهبر معظم انقلاب است. آقای احمدی‌نژاد مسئله هسته‌ای را پیش برد. نگاه کنید کسی که با شعار عدالت می‌آید، باید شجاعت داشته باشد. این شجاعت یک خصلت فردی نیست که در فرد وجود داشته باشد و هیچ اثر اجتماعی نداشته باشد. اثر اجتماعی‌اش

همین است. اثر اجتماعی‌اش این است که ما انرژی هسته‌ای را با قوت و قدرت و جسارت جلو آوردیم تا به قول آقای احمدی‌نژاد که چند روز پیش فرمود ایران دیگر هسته‌ای شد؛ یعنی دیگر سر اینکه بشود یا نشود بحث نمی‌کنیم؛ اگر بحثی داریم، برسر چیزهای دیگر باید بحث کنیم. سر فروعات آن باید بحث کرد؛ نه اینکه بشود یا نشود. آن قضیه تمام شد. ایران فضایی شد و کار تمام شد. این جسارت‌ها محصول عدالت است.

از قسمت اول نتیجه بگیریم که ارزیابی ما از دولت نهم و دهم باید با ملاک عدالت باشد؛ چون رهبر معظم انقلاب این دولت را دولت احیای ارزش‌ها نامیده‌اند. تصریحات مکرر آقا درباره احیای ارزش‌ها، هم به دولت نهم و هم به دولت دهم مربوط می‌شود؛ با این تفاوت که رهبر معظم انقلاب فرمود که احیا در دولت دهم، شدیدتر از دولت نهم است. یعنی دولت دهم در زمینه احیای ارزش‌ها، قدم‌های بیشتر و محکم‌تری برداشته است و لذا فرمودند بیشتر شدن دشمنی‌ها با شما در دولت دهم به خاطر تأکید بیشتر بر این معنا است. حال این را چرا گفتند؛ چون برخی از کسانی که با دولت دهم مخالفت کردند و گفتند ما دولت نهم را باور داشتیم و عنوان سی تیر را برای خودشان قرار دادند، در حقیقت نظرشان این بود که دولت دهم به واسطه حلقه‌ای که آن را حلقه انحراف نامیدند، از مواضع دولت نهم تخطی کرد و از مسیر دولت نهم خارج شد و بر این تصریح کردند و گفتند ما احمدی‌نژاد دولت نهم را قبول داریم؛ یعنی احمدی‌نژاد ۱۳۸۴ را قبول داریم، نه احمدی‌نژاد ۱۳۸۸ را، یا به قولی، احمدی‌نژاد منهای مشایبی را قبول داریم نه احمدی‌نژاد با مشایبی را و گفتند که تفاوت دولت نهم با دولت دهم دقیقاً در همین است که شخصی به نام مهندس مشایبی آمد و مثل حلقه‌ای دولت دهم را در قبضه گرفت و آقای احمدی‌نژاد را از مسیری که می‌پیمود منحرف کرد.

• آنچه گفتید، یعنی بازگرداندن قطار انقلاب به ریل اصلی و احیای ارزش‌ها که درباره دولت نهم مطرح شد؛ درباره دولت دهم چه می‌گویید؟ در دولت دهم هم آقا در پنج جمله بر همین تصریح کردند: یعنی آنچه را که ما از امام آموختیم، ارزش‌های انقلاب را این دولت احیا کرد. و با دولت نهم مقایسه کردند و گفتند در این سه سال، فشارها بیشتر شده است چون تأکید بر ارزش‌ها بیشتر شده است. این نظر رهبر معظم انقلاب است.

تأکید آقا بر این مضمون در هشت سال گویای نکته مهمی است. حتی گفتند فرق این دولت با دولت‌های قبلی در همین است. تعداد جملاتی که آقا به این مضمون گفته‌اند، این قدر زیاد است که به ذهن انسان می‌رسد چرا آقا تا این حد این مسئله را تکرار می‌کنند. این برای من به عنوان معیار تلقی می‌شود. تکرار و تصریح بر مضمون احیای ارزش‌ها و احیای شعارهای امام و احیای ارزش‌های انقلاب گویای این است که این یک معیار و ملاک است. در واقع معیار تمیز است. جالب است که دقیقاً همین را عامل تمیز گرفتند. در یک جا همین بحث را مطرح کردم و از من پرسیدند آیا درباره ولایت فقیه هم به همین شکل بوده است؛ ولایت فقیه هم که از شعارهای امام بوده است؛ به طوری که درباره آن فرموده است: پشتیبان ولایت فقیه باشید تا مملکت شما از آسیب در امان بماند، در پاسخ گفتم: بله، درباره ولایت فقیه و تبعیت از ولایت فقیه هم آقا تصریح فرمودند که این دولت حالت انکار نداشته است. درباره این مطلب در نمایشگاه مطبوعات و در غرفه خبرگزاری مهر بحث کردم. مصاحبه‌گر محترم درباره ولایت فقیه، پرسشی را مطرح کردند و بنده به سخن آقا درباره تبعیت این دولت از ولایت فقیه اشاره کردم. آنها پرسیدند آقا در کجا چنین مطلبی را فرموده است. با هم به اینترنت مراجعه کردیم تا کلام آقا را به ایشان نشان دهم. وقتی به اینترنت مراجعه کردیم، دیدیم که آقا در مرکز مدیریت در قم و در بین مدرسان، طلاب و فضلالی قم فرمودند که فرق این دولت با دولت‌های قبلی (که همه اینها دلالت‌های التزامی دارد؛ یعنی دولت‌های قبلی این گونه نبودند) در این است که هیچ‌گاه نکوشیده است حاکمیت‌های دوگانه ایجاد کند. وقتی می‌گوید فرقی در این است، یعنی آنها تلاش کردند که حاکمیت دوگانه ایجاد کنند. صریح می‌گویم ولی نام نمی‌برم که دولت اصلاحات و دولت سازندگی سعی در ایجاد حاکمیت دوگانه داشتند. بنابر تصریح رهبری... البته تصریح نگوییم بلکه دلالت التزامی کلامشان... فرق دولت آقای احمدی‌نژاد این است که هیچ تلاشی برای ایجاد حاکمیت دوگانه نداشته است؛ بلکه دوباره با جملاتی تصریح کردند که ایشان مطیع هم بوده است. مضمون کلام را عرض کردم؛ عین کلام را به خاطر ندارم.

نتیجه بگیریم از این قسمت که دوستانی که مطرح کردند دولت دهم از مسیر دولت نهم خارج شد؛ با آنکه آقا ملاک را ارزش‌ها معرفی می‌کنند و می‌گویند بر ارزش‌ها در دولت دهم بیشتر تأکید شده است، پس سؤال این است که خروج چه

معنایی می‌دهد و چرا کسانی که بارها در مطبوعات و رسانه‌هایشان بر این طبل کوبیدند که دولت دهم از خط دولت نهم خارج و منحرف شد و انگشت اشاره را هم به سوی مهندس مشایی گرفتند، چرا بعد از این نگفتند که ما خطا کردیم. چون یک سری کدهایی از خود حضرت آقا دارند و انزراهایی که خطاب به دولت دهم بیان کردند؛ پس هیچ توجیهی برای این جملات آقا ندارند. بحث من این است که کد، صراحت کلام است. اجتهاد در برابر چه چیز؟ در برابر نص. ما می‌خواهیم همان جملات آقا را بیان کنیم؛ نه اجتهاد در برابر نص را. می‌دانید معنای کلام آنها چیست؟ یعنی ما یک نصی داریم که دلالتش بر معنا، دلالت صد درصدی است، آنگاه با سلیقه خودمان و با استناد بر یک سری چیزها، می‌گوییم ما یک چیز دیگری نتیجه می‌گیریم؛ به این می‌گویند اجتهاد در برابر نص که از نظر ما باطل است و روش امامیه نیست. آقایان اجتهاد در برابر نص کردند، حتی اگر بگویند ما کدهای دیگری داریم، با این نص چه می‌کنند؛ آیا می‌خواهند زیر پا بگذارند. ببیند هیچ کاری نمی‌شود کرد. یک موقع جمله دوپهلوی است و آن را بر یک معنای دیگر حمل می‌کنیم؛ اما یک موقع نص است. یعنی وقتی من می‌گویم آقا با پنج عبارت می‌گوید و بعد هم در مقام قیاس می‌فرماید تأکید شما در این سه سال اخیر یعنی در دولت دهم از دولت نهم بیشتر بوده است، این را نص می‌گویند؛ یعنی احتمال معنای دیگری از این جمله به ذهن خطور نمی‌کند. اگر احتمال دیگری خطور می‌کرد، ما هم بررسی می‌کردیم؛ ولی نه فقط من بلکه خود آنها هم بررسی نکردند. خود آنها که می‌گویند کدهای دیگری وجود دارد، چرا بررسی نمی‌کنند. بلکه چرا نمی‌گویند این نص معنای دیگری دارد. در هیچ رسانه‌ای حتی یک جمله دال بر اینکه معنای دیگری دارد، گفته نشده است. عرض بنده این است که هیچ راه توجیهی وجود ندارد؛ چون اگر وجود داشت، یک مصداق توجیه در دست داشتیم و می‌گفتیم فلان آقا توجیه کرد یا فلان آقای سوم تیری در رسانه خود، این جمله آقا را حمل بر یک معنای دیگری کرد. نظیر و نمونه و مصداق نداریم. برای همین هر چه بگویند کدهایی داریم، من می‌گویم با این نص چه می‌کنید. این نص را تفسیر و توجیه کنید.

به هر حال از این بحث می‌گذریم و به بررسی دولت به‌ویژه دولت نهم می‌پردازیم. در آغاز بحث یک ملاک ارزش از کلام رهبر معظم انقلاب گرفتیم و نشان دادیم که این از مهم‌ترین شعارهای امام بود و آقای احمدی‌نژاد با تلاشی که

برای برقراری عدالت در دو جنبه فرصت‌ها و درآمدها انجام داد، کوشید عدالت را در حد توان خویش پیاده کند و پیش برود؛ البته این امر مطلق نیست بلکه نسبی است و دولت دهم در این مسیر، بیشتر گام برداشته و قوی‌تر حرکت کرده است و این هم دال بر این است که هیچ چیز به نام حلقه انحرافی گرد آقای احمدی‌نژاد را نگرفت تا او را از مسیرش خارج کند. حال درباره تک‌تک مواردی از اندیشه مهندس مشایی بحث می‌کنیم که آقایان بر آن تأکید می‌کنند.

چقدر از جملات رهبر معظم انقلاب را مطالعه کردید؛ اما مراجعه مطلوب است. آیا رهبر معظم انقلاب با اندیشه مهندس مشایی مخالفت کردند؟ هرگز مخالفت نکردند؛ بلکه گفتند برداشتی که شما دارید من ندارم؛ یعنی آن گونه که شما برداشت می‌کنید، من برداشت نمی‌کنم. پس نظر آقا درباره محتوا را بیان کردم. محتوایی که آقایان به آن معترض بودند چه بود؟ آقایان می‌گفتند در ذیل عنوان مکتب ایرانی، تفکر ناسیونالیستی از ایران یا همان ملی‌گرایی و به قولی حس وطن‌پرستی نهفته است؛ حتی به صراحت گفتند که ایشان مکتب ایرانی را در برابر مکتب اسلام مطرح کرده است. هنوز هم چنین نظری وجود دارد. من نمی‌خواهم اکنون به اشکالات آنها و سخنان آقای مشایی اشاره کنم؛ چون شما گفتید وارد این مقوله نشویم. ما می‌خواهیم سخنان آقا را بیان کنیم. آقا در بین جامعه مدرسین فرمودند برداشتی که شما می‌کنید، ما نداریم. این فرمایش اول آقا است. سپس گفتند من این واژه را نمی‌پسندم؛ یعنی آقا پسند و ناپسند خودشان را در دایره واژگان بردند و از محتوا خارج کردند و گفتند که من برداشت شما را ندارم؛ یعنی برداشت ناسیونالیسمی ندارم. این واژه مخترع ذهن مهندس مشایی است. این واژه برای اندیشه‌ای به کار برده شد که آقا آن را ناسیونالیسم ندانست. البته عرض می‌کنم که در جای دیگری آقا فرمود که اصلاً این اندیشه ایرادی ندارد و ناسیونالیسم نیست. فقط گفتند این واژه را نمی‌پسندم؛ حال به دلایلی که خودشان می‌دانند و جویا هم نشدیم که چرا آقا این واژه را نمی‌پسندند. ولی در جای دیگری، واژه ایرانی‌گری را مطرح کردند.

به عقیده من کسانی که در برابر آقای مشایی موضع گرفتند، با این واژه آقا چه می‌کنند. از نظر دلالی اگر آنها به این واژه نگاه کنند، باید بیشتر حساس شوند. آقا واژه ایرانی‌گری را به این واژه به عنوان یک امر مثبت مطرح کردند و گفتند کسانی که می‌خواهند ایرانی‌گری را چک کنند، به جای اینکه به ایران قبل از اسلام استناد

کنند، به ایران بعد از اسلام استناد کنند. منظور ایشان این نبود که ایران قبل از اسلام بد است؛ بلکه گفتند استناد خیلی شفاف نیست. ولی استناد ایران بعد از اسلام شفاف است. این همه دانشمندان و اندیشمندان ایرانی بعد از اسلام داریم؛ از فارابی‌ها و ابن‌سیناها و خواجه نصیرالدین طوسی‌ها و ... اینها اسناد ایران بعد از اسلام است. آقا فرمود شما که می‌خواهید ایرانی‌گری را ترویج کنید راهش این است و آن این نیست؛ «بینید ما این را در داوری اقرار ضمنی می‌نامیم.» یعنی خود ایشان به ما راه را نشان می‌دهد. پس نه تنها رد نمی‌کند؛ بلکه راهی هم جلوی پای ما قرار می‌دهد.

اکنون به شکل مختصر نکته‌ای را درباره بحث مکتب ایرانی مطرح کنم. تلاشی که بنده انجام دادم، در جهت اشاعه واژه مکتب ایرانی نبود؛ بلکه برای رفع اتهام ناسیونالیسم از آقای مشایی بود. این دو تا حرف است. دقت کنید! یک موقع آقایان دست‌بردار نیستند و اکنون هم بر این باورند که آقای مشایی، مکتب ایرانی را در برابر مکتب اسلام قرار داد. من می‌آیم و می‌گویم که منظور آقای مشایی از مکتب ایرانی، این بوده است؛ نه اینکه بخواهیم این منظور را به کلام ایشان بچسبانیم. تمام حرف ایشان را ببینید؛ وقتی دیدید، بگذارید مردم هم ببینند که سخن آقای مشایی چیست. نام این، ترویج مکتب ایرانی نیست؛ بلکه نامش رفع اتهام است. عده‌ای اتهام می‌زنند و می‌گویند شما گفتید که مکتب ایرانی یعنی ناسیونالیسم و ملی‌گرایی؛ درحالی‌که این گونه نیست و معنای دیگری می‌دهد. در واقع ما از موضع آنها دفاع کردیم. عرض بنده را دقت کنید؛ نام این کار، ترویج نیست؛ ولی شما اسم ترویج را بر این کار گذاشتید و گفتید آقا فرموده‌اند که این را ترویج ندهید. به هیچ وجه کسی نیامده است این را ترویج دهد. پیوسته بر من اتهام می‌زنند و من پیوسته می‌گویم آنچه شما می‌گویید، نیست. آیا بنده حق ندارم که بگویم اتهام زنید؛ آیا حق ندارم که بگویم اگر گفتیم مکتب ایرانی ناسیونالیسم نیست، نام این کار ترویج مکتب ایرانی نیست؛ بلکه دفاع از خود و رفع اتهام است. آقای مشایی هیچ‌گاه از خودش دفاع نکرده است؛ بلکه ما نوشتیم که مکتب ایرانی آقای مشایی، ناسیونالیسم نیست. شما کج فهمیده‌اید؛ نه فقط کج نفهمیده‌اید، بلکه عناد ورزیده‌اید؛ زیرا دیدید که آقای مشایی می‌گوید مکتب ایرانی یعنی بهترین برداشت از مکتب اسلام؛ یعنی برداشت عالمان ایرانی از اسلام. دیدید که آقای مشایی گفتند این اسلام بیچاره که پیغمبر فرمود بعد از من هفتاد و

اندی فقره می‌شود، بدین معناست که هر کس مطابق سلیقه خود، برداشتی از آن می‌کند؛ چنان‌که مشاهده کردیم عربستان یک برداشت کرد، مصر یک برداشت دیگر کرد و خلاصه هر جا برداشت خاص خود را کرد و یک مکتب ساخت، ایرانی‌ها هم یک برداشت کردند و مکتب آنها شد مکتب ایرانی. آیا این یعنی در برابر اسلام یا این یعنی قرائت ایرانی‌ها از اسلام و آیا شما غیر از این را باور دارید. شما قرائت عربستان وهابی مسلک از اسلام را قبول دارید؟! آیا قرائت سلفی‌گری مصری را قبول دارید؟! یا قرائت شرک‌زده آسیای شرقی از اسلام را قبول دارید؟! آقای مشایی می‌گوید قرائت عالمان ایران از اسلام درست است. چرا می‌گویند این فرد حاشیه‌سازی می‌کند؛ درحالی‌که کسانی حاشیه‌سازی می‌کنند که نمی‌خواهند آقای احمدی‌نژاد بر سر کار باشد. چرا باید حاشیه درست کند در برابر امریکایی که می‌خواهد اسلام را الفائده معرفی کند. امریکا گفت اسلام یعنی این. اصلاً طالبان را آفریدند و او را کمک و تجهیز کردند تا بگویند اسلام یعنی همان که طالبان معرفی می‌کند و آقای مشایی فریاد زد و گفت اسلام یعنی همین که در ایران است. آیا این حاشیه‌سازی است. اگر آقا واژه را نپسندیده است و آن را به کار نمی‌برد، دعوا که بر سر واژه نیست؛ بلکه دعوا بر سر چیز دیگری است. سخن آقای مشایی این است که اسلام ایران معرفی شود؛ چون داعیه اینها این است که اسلام عربستان را معرفی کنند. تلاش این بود که چهره اسلام را در دنیا زشت نشان دهند. قرآن‌سوزی‌ها نتیجه زشت نشان دادن‌های اسلام است. تنفر از اسلام نتیجه این است که اینها فیلم‌های طالبان را در همه سایت‌ها نشان می‌دهند؛ به این شکل که یک نفر ایستاده است و آیه قرآن بالای سر او می‌خوانند و بعد سرش را از تن جدا می‌کنند. هر کس نگاه می‌کند، حالش بد می‌شود و می‌گوید اگر اسلام این است، پس مرگ بر اسلام باد. صریح کلام مهندس مشایی است که اینها حزب شیطان هستند و حزب اسلام نیستند. این، اسلام نیست؛ بلکه اسلام این است که در ایران عرضه می‌شود. اسلام، اسلام امام خمینی است. حرف ایشان این است. این حرف، اصل حرف ماست، اصل حرف انقلاب است.

- پرسش این است که اگر آقا حکم حکومتی درباره آقای مشایی داد، چرا بعد از حکم باید پست بگیرد؛ آن هم پست‌های بالاتر؟
اگر منظور شما بحث معاون اولی است، بهتر است متن نامه آقا را مطالعه کنید

و ببینید این تصمیم را بر چه اساس گرفته است. آیا می‌گویند نظر من این است؟ یا می‌گویند من این گونه دیدم؟ یا می‌فرماید آنها می‌گویند؛ پس مصلحت شما این است. نام این کار را توپ انداختن در زمین دیگری می‌گذارند. ممکن است تعبیر رسا نباشد، ولی مقصودم این است که آقا ثقلِ مطلب را بر دوش دوستداران آقای احمدی‌نژاد می‌گذارند. کار رهبر چیست؟ مصلحت‌اندیشی است. می‌دانید معنای مصلحت‌اندیشی چیست؟ یعنی در یک جاهایی ممکن است نظر من این نباشد، اما مصلحت اقتضا می‌کند این گونه باشد. وقتی می‌بینید که آقا ثقلِ تصمیم را بر روی قسمتی دیگر غیر از ایده و رأی خودش می‌گذارد، در واقع مصلحت‌اندیشی می‌کند؛ به‌ویژه وقتی بر کلمه مصلحت تصریح می‌کند. در نامه تصریح می‌کنند که به مصلحت شخص شما این نیست؛ سپس در جای دیگر می‌فرماید: مقصود من این نبود که از ایشان در هیچ‌جا استفاده نشود و آقای احمدی‌نژاد هم در جای دیگری از ایشان استفاده کردند. پس اصل مطلب ما این است که چرا آقا فرمود معاون اول نباشد، ولی در جای دیگری می‌تواند قرار بگیرد. بیان این نکته هم لازم است که بحث تعدد در حوزه فرمایشات آقا نیست؛ یعنی فقط بحث معاون اولی در گفته آقا مطرح است نه پست دیگر.

• آنچه آقا پیش‌بینی می‌کرد پدید آمد یا خیر؟ منظور از پیش‌بینی آقا همان سرخوردگی بین یاران و اختلاف بین طرفداران بود؛ آیا محقق شد؟ شما می‌کشید عاملی را که رهبر معظم انقلاب به عنوان مصلحتی که بر اساس آن چنین تدبیری کرده‌اند، تسری و تعمیم دهید تا هر جا توانستید، تدبیر جدیدی را برای آقای احمدی‌نژاد در نظر بگیرید. خطا نکنید! به این رفتار در فقه و اصول قیاس می‌گویند. هرگز قیاس نکنید. نگاه کنید! آقا علتی را برای تدبیر خودش بیان فرمود. این علتی که برای تدبیر خودش بیان فرمود، نباید تسری دهید و بگویید اینجا هم موجب سرخوردگی می‌شود، پس آقای احمدی‌نژاد در اینجا هم ایشان را قرار نده و در جای دیگر هم موجب سرخوردگی می‌شود، پس آنجا هم ایشان را قرار نده. بر چه اساس شما می‌توانید چنین حکمی را تسری دهید. از نظر شرع مجاز هستید یا خیر؟ ما حق نداریم به جای آقا تدبیر کنیم. آقا یک تدبیر کرد؛ شاید هم آن مصلحت فقط برای آن یک تدبیر بود. چرا این را می‌گوییم؛ چون تصریح ایشان مبنی بر اینکه در جاهای دیگر قرار گیرد، نشان می‌دهد که من فقط

یک تدبیر کردم. شما حق ندارید علتی را که آقا دلیل تدبیرش بوده است و معلوم هم نیست که علت تامه بوده، از سر مصلحت بوده و فقط برای این تدبیر کارساز است، از آن استفاده کرده و تدابیر دیگری را طراحی کنید؛ اگر چنین کنیم، آنگاه به جای رهبر معظم انقلاب نشستیم؛ درحالی که حق نداریم به این شکل عمل کنیم. تنها کسی که مجاز به تدبیر براساس مصلحت است، رهبر و ولی فقیه است و فقط هم در آنجا که تدبیر می کند و بس؛ یعنی نمی توانیم یک قدم این طرف یا آن طرف بگذاریم.

ایشان فرموده است که آقای مشایبی از معاون اولی برداشته شود؛ چون آقا مصلحت دیده است؛ آن هم به خاطر کسانی که مخالفت ورزیدند. بعد هم ایشان فرموده است که در جاهای دیگر می تواند باشد. حال اگر آقای احمدی نژاد در جای دیگر گذاشت، نمی توانیم بگوییم در اینجا هم مصلحت نیست؛ حتی در تعدد. چه در زمینه نوع شغل و چه عدد شغل نمی توانیم بیشتر از رهبر معظم انقلاب تدبیر کنیم. تدبیر آقا همین بود و همین اجرا شد. نباید تسری دهید. ذهن انسان ها تسری دهنده است و همه انسان ها قیاس می کنند.

• سرخوردگی محقق شد یا نشد؟

چرا می خواهید تسری دهید و بگویید سرخوردگی هنوز برطرف نشده است؛ پس آقای مشایبی را هم از این سمت بردارید. اگر کسی این گونه رفتار کند، آیا می خواهد از این به بعد برخلاف نظر آقا تدبیر کند؟ فقط باید در حوزه تدبیر رهبر عمل کرد؛ یعنی رهبر این را به عنوان علل تدبیرش بیان کرده است. مقصود رهبر این نیست که اگر این علت را مطرح کردم، شما می توانید این علت را بگیرید و علیه آقای احمدی نژاد استفاده کنید و بگویید که هنوز سرخورده ایم؛ پس در هیچ جای دیگر هم از ایشان استفاده نکنید. اصلاً این نتیجه را نمی دهد و این نتیجه قیاس است و قیاس کار ابوحنیفه است.

باور فقهی و اصولی ما این است که تدبیر رهبر، فقط تدبیر رهبر است و ما نمی توانیم تدبیر رهبر را به جای دیگر تسری دهیم؛ ولو رهبر بگوید علت تدبیر من این بوده است. خودش می داند علت تدبیرش چیست. اگر علت را بازگو می کند، بدین معنا نیست که می توانید این حکم را به هر جا که خواستید تسری دهید؛ مگر اینکه علت، علت تامه باشد.

• آقای شریفزاده اعتقاد دارید بخشی از طرفدارهای آقای احمدی نژاد که در سال ۱۳۸۸ به ایشان رأی دادند، به خاطر اینکه آقای مشایی در کنار ایشان بود، سرخورده شدند؟

سرخوردگی نمی‌گوییم؛ ولی معتقدم دور آقای احمدی نژاد را خالی کردند، و این به معنای مردود شدن در آزمون است. فکر می‌کنید اگر کسی خوب باشد، باید همه طرفدارانش تا آخر با او خوب بمانند؛ پس چرا امیرالمومنین (ع) این‌گونه نشد. اگر کسی بپرسد چرا مقایسه می‌کنید، می‌گوییم چون مقایسه سرمشق است. عده‌ای گفتند که بنده با امیرالمومنین مقایسه کرده‌ام. اصلاً امیرالمومنین را گذاشتند که با ایشان مقایسه کنیم و «لکم فی رسول الله اسوة حسنة». معنای سرمشق چیست؟ یعنی یک خطی را معلم خط می‌نویسد، شما باید بنویسید و مقایسه کنید. رسول خدا (ص) اصحابی داشت که بعد از رحلتش، امام باقر (ع) فرمود: مردم بعد از رسول خدا (ص) مرتد شدند و به خوی جاهلی خود بازگشتند؛ مگر دو یا سه یا چهار یا هفت نفر. وقتی رسول خدا (ص) که پاک‌ترین معصوم و عین نور است، هوادارانش این‌گونه می‌شوند، درباره آقای احمدی نژاد که شعاعی از نور رسول خدا (ص) در وجودش است، می‌گویید چرا یارانش سرخورده شدند. سرخورده بشوند. چرا می‌گویید مقایسه نکن. یعنی فکر می‌کنید اگر یاران احمدی نژاد از گرد ایشان خارج شوند، به این معناست که ایشان مسیر را به خطا می‌رود. پس در مورد رسول خدا (ص) چه می‌گویید.

بحث بنده این نبود که آقای احمدی نژاد چقدر مشقش با امیرالمومنین (ع) تطابق دارد؛ بلکه منظورم این است که خالی کردن گرد یک نفر، دلیل بر کج رفتن او نیست. چه بسا معلول به خطا رفتن خالی کنندگان باشد. ما معتقدیم سوم تیری‌ها که دور آقای احمدی نژاد را خالی کردند، همه جفا کردند و باید نزد خدا پاسخگو باشند. بنده از آغاز معیارهای آقا را بیان کردم و گفتم اینها معیار و خط کش است؛ چرا گرد آقای احمدی نژاد را خالی کردند؛ چرا آقای سقایی بی‌ریا گرد آقای احمدی نژاد را خالی کرد. ایشان باید دل آقای مصباح را به دست می‌آورد و رابطه را با آقای احمدی نژاد برقرار می‌کرد. سخت به آقای سقایی بی‌ریا معترضم. باید می‌ماند و روابط را اصلاح می‌کرد تا این مسائل پیش نیاید. چرا رفت و ارتباط با مراجع را کم‌رنگ‌تر کرد. باید می‌ایستاد و مستحکم‌تر می‌کرد. با رفتنش جفا کرد. همه کسانی که گرد آقای احمدی نژاد را خالی کردند، جفا کردند. آقای احمدی نژاد

که به گفته رهبر معظم انقلاب، هنوز هم شدیدتر از گذشته بر ارزش‌ها تأکید می‌کند، چرا گردش را خالی کردند؟ اگر خطاهایی داشت، می‌ایستاندند و تذکر می‌دادند تا آرام‌آرام برطرف شود. چرا به کسی که اساس کارش، به صراحت رهبر معظم انقلاب، برای احیای ارزش‌ها است اتهام زدند؟ به آقای مشایی به چه دلیل اتهام زدند؟ سخیف و خنده‌دار است که از سحر و جادو سخن گفتند و بارها گفتند که آقای مشایی، آقای احمدی‌نژاد را سحر کرده است. واقعاً این سخنان برای جمهوری اسلامی و کسی که منطقش بسیار قوی است، خنده‌دار است.

اخیراً مجله‌ای به نام «مدیریت مهدوی» چاپ کردیم و مطلبی از ایشان درباره مهدویت زدیم که بی‌تأثیر است. انجمن‌های مهدویت به ما گفتند اگر باز هم از این مطالب دارید، به ما بدهید؛ چه طرح زیبایی از مهدویت است. عده‌ای هم وقتی این مطلب چاپ شد، مخالفت کردند؛ زیرا دیدند که دیگر اتهام حجتیه به آقای مشایی نمی‌چسبد. زمین تا آسمان با متن انجمن حجتیه فرق می‌کند. چقدر زیباتر است. انشاءالله بقیه مطالب ایشان را چاپ می‌کنیم. چاپ شود تا نگویند که یک مهندس چقدر از اسلام می‌داند. می‌گوییم این قدر از اسلام می‌داند و تا این حد می‌تواند دقیق و عمیق و زیبا از اسلام سخن بگوید. سحر و جادو چیست؛ این سخنان عمق دارد. این قبیل بحث‌های اسلامی را از هر جا که گرفته‌اند، مطلب عمیق است. «نظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال». این شیوه عالمان است که می‌گویند نگاه کنید به چیزی که می‌گوید؛ نگاه نکنید به کسی که می‌گوید. شخص مهم نیست؛ بلکه سخنش مهم است که آیا منطقی است، علمی است، دقیق است، پایه دارد.

بنده سال‌ها مدرس فلسفه و فقه و اصول و عرفان بودم، یقین دارم که این سخنان عمیق است و آنها را منتشر می‌کنم. چرا هیچ‌کس از مهدویت ایشان ایراد نگرفت؛ حتی علما ایراد نگرفتند؟ سخنان ایشان را به سخنان انجمن حجتیه شبیه دانستند و بدین وسیله به ایشان اتهام زدند. ولی حال که مطلب ایشان درباره مهدویت چاپ شده، هیچ‌کس به یک جمله آن هم ایراد نگرفته است. بلکه با بنده تماس می‌گیرند و مطالبه مطلب می‌کنند. سازمان‌های مهدویت هم که معروف است و در آنجا علما کار می‌کنند، البته در آینده درباره «انسان» نیز از ایشان مطلب چاپ می‌کنیم. ببینید آیا کسی می‌تواند باز از ایشان ایراد بگیرد.

• رابطه مراجع با دولت را چگونه می‌بینید؟

ساده برای شما می‌گویم؛ چون خیلی باید درباره اینها بحث کرد. نگاه کنید! درباره آقای مشایی عرض کنم که مطالب ایشان منتشر نشده است و این باید یک علامت سؤال بزرگ در ذهن ما به وجود آورد. چرا کسی که در مجمع عمومی بحث می‌کند و خبرنگار هم در آنجا حاضر است، نباید مطالبش در سایت‌ها وجود داشته باشد؛ مگر به شکل پاره پاره؛ آن هم پاره‌هایی که آتش از آن بلند می‌شود. زمانی به آقای مشایی عرض کردم که اگر این طرف و آن طرف کلمات خدا را بزنید، به کفر تبدیل می‌شود؛ برای مثال «لا اله» را بگوییم، ولی «الا الله» را در ادامه نیاوریم. در جایی صحبت می‌کردم، کسی به من کمک کرد و گفت «لا تقرب الصلوة» را بیاوریم، ولی «و انتم سکاری» را نگوییم؛ یعنی به نماز نزدیک نشوید. اگر دنباله کلمه خدا را هم بزنیم، کفر از آن بیرون می‌آید.

• یعنی نگاه مراجع را به خاطر عدم اطلاع کافی می‌دانید؟

بنده گفتم از آقای مشایی چیزی منتشر نشده است؛ مرجع یا غیرمرجع ندارد. مگر مراجع سخنرانی‌های آقای مشایی را دیده‌اند. وقتی نیست، مرجع و غیرمرجع ندارد. سخنرانی آقای مشایی درباره مهدویت حدود چهار سال پیش انجام شده است، آیا تا به حال دیده بودید؟ همچنین مطلب مکتب ایرانی را به طور کامل تا به حال دیده‌اید یا مدیریت انبیا را؟ بنده وقتی این مطلب را خواندم، دیدم همانند مطالب امام است؛ زیبا و جالب و تقریر زیبایی از مطالب امام است.

• دوباره به پرسش بازمی‌گردیم که رابطه دولت و مراجع را چگونه می‌بیند؟

همین را می‌گویم. بحث دولت دهم است و حلقه انحراف همین است. وقتی آن حلقه‌ای که دور آقای احمدی‌نژاد را گرفته است، اصلاً وجود ندارد و علامت سؤال این است که چرا وجود ندارد؛ از آقایانی که خبرنگار فرستادند و ضبط کردند باید پرسید: چرا این افکار را پخش نکردید و قیچی کردید. چه دشمنی‌ای با این مرد داشتید، چه دشمنی‌ای با آقای احمدی‌نژاد دارید که حرف‌های او را به این شکل پخش می‌کنید؟ برای همین من از اول از شما عذر خواستم و پیمان گرفتم که مطالب من را به طور کامل منتشر کنید. وقتی مطالب به شکل کامل موجود نیست، خدمت مراجع می‌گویند مشایی این را گفته است. مرجع هم طبق همین

نظر می‌دهد، مگر کسی که بگوید تا همه حرف را نبینم، داوری نمی‌کنم.

• چرا آقای احمدی‌نژاد نزد مراجع نرفتند و سخنرانی آقای مشایی را نزد مراجع نبردند تا سوء تفاهم برطرف شود؟

پس آقای سقایی بی‌ریا چه می‌کرده است. مگر رهبر مشاوران گوناگون ندارد؛ مگر برای هر کاری خودش به طور مستقیم اقدام می‌کند. آقای سقایی بی‌ریا مشاور روحانیت رئیس‌جمهور است. آقای رئیس‌جمهور در ارتباط با روحانیت کاری کرد که آقای خاتمی روحانی و آقای رفسنجانی روحانی چنین کاری نکردند. ایشان مشاور روحانیت برگزید و درس اخلاق در هیئت دولت برگزار نمود و کمک‌های چند صد میلیاردی به حوزه‌های علمیه و مساجد کرد. اصلاً این کارها سابقه نداشته است.

• این پرسش مطرح است که آیا رئیس‌جمهور باید این قدر صبر کند تا روابط تیره و تار شود و هیچ اقدامی نکند؟

یکی از دلایلی این است که ایشان دائماً در سفر هستند و فرصتش مانند رئیس‌جمهورهای دیگر نیست که معمولاً در پایتخت بودند و فرصت زیادی داشتند و می‌توانستند دیدار کنند. موافق و مخالف می‌گویند ما مانده‌ایم که این فرد با این جثه کوچک چگونه می‌تواند این قدر کار کند و روی پا بایستد. بنابراین بسیاری از ایرادها را نمی‌توان به ایشان گرفت. ولی مقصود من هم این نیست که هیچ وضعی در کار نیست. شما فقط گفتید رابطه با مراجع چگونه است، من گفتم این گونه است.

• یعنی مقصر را آقای سقایی بی‌ریا می‌دانید؟

یکی از ایرادها این بود که مشاور روحانیت باید جوش می‌داد و خوب کار می‌کرد؛ ولی اصلاً خوب کار نکرد.

پرسش این است که اگر بخواهیم نفوذ اجتماعی دولت را در انتخابات مجلس در نظر بگیریم، به نظر من شکستی در عرصه سیاسی برای دولت بود و دولت در آنجا موفق نبود.

دولت اصلاً ورود نکرد؛ یعنی از آغاز گفتند نمی‌خواهیم به مجلس ورود کنیم. بعد کسانی آمدند که هوادار دولت بودند تا وارد کاندیداتوری مجلس شوند؛ ولی

همه را رد صلاحیت کردند. تصریح می‌کنم که هواداران آقای احمدی‌نژاد، بدون آنکه ایشان یا دولت اشاره‌ای به این معنا کنند، تصمیم گرفتند به عنوان حامیان و هواداران دولت در انتخابات مجلس شرکت کنند (از استان‌های مختلف و از جمله تهران). این گونه برای شما عرض کنم که همه این آقایان رد صلاحیت شدند؛ حتی کسانی که درباره ارتباط آنها با دولت شبهه وجود داشت، رد صلاحیت شدند؛ حتی کسانی را که بعداً احتمال دادند حامی دولت باشند، «به اسم جریان انحراف» رد صلاحیت کردند. سپس گفتند یکی از توفیقات شورای نگهبان این بود که نگذاشت احدی از جریان انحراف در کاندیداتوری مجلس شرکت کند که یکی از آنها بنده بودم. مرا به اتهام اینکه مسلمان نیستم، رد صلاحیت کردند و برای این کار استناد به بند فلان از ماده فلان کردند. بنده خدمت یکی از اعضای شورای نگهبان که نگاهش متفاوت بود، گفتم که ماجرا از این قرار است؛ گفتند: به این شکل نیست. شاید شما را به خاطر قسمت آخرش که بحث ولایت فقیه است، رد صلاحیت کردند. گفتم: خیر، نوشته‌اند سطر یک از بند یک. نامه را گرفت و با حیرت نگاه و از آن دفاع کرد. نخست بحث عدم التزام به ولایت فقیه را مطرح کردند که من گفتم درس‌های بنده در دانشگاه‌ها و مراکز دولتی در دفاع از ولایت فقیه بوده است. شاید هیچ‌کس به اندازه من با شبهات دکتر سروش در زمینه ولایت فقیه به صورت علمی مقابله نکرده است. درس‌هایم در دانشگاه امیرکبیر همه معروف است و ضبط هم شده است. چطور شما از عدم التزام به ولایت فقیه سخن می‌گویید؟ این را پس گرفتند و گفتند شما مشمول سطر بند فلان از بند فلان هستید که همان عدم اعتقاد به اسلام است.

• اعتراض نکردید؟

اعتراض کردم و گفتم این مطالب چیست که می‌گویید. گفتند اصلاً بحث اینها نیست؛ بلکه بحث سیاسی مطرح است.

• خود شورای نگهبان گفت؟

شورای نگهبان که چنین توضیحی نمی‌دهد.

• پاسخ آنها به شما چه بود؟

گفتند نشد. انشاءالله بنده در قیامت همین مطلب را جزئی از مطالباتم از آقایان

که به بنده بهتان زدند، قرار می‌دهم. چطور توانستید به یک نفر که سی سال طلبه است، اتهام عدم اعتقاد به اسلام بزنید. شما یک روز رنگ جبهه را دیده‌اید؟! چطور توانستید اتهام عدم اعتقاد به اسلام بزنید. صرفاً به خاطر آمال سیاسی خود، عده‌ای را از حق مسلم اجتماعی خود محروم کردند. باید اثبات کنند و بگویند ما دلیل داریم که شما مسلمان نیستید.

• چرا رئیس‌جمهور در آنجا به عنوان دفاع از حق اساسی ملت حضور نیافت؟

رئیس‌جمهور درباره این مسئله در همایش بازرسی کل کشور سخنانی بیان کرد.

• اکنون چند پرسش درباره انتخابات مطرح می‌کنم. شما به عنوان یک فرد آگاه چه گفتمان‌هایی را برای انتخابات بعدی مشاهده می‌کنید؟ چون بالاخره زمان زیادی تا انتخابات نمانده است؟

گفتمان درست را می‌خواهم مطرح کنم و به تبع گفتمان درست، نادرست‌ها مشخص می‌شود. بنده معتقدم با توجه به اینکه حرکت جهان، شتابان و به سمت یکپارچگی و همدلی است و هرچه جلوتر می‌رویم، این حرکت شتابان‌تر می‌شود، جهانی شدن مسئله‌ای نیست که بتوانیم و حق داشته باشیم از آن غفلت کنیم؛ چون غفلت از این مسئله (حرکت جهان رو به یکپارچگی) باعث انزوای ما در جهان می‌شود. هیچ کشوری جدا از کشورهای دیگر نمی‌تواند روی این کره خاک بماند. یعنی آن زمان گذشت که بگوییم می‌خواهیم کشور خودمان را بسازیم و به کشورهای دیگر کار نداریم. یعنی درها را ببندیم و بگوییم در چار دیواری خودمان می‌خواهیم سازندگی کنیم. امکان چنین کاری وجود ندارد. آن زمان گذشت که کشورها مانند جزایر جدا افتاده از هم بودند. الان ارتباط، تعامل و اثرگذاری بر یکدیگر امری غیرقابل انکار است و پیوسته نیز بیشتر می‌شود؛ یعنی پیوسته مرزها کمرنگ‌تر می‌شود. این یعنی حرکت جهان رو به یکپارچگی.

با توجه به این موارد، اولین شرطی که برای ریاست‌جمهوری آینده معرفی می‌کنم، یعنی مهم‌ترین شرط، (البته جدای از شرایط عمومی مانند مسلمان بودن، اعتقاد به قانون اساسی و ولایت فقیه داشتن) این است که رئیس‌جمهور باید مقیاسش، مقیاس جهانی باشد؛ یعنی مقیاس نگاهش، تفکرش، برنامه‌ریزی و

سخن گفتنش باید جهانی باشد. متأسفانه تعدادی از کاندیداها که گاه و بی‌گاه خودشان را برای کاندیداتوری معرفی می‌کنند، مقیاس‌هایشان روستایی است.

• بیشتر توضیح می‌دهید؟

یعنی فقط در این چارچوب نگاه می‌کند؛ ولی به مردم جهان نگاه نمی‌کند. توضیح بیشتر آنکه مقیاس‌هایش، بسیار کوچک است، البته اسم نمی‌برم؛ ولی شنیده‌اید که بعضی از آقایان می‌گویند که می‌خواهیم اوضاع را به ۳۳ سال پیش برگردانیم. می‌گویند اگر بر سر کار بیاییم، اوضاع را به اول انقلاب برمی‌گردانیم و من می‌گویم که این شعار، واقعا ارتجاعی است. خود کاندیدا فکر می‌کند شعار خوبی می‌دهد که می‌گوید: «اگر من بیایم، اوضاع را به قبل برمی‌گردانم.»

• منظور از اوضاع چیست؟

اوضاع اقتصادی و گفتمان یا هر چیز دیگر.

• گفتمان، شعار آقای احمدی‌نژاد هم بود؟

هر گفتمانی منظور نیست. ارزش‌ها فرق می‌کند. آن فرد گفت ارزش‌ها را برمی‌گردانم نه اوضاع را. به عبارت دیگر گفت اوضاع را به اوضاع قبلی برمی‌گردانم. به او جواب می‌دهم که اصلا می‌داند چه می‌گوید؟! اصلا برگشت به اوضاع قبلی یعنی مرگ و انزوا و نابودی ایران.

مهم آن است که در این حرکت شتابان جهان رو به جلو، باید بگویی که ایران را به کجا می‌توانی برسانی. جلوتر را چگونه می‌بینی که گفتمان تو همان بشود. کسی که می‌گوید من به اوضاع قبلی و گذشته برمی‌گردانم، اصلا دید و بصیرت ندارد. بنابراین معتمد اولین شرط رئیس یک کشور در روزگار ما، آن هم با این شتابی که ایران برای رشد برداشته است، باید نگاه و مقیاس جهانی باشد. مقیاس جهانی یعنی اینکه همه چیزها را باید در حوزه جهان ببیند و بتواند تعریف کند؛ برای مثال اگر از عدالت سخن می‌گوید، نگاهش فقط به اجرای عدالت در شهر تهران نباشد؛ بلکه باید افق نگاهش، اجرای عدالت در جهان باشد. یعنی طرح‌هایی داشته باشد و به گونه‌ای ببیند که بتواند عدالت را در جهان حاکم کند. چون اگر جهانی نبیند، هرگز نمی‌تواند عدالت را در کشور برقرار کند؛ به همان علتی

که گفتم. یعنی کشور ما و نه فقط کشور ما، بلکه هیچ کشوری نیست که جدا از مجموعه جهان بتواند ادامه حیات دهد. ما اگر نتوانیم مقیاس جهانی تعریف کنیم، هرگز موفق به اجرای عدالت در کشور نخواهیم شد.

آقای احمدی نژاد در همین زمینه، مدیریت مشترک جهان را مطرح می‌کند که با استقبال زیادی از سوی کشورها روبه‌رو می‌شود و این استقبال را وقتی دیدیم که کشورهای عدم تعهد به اینجا آمدند و همگی اقرار کردند که مدیریت مشترک جهان یعنی یک گام بلند و بزرگ در رفع یک ستم بزرگ در جهان؛ ستمی به نام «مدیریت انحصاری چند کشور ابرقدرت» و ما از این در رنج هستیم و ستم می‌بینیم از اینکه امریکا در رأس جهان است. ما در مقابل امریکا هستیم؛ ولی بالاخره امریکا ریاست می‌کند و اوضاع را می‌چرخاند. هم اکنون به همه ما و همه انسان‌های روی کره خاک ستم می‌شود. علتش هم آن است که آنها حقی به نام «حق وتو» دارند که به قول امام خمینی یک حق وحشیانه است. حقی شبیه قانون جنگل است. مدیریت مشترک جهان یعنی برنامه عدالت در مقیاس جهانی.

عرض بنده این است که رئیس‌جمهور باید این گونه باشد، فکر داشته باشد، نگاه داشته باشد و بتواند جهان را در برنامه‌ریزی‌ها و نگاهش ببیند. من معتقدم که آقای مهندس مشایی بهترین گزینه است؛ چون جهانی اندیشیدن را تجربه کرده است. یک موقع کیهان او را مسخره می‌کرد و می‌گفت: ای جهان‌اندیش! با تمسخر کار درست نمی‌شود. آقای مشایی طرح مدیریت مشترک جهان را تمرین کرده است. این طرح در انحصار آقای احمدی نژاد نیست. آقای مشایی به این می‌اندیشد که مهر جهانی نجات‌دهنده جهان از همه ستم‌ها، فریب‌ها، جنایت‌ها و ... است. همان طور که گفتیم، ایشان سال‌ها جهانی اندیشیدن را تمرین کرده است و باور دارد که باید جهانی اندیشید.

افق اندیشه رئیس‌جمهور بعدی باید بلند باشد؛ در حد جهانی باشد تا بتواند ایران را به پیش ببرد؛ والا ایران به انزوا می‌رود. او باید به شعارهای انسانی فکر کند. آقای مهندس به خاطر شعارهای انسانی‌اش متهم به اومانیسیم شد. اگر کسی جهانی فکر کند، نمی‌تواند در سازمان ملل بگوید که حق فقط برای مسلمان‌ها است. اگر این گونه سخن بگوید که دیگر جهانی نیست؛ زیرا دو سوم مردم جهان را از خودش رانده است. عده‌ای گفتند این گفتمان‌ها نمی‌خواهد اسلام را تعریف کند؛ بلکه می‌کوشد اسلام ضعیف‌شده را ارائه دهد. این است که باید دعوت اسلام

را برای همه مردم جهان بیان کرد. به این شکل که باید با همان شعارهایی که فطرت آنها را می‌پسندد و اصل شعار دین است، آنها را مطرح کرد تا آنها جذب شوند. شعار مهر جهانی را برای چه باید مطرح کنیم؟ برای اینکه آنها با شعار حقوق بشر، مردم دنیا را سال‌هاست فریب داده‌اند. ما باید شعار حقوق بشر را سردهیم؛ زیرا ما حقوق بشر و صلح و امنیت را می‌شناسیم. امریکا نمی‌تواند امنیت را تأمین کند. او جنایتکار است. ما باید شعار امنیت را در جامعه جهانی سردهیم. آقای احمدی‌نژاد شعار عدالت را در جامعه جهانی فریاد زد. جریان وال استریت که به پا شد، همه می‌گفتند عدالت یعنی این. کجا در دنیا عدالت به کار می‌رفت. هر جا به کار می‌رفت، آزادی بود. آزادی درست است؛ ولی آزادی و دموکراسی اصلاً شعار عدالت به کار نمی‌برد. آقای احمدی‌نژاد شعار عدالت را در جهان فریاد زد؛ از جمله در کشورهای اروپایی، امریکایی و استرالیا؛ درحالی‌که هیچ‌کس اصلاً این شعار را نمی‌شناخت.

عده‌ای می‌گویند پرچم اسلام را به دست بگیریم و در سازمان ملل نصب کنیم؛ درحالی‌که این درست نیست. ما باید بلد باشیم که حرف اسلام را به مردم جهان بگوییم. آقای مهندس مشایی هم مقیاس نگاهش را بلند کرده‌است و هم می‌داند که چگونه باید حرف اسلام را در دنیا عرضه کند که گریز و عکس‌العمل منفی به وجود نیاید.

برای روشن شدن مطلب مثال می‌زنم. وقتی آقای احمدی‌نژاد دفعه آخر می‌خواست به سازمان برود، زمانی بود که به پیامبر اسلام (ص) بی‌احترامی و هتک حرمت شده بود. این مسئله مطرح بود که آقای احمدی‌نژاد در آنجا چه بگوید؛ آیا از اسلام و پیامبر اسلام دفاع کند؟ بنده به ایشان گفتم که شما از اهانت به مقدسات بشر سخن بگو. یعنی اهانت به پیامبر اسلام، در واقع اهانت به مقدسات بشر است. این مسئله را زیر سؤال ببر و از اسلام سخن نگو تا بودایی‌ها و مسیحیان نگویند آنها از اسلام خودشان دفاع کنند و کاری به کار ما نداشته باشند و ما نیز متقابلاً کاری به آنها نداشته باشیم. بگو به مقدسات بشر اهانت شده است؛ آنگاه همه بشر به صحنه اهانت‌شده به پیامبر اسلام پا می‌گذارند؛ پس باید از اهانت به مقدسات بشریت یاد شود، نه فقط به مقدسات یک گروه خاص از بشر. ایشان به این شکل مطرح کرد و آثار فوق‌العاده‌ای هم داشت.

بنابراین مقیاس نگاه باید این گونه باشد؛ یعنی جهانی باشد و تکیه بر انسان

شود و نوع گویش با مردم جهان اصلاح شود. پس رئیس‌جمهور باید این گونه باشد و بتواند با همه مردم جهان سخن بگوید. او به گونه‌ای نباشد که فقط با مردم کشور خودش سخن بگوید. او باید شعارهای فطری بشر را در جهان احیا کند و آینده‌پژوهی داشته باشد؛ یعنی آینده را ببیند.

اگر کسی بگوید به گذشته برگردانیم، این یعنی کشتن و قتل ایران. آینده را ببین که قرار است ایران را به کجا برسانیم؛ نه اینکه ایران را به کجا برگردانیم. با این حرف می‌خواهی بگویی در گذشته بهتر بود و باید به عقب برگردیم. آینده‌نگری هم بحث مهمی است که متأسفانه بسیاری استعداد آینده‌پژوهی ندارند.

• چقدر آقای احمدی‌نژاد و مهندس مشایی نوآوری داشته‌اند؟

تمام اینها را که برشمردیم، همه نو بود یا سابقه نداشت؛ مثلاً بحث مسکن، سهام عدالت، صندوق مهر و بحث هدفمندی یارانه بی‌سابقه بود و بسیاری از چیزهای دیگر. اینها هم نوآوری و هم آینده‌نگری است.

رئیس‌جمهور باید چنین استعدادی داشته باشد و روشن‌اندیش باشد که همه اینها با هم ملازم است. منظور از این سخن چیست؟ یعنی کسی که مقیاس نگاهش جهانی باشد، نمی‌تواند بسته فکر کند؛ بلکه روشن است و دید باز دارد. خودش را معطل نمی‌کند و معیارها را به درستی می‌شناسد. بنده گفتیم که بعضی از شرایط مانند مسلمان بودن، اعتقاد به قانون اساسی و اعتقاد به ولایت فقیه عمومی است؛ ولی در همین موارد هم کج‌فهمی و درست‌فهمی وجود دارد؛ برای مثال مسلمانی که به هر جا می‌رود، می‌گوید باید مسلمان شوید تا بتوانیم با شما سخن بگوییم و تعامل کنیم، بنده نام این را کج‌اندیشی و بسته بودن می‌گذارم. ولی کسی مانند آقای مشایی به یکی از کشورهای خارجی سفر کرد و نامی از اسلام نیاورد و مطالبش را بیان کرد. همه گفتند ما این سخنان را قبول داریم؛ پس ایشان گفت اسلام هم این را می‌گوید. با این سخن همه را به اندیشه وامی‌دارد. یعنی مسلمانی هم مسلمانی است در حوزه ولایت فقیه.

به عنوان مطلب آخر این را بگوییم که در جلسه‌ای از کسی پرسیدند شما چه کتابی را دوست دارید، گفته بود آن کتابی که آقا دوست داشته باشد؛ گفتند چه فیلمی را دوست دارید، گفته بود آن فیلمی که آقا دوست داشته باشد. گفتم معنای تبعیت از ولایت فقیه این نیست. اتفاقاً این افراد یا جلوتر می‌روند یا عقب می‌مانند.

در مورد این مسئله هم بحثی داشتم مبنی بر اینکه تبعیت چه معنایی می‌دهد و قرائت آقای مطهری را چطور می‌بینید. تبعیت به معنای این نیست که فکر نکنیم، نظر نداشته باشیم و مشورت نکنیم. من همیشه گفته‌ام که رهبر معظم انقلاب عده‌ای را به عنوان مشاور برگزیده است و معنای مشاور این نیست که فقط هر چه شنید، «چشم» بگوید؛ بلکه بدین معنا است که با هم بنشینیم و ببینیم چه خبر است؛ همچنین با هم فکر کنیم تا به جای بهتر برسیم و فکرهایمان روشن شود. در مشورت نباید ملاحظه کرد که ایشان رهبر معظم انقلاب است، پس من سخنان خود را بر زبان نیاورم. در این صورت به پستی که گرفته‌ام، خیانت کرده‌ام. او به من پست مشورت داده است؛ پس باید حرف بزنم و اگر نگویم و ملاحظه کنم، به اعتماد ایشان خیانت کرده‌ام.

عرض بنده این است که در مشورت باید حرف خود را بزنیم و محکم بایستیم و بگوییم دلیل من این است. ممکن است نظر آقا مخالف نظر ما باشد و بگوید نظر من این است و ما بگوییم نظر ما هم این است؛ در چنین حالی، این قدر می‌گوییم تا آقا بگوید مذاکره بس است و می‌خواهم حکم صادر کنم. وقتی آقا حکم کرد و الزام فرمود، سپس نوبت به تبعیت می‌رسد. حوزه تبعیت بعد از الزام و حکم شروع می‌شود و نه قبل از الزام و حکم. قبل از الزام و حکم می‌توانید با ولی فقیه بحث کنید؛ چون هنوز حکمی صادر نشده است. می‌توان بحث خوب و علمی کرد. الان مشاوران ایشان مشورت می‌دهند و بحث می‌کنند و طرح می‌دهند. همان گونه که گفتیم، معنای تبعیت این نیست که چیزی نگوییم و بگذاریم فقط رهبر سخن بگوید. اشتباه فهمیده‌اند و آقای احمدی‌نژاد فرمودند که ما با آقا بحث می‌کنیم؛ به گونه‌ای که ایشان مطلبی می‌گویند و ما هم می‌گوییم و اصلاً به این شکل نیست که آقا اجازه ندهد کسی سخن بگوید. بلکه کاملاً مانند درس خارج فقه او است. در درس خارج فقه ایشان ممکن است یک طلبه بلند شود و بگوید من این فتوای شما را قبول ندارم و اصلاً این را غلط می‌دانم.

به هر حال مجلس بحث و نظر و مباحثه است. آقای احمدی‌نژاد هم پیش از هر حکمی مشورت می‌دهند و بحث می‌کنند. در این گفت‌وگو، آقا از یک سو مخالفت می‌کنند و آقای احمدی‌نژاد از سوی دیگر مخالفت می‌کنند؛ حتی ممکن است دلیل‌های یکدیگر را رد کنند. ولی وقتی آقا به حکم رسید، همه تابع هستند. تازه وقتی همه تابع باشند، ممکن است باز هم نظرشان با نظر آقا فرق کند. این

ایرادی ندارد؛ ولی باید تبعیت کنند.

آقای مطهری در قضیه استیضاح گفت که من استیضاح را درست می‌دانم. در اینجا یک تفاوتی وجود دارد: وقتی آقا می‌گویند اصل استیضاح غلط است. آیا فقط یک نظر می‌دهد، یا اگر مجلس می‌خواهد تبعیت کند، یک اقدامی انجام دهد. آیا مجلس تابع ولایت فقیه نباید بگوید که ما وزیری را که به غلط عزل کردیم، دوباره به کار برمی‌گردانیم؟! آیا راهی برای برگرداندن وزیر وجود ندارد؟ آیا رهبر صرفاً خواسته است که یک نظر بدهد؟ به نظر شما این بود؟ این عملیاتی است. سخن من این نیست که آقا حکم کرده‌است این وزیر را برگردانید؛ ولی معتقدم این دال بر یک حکم است؛ زیرا آقا چند هفته پیش که قرار بود رئیس‌جمهور در مجلس مورد سؤال قرار گیرد، گفت نظر بنده این است که این کار را نکنید و این سؤال‌ها را جمع کنید. حال آن سؤال‌ها درباره رئیس‌جمهور بود؛ ولی نظر آقا مطلق بود. یعنی در این ماه‌های اخیر بحث استیضاح و امثال اینها را به طور کل کنار بگذارید. به نظر من آقای مطهری در اینجا مبتلا به خطا و توهم شده است؛ زیرا وقتی رهبر فرمود که بحث سؤال از رئیس‌جمهور را کنار بگذارید، ایشان مخالفت کرد، درحالی که آقا حکم صادر کردند. می‌دانید علت اینکه ایشان گفته است حکم نیست و نظر است چیست؟ چون می‌گویند بعد از آن بوده است. آقای مطهری می‌گویند بعد از اینکه استیضاح صورت گرفت، رهبر این مطلب را فرمود و این، نظر است و ما می‌توانیم نظر مخالف داشته باشیم. اگر قبل از استیضاح می‌فرمودند، حکم بود و ما هم گوش می‌دادیم. بنده می‌گویم آقای مطهری، رهبر در مسئله سؤال از رئیس‌جمهور، قبل از سؤال حکم کردند؛ آیا شما نغمه مخالف نخواندید؟ بروید مطالعه کنید که خواندند یا نخواندند. پس این مغالطه است؛ به همان دلیل که آقا قبلاً ارشاد کردند که سؤال‌ها را کنار بگذارید. من می‌گویم این سخن آقا که بعداً گفتند استیضاح غلط بود، یک نوع حکم است. مجلس به عنوان تابع ولایت فقیه، درباره کار غلطش چه توجیهی دارد. این خیلی بحث مهمی است. چه می‌خواهند بکنند. اکنون که طرح‌های دوفوریتی در مجلس زیاد است، یک طرح دوفوریتی تدارک ببینند تا وزیر کار و رفاه که وزیر پرتلاشی بوده، باز گردد. حتی آقا تصریح کردند و گفتند این استیضاح به خاطر کس دیگری بوده است تا دیگر کسی دلیل نیابرد باید اقدام کنند. چون به آن وزیر ستم شده است. وزیر پرکاری بود. هیچ‌کس به کار او ایراد نگرفت. فکر نکنید عزل یک وزیر یعنی یک مقامی را دادند و یک مقامی را

می‌گیرند؛ بلکه ستمی به آن وزیر و به شأن و شخصیتش است.

• درباره انتخابات کم صحبت کردید. درباره گفتمان رقیب هم مطالبی بفرمایید؟

عرض شد گفتمانی داریم که اصلاً مقیاسش جهانی نیست؛ به عبارت دیگر گفتمان گذشته را نگاه می‌کند. گفتمان‌های ما اساساً گفتمان نیستند؛ چون یک مقیاس کوچک در نگاه‌ها وجود دارد؛ به گونه‌ای که یا آینده‌نگری نیست یا بازگشت به عقب است یا کج‌فهمی از اسلام و از طرح اسلام و عرضه اسلام در جهان و یا کج‌فهمی در تبعیت از ولایت فقیه است. برای جمهوری اسلامی بعد از سی و اندی سال خوب نیست که بخواهیم بعضی نگاه‌ها را مطرح کنیم. چون برخی نگاه‌ها سخیف است و انسان از مطالعه آنها خجالت می‌کشد. عده‌ای می‌گویند می‌خواهیم کاندید شویم؛ باید به اینها گفت چه حرفی برای گفتن دارید؟! لذا می‌خواستیم زمانی مقاله‌ای به نام «حرفی برای گفتن» بنویسم که چه کسی حرف برای گفتن دارد. از بین کسانی که می‌خواهند کاندید شوند، سخنانشان را بشنویم و ببینیم چه حرفی برای گفتن دارند. اینکه رئیس‌جمهور شوید و اوضاع را به وضعیت قبلی برگردانید، حرف است. با این کار ایران را به قتل می‌رسانید و می‌کشید. افق آینده را نشان دهید و بگویید ایران را می‌خواهم این گونه بسازم. اصلاً تفکر آینده‌نگری دارید یا ندارید؟

آقای علی مطهری برای رئیس‌جمهور شرایطی را مطرح کرده است که انسان با شنیدن آنها خجالت می‌کشد. ایشان می‌گویند رئیس‌جمهور باید آن کسی باشد که برای کارهایش استخاره نکند و تحت تأثیر کسی قرار نگیرد. این ملاک‌ها خجالت‌آور است؛ آن هم برای کشوری که در عرصه جهانی برای پرش خیز گرفته، شرم‌آور است. باید افق نگاهمان بسیار بلند باشد؛ والا می‌بازیم. دنیا برای ما نمی‌ایستد تا رئیس‌جمهورهای ایران فهمشان بالاتر بیاید. آنها مکار هستند. اگر دریابند که ما حرفی برای گفتن نداریم، بر سر ما می‌کوبند و بر ما ظلم می‌کنند. اینکه دولت برای انتخابات کاندید داشته باشد، فی نفسه امری مثبت است. از آقایان اصلاحات عذر می‌خواهم، ولی آنها حرفی ندارند؛ جز همان حرفی که ترجمه روشنفکران غربی است؛ یعنی آزادی در بیان. اینها که برنامه برای اداره یک کشور نیست.

پس همان گونه که بیان شد، رئیس‌جمهور آینده باید افق نگاهش بلند و وسیع باشد. هنوز سخنان آقای مشایی منتشر نشده است که ببینیم چه نظری دارند. ولی با توجه به شخصیتی که آقای مشایی دارند، نوع باورها و نگاه ایشان به انسان و نیز نوع نگاهی که به اسلام و ولایت فقیه دارد، آشکار است که حرفی برای گفتن دارد. بقیه را ندیدم حرفی برای گفتن داشته باشد.

• به عنوان یک فرد آگاه از اقبال مردم به ایشان برآوردی دارید؟
من فقط سخنان مخالفان را شنیدم و اصلاً به موافقان کاری ندارم. آماري که از مخالفان - چه اصلاح‌طلب‌ها و چه اصولگرا- گرفتم، نشان می‌دهد که درصد بالایی به آقای مهندس مشایی اقبال نشان می‌دهند.

• خودتان از جامعه بازتابی داشتید؟
خودم جست‌وجو نکردم؛ اما جسته و گریخته چیزهایی می‌شنوم. قاطبه مخالفان مهندس مشایی - از اصولگرا و اصلاح‌طلب - ایشان را در پله اول می‌بینند. امیدواریم هم ایشان بیاید و هم از مانعی که احياناً وجود دارد - رد صلاحیت - عبور کنند.

• اگر اتفاق مجلس یعنی رد صلاحیت‌ها تکرار شود چه می‌گویید؟
امیدوارم که تکرار نشود. البته تفاوتی وجود دارد و آن اینکه در آن زمان امثال ما را به راحتی می‌شد درو کرد. ولی در مورد ایشان، هزینه‌بردار بود. وقتی آمار می‌دهند که اقبال به ایشان زیاد است، پس اگر اجازه ندهند کاندید شود، از شور انتخابات کاسته می‌شود و این خلاف نظر رهبری است. رهبر معتقد است که انتخابات باید بسیار پرشور برگزار شود و نباید انتخابات سردی داشته باشیم و طبیعتاً باید سلايق گوناگون در نظر گرفته شود و افراد گوناگون در این عرصه راه داده شوند.

• رأی آقای مشایی در کدام طبقه بیشتر است؟
معمولاً در بین حامیان آقای احمدی‌نژاد؛ زیرا ایشان حمایت مردمی گسترده‌ای دارد و هرچه از شهر تهران فاصله بگیریم، حمایت از آقای

احمدی نژاد بیشتر می‌شود و رشد بسیار زیاد می‌کند. اگر باور مردم این باشد که عقیده آقای احمدی نژاد و هوادارانشان این است که آقای مهندس مشایی برای این مسئولیت زبینه است، معلوم است این رأی چه رأیی خواهد شد. طبقاتی هم وجود دارند که حتی با مشی آقای احمدی نژاد میانه‌ای ندارند، ولی ایشان را باور دارند؛ برای مثال طبقه متوسط تهران. بنده اعتقادی دارم، ولی در هیچ جا بیان نکردم و آن اینکه پیش از آنکه صحنه انتخابات برپا شود، اقبال به ایشان آن قدر خواهد بود که پیش از انتخابات، نگاه‌ها حصر بر ایشان می‌شود. کافی است افکار ایشان شناخته شود که چه افکاری است. واقعاً زیبا و دلپذیر است و هیچ ایرادی نمی‌شود گرفت. اگر دیدید به افکارش ایراد گرفتند، پنهان کردند و ایراد گرفتند. اگر بگذارند افکارش رخ نشان دهد، آنگاه هیچ ایرادی نمی‌توانند بگیرند.

• **دیروز با آقای نبردیان مصاحبه کردند و ایشان گفته که آقای احمدی نژاد قسم خورده است که از هیچ کس حمایت نکند؛ آیا شنیده‌اید؟**

صحبت سر هواداران ایشان است. من نشنیدم که آقای احمدی نژاد قسم خورده باشد که از کسی حمایت نکند. ولی قسم خورده است که هیچ برنامه‌ای برای انتخابات رسانه نداشته باشد. در یکی از روزنامه‌ها دیدم که شخصی گفته بود آقای احمدی نژاد هیچ‌گاه برنامه‌ای برای ریاست‌جمهوری نمی‌چینند که از شخصی حمایت کنند. ولی ایشان می‌تواند نظرش را بگوید. ایرادی ندارد. ممکن است این را هم نگوید؛ ولی وقتی شما می‌بینید در حکمی که ایشان برای دبیرخانه جنبش عدم تعهد زده است، آقای مشایی را یک عطیه الهی برای خودشان معرفی می‌کنند، آشکار است که به چه کسی تمایل دارد.

• **افراد دیگری مثل الهام را که به عنوان کاندید دولت مطرح می‌شوند، فاقد این گفتمان می‌دانید؟**

بله، فاصله دارند. آقای الهام فرد بسیار خوبی است و بنده هم به ایشان علاقه‌مند هستم؛ اما نگاه کنید بافت و ساخت فکری مهندس مشایی، چیز دیگری است و یک چیز خاص و فوق‌العاده است. من که بسیار مشکل‌پسند هستم، ولی ایشان را می‌پسندم. افکار زیبا و بالنده‌ای دارد.

• نظرتان درباره آقای صالحی چیست؟

هیچ کس به پای آقای مهندس مشایی نمی‌رسد. همه آنها محترم هستند، ولی افکار بلند از آن ایشان است. اصلاً افق‌های نگاه ایشان را کسی ندارد. وقتی حامی دولت می‌گوید که فکر و ذکر آقای مشایی مثل آقای احمدی‌نژاد است، یعنی ما این قدر حامی آقای مشایی داریم که اگر از افکارش باخبر شویم، خیلی بر این رقم افزوده می‌شود. اگر مردم آقای مشایی را با آقای احمدی‌نژاد قیاس کنند و ببینند که افکارش همانند افکار آقای احمدی‌نژاد است، آمار استقبال بالا می‌رود. اگر افکار بلند آقای مشایی برای مردم تشریح شود، اقبال مردم افزون می‌شود. حتی بسیاری از اندیشمندان به ایشان گرایش پیدا می‌کنند. در سفری که ایشان به مصر داشت، بعضی از استادان مصری با ایشان صحبت کرده و اقرار کرده بودند که ما فکر نمی‌کردیم ایشان تا این حد عمیق باشد. استادان و خبرنگارهای مهم مصری یک تعریف خاص و جالب از آقای مشایی می‌کنند. لابد آن قدر اندیشه ایشان را عمیق و بلند دیده‌اند که تعجب کرده‌اند. کمی هم از مظلومیت آقای مشایی بگوییم که ایشان را تا حد کفر بردند، ولی از خودش دفاع نکرد.

• البته شکایت کرده است.

یکی دو شکایتی که ایشان کرد، علت داشت. نمی‌خواست آنها مجازات شوند. می‌دانم. در مجموع مقصودم این است که آن شکایت‌ها برای نشان دادن امر دیگری بود نه به خاطر شکایت. والا این قدر اهانت شده و ایشان هیچ شکایتی نکرده است. این نکته را در چند جا بیان کرده‌ام که بسیاری از افراد و اساتید را دیده‌ام، اما این اخلاقی که از آقای مشایی سراغ دارم، کم‌نظیر است، اگر نگوییم بی‌نظیر است. فردی که از هیچ کدام از کسانی که این همه بهتان و تهمت زدند، نه غیبت کرد و نه بهتان و تهمت زد؛ حتی عملشان را حمل بر خیر کرد و گفت اینها می‌خواستند این را بگویند، کم‌نظیر است. انسان نمی‌تواند این گونه باشد. سیلی آدم را به خاک سیاه بنشانند و آدم باز هم حمل بر خیر کند. این خیلی اخلاق می‌خواهد. انصافاً روح بزرگی دارد. دیده‌ایم اگر کسی یک بدی بشنود، دعوا به راه می‌اندازد و هیچ باکی ندارد.

• البته ایشان زیاد در جمع‌ها حضور ندارند.

اگر زیاد بیابند، همین مسائل بیشتر می‌شود. زمانی خودتان سؤالی را مطرح کردید که درباره حاشیه و امثال اینها بود؛ خوب ایشان خودشان حاضر نمی‌شوند که این مسائل پدید آید و بخواهد از خودش دفاع کند و جنجال بیافزاید. نمی‌آید و هیچ حرفی هم نمی‌زند.

اتفاقاً در این سال‌های اخیر که گذشت (سال جهاد اقتصادی و سال قبل که الگوی مصرف بود) گفتند این قدر به حاشیه نروید و تنها کسی که به حاشیه نرفت، ایشان بود.

